



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



تأليف: ميرزا محمد ابراهيم سبزواری « و نون الحکماء »  
تعمیر و تصحیح: علامہ شمس الدین عظیمی ریسرچ سوسائٹی

مرکز تحقیقات زبانہ اسی حوزہ علمیہ اسلامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شرح صحیفه سجادیه

نویسنده:

میرزا محمد ابراهیم سبزواری (وثوق الحکما)

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان



## فهرست

۵	فهرست
۲۲	شرح صحیفه سجاده
۲۲	مشخصات کتاب
۲۲	مقدمه
۲۶	سخن مرکز
۲۸	فهرست
۴۷	هوالمجیب
۵۱	تأملی در آیاتی چند از قرآن کریم
۵۹	زندگانی محمد ابراهیم سبزواری
۶۰	وثوق الحکماء در تراجم
۶۲	شرح دعاء عدیله
۶۳	شرح گلشن راز :
۶۴	شرح صحیفه سجاده
۶۵	نکاتی درباره شرح صحیفه سبزواری
۶۶	چگونگی تحقیق
۷۳	شرح صحیفه سجاده
۷۳	اشاره
۷۷	۱- و کان من دعائه علیه السلام اذ ابْتَدَأَ بالدُّعَاءِ
۷۷	تحقیق در اسماء الہی
۷۷	صفت اول و آخر در خداوند
۷۸	صفت ظاهر و باطن در خداوند
۷۹	عالم احدیت و واحدیت
۸۰	عدم تعدد مستمی به اسماء مختلف
۸۰	عقل و تعدد اسامی آن

- ۸۱ ..... وحدت اسماء
- ۸۱ ..... عدم رؤیت خداوند
- ۸۲ ..... بررسی آیات مُشعر بر رؤیت
- ۸۳ ..... عدم نعت خداوند
- ۸۴ ..... ابتداع خلقت و مراتب سه گانه آن
- ۸۴ ..... مبدعات
- ۸۵ ..... مخترعات
- ۸۵ ..... مکنونات
- ۸۶ ..... عدم توانایی عقل بر فهم مخترعات الهی
- ۸۷ ..... چگونگی اراده الهی
- ۸۸ ..... مشیت اراده الهی به افعال انسانی
- ۹۱ ..... مقدرات و عدم تقدیم و تأخر آن
- ۹۳ ..... عدم تقدیم و تأخیر مرگ
- ۹۳ ..... آیات نه گانه موسوی
- ۹۴ ..... إسکان بنی اسرائیل در زمین
- ۹۵ ..... رزق معلوم مقسوم برای هر موجود
- ۹۶ ..... عدم جواز افراط و تفریط در کسب
- ۹۷ ..... سز توسعه در رزق
- ۹۸ ..... عدم جواز تکیه بر غیر خداوند
- ۹۹ ..... در شناخت حضرت نوح علیه السلام
- ۱۰۰ ..... اجل موقوت یا عمر مشخص
- ۱۰۱ ..... اجل هر موجود
- ۱۰۲ ..... جزای اعمال
- ۱۰۴ ..... عدل در جزای اعمال
- ۱۰۵ ..... ظهور حضرت حق به آلاء خویش
- ۱۰۶ ..... عدم جواز اعتراض بر خداوند

- ۱۰۶-----اعتراض حضرت نوح علیه السلام و پاسخ ربوبی
- ۱۰۷-----حمد خداوند به ارشاد او
- ۱۰۸-----ثنای حق در سبع المثانی
- ۱۰۹-----ثنای خداوند به زبان خویش
- ۱۱۱-----شکر خداوند بر معرفت از ناحیه او
- ۱۱۱-----الهام شکر
- ۱۱۱-----فتح ابواب علم
- ۱۱۳-----اتفاق انبیاء در اصول و اختلاف در فروع
- ۱۱۴-----ارسال پیامبر اسلام
- ۱۱۵-----اخلاص در توحید
- ۱۱۶-----اقسام توحید
- ۱۱۶-----بیان أميرالمؤمنین علیه السلام در توحید
- ۱۱۸-----اجتناب از الحاد و شک
- ۱۱۹-----حمد الهی
- ۱۱۹-----برزخ و حمد روشنگر آن
- ۱۲۰-----حمد ، آسان کننده بعث
- ۱۲۱-----خلق لذایذ و ارزاق طیب برای مؤمنان
- ۱۲۲-----شرافت منزلت حامدان حضرت حق
- ۱۲۴-----حمد واصل به اعلیٰ علیین
- ۱۲۴-----عوالم وجود
- ۱۲۵-----أعلیٰ علیین و اسفل سافلین
- ۱۲۷-----صحف مطهره و کتاب فجّار
- ۱۲۷-----شجره طیبه و شجره خبیثه
- ۱۲۹-----کتاب ابرار در سدره المنتهی
- ۱۲۹-----کتاب فجّار در سجّین
- ۱۳۰-----سر تعلّق روح به جسد

- ۱۳۲ ..... حمد حقیقی موجب صعود
- ۱۳۳ ..... حمد آرامش دهنده
- ۱۳۴ ..... برخی علائم قیامت
- ۱۳۶ ..... حمد نورانی کننده
- ۱۳۸ ..... حمد نجات دهنده
- ۱۴۱ ..... حمد برتر از حمد ملانکه
- ۱۴۱ ..... اسماء تنزیهی و تشبیهی
- ۱۴۳ ..... ظهور اسماء تشبیهی در انسان
- ۱۴۴ ..... حمد متواصل به مقام انبیاء
- ۱۴۵ ..... دارالمقامه
- ۱۴۷ ..... محاسن خلق در انسان
- ۱۴۸ ..... طئیبات رزق
- ۱۴۹ ..... فضیلت ملکات حسنه در انسان
- ۱۵۰ ..... انقیاد مخلوقات برای انسان
- ۱۵۲ ..... برآوردن حوائج انسان توسط حضرت حق سبحان
- ۱۵۴ ..... عدم استطاعت حمد و شکر الهی
- ۱۵۵ ..... شکر بر اعطای اعضاء به انسان
- ۱۵۵ ..... فرق آلات و ادوات
- ۱۵۶ ..... در شناخت ادوات بدن
- ۱۵۶ ..... در شناخت آلات بدن
- ۱۵۷ ..... ارواح حیات
- ۱۵۸ ..... ارواح پنجگانه انبیاء
- ۱۵۸ ..... ارواح چهارگانه مؤمنان
- ۱۵۸ ..... روح بخاری
- ۱۵۸ ..... روح یا جوهر ملکوتی
- ۱۵۹ ..... اقسام نفس و قوای آن به روایت حضرت علی علیه السلام

- ۱۶۰ ..... فضل الهی بر انسان
- ۱۶۱ ..... چگونگی اختبار و ابتلاء الهی
- ۱۶۱ ..... اوامر و نواهی الهی
- ۱۶۲ ..... ترغیب و ترهیب الهی
- ۱۶۲ ..... در علت وصول خیر و شر به عباد
- ۱۶۳ ..... احاطه علمی خداوند بر موجودات
- ۱۶۴ ..... وجوب شکر عباد در حال ابتلاء
- ۱۶۴ ..... سزای امهال عباد در عدم عذاب
- ۱۶۵ ..... توبه و باب مفتوح آن
- ۱۶۷ ..... فضیلت امت مرحومه در امهال بر عذاب
- ۱۶۸ ..... رفع تکالیف مشکل از امت اسلام
- ۱۶۹ ..... عدم تکلیف بر اوامر دشوار
- ۱۷۰ ..... عدم قبول عذر بعد از ارسال رسل
- ۱۷۰ ..... هلاکت در عدم اتیان حجت
- ۱۷۱ ..... سعادت در رغبت به دین و قوانین الهی
- ۱۷۳ ..... حمد خداوند ، بسان ملائکه
- ۱۷۳ ..... انواع ملائکه
- ۱۷۴ ..... ملائکه فلکی
- ۱۷۵ ..... اقسام ملائکه ارضی
- ۱۷۵ ..... ملائکه علامه
- ۱۷۵ ..... ملائکه عماله
- ۱۷۶ ..... حمد بی اندازه بر خداوند
- ۱۷۷ ..... حق حمد الهی
- ۱۷۸ ..... توجه به نعمات الهی و وجوب شکر بر آن
- ۱۷۹ ..... کفران نعمت و مقارنت آن با شرک
- ۱۸۰ ..... دلیل کفر برخی انسانها

۱۸۰	حمد موجب طاعت و مغفرت
۱۸۱	جزای اعمال در تمام ادیان
۱۸۳	ورود به انواع جنت
۱۸۴	حمد موجب ادای حق الهی
۱۸۴	حمد موجب شهادت
۱۸۵	تفسیر ولی
۱۸۷	اشکال
۱۸۸	پاسخ
۱۸۹	ورود به نور یا بهره از ولایت
۱۹۰	نزع روح و نفیس
۱۹۲	سر تفاوت مراتب وجود
۱۹۲	جن و اقسام آن
۱۹۳	ارسال پیامبر صلی الله علیه و آله بر جتیان
۱۹۴	اعمال و صنایع جتیان
۱۹۵	اطلاق جن بر طبقات پست بشری
۱۹۸	خلقت جن
۲۰۰	در شناخت معشر جن و انس
۲۰۳	۱۹- و کان من دعائه علیه السلام عند الاستسقاء بعد الجذب
۲۰۳	اشاره
۲۰۴	توسعه رزق یا باران
۲۰۶	امتنان بر عباد در رسیدن ثمرات
۲۰۶	احیای شهرها
۲۰۸	درخواست باران سودمند
۲۰۹	توسعه روزی به واسطه باران بدون ضرر
۲۱۲	اقسام نهر
۲۱۳	فوائد باران

- ۲۱۴ ..... چگونگی تولید شیر -
- ۲۱۵ ..... درخواست دفع بلیات باران -
- ۲۱۸ ..... سبب پیدایش کائنات جوی -
- ۲۱۹ ..... برکات سماوی و ارضی -
- ۲۲۰ ..... ۶- و کان من دعائه علیه السلام عندالصباح و المساء -
- ۲۲۰ ..... اشاره -
- ۲۲۱ ..... حمد الهی بر خلق روز و شب -
- ۲۲۳ ..... روز و شب در دو قطب -
- ۲۲۴ ..... تقدیر ارزاق به واسطه روز و شب -
- ۲۲۴ ..... خلقت شب و منافع آن -
- ۲۲۶ ..... خلقت روز و منافع آن -
- ۲۲۸ ..... اصلاح شؤون عباد -
- ۲۲۸ ..... آزمایش الهی -
- ۲۳۰ ..... پاداش اعمال -
- ۲۳۲ ..... حمد الهی بر ظهور صبح -
- ۲۳۳ ..... تأویل دعا -
- ۲۳۴ ..... تابش روز و منافع آن -
- ۲۳۵ ..... در چگونگی پیدایش فلزات -
- ۲۳۶ ..... شناسایی قوت در روز -
- ۲۳۶ ..... شناسایی آفات در روز -
- ۲۳۷ ..... انقیاد تمام موجودات آسمانی و زمینی بر خداوند -
- ۲۳۹ ..... استیلاء سلطنت الهی -
- ۲۳۹ ..... تشکیل مدینه و وضع قانون و تشکیل قوه مجریه -
- ۲۴۱ ..... امر و قضاء الهی بر موجودات -
- ۲۴۲ ..... قضای الهی بر اعمال انسانی -
- ۲۴۳ ..... عدم تنافی اختیار با علم الهی -

- ۲۴۳ ..... انقیاد تمام افعال انسانی در قضاء الهی
- ۲۴۴ ..... اعطای خبر توسط خداوند
- ۲۴۵ ..... خلقت شرور
- ۲۴۶ ..... روز جدید و حرکت جوهری موجودات
- ۲۴۷ ..... حسن مصاحبت و سوء مفارقت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۴۹ ..... درخواست اعمال نیک و دوری از بدی
- ۲۵۰ ..... کرام الکاتبین و سهولت در عمل
- ۲۵۰ ..... اشاره
- ۲۵۱ ..... صحیفه اعمال یا قبر و حسنه در آن
- ۲۵۲ ..... سوء رفتار و شرم از ملائکه موکل
- ۲۵۳ ..... درخواست حفظ و مصونیت الهی در دنیا
- ۲۵۵ ..... حفظ الهی در محبت او
- ۲۵۶ ..... درخواست عمل به خیر و دوری از شر
- ۲۵۶ ..... اشاره
- ۲۵۸ ..... صحیفه اعمال یا قبر و حسنه در آن
- ۲۵۸ ..... چگونگی انتساب شرور به خداوند
- ۲۶۲ ..... نعمت و اقسام آن
- ۲۶۳ ..... تبعیت از بیعت و اجتناب از بدعت
- ۲۶۴ ..... تبعیت از معروف و دوری از منکر
- ۲۶۴ ..... تبعیت از اسلام
- ۲۶۶ ..... قدرت ردّ مخالفان و اعزاز حقّ
- ۲۶۷ ..... ارشاد گمراهان و یاری ضعیفان و مظلومان
- ۲۶۸ ..... تحقیق در ظلّ
- ۲۶۸ ..... شرح کلام امیر مؤمنان در مقام
- ۲۷۰ ..... مقام رضا و تسلیم
- ۲۷۲ ..... مقام شکر



- ۲۷۲ ..... طلب شریعت مداری
- ۲۷۳ ..... مقام اجتناب از نواهی الهی
- ۲۷۳ ..... تحقیق در معنی اسم شهید
- ۲۷۴ ..... شهادت گرفتن آسمان و زمین
- ۲۷۵ ..... به شهادت گرفتن ملائکه و موجودات دیگر
- ۲۷۶ ..... به شهادت گرفتن موجود بر وحدانیت خدا
- ۲۷۶ ..... برهان توحید
- ۲۷۹ ..... تحقیق در اسم مالک
- ۲۸۰ ..... رحمت الهی
- ۲۸۲ ..... مراتب عبودیت
- ۲۸۳ ..... فرق نبی و رسول
- ۲۸۳ ..... نبی اکرم منتخب خلق الهی
- ۲۸۴ ..... عمل به مؤذای رسالت
- ۲۸۴ ..... نصیحت و اقسام آن
- ۲۸۵ ..... صلوات و اِکثار آن
- ۲۸۶ ..... رتبه و درجه نبی اکرم و علمای امت او در قیامت
- ۲۸۹ - ۵۲ - و كان من دعائه عليه السلام في الإلحاح على الله تعالى
- ۲۸۹ ..... اشاره
- ۲۸۹ ..... اسماء جمالی و جلالی
- ۲۸۹ ..... اسم الهی و معنی آن
- ۲۹۰ ..... اسم اعظم
- ۲۹۰ ..... علم الهی
- ۲۹۱ ..... مراتب علم الهی
- ۲۹۲ ..... بازگشت حوادث به وضع اولیه خود بر مبنای دور و کور
- ۲۹۴ ..... بازگشت حوادث در دوره کهغری
- ۲۹۵ ..... اثبات علم در خداوند

- ۲۹۷ ..... فرق بین اسماء خبیر و علیم و شهید
- ۲۹۸ ..... احاطه علمی حضرت حق بر مصنوعات خود
- ۳۰۰ ..... مظاهر اسم مدبّر الکائنات
- ۳۰۲ ..... سز احاطه تصرف ربوبی
- ۳۰۴ ..... ایصال بلیات و مضارّ به عباد
- ۳۰۴ ..... احاطه سلطنت الهی
- ۳۰۵ ..... احاطه الهی بر آسمانها
- ۳۰۶ ..... نفوذ علم الهی و عدم عبث بودن خلقت
- ۳۰۷ ..... خشیت و خضوع و خشوع
- ۳۰۷ ..... تنزیه خداوند و شناختن خاضعترین فرد به او
- ۳۰۸ ..... رزق الهی و ناسپاسان آن
- ۳۱۰ ..... تمسک ناسپاسان به حکام جور در رزق
- ۳۱۲ ..... قدرت و سلطنت مطلق خداوند
- ۳۱۴ ..... مقهوریت عباد در قضاء و قدرت خداوند
- ۳۱۵ ..... کلام امیر مؤمنان علیه السلام در مقهوریت عباد
- ۳۱۶ ..... مراتب یقین
- ۳۱۷ ..... نفوذ مقدرات الهی
- ۳۱۹ ..... راحتی یقین داران در دنیا
- ۳۲۱ ..... وجوب شکر و عدم حرص در جلب رزق
- ۳۲۱ ..... شمول قدرت الهی بر منکران
- ۳۲۳ ..... محدودیت عمر در دنیا
- ۳۲۵ ..... علت مرگ
- ۳۲۶ ..... دنیا ، سرای انتقال به آخرت برای مؤمن و کافر
- ۳۲۷ ..... سلطنت الهی و قدرت و نفوذ اوامر او
- ۳۲۸ ..... اقسام اوامر الهی
- ۳۲۹ ..... اقسام نواهی الهی

- ۳۳۱ ..... علت نزول انسان از عالم علوی به سفلی
- ۳۳۲ ..... ابلیس و واهمه در انسان
- ۳۳۳ ..... وجوب مرگ برای تمام انسانها
- ۳۳۴ ..... جبرئیل و جنود او
- ۳۳۴ ..... اسرافیل و جنود او
- ۳۳۴ ..... میکائیل و جنود او
- ۳۳۵ ..... عزرائیل و جنود او
- ۳۳۵ ..... مرگ و فرآیند آن
- ۳۳۷ ..... مرگ و بازگشت به سوی خداوند
- ۳۳۸ ..... توحید و اقسام آن
- ۳۳۹ ..... توحید ذاتی
- ۳۳۹ ..... توحید صفاتی
- ۳۴۰ ..... توحید افعالی
- ۳۴۲ ..... ایمان و اقسام آن
- ۳۴۴ ..... ایمان به کتاب خدا
- ۳۴۴ ..... اقسام کتاب الهی و آیات و کلمات آن
- ۳۴۵ ..... قاعده امکان اشرف
- ۳۴۷ ..... قاعده امکان اُخس
- ۳۴۸ ..... انسان صغیر
- ۳۴۸ ..... انسان و مقام جمعی او بر اساس سوره قدر
- ۳۵۰ ..... معبودهای غیر الهی
- ۳۵۲ ..... تبری از معاندین و جاحدین
- ۳۵۲ ..... درخواست عدم فقر
- ۳۵۴ ..... در شناخت ذنب و اثم
- ۳۵۴ ..... اسراف بر نفس و نتایج آن
- ۳۵۵ ..... ظهور فساد و ناخوشیها به واسطه شیوع اعمال زشت

- ۳۵۷ ----- هلاکت و محرومیت به واسطه اعمال و شهوات
- ۳۵۸ ----- عدم تساوی زندگی اصل ایمان با فاسقان
- ۳۶۱ ----- اشتغال نفس به واسطه آرزوهای آن
- ۳۶۳ ----- غفلت بدن
- ۳۶۵ ----- تفکر و جایگاه آن
- ۳۶۶ ----- فکر و نظر
- ۳۶۷ ----- تکمیل ایمان و یقین در دنیا
- ۳۶۸ ----- غلبه آرزو و فتنه هوی
- ۳۷۰ ----- سلطنت دنیا بر انسانها
- ۳۷۲ ----- ربّ و ولی حقیقی
- ۳۷۴ ----- تنها ملجأ انسانها
- ۳۷۵ ----- حق خالق بر مخلوق و عکس آن
- ۳۷۶ ----- واجب الوجود و حقّ بودن او
- ۳۷۷ ----- اسماء الهی و اقسام آن
- ۳۸۰ ----- اسم اعظم
- ۳۸۰ ----- مظاهر اسماء
- ۳۸۱ ----- وجه خدا
- ۳۸۳ ----- عبادت خدا و دوری از همه چیز
- ۳۸۴ ----- عبادت و رسوم آن
- ۳۸۵ ----- فرار و ترس و استغاثه به خداوند
- ۳۸۷ ----- رجاء به حضرت حق و دعا بدو
- ۳۸۸ ----- پناه جستن و یاری جستن از خداوند
- ۳۸۹ ----- مرگ و تحلیل آن
- ۳۸۹ ----- دنیا و عینیت مرگ با آن
- ۳۹۰ ----- اتحاد مرگ و خواب
- ۳۹۱ ----- ملک الموت و شناخت او

- ۳۹۲ ..... اشتیاق به مرگ
- ۳۹۳ ..... سز تعلق روح به بدن
- ۳۹۵ ..... ایمان و توکل به خداوند
- ۳۹۶ ..... ایمان و معنای آن
- ۳۹۷ ..... توکل و شناخت آن
- ۳۹۸ ..... توکل بر جود و کرم الهی
- ۴۰۰ ..... ظهور انبیاء جهت نهی از منکر
- ۴۰۲ ..... نهی از منکر و مراتب منکر
- ۴۰۳ ..... علت صفات متضاد در انسان
- ۴۰۴ ..... قوای علمی انسان
- ۴۰۴ ..... وصول بلیات به واسطه طاغوت نفس
- ۴۰۵ ..... نور و مراتب آن
- ۴۰۶ ..... جنود و اعوان قوای علمی انسان
- ۴۰۷ ..... غلبه جنود عاقله در اولیاء و حزب ملائکه
- ۴۰۹ - ۷ - و کان من دعائه علیه السلام : اذا عرضت له مهمه أو نزلت به ملمه و عند الكرب ..... از بین رفتن مکاره و شدايد به واسطه خداوند
- ۴۰۹ ..... حل شدن تمام دشواری ها در قدرت الهی
- ۴۱۰ ..... جعل اسباب به واسطه لطف الهی
- ۴۱۱ ..... قضای الهی و عدم تغییر آن
- ۴۱۲ ..... علم ازلی و تکوین موجودات
- ۴۱۳ ..... ظهور اشیاء بر طبق اراده ازلی
- ۴۱۴ ..... تبعیت موجودات از مشیت و اراده الهی
- ۴۱۵ ..... توجه به حضرت حق در مهمات
- ۴۱۶ ..... توجه به حضرت حق در شدايد
- ۴۱۶ ..... دفع شدايد توسط حضرت حق
- ۴۱۷ ..... ظهور بلایا توسط حضرت حق

- ۴۱۷ ..... سنگینی دنیا و دردهای آن بر انسان
- ۴۱۸ ..... اختیار عبد در جلب مکروهات
- ۴۱۹ ..... سلطنت الهی در نزول مکروهات
- ۴۲۱ ..... عدم توان قدرت اشیاء در مقابل قدرت الهی
- ۴۲۲ ..... رحمت و قدرت الهی در رفع هموم و ایجاد گشایش
- ۴۲۳ ..... درخواست اصلاح نظر در خود
- ۴۲۴ ..... مراتب تکامل انسان
- ۴۲۴ ..... تربیت انسان به واسطه عقل و نبی و بلاها
- ۴۲۵ ..... درخواست فهم حکمت مکروهات
- ۴۲۶ ..... درخواست شکر بر عدم ایصال برخی از نعمتها
- ۴۲۷ ..... درخواست عدم اشتغال به هم مفرط مانع از عمل به واجبات و مستحبات
- ۴۲۸ ..... تنگی قلب از مکروهات و مصیبات
- ۴۲۹ ..... درخواست از خداوند جهت حلّ تمام مشکلات
- ۴۳۰ ..... عرش الهی
- ۴۳۳ ..... ۳- و کان من دعائه علیه السلام فی الصلاه علی حمله العرش و کلّ ملک مقرب
- ۴۳۳ ..... حاملان عرش و تسبیح و تقدیس آنها
- ۴۳۵ ..... حاملان عرش الهی
- ۴۳۵ ..... ارباب انواع
- ۴۳۸ ..... تطهیر نفس از نجاستهای هجده گانه
- ۴۴۱ ..... تخلیه و تحلیه و تجلیه
- ۴۴۱ ..... کروبیان یا ملائکه واله
- ۴۴۲ ..... اسرافیل و دو نفخه وی
- ۴۴۴ ..... میکائیل و جایگاه او
- ۴۴۵ ..... صفت میکائیل و اعوان او
- ۴۴۸ ..... جبرئیل و اطاعت از وی در ملأ اعلیٰ
- ۴۴۹ ..... جبرئیل و جایگاه او

- ۴۵۰ ..... ملک روح
- ۴۵۱ ..... ملانکه سماوات و ملأ اعلیٰ
- ۴۵۴ ..... خشوع ملانکه
- ۴۵۵ ..... عدم نگاه برخی ملانکه به خدا و حال آنها
- ۴۵۵ ..... طلب نامحدود ملانک در توجّه به خداوند
- ۴۵۶ ..... اجرای فرامین الهی توسط ملانکه
- ۴۵۸ ..... حال ملانکه به هنگام نظاره بر اهل دوزخ
- ۴۶۰ ..... داستان هاروت و ماروت و تأویل آن
- ۴۶۲ ..... ملانکه نوزده گانه عالم طبیعت
- ۴۶۲ ..... ملانکه مقرب
- ۴۶۳ ..... ملانکه رساننده اخبار غیب
- ۴۶۴ ..... تأویل بال ملانکه
- ۴۶۵ ..... ملانکه خاصّ الهی در بطون آسمانها
- ۴۶۶ ..... اقسام ملانکه روحانی و جسمانی
- ۴۶۷ ..... ملانکه موکّل بر اوامر الهی
- ۴۶۸ ..... تفسیر جفّ القلم
- ۴۶۹ ..... تفسیر نسخ و بدا
- ۴۷۰ ..... ملانکه مؤکّل بر باران و ابر
- ۴۷۱ ..... چگونگی تکوّن ابر و باران
- ۴۷۲ ..... عدم تنافی قواعد طبیعی با وجود ملانکه موکّل
- ۴۷۳ ..... ملک موکّل بر رعد
- ۴۷۴ ..... علت طبیعی رعد
- ۴۷۴ ..... ملک موکّل بر برق
- ۴۷۵ ..... ملانکه موکّل بر برف و تگرگ
- ۴۷۶ ..... در علت طبیعی برف و باران و تگرگ
- ۴۷۷ ..... ملانکه موکّل بر باد

۴۷۸	علت طبیعی حصول باد
۴۸۰	ملائکه موکل بر کوه ها
۴۸۱	علت طبیعی تکون جبال
۴۸۲	ملائکه موکل بر اندازه باران
۴۸۳	ملائکه موکل بر نزول بلاء و گشایش
۴۸۴	ملائکه سفیر
۴۸۶	ملائکه نویسنده اعمال انسان
۴۸۷	عقل یا ملک الهی
۴۸۸	ملک الموت و نکیر و منکر
۴۸۹	ملک رومان فتان
۴۹۰	تفسیر اجمالی آیه نور
۴۹۳	بیت المعمور و ملائکه آن
۴۹۳	مالک و خازن و رضوان
۴۹۴	سدنه بهشت
۴۹۵	ملک سلام رسان
۴۹۶	زبانیه ملک الهی
۴۹۸	ملائکه شناخته نشده
۴۹۹	ملائکه ساکن هوا و زمین
۵۰۰	ملائکه موکل بر مخلوقات
۵۰۲	صلوات الهی بر ملائکه خود
۵۰۴	جود و کرم الهی
۵۰۷	فهارس فنی:
۵۰۷	اشاره
۵۰۹	فهرست آیات قرآن کریم
۵۳۲	فهرست احادیث
۵۴۳	فهرست انبیاء و معصومین



۵۴۶	فهرست اشعار
۵۵۵	فهرست اشخاص
۵۵۸	فهرس کتابها
۵۶۱	فهرست مکانها
۵۶۴	فهرست منابع تحقیق
۵۷۵	درباره مرکز

سرشناسه : خراسانی سبزواری، ابراهیم، - ۱۳۱۷.

عنوان قراردادی : صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدید آور : شرح صحیفه سجادیه / میرزا محمد ابراهیم سبزواری (وثوق الحکما) ؛ تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی.

مشخصات نشر : اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۵۲۶ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۱۲-۶

موضوع : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

موضوع : دعاها

شناسه افزوده : ناجی اصفهانی، حامد، ۱۳۴۵ -، مصحح

شناسه افزوده : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. صحیفه سجادیه. برگزیده. شرح

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

رده بندی کنگره : ۱/۲۶۷/۱BP/۸ص ۳۰۴۲۳۳۳ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۵۰۰۲۰

ص : ۱







## بسم الله الرحمن الرحيم

### سخن مرکز

اسرار گران بها وراثت قویم و فرزانشان و اندیشه و روان مکتب اصفهان بی شک از مهمتین میراث ماندگار اندیشه های اسلامی و شیعی و شیائت توجبه ویژه و پرداختن بایسته به آن است. به یقین هر قوم و ملتی که اندیشه امروز خویش را بر پایه های تجارب و آموخته های دیروز خویش برنهند، کوفی، بر آب، خاند ساخته و در سیریل حوادث ماواکزیده است.

اندیشه های حر ملت اگر ریشه در تاریخ جهان قوم و سرزمین داشته باشد و نشان دهد مردم آن سرزمین هزاره ها، قرن ها و دهبه های ستادی اندیشیده و تعقل کرده و مسطرانه در چرخش قلم، کوه های علمی خویش را به بند نخواست و رشته تحریر، پویا و مانا کرده باشند، هرگز تندباد افکار و باورهای غیر علمی، قدرت مقابله در برابر اندیشه های شان را ندارد. عرضه مناسب این آثار با عظمت و متنوع سکه زر سره ای که زرنا و سکه قلب را نمایان می کند و نایب از بزرگی، تلاش و همت افتخار آفرین فرزانشان مکتب شیخ است. و امروز بر ماست که این ضرورت - احیاء میراث مکتوب پیشینیان - اجتناب نپذیرا در زمره وظایف مذهبی و ملی خود شماریم.

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان در انجام این رسالت و ادای وظیفه نسبت به عالمان و نویسندگان پاک سرشت اقدام به احیاء آثار کرامت‌دور عالمان مکتب شیعی اصفهان کرده و این اوراق سراسر حکمت را به دو صورت ارائه داده است.

الف: رساله‌ها و آثار کم‌برک و دارای خصوصیت قابل توجه؛ این رساله‌های کوتاه و بلند در موضوع‌ها و علوم مختلف اسلامی در مجموعه «میراث حوزه اصفهان» ارائه می‌شود.

ب: آثار مفصل و مستقل؛ حوزه غنی اصفهان دارای آثار مفصلی است که ریخته‌خانه استوار و باصلابت دانشمندان نامی آن می‌باشد و سزاوار بود بهترین‌های این آثار را انتخاب، تحقیق و تصحیح کرده به اهل خرد و بینش ارائه نمایم. امید است این تلاش فخرپوشی در حوزه بانده اصفهان ثمراتی میمون و مبارک و رهاوردی نیک در پی داشته باشد.

والسلام

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

بخش احیاء تراش

## فهرست

سخن مرکز .....	پنج
هوالمجیب .....	بیست و پنج
تأملی در آیاتی چند از قرآن کریم .....	بیست و نه
زندگانی محمد ابراهیم سبزواری .....	سی و هفت
وثوق الحکماء در تراجم .....	سی و هشت
شرح دعاء عدیله .....	چهل
شرح گلشن راز .....	چهل و یک
شرح صحیفه سجادیه .....	چهل و دو
نکاتی درباره شرح صحیفه سبزواری .....	چهل و سه
چگونگی تحقیق .....	چهل و چهار

شرح صحیفه سجادیه ..... ۱

۱- وکان من دعائه <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> اذ ابتدأ بالدُّعاء .....	۵
تحقیق در اسماء الهی .....	۵
صفت اوّل و آخر در خداوند .....	۵
صفت ظاهر و باطن در خداوند .....	۶
عالم احدیت و واحدیت .....	۷





۸	.....	عدم تعدّد مسّمی به اسماء مختلف
۸	.....	عقل و تعدّد اسامی آن
۹	.....	وحدت اسماء
۹	.....	عدم رؤیت خداوند
۱۰	.....	بررسی آیات مُشعر بر رؤیت
۱۱	.....	عدم نعت خداوند
۱۲	.....	ابتداع خلقت و مراتب سه گانه آن
۱۲	.....	مبدعات
۱۳	.....	مخترعات
۱۳	.....	مکونات
۱۴	.....	عدم توانایی عقل بر فهم مخترعات الهی
۱۵	.....	چگونگی اراده الهی
۱۶	.....	مشیت اراده الهی به افعال انسانی
۱۹	.....	مقدّرات و عدم تقدیم و تأخّر آن
۲۱	.....	عدم تقدیم و تأخیر مرگ
۲۱	.....	آیات نه گانه موسوی
۲۲	.....	اسکان بنی اسرائیل در زمین
۲۳	.....	رزق معلوم مقسوم برای هر موجود
۲۴	.....	عدم جواز افراط و تفریط در کسب
۲۵	.....	سرّ توسعه در رزق
۲۶	.....	عدم جواز تکیه بر غیر خداوند
۲۷	.....	در شناخت حضرت نوح <small>علیه السلام</small>
۲۸	.....	اجل موقوت یا عمر مشخص
۲۹	.....	اجل هر موجود

نه	فهرست مطالب
۳۰	جزای اعمال
۳۲	عدل در جزای اعمال
۳۳	ظهور حضرت حق به آلاء خویش
۳۴	عدم جواز اعتراض بر خداوند
۳۴	اعتراض حضرت نوح <small>علیه السلام</small> و پاسخ ربوبی
۳۵	حمد خداوند به ارشاد او
۳۶	ثنای حق در سبع المثانی
۳۷	ثنای خداوند به زبان خویش
۳۹	شکر خداوند بر معرفت از ناحیه او
۳۹	الهام شکر
۳۹	فتح ابواب علم
۴۱	اتفاق انبیاء در اصول و اختلاف در فروع
۴۲	ارسال پیامبر اسلام
۴۳	اخلاص در توحید
۴۴	اقسام توحید
۴۴	بیان أميرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در توحید
۴۶	اجتناب از الحاد و شک
۴۷	حمد الهی
۴۷	برزخ و حمد روشنگر آن
۴۸	حمد، آسان کننده بعث
۴۹	خلق لذایذ و ارزاق طیب برای مؤمنان
۵۰	شرافت منزلت حامدان حضرت حق
۵۲	حمد واصل به اعلی علیین
۵۲	عوالم وجود

۵۳	.....	أعلى عليين و اسفل سافلين
۵۵	.....	صحف مطهره و كتاب فجار
۵۵	.....	شجره طيبه و شجره خبيثه
۵۷	.....	كتاب ابرار در سدره المنتهى
۵۷	.....	كتاب فجار در سجين
۵۸	.....	سر تعلق روح به جسد
۶۰	.....	حمد حقيقى موجب صعود
۶۱	.....	حمد آرامش دهنده
۶۲	.....	برخى علائم قيامت
۶۴	.....	حمد نورانى كننده
۶۶	.....	حمد نجات دهنده
۶۹	.....	حمد برتر از حمد ملائكه
۶۹	.....	اسماء تنزيهى و تشبیهى
۷۱	.....	ظهور اسماء تشبیهى در انسان
۷۲	.....	حمد متواصل به مقام انبياء
۷۳	.....	دارالمقامه
۷۵	.....	محاسن خلق در انسان
۷۶	.....	طيبات رزق
۷۷	.....	فضيلت ملكات حسنه در انسان
۷۸	.....	اقياد مخلوقات براى انسان
۸۰	.....	برآوردن حوائج انسان توسط حضرت حق سبحان
۸۲	.....	عدم استطاعت حمد و شكر الهى
۸۳	.....	شكر بر اعطای اعضاء به انسان
۸۳	.....	فرق آلات و ادوات

فهرست مطالب	یازده
در شناخت ادوات بدن	۸۴
در شناخت آلات بدن	۸۴
ارواح حیات	۸۵
ارواح پنجگانه انبیاء	۸۶
ارواح چهارگانه مؤمنان	۸۶
روح بخاری	۸۶
روح یا جوهر ملکوتی	۸۶
اقسام نفس و قوای آن به روایت حضرت علی <small>علیه السلام</small>	۸۷
فضل الهی بر انسان	۸۸
چگونگی اختبار و ابتلاء الهی	۸۹
اوامر و نواهی الهی	۸۹
ترغیب و ترهیب الهی	۹۰
در علت وصول خیر و شر به عباد	۹۰
احاطه علمی خداوند بر موجودات	۹۱
وجوب شکر عباد در حال ابتلاء	۹۲
سرّ امهال عباد در عدم عذاب	۹۲
توبه و باب مفتوح آن	۹۳
فضیلت امت مرحومه در امهال بر عذاب	۹۵
رفع تکالیف مشکل از امت اسلام	۹۶
عدم تکلیف بر اوامر دشوار	۹۷
عدم قبول عذر بعد از ارسال رسل	۹۸
هلاکت در عدم اتیان حجّت	۹۸
سعادت در رغبت به دین و قوانین الهی	۹۹
حمد خداوند، همچو ملائکه	۱۰۱

دوازده	شرح صحیفه سبزواری
۱۰۱	انواع ملائکه
۱۰۲	ملائکه فلکی
۱۰۳	اقسام ملائکه ارضی
۱۰۳	ملائکه علامه
۱۰۳	ملائکه عمّاله
۱۰۴	حمد بی اندازه بر خداوند
۱۰۵	حقّ حمد الهی
۱۰۶	توجّه به نعمات الهی و وجوب شکر بر آن
۱۰۷	کفران نعمت و مقارنت آن با شرک
۱۰۸	دلیل کفر برخی انسانها
۱۰۸	حمد موجب طاعت و مغفرت
۱۰۹	جزای اعمال در تمام ادیان
۱۱۱	ورود به انواع جنّت
۱۱۲	حمد موجب ادای حقّ الهی
۱۱۲	حمد موجب شهادت
۱۱۳	تفسیر ولیّ
۱۱۵	اشکال
۱۱۶	پاسخ
۱۱۷	ورود به نور با بهره از ولایت
۱۱۸	نزاع روح و نفس
۱۲۰	سرّ تفاوت مراتب وجود
۱۲۰	جنّ و اقسام آن
۱۲۱	ارسال پیامبر ۹ بر جنّیان
۱۲۲	اعمال و صنایع جنّیان

سبزه	فهرست مطالب
۱۲۳	اطلاق جنّ بر طبقات پست بشری .....
۱۲۶	خلقت جن .....
۱۲۸	در شناخت معشر جن و انس .....
۱۳۱	۱۹- وکان من دعائه <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> عند الاستسقاء بعد الجذب .....
۱۳۲	توسعه رزق با باران .....
۱۳۴	امتنان بر عباد در رسیدن ثمرات .....
۱۳۴	احیای شهرها .....
۱۳۶	درخواست باران سودمند .....
۱۳۷	توسعه روزی به واسطه باران بدون ضرر .....
۱۴۰	اقسام نهر .....
۱۴۱	فوائد باران .....
۱۴۲	چگونگی تولید شیر .....
۱۴۳	درخواست دفع بلیات باران .....
۱۴۶	سبب پیدایش کائنات جوی .....
۱۴۷	برکات سماوی و ارضی .....
۱۴۹	۶- وکان من دعائه <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> عند الصباح و المساء .....
۱۴۹	حمد الهی بر خلق روز و شب .....
۱۵۱	روز و شب در دو قطب .....
۱۵۲	تقدیر ارزاق به واسطه روز و شب .....
۱۵۲	خلقت شب و منافع آن .....
۱۵۴	خلقت روز و منافع آن .....
۱۵۶	اصلاح شؤون عباد .....

۱۵۶	.....	آزمایش الهی
۱۵۸	.....	پاداش اعمال
۱۶۰	.....	حمد الهی بر ظهور صبح
۱۶۱	.....	تأویل دعا
۱۶۲	.....	تابش روز و منافع آن
۱۶۳	.....	در چگونگی پیدایش فلزات
۱۶۴	.....	شناسایی قوت در روز
۱۶۴	.....	شناسایی آفات در روز
۱۶۵	.....	انقیاد تمام موجودات آسمانی و زمینی بر خداوند
۱۶۷	.....	استیلاء سلطنت الهی
۱۶۷	.....	تشکیل مدینه و وضع قانون و تشکیل قوه مجریه
۱۶۹	.....	امر و قضاء الهی بر موجودات
۱۷۰	.....	قضای الهی بر اعمال انسانی
۱۷۱	.....	عدم تنافی اختیار با علم الهی
۱۷۱	.....	انقیاد تمام افعال انسانی در قضاء الهی
۱۷۲	.....	اعطای خبر توسط خداوند
۱۷۳	.....	خلقت شرور
۱۷۴	.....	روز جدید و حرکت جوهری موجودات
۱۷۵	.....	حسن مصاحبت و سوء مفارقت با پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۷۶	.....	گناهان و اقسام آن
۱۷۷	.....	درخواست اعمال نیک و دوری از بدی
۱۷۸	.....	کرام الکاتبین و سهولت در عمل
۱۷۹	.....	صحیفه اعمال یا قبر و حسنه در آن
۱۸۰	.....	سوء رفتار و شرم از ملائکه موکل



پانزده	فهرست مطالب
۱۸۱	درخواست حفظ و مصونیت الهی در دنیا
۱۸۳	حفظ الهی در محبت او
۱۸۴	درخواست عمل به خیر و دوری از شرّ
۱۸۶	چگونگی انتساب شرور به خداوند
۱۸۹	نعمت و اقسام آن
۱۹۰	تبعیت از بیعت و اجتناب از بدعت
۱۹۱	تبعیت از معروف و دوری از منکر
۱۹۱	تبعیت از اسلام
۱۹۲	قدرت ردّ مخالفان و اعزاز حقّ
۱۹۳	ارشاد گمراهان و یاری ضعیفان و مظلومان
۱۹۴	تحقیق در ظلّ
۱۹۴	شرح کلام امیر مؤمنان در مقام
۱۹۶	مقام رضا و تسلیم
۱۹۸	مقام شکر
۱۹۸	طلب شریعت‌مداری
۱۹۹	مقام اجتناب از نواهی الهی
۱۹۹	تحقیق در معنی اسم شهید
۲۰۰	شهادت گرفتن آسمان و زمین
۲۰۱	به شهادت گرفتن ملائکه و موجودات دیگر
۲۰۲	به شهادت گرفتن موجود بر وحدانیت خدا
۲۰۲	برهان توحید
۲۰۳	قسط و عدل و رأفت الهی
۲۰۵	تحقیق در اسم مالک
۲۰۶	رحمت الهی

۲۰۸	مراتب عبودیت
۲۰۹	فرق نبی و رسول
۲۰۹	نبی اکرم منتخب خلق الهی
۲۱۰	عمل به مؤدای رسالت
۲۱۰	نصیحت و اقسام آن
۲۱۱	صلوات و اِکثار آن
۲۱۲	رتبه و درجه نبی اکرم و علمای امت او در قیامت
۲۱۵	۵۲- وکان من دعائه <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small> فِي الْإِلْحَاحِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى
۲۱۵	اسماء جمالی و جلالی
۲۱۵	اسم الهی و معنی آن
۲۱۶	اسم اعظم
۲۱۶	علم الهی
۲۱۷	مراتب علم الهی
۲۱۸	بازگشت حوادث به وضع اولیه خود بر مبنای دور و کور
۲۲۰	بازگشت حوادث در دوره کهغری
۲۲۱	اثبات علم در خداوند
۲۲۳	فرق بین اسماء خبیر و علیم و شهید
۲۲۴	احاطه علمی حضرت حق بر مصنوعات خود
۲۲۶	مظاهر اسم مدبر الكائنات
۲۲۸	سرّ احاطه تصرف ربوبی
۲۳۰	ایصال بلیات و مضارّ به عباد
۲۳۰	احاطه سلطنت الهی
۲۳۱	احاطه الهی بر آسمانها

هفده	فهرست مطالب
۲۳۲	نفوذ علم الهی و عدم عبث بودن خلقت
۲۳۳	خشیت و خضوع و خشوع
۲۳۳	تنزیه خداوند و شناختن خاضعترین فرد به او
۲۳۴	رزق الهی و ناسپاسان آن
۲۳۶	تمسک ناسپاسان به حُکام جور در رزق
۲۳۸	قدرت و سلطنت مطلق خداوند
۲۴۰	مقهوریت عباد در قضاء و قدرت خداوند
۲۴۱	کلام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> در مقهوریت عباد
۲۴۲	مراتب یقین
۲۴۳	نفوذ مقدرات الهی
۲۴۵	راحتی یقین داران در دنیا
۲۴۶	برخورداری از نعمات و استدراج بنده
۲۴۷	وجوب شکر و عدم حرص در جلب رزق
۲۴۷	شمول قدرت الهی بر منکران
۲۴۹	محدودیت عمر در دنیا
۲۵۱	علت مرگ
۲۵۲	دنیا، سرای انتقال به آخرت برای مؤمن و کافر
۲۵۳	سلطنت الهی و قدرت و نفوذ اوامر او
۲۵۴	اقسام اوامر الهی
۲۵۵	اقسام نواهی الهی
۲۵۷	علت نزول انسان از عالم علوی به سفلی
۲۵۸	ابلیس و واهمه در انسان
۲۵۹	وجوب مرگ برای تمام انسانها
۲۶۰	جبرئیل و جنود او

۲۶۰	اسرافیل و جنود او
۲۶۰	میکائیل و جنود او
۲۶۱	عزرائیل و جنود او
۲۶۱	مرگ و چگونگی ظهور آن
۲۶۳	مرگ و بازگشت به سوی خداوند
۲۶۴	توحید و اقسام آن
۲۶۵	توحید ذاتی
۲۶۵	توحید صفاتی
۲۶۶	توحید افعالی
۲۶۹	ایمان و اقسام آن
۲۷۰	ایمان به کتاب خدا
۲۷۰	اقسام کتاب الهی و آیات و کلمات آن
۲۷۱	قاعده امکان اشرف
۲۷۳	قاعده امکان اُخس
۲۷۴	انسان صغیر
۲۷۴	انسان و مقام جمعی او بر اساس سوره قدر
۲۷۶	معبودهای غیر الهی
۲۷۸	تبری از معاندین و جاحدین
۲۷۹	درخواست عدم فقر
۲۸۰	در شناخت ذنب و اثم
۲۸۰	اسراف بر نفس و نتایج آن
۲۸۱	ظهور فساد و ناخوشیها به واسطه شیوع اعمال زشت
۲۸۳	هلاکت و محرومیت به واسطه اعمال و شهوات
۲۸۴	عدم تساوی زندگی اصل ایمان با فاسقان

نوزده	فهرست مطالب
۲۸۷	اشتغال نفس به واسطه آرزوهای آن
۲۸۹	غفلت بدن
۲۹۱	تفکر و جایگاه آن
۲۹۲	فکر و نظر
۲۹۳	تکمیل ایمان و یقین در دنیا
۲۹۴	غلبه آرزو و فتنه هوی
۲۹۶	سلطنت دنیا بر انسانها
۲۹۸	ربّ و ولی حقیقی
۳۰۰	تنها ملجأ انسانها
۳۰۱	حقّ خالق بر مخلوق و عکس آن
۳۰۲	واجب الوجود و حقّ بودن او
۳۰۳	اسماء الهی و اقسام آن
۳۰۶	اسم اعظم
۳۰۶	مظاهر اسماء
۳۰۷	وجه خدا
۳۰۹	عبادت خدا و دوری از همه چیز
۳۱۰	عبادت و رسوم آن
۳۱۱	فرار و ترس و استغاثه به خداوند
۳۱۳	رجاء به حضرت حق و دعا بدو
۳۱۴	پناه جستن و یاری جستن از خداوند
۳۱۵	مرگ و تحلیل آن
۳۱۵	دنیا و عینیت مرگ با آن
۳۱۶	اتحاد مرگ و خواب
۳۱۷	ملک الموت و شناخت او

۳۱۸	.....	اشتیاق به مرگ
۳۱۹	.....	سرّ تعلق روح به بدن
۳۲۱	.....	ایمان و توکل به خداوند
۳۲۲	.....	ایمان و معنای آن
۳۲۳	.....	توکل و شناخت آن
۳۲۴	.....	توکل بر جود و کرم الهی
۳۲۶	.....	ظهور انبیاء جهت نهی از منکر
۳۲۸	.....	نهی از منکر و مراتب منکر
۳۲۹	.....	علت صفات متضادّ در انسان
۳۳۰	.....	قوای علمی انسان
۳۳۰	.....	وصول بلیات به واسطه طاغوت نفس
۳۳۱	.....	نور و مراتب آن
۳۳۲	.....	جنود و اعوان قوای علمی انسان
۳۳۳	.....	غلبه جنود عاقله در اولیاء و حزب ملائکه
۳۳۵	.....	۷- وکان من دعائه <small>عنه</small> : اذا عرضت له مهمة أو نزلت به ملمة وعند الكرب
۳۳۵	.....	از بین رفتن مکاره و شداید به واسطه خداوند
۳۳۶	.....	حلّ شدن تمام دشواریها در قدرت الهی
۳۳۷	.....	جعل اسباب به واسطه لطف الهی
۳۳۷	.....	قضای الهی و عدم تغییر آن
۳۳۸	.....	علم ازلی و تکوین موجودات
۳۳۹	.....	ظهور اشیاء بر طبق اراده ازلی
۳۴۰	.....	تبعیت موجودات از مشیت و اراده الهی
۳۴۱	.....	توجه به حضرت حقّ در مهمّات

فهرست مطالب	بیست و یک
توجّه به حضرت حق در شداید .....	۳۴۲
دفع شداید توسط حضرت حقّ .....	۳۴۲
ظهور بلایا توسط حضرت حقّ .....	۳۴۳
سنگینی دنیا و دردهای آن بر انسان .....	۳۴۳
اختیار عبد در جلب مکروهات .....	۳۴۴
سلطنت الهی در نزول مکروهات .....	۳۴۵
عدم توان قدرت اشیاء در مقابل قدرت الهی .....	۳۴۶
رحمت و قدرت الهی در رفع هموم و ایجاد گشایش .....	۳۴۷
درخواست اصلاح نظر در خود .....	۳۴۸
مراتب تکامل انسان .....	۳۴۹
تربیت انسان به واسطه عقل و نبی و بلاها .....	۳۴۹
درخواست فهم حکمت مکروهات .....	۳۵۰
درخواست شکر بر عدم ایصال برخی از نعمتها .....	۳۵۱
درخواست عدم اشتغال به همّ مفرط .....	۳۵۲
تنگی قلب از مکروهات و مصیبات .....	۳۵۳
درخواست از خداوند جهت حلّ تمام مشکلات .....	۳۵۴
عرش الهی .....	۳۵۵
۳- وکان من دعائه ﷺ فی الصلاة علی حملة العرش وکلّ ملک مقرب ..	۳۵۹
حاملان عرش و تسبیح و تقدیس آنها .....	۳۵۹
حاملان عرش الهی .....	۳۶۱
ارباب انواع .....	۳۶۱
تطهیر نفس از نجاستهای هجده گانه .....	۳۶۴
تخلیه و تحلیه و تجلیه .....	۳۶۷

۳۶۷	.....	کروبیان یا ملائکهٔ واله
۳۶۸	.....	اسرافیل و دو نفخهٔ وی
۳۷۰	.....	میکائیل و جایگاه او
۳۷۱	.....	صفت میکائیل و اعوان او
۳۷۲	.....	صفت جبرئیل
۳۷۴	.....	جبرئیل و اطاعت از وی در ملأ اعلیٰ
۳۷۵	.....	جبرئیل و جایگاه او
۳۷۶	.....	ملک روح
۳۷۷	.....	ملائکهٔ سماوات و ملأ اعلیٰ
۳۸۰	.....	خشوع ملائکه
۳۸۱	.....	عدم نگاه برخی ملائکه به خدا و حال آنها
۳۸۱	.....	طلب نامحدود ملائک در توجه به خداوند
۳۸۲	.....	اجرای فرامین الهی توسط ملائکه
۳۸۴	.....	حال ملائکه به هنگام نظاره بر اهل دوزخ
۳۸۶	.....	داستان هاروت و ماروت و تأویل آن
۳۸۸	.....	ملائکه نوزده گانه عالم طبیعت
۳۸۸	.....	ملائکه مقرب
۳۸۹	.....	ملائکه رسانندهٔ اخبار غیب
۳۹۰	.....	تأویل بال ملائکه
۳۹۱	.....	ملائکه خاصّ الهی در بطون آسمانها
۳۹۲	.....	اقسام ملائکه روحانی و جسمانی
۳۹۳	.....	ملائکه موکل بر اوامر الهی
۳۹۴	.....	تفسیر جفّ القلم
۳۹۵	.....	تفسیر نسخ و بدا



۳۹۶	..... ملائکه موکل بر باران و ابر
۳۹۷	..... چگونگی تکوّن ابر و باران
۳۹۸	..... عدم تنافی قواعد طبیعی با وجود ملائکه موکل
۳۹۹	..... ملک موکل بر رعد
۴۰۰	..... علت طبیعی رعد
۴۰۰	..... ملک موکل بر برق
۴۰۱	..... ملائکه موکل بر برف و تگرگ
۴۰۲	..... در علت طبیعی برف و باران و تگرگ
۴۰۳	..... ملائکه موکل بر باد
۴۰۴	..... علت طبیعی حصول باد
۴۰۶	..... ملائکه موکل بر کوه‌ها
۴۰۷	..... علت طبیعی تکوّن جبال
۴۰۸	..... ملائکه موکل بر میزان باران
۴۰۹	..... ملائکه موکل بر نزول بلاء و گشایش
۴۱۰	..... ملائکه سفیر
۴۱۱	..... ملائکه نویسنده اعمال انسان
۴۱۳	..... عقل یا ملک الهی
۴۱۴	..... ملک الموت و نکیر و منکر
۴۱۵	..... ملک رومان فتان
۴۱۶	..... تفسیر اجمالی آیه نور
۴۱۹	..... بیت المعمور و ملائکه آن
۴۱۹	..... مالک و خازن و رضوان
۴۲۰	..... سدنه بهشت
۴۲۱	..... ملک سلام رسان

بیست و چهار	شرح صحیفه سبزواری
۴۲۲	زبانیه ملک الهی
۴۲۴	ملائکه شناخته نشده
۴۲۵	ملائکه ساکن هوا و زمین
۴۲۶	ملائکه موکل بر مخلوقات
۴۲۷	صلوات بر ملائکه
۴۲۸	صلوات الهی بر ملائکه خود
۴۳۰	جود و کرم الهی
۴۳۵	فهرست آیات قرآن کریم
۴۵۷	فهرست احادیث
۴۶۷	فهرست انبیاء و معصومین
۴۶۹	فهرست اشعار
۴۷۷	فهرست اشخاص
۴۷۹	فهرست کتابها
۴۸۱	فهرست مکانها
۴۸۳	فهرست منابع تحقیق

الحمد لوهاب الحکمه والعقل والصلاه على النبي و الأهل

نیاز و فقر همیشگی انسان ، وی را بر آن می دارد که همواره جهت رفع نیاز به دیگری متوسل شود ، که در این میان با قبول مبدأ فاعلی جهان ، این توسل رنگ و چهره ویژه ای به خود می یابد ، و عملاً به گونه درخواست و «دعا» جلوه گر می گردد از این رو بنیاد ارتباط مخلوق با خالق در پدیده فقر و نیازمندی قابل بازشناسی است .

نیازمندی مخلوق که از یک سو در فراهم آوردن نیازمندی وجودی و احتیاجات روزمره وی نمود می کند ، از سوی دیگر در فقر ذاتی او در مرتبه ماهوی نیز وجود دارد ، زیرا ماهیت امکانی هر لحظه به لسان استدعای وجودی طالب استمرار وجود است ، و از حضرت حق خواهان تداوم وجود می باشد . بنابراین در پدیده دعاء ، دو زبان همیشه قابل شناسایی است :

الف : زبان قال (زبان ظاهری) .

ب : زبان حال.

حال در این مقام ، بنده نیازمند در رفع حوائج خویش ، متوسل به دعا گردیده ، و خواهان رفع فقر و نیازمندی است ؛ و همواره چه او بخواهد و چه نخواهد ، زبان

ص : ۲۵

حال او در تداوم وجودی خویش ملتجی به مبدأ فاعلی است ، و هرگاه وی با مشکلی روبرو گردد ناخواسته کیان وجودی او را درمی نوردد ، و به طور غیرارادی متضرعانه ملتجی به مبدأ فاعلی می گردد ، و صد البته چون لسان حال و قال او همراه نیست ، به گاه رهایی ، مبدأ خویش را از یاد می برد .

بنابراین دعا در تقسیم ابتدایی بر سه گونه است :

۱- دعای زبانی،

۲- دعای حالی،

۳- دعای حالی و زبانی

و در همین مقام یکی از اسباب عدم استجاب دعا - یعنی عدم هماهنگی دعای زبانی و حالی - قابل بازشناسی است .

حال بنده خدا در مقام طلب و استدعای خویش یا فقط خود را در دعا ملاحظه می کند و یا خود را در زمره سایر عباد می بیند ؛ و طبیعاً در این مقام یا طلب حاجت خود و عباد را به وجه عام خواهان است و یا به وجه خاص که در این صورت ، دعای بنده بر چهار گونه خواهد بود . ولی در تمام این اقسام یک نکته بنیادین نهفته است . آیا بنده خدا که طالب رفع حاجت است ، اصلاً به مبدأ فاعلی اتصال یافته که او را می خواند و یا صرفاً در مقام ظهور این امر واقع شده است . و به تعبیر دقیق تر ، چون زبان دعاء ، زبان رفع نیازمندی است ، بنده خواهان رفع نیاز است ولی آیا حضرت حق هم نیز طالب اجابت است .

کثرت دعای بندگان و به نوعی عدم دریافت پاسخ به آن که در عالم خارج واقع گردیده ، گویی انسان را به واکاوی مجدد در پدیده دعاء می خواند ، چه در قرائت های پیشین ، در رفع این معضل فقط پاسخ آن است که : استعداد مخلوق در تکرار دعاء افزایش می یابد . و حال آن که در ادعیه مأثوره وارد شده است : «یا

لذا جهت پاسخ دقیق بدین معضل توجه به نکات ذیل اساسی است :

۱- حضرت حق سبحان ، دارای کمال مطلق است ، و تمامی اوصاف او عین ذات اوست و زائد بر ذات او نمی باشد ، به دگر سخنی در موجودی همچو انسان علم عارض بر انسان می گردد ، و علم او تابع قدرت او و سایر صفاتش نمی باشد و تبعیت صفات وی از یکدیگر در گرو التفات انسان به این هماهنگی است ، مثلاً در خم کردن یک شاخه درخت ، او پیوسته باید در صدد عدم شکسته نشدن آن به واسطه اعمال قدرت بیش از اندازه باشد ، و در عمل ، علم او و قدرت او باید هماهنگ شود . ولی همین امر در حضرت حق سبحان به التفات زائد نیست ؛ یعنی صفت حکمت ، قدرت ، علم و سایر صفات او به یک حقیقت جمعی متحقق می باشد ؛ و التفات بنده به حضرت حق از حیث اعطای امری به او ، و اعمال قدرت خاص الهی ، در مورد بنده ، گویی به معنی عدم التفات تبعیت قدرت حضرت حق از علم و حکمت اوست .

۲- حضرت حق سبحان در مقام ذات عاری از ظهور تمام صفات است ، و تمام صفات از حیث اعتبار خلقی بر او اعتبار می گردد . «کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه» (۲) ، که البته در این مقام باید التفات داشت که حقیقت نفی این صفات از او به معنی خلّو ذات وی از کمال این صفات نیست .

و اما با اعتبار پدیده خلقت ، هریک از موجودات به دو طریق با او ارتباط می یابند ، از طریق وجه عامّ و اعتبار تمامی اسماء و صفات ؛ و از طریق خاصّ و اعتبار اسم خاصّ بنده در مقام ایجاد .

ص : ۲۷

---

۱- ۱- فلاح السائل ، ص ۱۶۷ ، مصباح المتعجد ، ص ۷۷۶ .

۲- ۲- نهج البلاغه ، خطبه ۱ .

بنابراین دعای بنده به پیشگاه حضرت حق و یاد وی از او ، به سه طریق است :

الف : از طریق اسماء عامّ.

ب : از طریق اسماء خاصّ.

ج : از طریق حقیقت ذات.

۳- چنانچه گفته شد مخلوق الهی به جهت حقیقت امکانی خود ، که وصف ذاتی اوست همیشه نیازمند به حضرت حق است .

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد ، واللّه اعلم

حال این بنده ، عملاً دو نیاز به حضرت حق دارد ، یکی نیاز ذاتی و یکی نیاز عرضی که به سبب وجود در دنیا به او عارض می گردد ؛ لذا بنده حقیقی دو زبان دعا دارد ، یکی زبان افتقار ذاتی که هر لحظه خدا را نیازمند به او می بیند و دائماً در زبان ظاهر و باطن با او نجوا می کند که از آن به «مناجات» تعبیر می شود و دیگری به زبان عرضی که از آن به «دعاء» یاد می گردد .

از این رو زبان مناجات و زبان دعاء ، با هم متفاوت است و البته تذکار بر این نکته بایسته است که زبان مناجات به حسب حال بنده نقش پذیر است ، یعنی گاه بنده در مقام توبه نجوا می کند و گاه در مقام شکر ، و گاه در حال دیگر . زیرا بنده به واسطه غلبه حالی از احوال، و یا وصول به مقامی از مقامات مسلوک ، همواره در حال ویژه ای است تا آن که به غلبه سلطان الوهیت ، کلیه احوال و مقامات در او محو گردد .

۴- نگرش بنده به مبدأ فاعلی ، یا نگرش ارباب و رعیتی است ، و یا نگرش معشوق و عاشقی .

اگر بنده ، حضرت حق را فقط بسان پادشاهی مقتدر و صاحب مُکنت ببیند ، طلب وی از او فقط جهت رفع حوائج عرضی است و عملاً معطوف به برخورداری از نعیم دنیا و آخرت و رفع شرور دنیا و آخرت است . و اگر این بنده ، حضرت

حق را کمال مطلق و جمال مطلق ببیند ، طلب وی از او ، خود اوست . بنابراین با هر گونه نگرش به حضرت حق ، زبان دعاء و مناجات تغییر می یابد .

۵- بنده در تعامل با حضرت حق ، چون در مقام دعا ، مستدعی طلبی افزون بر زبان حال خود می باشد ، بایستی استعداد خود را مهیای امر افزوده نموده باشد ، و **إِلَّا عَمَلًا** امر محالی را از حضرت حق طلب نموده که مقرون اجابت نمی باشد ؛ لذا اتیان عبد از اوامر و نواهی الهی ، از دو سوی به وی یاری می رساند ، از یک سوی استعداد وی را افزون کرده و مهیای دریافت فیض زیاده می کند و از سوی دیگر وی را محبوب حضرت حق می سازد، و طلب وی در دعا از مقام استجابت از حال بنده به مقام محبوبی حضرت حق ترفیع می نماید ، و طلب وی اجابت می گردد .(۱)

حال با توجه به امور فوق جایگاه عبادت و دعا قدری میسر می گردد ، از آن روی که بنده الهی ، **عَمَلًا** هیچ تصوّر صحیحی از مبدأ فاعلی(۲) در هنگام دعا ندارد ، دعای وی اجابت نمی گردد و از آن سوی که وی طریقه ارتباط با خداوند را به وجه خاصّ و عامّ نمی داند ، **عَمَلًا** ارتباط حقیقی او با خالق برقرار نمی گردد .

### تأملی در آیاتی چند از قرآن کریم

(۳)

دعا یکی از مظاهر پرستش الهی و دوری انسان از نغمار در تکبر است و از همین رو خود مطلوبیت بالذات دارد: « وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (۴) » .

ص : ۲۹

۱-۱- ارباب معرفت به این حقیقت «کمال المطاوعه» گویند .

۲-۲- لذا در مآثور آمده است : لا منکم تدعون مالا تعرفونه .

۳-۳- ترجمه آیات این بخش ، بر اساس ترجمه مرحوم استاد فولادوند آمده است .

۴-۴- سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۰ . «و پروردگارتان فرمود : مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم . در حقیقت ، کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند» .

دعا بایستی همراه با تضرع، خوف و امید باشد، و نهانی بودن آن مطلوبیت دارد: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱)»، «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۲)».

دعای به درگاه ربوبی همواره قرین اجابت است، و بالطبع این اجابت یا در آمادگی و فراهم آمدن استعداد است، و یا در ظهور عین خواسته: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۳)».

حضرت حق همیشه شنوای دعا است: «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۴)»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۵)» و از همین رو نباید در خواندن

ص : ۳۰

---

۱-۱ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۵. «پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حد گذرندگان را دوست نمی دارد».

۲-۲ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۶. «و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است».

۳-۳ - سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۶. «و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را -به هنگامی که مرا بخواند- اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند».

۴-۴ - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۸. «آنجا [بود که] زکریا پروردگارش را خواند [و] گفت: «پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن، که تو شنوندۀ دعایی»».

۵-۵ - سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۳۹. «سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار من شنونده دعاست».



وی ناامید شد: « وَ أَعْتَرِلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۱) » .

در دعا التفات به مضمون خواسته مدخلیت تام در اجابت دارد ، از این رو خواستن خود حضرت حق مهمترین خواسته ارباب معرفت است: « وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۲) »: و طلب هیچ امری در محاذات او مورد قبول نیست « فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۳) » ، « وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۴) » .

انسان به هنگام ظهور مشکلات به خدای سبحان پناهنده می گردد و گویی در همه احوال به یاد اوست ، ولی پس از اجابت دعایش رفته رفته او را فراموش می کند « وَ إِذَا مَسَّ الْأَنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَنَّعَ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۵) » ، « فَإِذَا مَسَّ الْأَنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا حَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا

ص : ۳۱

۱-۱ - سوره مبارکه مری م ، آیه ۴۸ . «و از شما و [از آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم» .

۲-۲ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۰۶ . «و به جای خدا ، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند ، مخوان ؛ که اگر چنین کنی ، در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی» .

۳-۳ - سوره مبارکه شعراء ، آیه ۲۱۳ . «پس با خدا ، خدای دیگر مخوان که از عذاب شدگان خواهی شد» .

۴-۴ - سوره مبارکه جن ، آیه ۱۸ . «و مساجد و یژو خداست ، پس هیچ کس را با خدا مخوانید» .

۵-۵ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۸ . «و چون به انسان آسیبی رسد ، پروردگارش را -در حالی که به سوی او بازگشت کننده است- می خواند ؛ سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند ، آن [مصیبتی] را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد ، فراموش می نماید و برای خدا همتایانی قرار می دهد تا [خود و دیگران را] از راه او گمراه گردانند . بگو : به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی» .

أَوْ تَيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ بِيَلِّ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱) ، « وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۲) » ، « وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳) » .

آری سنت انسان بر آن است که در هنگام نعمت خدای را فراموش می کند و به هنگام ظهور مشکلات دست به دعا می گردد و در تمام حالات به یاد اوست: « وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٌ (۴) » ، « وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۵) » ،

ص: ۳۲

۱-۱ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۹ . «و چون انسان را آسیبی رسد ، ما را فرامی خواند ؛ سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم می گوید : «تنها آن را به دانش خود یافته ام» . نه چنان است ، بلکه آن آزمایشی است ، ولی بیشترشان نمی دانند» .  
۲-۲ - سوره مبارکه روم ، آیه ۳۳ . «و چون مردم را زبانی رسد ، پروردگار خود را ، در حالی که به درگاه او توبه می کنند ، می خوانند ، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایید ، بناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند» .  
۳-۳ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۲ . «و چون انسان را آسیبی رسد ، ما را -به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده- می خواند ، و چون گرفتاریش را برطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده ، نخوانده است . این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می دادند زینت داده شده است .»

۴-۴ - سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۱ . «و چون انسان را نعمت بخشیم ، روی برتابد و خود را کنار کشد ، و چون آسیبی بدو رسد دست به دعای فراوان بردارد» .

۵-۵ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۲ . «و چون انسان را آسیبی رسد ، ما را -به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده- می خواند ، و چون گرفتاریش را برطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده ، نخوانده است . این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می دادند زینت داده شده است» .

« هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (١) » ، « فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (٢) » ، « وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مَا يُجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (٣) » .

اضطرار انسان در دعا موجب استجابت دعای اوست: « أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَيْ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (٤) » .

ص: ۳۳

۱-۱ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۲۲ . «او کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند ، تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش ، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [ بناگاه ] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده اند ، در آن حال خدا را پاکدلانه می خوانند که : اگر ما را از این [ورطه ] برهانی ، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد» .

۲-۲ - سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۶۵ . «و هنگامی که بر کشتی سوار می شوند ، خدا را پاکدلانه می خوانند ، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد ، بناگاه شرک می ورزند» .

۳-۳ - سوره مبارکه لقمان ، آیه ۳۲ . «و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد ، خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند ، و [لی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه رو هستند ، و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند» .

۴-۴ - سوره مبارکه نمل ، آیه ۶۲ . «یا [کیست] آن کس که درمانده را -چون وی را بخواند- اجابت می کند ، و گرفتاری را برطرف می گرداند ، و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می پذیرید» .

اخلاص از لوازم ورود در دعا و استجاب آن است: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ

لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱)»، «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)».

بهره از اسماء الله در دعاء مطلوبیت دارد: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الدِّينَ يُلْحَقُوا فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳)».

توحید شرط اصلی استجاب دعاء است، و دعای مشرک و کافر جایگاهی ندارد «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۴)»، «قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵)».

ص: ۳۴

۱-۱ - سوره مبارکه غافر، آیه ۱۴. «پس خدا را پاکدلانه فراخوانید، هر چند ناباوران را ناخوش افتد».

۲-۲ - سوره مبارکه غافر، آیه ۶۵. «اوست [همان] زنده ای که خدایی جز او نیست. پس او را در حالی که دین [خود] را برای وی بی آرایش گردانیده اید بخوانید. سپاس [ها همه] ویژو خدا پروردگار جهانیان است».

۳-۳ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۸۰. «و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می گرایند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می دادند کیفر خواهند یافت».

۴-۴ - سوره مبارکه رعد، آیه ۱۴. «دعوت حق برای اوست. و کسانی که [مشرکان] جز او می خوانند، هیچ جوابی به آنان نمی دهند، مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا [آب] به دهانش برسد، در حالی که [آب] به [دهان] او نخواهد رسید، و دعای کافران جز بر هدر نباشد».

۵-۵ - سوره مبارکه غافر، آیه ۵۰. «می گویند: «مگر پیامبرانتان دلایل روشن به سوی شما نیاوردند؟» می گویند: «چرا». می گویند: پس بخوانید. و [الی] دعای کافران جز در بیراهه نیست».

بایستی انسان با اهل دعا ملاحظت داشته باشد ، و این امر سبب دوری انسان از غفلت از یاد او می گردد: « وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۱) » .

نزد ارباب معرفت ، دعاء و طریقه بکار بردن اسماء الهی در آن نیازمند به تعلیم ویژه است . و دقیقاً به واسطه همین امر ، بخشی از تعلیم نبوی و آموزه های ولوی به همین امر اختصاص یافته ؛ و دعاهایی در مواضع گوناگون ، تعلیم بندگان شده است .

خوشبختانه افزون بر ادعیه نبوی ، شیعیان ، وارث سیزده مجموعه دعایی از سایر معصومان هستند . که در این میان ، ادعیه امیرمؤمنان علی علیه السلام ، و ادعیه صحیفه سجاده از شهرت بسزایی برخوردار است .

صحیفه سجاده یا زبور آل محمد صلی الله علیه و آله مجموعه ای از ادعیه حضرت زین العابدین ، سجاد علیه السلام است ، که آن حضرت به فرزند گرامی خویش ، حضرت باقر علیه السلام انشاء فرموده اند و حضرت صادق علیه السلام آن را شنیده اند . این مجموعه در بردارنده هفتاد و پنج دعا بوده که متأسفانه یازده دعای آن به جهت عدم حفظ راوی - متوکل - در همان اوان از دست رفته و به مرور ایام ده دعای دیگر به دست مشایخ حدیث نرسیده است .

ص: ۳۵

این مجموعه معجزگون، دربردارنده ابتهالات و مناجاتهای حضرت سید

ساجدین علیه السلام است، که آن حضرت جهت تربیت شیعیان خویش انشاء کرده اند، هم چنان که در مبانی دعا بدان اشارت رفت. این مجموعه مشتمل بر شناخت حضرت حق، عجز و ناتوانی بنده و توجه به رستاخیز است.

با گذشت ایام، بخشی دیگر از مجموعه ادعیه حضرت سجاد علیه السلام، براساس سایر مجامع روایی به صحیفه اصلی اضافه گردید، و به صورت صحیفه های دوم تا هفتم (۱) عرضه شده تا سرانجام در صحیفه هشتم، مجموعه ادعیه آن به ۲۷۰ دعا رسید.

صحیفه سجادیه از دیرباز مورد توجه علماء شیعه قرار گرفته و تاکنون بیش از هفتاد شرح و تفسیر بر آن نگاشته شده که اکثر این شروح به زبان عربی است؛ بخش عمده ای از این شروح به ترجمه و تفسیر واژه های صحیفه سجادیه پراخته و متأسفانه تعداد اندکی از آنها به معارف ژرف صحیفه پرداخته اند. در میان شروح فارسی صحیفه سجادیه، شرح میرزا ابراهیم سبزواری - مشهور به وثوق الحکماء - به سودای کاویدن معانی حکمی صحیفه به رشته تحریر درآمده که متأسفانه دربردارنده شرح پنج دعاء می باشد. و به حق باید اذعان داشت که اگر این شرح بر همین سیاق ادامه می یافت در زمره بهترین و مفصل ترین شرح های صحیفه سجادیه در حوزه معارف الهی می بود.

در ادامه این مقال که به سودای تحقیق و تصحیح همین شرح به رشته تحریر درآمده گذری به زندگانی این حکیم می پردازیم

ص: ۳۶

---

۱-۱- این صحیفه ها به ترتیب توسط شیخ محمد بن علی حرفوشی، میرزا عبدالله افندی، میرزا حسین نوری، سید محسن امین، محمدباقر بیرجندی، شیخ هادی کاشف الغطاء و محمدباقر ابطحی عرضه گردید.

نام مؤلف بنابر آنچه در پایان شرح دعاء عدیله آمده: «میرزا محمد ابراهیم خلیف میرزا محمد علی است و با توجه به لقب سبزواری در پی نام وی، متولد سبزواری است، و با این وجود متأسفانه تا حال تحریر، اطلاع درخور توجهی از زندگی او به جز اشارات و استنباطات زیر در دست نیست:

۱- وی بنا به تصریح تراجم و اشارات موجود در کتابهایش از شاگردان حکیم متأله حاج ملا هادی سبزواری (۱۲۱۲ ق - ۱۲۸۹ ق) است، حال با توجه به احتساب تاریخ وفات استاد وی، و سنّ دانش آموزی فلسفه، تولد وی نباید چندان زودتر از ۱۲۵۹ ق باشد.

۲- وی بنابر تصریح موجود در آغاز شرح دعاء عدیله و با توجه به تاریخ پایان نگارش آن، پیش از سال ۱۳۱۸ ق مقیم مدرسه فصیحیه<sup>(۱)</sup> و در حال دانش اندوزی و ریاضت بوده است، و پس از مراجعت از حج بیت الله، به تحریر این شرح همت گماشته است.

۳- مؤلف، بنابر اشارت او در آغاز شرح صحیفه و با توجه به تاریخ پایان نگارش همین شرح، پیش از سال ۱۳۴۲ ق مدّتی در تهران بوده است، و شاید در همین اوان بوده که شیخ الرئیس قاجار<sup>(۲)</sup> به شاگردی نزد وی پرداخته است.

۴- بنابر تاریخ ختم آثار وی، او به ترتیب به شرح دعاء عدیله، شرح گلشن راز و شرح صحیفه سجادیه پرداخته است، و با توجه به تاریخ چاپ شرح دعاء عدیله، یعنی ۱۳۲۹ ق، و اهمیت چاپ سنگی در آن دوران، وی بایست دارای درجه علمی درخور توجهی در آن تاریخ داشته باشد.

ص: ۳۷

---

۱-۱ این مدرسه به ظاهر از مدارس مسقط الرأس وی، سبزواری است.

۲-۲ گنجینه دانشمندان ج ۵، ۳۵. حجت بلاغی در مقالات الحنفاء، ص ۱۲۵ شرح مبسوطی از زندگی وی را آورده است.

۵- تراجم گوناگون - چنانچه خواهد آمد - از وی به «وثوق الحکماء» تعبیر نموده اند ، که این عنوان بیانگر تبخّر و شهرت علمی وی است .

۶- تاریخ درگذشت مؤلف بنا به نقل علامه تهرانی چنانچه خواهد آمد در حدود سال ۱۳۵۸ ه . ق است (۱) که متأسفانه از محل آن اطلاعی در دست نداریم .

### وثوق الحکماء در تراجم

در تراجم مختلف به اشارت از وی نام برده شده که در ذیل به اهم آنها اشاره می گردد .

۱- علامه متّبع شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتابهای خود در چندین موضع به وی اشاره کرده است : الذریعه ج ۱۳ / ۲۵۷ ، ش ۹۴۵ : ۷؛ شرح دعاء العدیله ، للمیرزا ابراهیم الحکیم المتوفی فی حدود سنه ۱۳۵۸ ه ، ابن المیرزا محمدعلی الخراسانی السبزواری ، الملقّب بوثوق الحکماء ، ألفه أو ان رجوعه من الحجّ ...» .

الذریعه ج ۱۳ / ۲۶۸ ، ش ۹۹۰ : «شرح دیوان گلشن راز ، للمیرزا ابراهیم الحکیم الخراسانی السبزواری صاحب شرح دعاء العدیله و له شرح الصحیفه السجادیه كما یأتی» .

الذریعه ج ۱۳ / ۳۴۵ ، ش ۱۲۸۱ : «شرح الصحیفه للمیرزا ابراهیم بن محمد علی السبزواری المعاصر ، الملقّب بوثوق الحکماء ، المتوفی سنه ۱۳۵۸ ه و هو شرح فارسی عرفانی ...» .

نقباء البشر ج ۱ / ۲۰ : «هو الشيخ الميرزا ابراهيم بن الميرزا محمد علی

ص: ۳۸

---

۱- ۱- علامه تهرانی در ذریعه ، ج ۱۳ ، ص ۲۵۷ تاریخ درگذشت وی را در حدود این سال آورده و در همان جلد صفحه ۳۴۵ به قطع در ۱۳۵۸ ه . ق دانسته است!! و به اشتباه در ضمیمه تاریخ علمای خراسان ، ص ۲۷۴ ، تاریخ فوت وی ۱۳۳۲ دانسته شده است .



وثوق الحکماء الخراسانی السبزواری ، فاضل جلیل له شرح دعاء کمیل (۱) المطبوع ، ألفه بعد رجوعه من الحج ۱۳۱۸ .

۲- گنجینه دانشمندان رازی ج ۵ / ۳۰۵ : «حجه الاسلام آقا شیخ ابراهیم سبزواری از علماء و حکماء مقیم مشهد بود - و در خدمت حکیم سبزواری استفاده نموده و جماعتی مانند مرحوم میرزا شیخ ابوالحسن میرزا معروف به شیخ رئیس قاجار از او استفاده کرده اند» .

طرفه آن است که همو در ذیل معرفی آثار حاج شیخ محمد ، ملقب به ولی الله اسراری و نقل زندگی خود نوشت او ، به اثر مهمی از وی در این راستا چنین اشاره کرده است : «شرح حال مرحوم حاج میرزا محمد ابراهیم وثوق الحکماء مؤلف شرح دعای عدیله و شرح گلشن راز شبستری است» (۲) .

متأسفانه ، تلاش نگارنده برای یافتن این اثر تاکنون نتیجه نبخشیده است . (۳)

نکته :

در میان شاگردان حکیم سبزواری نام استادی به نام «میرزا ابراهیم سبزواری»

ص: ۳۹

---

۱- ۱- کذا ، این عبارت تصحیف شرح دعاء عدیله است .

۲- ۲- گنجینه دانشمندان ، ج ۵ ، ص ۳۱۳ .

۳- ۳- جهت شرح احوال صاحب ترجمه نیز بنگرید : مستدرکات اعیان الشیعه ، ج ۷ ، ص ۳۳۵ ؛ فهرس التراث ، ج ۲ ، ص ۳۴۱ ؛ موسوعه مؤلفی الامامیه ، ج ۱ ، ص ۳۹۹ ؛ فهرست خان بابا مشار ، ج ۳ ، صص ۳۲۲۹ ، ۳۲۳۰ ، ۳۲۳۹ ، ۳۲۴۸ ؛ فهرست مؤلفین کتب چاپی فارسی ، ج ۱ ، صص ۶۴ - ۶۵ ؛ فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ، ج ۴ ، ص ۳۲۳ (ج ۱۳۲۵) ؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ج ۴ ، ص ۱۱۶ و ج ۱۱ ، ص ۲۳۵۳ ؛ تاریخ حکماء و عرفای متأخرین صدر المتألهین ، ص ۱۲۴ (ج ۱۳۵۹) ؛ ضمیمه تاریخ علمای خراسان ، ص ۲۷۴ .

مشهور به شریعتمدار سبزواری (۱۳۱۶ ه. ق) به چشم می خورد<sup>(۱)</sup> که وی از شاگردان شیخ انصاری و صاحب جواهر می باشد که نباید با صاحب ترجمه ما اشتباه گردد .

### شرح دعاء عدیله

آغاز : «حمد مختص به محمودی است که در پرده هر حامد نوای او است و عالم شحی از بحر عطای او است» .

انجام : «لهذا افسوس و فرح شما بی فائده است ، چنان که مفهوم کلام علی علیه السلام به ابن عباس که مردم افسوس بر فوت امری مخورند که ممکن نیست درک او برای آنها ، و مسرور می شوند بر امری که محال است فوت او از آنها ، پس مع ذلك فلا تمرحن لأوزارها و الا تصجرن لأوصابها» .

در پایان این شرح آمده است : «قد تمت هذه النسخة الشريفة ، أعنى شرح دعاء العدیله علی يد أقل الخلیقه ، بل لا شیء و الحقیقه ، حاجی میرزا محمد ابراهیم خلف مرحوم مغفور مبرور ، خلد آشیان ، جنت مکان ، میرزا محمد علی طاب الله ثراه ، و جعل الجنة مثواه . امیدوارم از مطالعه کنندگان این شرح که فی الواقع جرح است<sup>(۲)</sup> ، وجود<sup>(۳)</sup> محدود به تقدّر این عبد اثیم را از نظر محو نموده ، و ملهم کلّ علوم را مقصود و ملحوظ خود نمایند ، و آنچه سهو و خطا و نسیان که لازمه انسان است در او ملاحظه و مشاهده می نمایند به قلم محو حکّ ، و اغماض نمایند ، والله يقول الحقّ و هو یهدی السبیل . هنگام مراجعت از سفر بیت الله صورت اتمام پذیرفت ، فی ليله احدی عشر من شهر رمضان المبارک ۱۳۱۸ .

ص: ۴۰

---

۱-۱- بنگرید : تاریخ علمای خراسان ، ص ۱۳۱ .

۲-۲- کذا .

۳-۳- کذا .

در آغاز شرح آمده است: «و بعد می نویسد مهجور جانی والعبد الفانی ، محمد ابراهیم خراسانی که در اوقات انزوا در مدرسه فصیحیه در کنج اطاق نفس خبیث خسیس را قهراً و جبراً واداشته با قَلت منام و همنشینی انام و عدم اشتغال بال به هوای موهوم ... چنان به خاطر فاتر این داعی خاطر نمود که شاید به همت اولیای مطلق و انفاس طیبه طاهره دعاء الموسوم بالعدیله المنسوب الی امیر البرره و قاتل الکفره علی علیه السلام را به قدر فهم اظهار و ابراز بعضی از معانی مخفیة او نمایم به لفظ فارسی که اقرب به فهم اغلب عموم الناس است ...» .

این شرح به اهتمام حاج شیخ احمد کتابفروش شیرازی و به خط احمد بن محمد الهزار جریبی در سال ۱۳۲۹ هـ . ق یعنی یازده سال پس از نگارش آن ، به چاپ رسیده است .

### شرح گلشن راز :

آغاز : «الحمد لله الذي نور السماوات و الارض بنوره ، والحمد لله الذي رفع السماء باسم يا رافع ...»

انجام : «لذا قال مولانا علی علیه السلام فی ذم ابناء الدنيا اسما اهل الدنيا كلاب عاویه و سباع ضاریه یهزّ بعضها ببعض» .

در آغاز این شرح آمده است : «و اما بعد فیقول الفقیر الی الله المحتاج الی رحمه الله محمد ابراهیم ابن محمد علی الخراسانی السبزواری ، که از باب انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال این مختصری است در شرح کتاب مذکور ...» .

این نگاشته نیز به اهتمام شیخ احمد شیرازی به خط جمال الدین ابوطالب اصفهانی در سال ۱۳۳۰ هـ . ق برای نخستین بار چاپ شده است و سی سال بعد با

تصرفی اندک و تصحیحاتی دوباره چاپ گردیده است. (۱) این شرح فقط متضمن تفسیر ابیات مشکل و منتخب گلشن راز بر بنیاد تعالیم حکمت متعالیه است.

### شرح صحیفه سجادیه

آغاز: «رَبِّ يَسِّرْ، الحمد لله الذي جلّ جلاله عن توصيف الواصفين و نعت الناعتين و استغنى ذاته عن حمد الحامدين و تنزيه المسبّحين».

انجام: «آن را از لوث و سوساس و مردم بی بصیرت نسناس مصون و محروس دارد، و الله يقول الحق و هو يهدى السبيل».

در آغاز این شرح آمده است: «بعد می گوید این عبد فانی حاج میرزا محمد ابراهیم سبزواری که بعد از مراجعت سفر طهران - صانه الله عن الحدثان - چون ملاحظه شد که وجه قلب از باب دین دنیا و حبّ هوی ... کدر و خاطر سلیم لکیل و علیل ... از خدا رفع عطا و کشف غشا درخواست نموده ... چنان به خاطر فاتر خطور نمود که تنزیه و تطهیر نمایم صفحه قلب خود را ... به اشتغال به تحریر و ترقیم برخی از معانی دقیقه و اسرار خفیه بعضی از فقرات غامضه صحیفه سجادیه، یعنی بقدر الفهم التفسیراً و تأویلاً».

این اثر چنانچه در پایان آن آمده در ماه رجب ۱۳۴۲، به رشته تحریر درآمده است: «الساعة که ليله غره ربيع المولود است بحمد الله والمنه فارغ شدیم از تصریح و تشریح بعضی از فقرات غامضه صحیفه سجادیه ... ۱۳۴۲ ه. ق.».

و پنج سال پس از نگارش آن، به اهتمام شیخ احمد شیرازی و به خط احمد هزارجریبی در سال ۱۳۴۷ ه. ق چاپ گردیده، و قاعده از روی خط مؤلف

ص: ۴۲

---

۱-۱- نگارنده این شرح را تصحیح کرده است که متأسفانه چاپ تقریباً ناستوار آن توسط نشر علم، تهران ۱۳۸۶، این مهم را به تأخیر افکند. لذا تفصیل درباره این شرح را به مقدمه این اثر موکول می دارم.

## نکاتی درباره شرح صحیفه سبزواری

- ۱- این شرح آخرین نگاشته موجود ، وثوق الحکماء است ، و از این رو در بردارنده ، آراء نهایی وی می باشد .
- ۲- اگر چه این نگاشته بنا به دیباجه شرح به سودای شرح بندهای پیچیده صحیفه سجادیه به رشته تحریر درآمده ولی در بردارنده شرح منظم و کامل شش دعاء از صحیفه است، یعنی به ترتیب دعای اول، نوزدهم، ششم، پنجاه و دوم، هفتم و سوم. و بنا بر این ترتیب، گویی مؤلف پس از شرح دعای اول تصمیم به شرح منظم ادعیه صحیفه سجادیه نداشته و به مرور ایام ادعیه دیگری از آن را گزینش کرده است.
- ۳- تحریر فارسی شرح صحیفه سبزواری برخلاف شرح گلشن راز او ، تا حدی پیچیده و مشحون از عبارات عربی است ، تا بدان جا که در ساختار یک جمله ، دستور زبان فارسی با نحو عربی ، در هم پیچیده ، و گاه عباراتی تقریباً نامفهوم را پیش روی خواننده قرار داده است ؛ از این رو فهم عبارات این کتاب مستلزم آشنایی با نحو عربی و ساختار آن است .
- ۴- مؤلف در شرح عبارات صحیفه ، پس از توضیح و تفسیر واژگان کوشیده (۱) است ، تا شرحی حکمی با بهره از آیات و روایات قرآن کریم عرضه دارد ؛ که در این راستا بهره وری وی از آیات و روایات و اشعار حکمی درخور توجه است .

ص: ۴۳

---

۱-۱ از مصادر مهم مؤلف در تفسیر واژگان «مجمع البحرین» طریحی است .

۵- مؤلف در این شرح از استاد خود، حکیم حاج ملا هادی سبزواری، به صدر المتألهین تعبیر کرده است.

۶- به ظاهر گاه مؤلف در نقل آیه و روایت، بر اساس محفوظات خود به نقل پرداخته، که در برخی موارد چنان که در حواشی تحقیق آمده، اشتباهات مختصری در نقل به وجود آمده و یا نقل به مضمون شده است.

۷- این حکیم متأله در نقل اشعار نظر ویژه ای به مثنوی مولانا، دیوان حافظ و گلشن راز شبستری و دیگران داشته که گاه در نقل بیت شاعر سهوهای مختصری به چشم می خورد.

۸- بنیاد شرح سبزواری، بر اساس آموزه های حکمت متعالیه صدرایی به قراءت حکیم سبزواری است.

### چگونگی تحقیق

در تحقیق اثر حاضر از تنها نسخه موجود از آن که در زمان مؤلف، که پنج سال پس از تحریر اصل آن یعنی، سال ۱۳۴۷ ه ق به زیور چاپ آراسته شده، بهره جستیم، و متأسفانه تا حال تحریر از فرجام نسخه دست نوشت مؤلف و یا دست نوشت دیگری از آن اطلاع نداریم. از این رو پس از تنظیم متن بر اساس نسخه چاپ سنگی، به استخراج مصادر قرآنی، روایی (۱) و شعری آن همت گمارده شد و جهت تسهیل در قراءت آن، عناوینی در بین دو کمان - [ ] - بر آن اضافه گردید.

علی رغم دقت کاتب چاپ سنگی این اثر، در برخی موارد عبارات ناستوار،

ص: ۴۴

---

۱-۱- در مواضع گوناگونی که مصادر ما با ضبط مؤلف علامه هماهنگ نبود، در ارجاع خود از واژه «بسنجید» استفاده کردیم.

و یا حتی به ظاهر افتادگی (۱) در آن دیده می شود، از این رو در حواشی صفحات از این موارد با تعبیر «کذا» یاد شده، و از مواردی که محتمل است به نوع نگارش

مؤلف برگردد و یا به گونه ای متن توجیه گردد به «هكذا» تعبیر شده است.

همچنان که پیش از این گذشت، از آن رو که متن کتاب آمیزه ای از نثر فارسی و عربی در موارد گوناگونی است، شاید به افراط از علائم سجاوندی استفاده گردیده تا باشد که فهم این متن هموارتر گردد. و من الله التوفیق و علیه التکلان.

در پایان بر خود لازم می دانم از دوستان دانشمند و فرزانه آقایان مصطفی صادقی و حجه الاسلام والمسلمین نریمانی که هم‌تشان بدرقه راه این تحقیق و به فرجام رسیدن آن بود، کمال قدردانی و سپاس را داشته باشم؛ ولله درهما.

شب عید غدیر مطابق با

۱۷ ذی الحجه ۱۴۳۲ق

۲۳ مرداد ۱۳۹۰ش

اصفهان - حامد ناجی اصفهانی

ص : ۴۵

هَذَا نَبْرُ الْعِضِّ  
 اَعْيُنُ حَقِيقَةِ اِجْتِمَاعِ شَيْءٍ  
 مِنْهَا الْاَلْفُ تَنَاقُصًا  
 مَحْبَدًا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَلَّ جَلَالُهُ عَنْ تَوْصِيفِ الْوَاضِعِينَ وَتَعْيُنِ النَّاعِيَيْنِ  
 وَاسْتِغْنَى فَوَائِدِهِ عَنْ حَمْدِ الْحَامِدِينَ وَتَنْزِيهِ الْمُسْتَحِينَ وَسِعَ كُنْهَ حَقِيقَتِهِ  
 عَنْ أَنْ يَكُونَ عَطَاةَ عَمَلٍ أَوْ كَامِلِينَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفِينَ وَالْمَلَائِكَةِ  
 الْمُقَرَّبِينَ الْأَبْرَارِ الْمُقَدَّسِينَ عَنْ شَهَوَاتِ النُّفُوسِ وَأَرْجَائِ الْأَشْرَارِ  
 وَأَظْهَرَ بِأَبْنَاءِ الْعِبَادِ تَنَاقُظًا أَوْ لَوْ الْأَبْصَارُ جَاعِلِ الْفَلَكَ الدَّوَارِ  
 وَأَوْجَدَ فِيهَا الْأَضْوَاءَ وَالْأَنْوَارَ وَجَعَلَهَا مَسَاكِينَ مَلَائِكَةَ الْمُدْتَرَاتِ  
 أَمْرًا وَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا وَأَصْلَى وَأَسْتَمَّ عَلَى جَمِيعِ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ  
 سَفَرَاءِهِ الرَّاسِدِينَ لِأَسْمَاءِ أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَخَائِرِ الْأَوْلِيَاءِ وَالْآخِرِينَ  
 وَعَلَى وَصِيَّتِهِ وَوِزِيرِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِصُوبِ الدِّينِ أَبِي الْأَعْمَةِ الْعَصَوِيَّ  
 وَعَلَى أَحَدِ عَشْرٍ مِنْ أَوْلَادِهِ الْأَمْجَادِ وَأَحْفَادِهِ الْأَوْنَادِ الَّذِينَ كَانُوا شُهُورًا  
 فَلَكِ الْوَلَايَةَ وَأَمَارَاتِ الْهَدَايَةَ وَأَعْلَامِ الدَّوَابَةِ فِي كُلِّ دَوْرَةٍ وَكُورَةٍ  
 بِمَعْدَلٍ مَبْكُورٍ بِعَيْدِ فَاغِي حَاجٍ مَهْرًا بِمَجْدِ بَرِّهِمْ سَبْرًا بِرِي كَرْتَعْدِ  
 مَرَّحِبَتِ سَفَرِ طَهْرَانَ صَانِدِ اللَّهِ عَنِ الْخُدَّانِ حَيْثُ مَلَاظَمَةُ شُكْرِهِ وَجَبَّ

عَلَيْهِ

برگه اول از نسخه خطی

برگه اول از نسخه خطی





۳۴۵

ظلم و ذی ظلم که در اینها الحس بر زمین چیزی از ذی ظلم نگاهدرد و در عرش  
 بر او چیزی افزوده نشود و معلومست که حکم عالم وجود بمعنی ما  
 سوی از عالم لا هویت که مقام اسماء حسی و صفات علیا است در  
 جبروت که مرتبه عقول مرتبه طولیه است و ملکوت اعلی که نشانی  
 نفوس کلبه سماویه و ملکوت سفلی که نفوس جزئیه حیوانیه است  
 و ناسوت که عالم شهادت است مقابل عیب از سباط او و مرتکبات  
 که با مقامات اربعه و موالیده ثلاثه بعین پرش هموناست بدان  
 حقی که علت العلل است حکم ظل و عکس و عاکر است بمفاد الم  
 منالی دیت کفیت مد الظل کما فیل ای سایه مثال کاه بیش در پیش  
 وجودت افزین و اشاره با این مقام است ماورد فی الحدیث ان روح المؤمن  
 اذا نضی لا یروح الله من النضال اشعاع بالشمس X الشاعه که سلبه غز

ربیع المولد است بجزا شرف و المستزاد غ مدام از تفریح و تفریح

بعضی از فقرات غامضه صحیفه حجابیه علی فانیها الفناشاه

و الحیث رسید از خالق روح ظلمت عالمه در ممالا

سعی که فموی را از کونین موی

دری بصیرت شناس

و بحر و دریا

۱  
۲

بسیار  
کلی

و الله یقول الحق و هو صدق البیت و خلفه من خیر اصحاب النبیین

ابو العفون علی بن ابراهیم

برگه آخر از نسخه خطی

برگه آخر از نسخه خطی









رَبِّ يَسِّرْ! الحمد لله الذي جلّ جلاله عن توصيف الواصفين و نعت الناعتين ، و استغنى ذاته عن حمد الحامدين و تنزيه المسيّحين . و وسع كنه حقيقته عن أن يكون محاط عقول الكاملين من الأنبياء المصطفين و الملائكة المقربين الأبرار ، المقدّسين عن شهوات النفوس و أرجاس الأشرار . و أظهر آياته لعيون الناظرين أولوا الأبصار ، جاعل الفلك الدوّار ، و أوجد فيها الأضواء و الأنوار ، و جعلها مساكن ملائكة المُدَبَّرَاتِ أَمْراً (١) و الزّاجِرَاتِ زَجْراً (٢).

و أصلّي و أسلّم ، على جميع أنبيائه المرسلين و سفرائه الراشدين ، لاسيّما أشرف الأنبياء و خاتم الأولين و الآخرين ، و على وصيّيه و وزيره أمير المؤمنين و يعسوب الدين ، أبي الأئمة المعصومين ، و على أحد عشر من أولاده الأمجاد و أحفاده الأوتاد ، الذين كانوا شمس فلك الولاية و أقمار سماء الهداية و أعلام الدرايه في كلّ دوره و كوره .

بعد می گوید این عبد فانی « حاج میرزا محمد ابراهیم سبزواری » که : بعد از

ص: ٣

---

١-١ - اقتباس از سوره مبارکه نازعات ، آیه ٥ : «فَالْمُدَبَّرَاتِ أَمْراً» .

٢-٢ - اقتباس از سوره مبارکه صافات ، آیه ٢ : «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْراً» .

مراجعت سفر طهران - صانه الله عن الحدثان - چون ملا حظہ شد کہ وجہ قلب از باب دین دنیا و حبّ هوی و استیلائی و ساوس شیطانی و هواجس نفسانی کدر ، و خاطر سلیم کلیل و علیل ، معرض عن المولی ، و مقبل علی الدنیا شدہ ، از خدا رفع غطا و کشف غشا درخواست نموده ، از باب آن کہ : « إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ

طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۱)» چنان بہ خاطر فاتر خطور نمود کہ تنزیہ و تطہیر نمایم صفحہ قلب خود را بہ عون ملک منان از خطرات شیطان بہ اشتغال بہ تحریر و ترقیم برخی از معانی دقیقہ و اسرار خفیہ بعضی از فقرات غامضہ صحیفہ سجادیہ . یعنی بقدر الفہم تفسیراً و تأویلاً ، تصریح و تشریح نمایم . « وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۲)» .

ص: ۴

---

۱-۱ - سوره مبارکہ اعراف ، آیہ ۲۰۱ .

۲-۲ - سوره مبارکہ احزاب ، آیہ ۴ .



## ۱- و كان من دعائه عليه السلام اذ ابتدأ بالدعاء

### تحقیق در اسماء الهی

[قوله عليه السلام]: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلاَ أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِلاَ آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ.

أولاً بدان که: از برای حق سبحانه و تعالی أسماء مقدسه متقابله ذاتیه ای است. از قبیل اول و آخر، ظاهر و باطن ضارّ و نافع، محیی و ممیت، و غیر ذلک، که هر یک از آنها به لحاظ و اعتباری بر او تعالی اطلاق می شود.

### صفت اول و آخر در خداوند

یعنی به واسطه آن که مبدأ و علت موجودات است، و تمام عوالم طولیه و عرضیه بلا واسطه و به وسایط از ذات او بذاته صادر و ناشی شده اول است، « كان الله و لم يكن معه شيء » و از باب آن که اول است غایه الغایات و منتهی الطلبات در سلسله صعودیه به مقتضای « إِنَّ إِلَهِي رَبِّيكَ الرَّجَعِي (۱) »، و إِلَيْهِ الْمُنْتَهَى (۲) آخر است، چه علت غائی مقدم در تصوّر و مؤخر در وجود است؛ قال تعالی « إِلَهِي رَبِّيكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۳) »، و فی موضع آخر: « هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ » (۴).

ص: ۵

۱-۱ - سوره مبارکه علق، آیه ۸.

۲-۲ - اقتباس از سوره مبارکه نجم، آیه ۴۲.

۳-۳ - سوره مبارکه قیامت، آیه ۱۲.

۴-۴ - سوره مبارکه حدید، آیه ۳.

فقال: ليس شيء إلا يبسود ويتغير، أو يدخله الغير و الزوال إلا رب العالمين، فإنه لم يزل ولا يزال بحاله واحده، هو الأول قبل كل شيء، وهو الآخر على ما لم يزل، ولا تختلف عليه الصفات و الأسماء.

و في الحديث: «الأول لا عن أول قبله و لا [عن] بدأ سبقه؛ و الآخر لا عن نهايه و حدّ، كما يعقل في (1) صفة المخلوقين» (2).

و الآخر في أنه سبحانه و تعالى هو الباقي بعد فناء خلقه، كما ورد في الدعاء: «وجوده قبل القبل في أزل الآزال، و بقاؤه بعد البعد من غير انتقال و لا زوال، غنى في الأول و الآخر، مستغن في الظاهر و الباطن» (3).

### صفت ظاهر و باطن در خداوند

و الظاهر: من أسمائه تعالى، أي هو الظاهر بآياته الباهره الدالّه على وحدانيته و ربوبيته. و می شود ظهور به معنی علو گرفته شود كما ورد «و أنت الظاهر فليس فوقك شيء» (4).

و الباطن: يطلق على الذات باعتبار خفاء كنه حقيقته عن الأوهام و الأبصار و العقول، كما في الحديث: «احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار» (5). پس آن ذات بحت بسیط كه مبدأ المبادی و أول الأوائل است چون از غایت ظهور مخفی از انظار و أبصار است كما قيل:

ص: ۶

۱-۱- اصل: فيه .

۲-۲- الكافي، ج ۱، ص ۱۱۶؛ التوحيد، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۴.

۳-۳- در منابع معتبر یافت نشد.

۴-۴- الكافي، ج ۲، ص ۵۰۳؛ مصباح الكفعمی، ص ۳۳۱؛ مصباح المتهجد، ص ۵۴۳.

۵-۵- تحف العقول، ص ۲۴۴؛ متشابه القرآن، ج ۱، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۰۱.

یا من هو اختفی لفرط نوره و الظاهر الباطن فی ظهوره(۱)

لهذا در لسان شرع مسمی به کنز مخفی و مرتبه عماست ، كما سُئل عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم : « این کان ربنا قبل أن یخلق الخلق ، فقال : کان فی العماء » .(۲)

## عالم احدیت و واحدیت

و در اصطلاح عرفاء معروف است [به غیب] الغیوب و غیب مطلق است ، و به

وجهی تعبیر به مقام احدیت مطلقه بسیطه شده ، که در آن مقام لا اسم له و لا رسم له ، چنان که از مقام ظهور و بروز آن ذات در کسوت اسماء و صفات و مظاهر اسماء که حقایق و تعینات عوالم ایجادند تعبیر به عالم واحدیت شده ، اعنی ظهور معانی و مفاهیم اسماء در کثرت مرائی انواع که لوازم غیر متأخر اسمائند كما قال الجامی قدس سره (۳) :

در آن خلوت که هستی بی نشان بود به کنج نیستی عالم نهان بود

وجودی بود از قید دویی دور ز گفتگوی مائی و تویی دور

وجودی مطلق از قید مظاهر نمود خویشتن بر خویش ظاهر

برون زد خیمه ز اقلیم تقدس تجلی کرد در آفاق و انفس

به هر آینه بنمود روئی به هر جا خواست از وی گفتگوئی

ص: ۷

---

۱- ۶ - شرح غرر الفرائد (منظومه حکمت) ، ص ۱ .

۲- ۷ - مسند أبی داود الطلیالیسی ، ص ۱۴۷ ؛ تأویل مختلف الحدیث ، ص ۲۰۷ ؛ صحیح ابن حبان ، ج ۱۴ ، ص ۹ ؛ المعجم الکبیر ، ج ۱۹ ، ص ۲۰۷ .

۳- ۱ - هفت اورنگ ، عنوان : « در بیان آن که هر یک از جمال و عشق مرغی است » .

پس تعدّد در اسماء مستلزم تعدّد در مسّمی نیست ، چه تمام عنوانات در اسامی محتوی در معنون واحد است ، کما این که عقل ، اوّل ما صَدْر ، و صادر نخستین و ظلّ ممدود او است ، حکم ذی ظلّ خود ، مبدأ اعلی را دارد ، در اینکه حقیقت واحده و معنون واحد است ، ولی عنوانات و اسامی کثیره دارد که هر یک از آنها به اعتباری بر او اطلاق می شود ؛ زیرا که چون :

### عقل و تعدّد اسامی آن

مرآت لحاظ و ما به الانکشاف تمام اشیاء است ، عقلش گویند ؛

و چون مغرب عمّا فی الغیب است ، کلمه الله اش نامند ؛

و چون ظاهر بالذات ، مُظهر ما دون الله است ، نورش خوانند ؛

و چون حیات مادون از حیّ قیوم به توسط او است ، روح اعظمش نامند ؛

و چون صور حقایق موجودات از حق تعالی فیض و احصا در او است ، قبله

موجودات و امام مبین است ، به مفاد : «كُلُّ شَيْءٍ اَخْصَيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ (۱)» ؛

و چون صور قدریه کونیه ما کان و ما یکون الی انقراض العالم به طریق توارد اشخاص و تعاقب افراد ثبت در او است ، لوح محفوظ است ؛

و چون مجرّد از مادّه و لوازم او است ، درّه بیضا است ؛

و چون نائب مناب حقّ است ، خلیفه الله اش نامند .

و از وجهی که مستجمع هیئت و فعلیت عالم است ، انسان کبیر است . الی غیر ذلک .

ص: ۸

و اشاره به وحدت اسماء و انطواء آنها در ذات بسیط حقّ است ما ورد فی الدعاء : « سبحانک یا لا إله إلا أنت ، وحدک لا شریک لک ، اللهم أنت الأول فليس قبلك شیء ، و أنت الآخر فليس بعدک شیء ، و أنت الظاهر فلیس فوقک شیء ، و أنت الباطن فلیس دونک شیء ، و أنت العزیز الحکیم » . (۱)

### عدم رؤیت خداوند

قوله علیه السلام : الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْتِهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ .

یعنی : قاصر و عاجز است از رؤیت و مشاهده ذات بسیط حق تعالی ابصار ، اعنی عقول و بصیرت بصر متفکرین و متأملین ، زیرا که حکماء در رؤیت و ابصار شرایط اربعه تعیین نموده اند ، که مشروط رؤیت بدون تحقق هر یک از شرایط اربعه صورت نگیرد .

أولاً باید قرب مُفرط در مرئی نباشد به واسطه آن که :

چو (۲) مبصر با بصر نزدیک گردد بصر ز ادراک او تاریک گردد (۳)

ثانی : آن که باید بُعد مفرط در مرئی نباشد .

ثالث : باید صغر مفرط در مرئی نباشد .

و رابع : آن که اجتماع نورین باشد ، یعنی نور باصره به معاونت نور دیگر از نور شمس و قمر و سایر کواکب یا نور سراج که خلیفه شمس اند .

و چون نور الانوار اقرب تمام اشیاء است نسبت به ناظرین به مقتضای « یا من

ص : ۹

---

۱-۲ - الکافی ، ج ۲ ، ص ۵۰۳ ؛ إقبال الأعمال ، ج ۱ ، ص ۲۵ ؛ عدّه الداعی ، ص ۲۶۰ ؛ مکارم الأخلاق ، ص ۳۰۸ .

۲-۳ - اصل : چه .

۳-۴ - گلشن راز ، شبستری ، سؤال در موضوع فکرت .

هو أقرب إلَيَّ (۱) من جبل الوريد» (۲) چگونه رؤیت او محقق شود با آن که انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است ، لذا قیل :

یار نزدیک تر از من به من است وین عجبت که من از وی دورم

چه کنم ، با که توان گفتم که یار در کنار من و من مهجورم (۳)

دیگر آن که : حق سبحانه و تعالی محیط بر تمام اشیاء است ، و ناظرین از جمله محاط او ، و رؤیت موقوف بر این است که مرئی محاط باصره واقع شود و احاطه محاط بر محیط محال است .

### بررسی آیات مُشعر بر رؤیت

قال تعالی : « أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ » . (۴)

و أما كلام كلیم که عرض می نماید « رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ (۵) » ایراد شده که چگونه جایز است این که کلیم الله موسی بن عمران جاهل باشد که خدای تعالی « لایری » است حتی یسأله عنه .

جواب داده اند که : وقتی که موسی خبر به نجوی و تکلم خود را با خدا به بنی اسرائیل داد ، گفتند : دلیل صدق کلام تو آن است که سؤال نمایی از خدا که ارائه بدهد به تو سؤال تو را . اجابت می نماید ، بعد از رؤیت خبر بده ما را که « کیف هو؟ حتی نعرفه حق معرفته . فقال موسی : یا قوم إن الله لا یری بالأبصار ولا کیفیه له ،

إنما یعرف بآياته ، و یعلم بأعلامه ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى تسأله . فقال موسی : رب إنك قد سمعت مقالة بنی اسرائیل و أنت أعلم بمصالحهم . فأوحى الله اليه یا

ص: ۱۰

۱-۱- اصل : الیه .

۲-۲- الکافی ، ج ۲ ، ص ۴۸۴ ؛ إقبال الأعمال ، ج ۱ ، ص ۲۰۱ ؛ البلد الأمين ، ص ۲۶ .

۳-۳- گلستان ، سعدی ، حکایت ۱۱ : « در جامع بعلبک وقتی کلمه ای همی گفتم . . . » .

۴-۴- سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۴ .

۵-۵- سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۴۳ .

موسی سَلنی (۱) ما سألوك فلن أُوأخذك (۲) بجهلهم ، فعند ذلك قال موسى : « رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي (۳) » ، (۴) که رؤیت ذات بسیط محیط خود را از باب امتناع او به انظار حسیه و مشاعر جزئیة تعلیق به محال فرموده که : استقرار جبل انیت باشد در نزد تجلی اعظم که مندک و مضمحل است ، كما قال : « فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا (۵) » ای مبهوتاً ، كما قيل :

تجلی گر رسد بر کوه هستی شود چون خاک ره هستی ز پستی (۶)

قال تعالى : « لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۷) » .

### عدم نعت خداوند

قوله عليه السلام : وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ (۸) .

که از عقول ناقصه خلق تعبیر به « وهم » نموده که او مدرک معانی جزئیة است ، یعنی حقّ تعالی چنان که محاط ابصار ناظرین نمی شود ، نیز محاط اوهام و عقول متفکرین هم نمی شود ، كما قيل :

« عجز الواصفون عن صفتك » (۹) « ما عرفناك حق معرفتك » (۱۰) .

ص: ۱۱

۱-۱ - الكافي : أسألني .

۲-۲ - اصل : أخذك .

۳-۳ - سورة مبارکه اعراف ، آیه ۱۴۳ .

۴-۴ - التوحيد ، ص ۱۲۱ ؛ الاحتجاج ، ج ۲ ، ص ۴۲۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۴۷ .

۵-۵ - سورة مبارکه اعراف ، آیه ۱۴۳ .

۶-۶ - گلشن راز ، شبستری ، «قاعده در شناخت عوالم پنهان . . .» .

۷-۷ - سورة مبارکه انعام ، آیه ۱۰۳ .

۸-۸ - اصل : الواصفه .

۹-۹ - الكافي ، ج ۱ ، ص ۱۳۷ ، عن كنه صفته .

۱۰-۱۰ - عوالم اللئالی ، ج ۴ ، ص ۱۳۲ ؛ بحار الانوار ، ج ۶۸ ، ص ۲۳ .

لذا حضرت مصطفی که عقل کل است در مقام عجز، عرض می نماید: « لاأحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك »  
(۱).

ما به کنه حقیقت نرسیم ای یقین و گمان ما همه هیچ

### ابتداع خلقت و مراتب سه گانه آن

قوله عليه السلام: اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ اِبْتِدَاعًا.

ابتدع ای ابداع و اوجد، و أحدث الخلق أي العالم بما سوى الله إيجاداً بديعاً جديداً من غير مثالٍ أسبق.

بديع، فعيل بمعنى الفاعل است، أي مبدع، قال تعالى: « بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۲) » یعنی: مبدعهما و موجد هما من دون مثال، و خلقهما عديم النظير.

و البديع من إسمائه تعالى و هو الذي فطر الخلق مبدعاً لا على مثال سابق، چه مخلوقات و مصنوعات و معاليل و أفعال خدا سه نوع است:

[۱]: مبدعات،

[۲]: مخترعات،

[۳]: و مكونات.

### مبدعات

زیرا که فعل خدا اگر مجرد از ماده و مدت باشد آن را « مبدعات » گویند، چون عقول مجرد و ملائکه مطهره که بذاته مبرا و معزاً هم از ماده و هم مدت اند، بلکه

ص: ۱۲

۱- ۱۱ - شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۷۳؛ مصباح الشریعه، ص ۵۵؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲- ۱ - سوره مبارکه بقره، آیه ۱۱۷.



آنها سابق بر ازمه و زمانیات و امکانه و مکانیات اند ، و به این اعتبار حق را حق ، یا مبدع نامند .

## مخترعات

و اگر مسبوق به ماده باشند ، ولی سابق بر مدت آنها را « مخترعات » گویند ، چون افلاک و کواکب ؛ زیرا که هر چند ماده در ضمن صورت را دارند ، ولی سابق بر زمان اند ، چه زمان قدر حرکت فلک اعظم و مسیر شمس است بنا به حرکت

ذاتی آن ، فلک اقصی که در بیست و چهار ساعت بالتبع او یک دور بر گرد کره ارض سیر نماید که مدت شبانه روز است ، و وقوع شمس به حسب آن حرکت در قوس تحت الارض لیل است ، و در فوق الارض نهار ، چنان که به حسب حرکت ذاتی خود شمس در سیصد و شصت و شش روز اسمش سال است .

و نیز سیر شمس در شش بروج جنوبیه زمستان است ، و در شش بروج شمالیه نسبت به ساکن بعضی از نقاط اقلیم رابع تابستان . پس زمان مؤخر از وجود افلاک ، و افلاک مقدم بر زمانند که از حرکات آنها انتزاع شده . ولی باید دانست که ماده افلاک مخالف بالنوع است با این مواد عنصریه یعنی آنها قابل تخلخل و تکاثف و نمو و ذبول و کون و فساد نیستند بلکه مظهر دیمومیت حق اند الا در طامه الکبری (۱) که : « یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ (۲) » است ، پس به اعتبار ایجاد نمودن حق سبحانه و تعالی آنها را ، او را « یا مخترع » نامند .

## مکونات

و یا فعل خدا هم مسبوق به ماده و هم به مدت است ، چون موالید ثلاثه ، اعنی

ص: ۱۳

---

۱-۱ - اشاره به آیه ۳۴ سوره نازعات می باشد .

۲-۲ - سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۱۰۴ .

کلیه معدنیات و نباتات و حیوانات انواعها و اقسامهای (۱) مختلفه که هم مسبوق به ماده و هم مسبوق به مدّت اند، و به این اعتبار خدا را «یا مکون» گویند، اگر چه متکون به معنای ذی کون و ذی وجود عام تمام مراتب مذکوره را شامل است، کما قیل:

اول ز مکونات عقل و جان است و اندر پس او نه فلک گردان است

زین جمله چو بگذری چهار ارکان است پس معدن و پس نبات و پس حیوان است (۲)

### عدم توانایی عقل بر فهم مخترعات الهی

قوله عليه السلام: وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِراعاً.

یعنی هر فردی از افراد انواع موجودات را انشاء و ایجاد و اختراع نموده به اقتضای مشیت ازلیه خود بر نهج حکمت و مصلحت حاوی بر فنون حکم، بحیث لو اجتمعوا حکماء العالم لم يبلغوا بعشر من معشار حکمه التي يراعى في خلقه فرداً من أدنى خلقه، کالبعوضه فی ایجاد أعضائها الرئيسه والمرؤوسه و قوائها الظاهره و الباطنه، كالسمع و البصر و القلب و الكبده و الریه و الأورده و الشرائین، که از غایت لطافت و صیغره آنها باصراه با توسط آلات و اسباب طبیعی قادر بر احساس آن نیست، چه رسد به ادراک حکم و مصالح او، و وضع هر چیز در موضوع له خود.

لذا قال تعالى في حق السماء و آياتها: «فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ \* ثُمَّ

ص: ۱۴

۱-۳ - کذا در اصل .

۲-۴ - رباعیات، بابا افضل کاشانی .

أَرْجِعِ الْبَصِيرَةَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۱)»، یعنی: اگر چندین مرتبه عقل و نظر و بصیرت خود را برای ملاحظه برگردانی که نقص و فتوری و فطوری در خلقت آنها تعیین نمائی، بالاخره برمی گردد نظر و عقل تو به تو در حال کلام و ملال و ذی حسره والعجز و الأعیاء عن بلوغ عُشْرِی از معشار حکمت‌هایی که ما در ایجاد آنها ملحوظ و منظور داشته ایم، کما قیل:

وجود پشه دارد حکمت ای خام نباشد در وجود شیر (۲) و بهرام (۳)

یعنی در صورتی که این همه غرائب حکمت در وجود پشه که اضعف موجودات است مندرج باشد، چگونه این حکم عدیده از وجود شیر و بهرام که اسامی بروج است که از اجتماع کواکب حاصل شده، خالی باشد جلّ جلاله و عظم آیات.

### چگونگی اراده الهی

و فی الدعاء: « الحمد لله الذی اخترع الخلق بمشیته، ثم سلکهم طریقہ إرادته ». (۴)

أولاً بدان که: « سلک » به معنای « ذهب » است. و مسلک اسم محل و طریقہ است، و سالک رونده در آن طریقہ است.

بعد بدان که: معنای اراده در خلق ذی شعور اعمّ از حیوانات بأنواعها و اجناسها، و از انسان آن تصوّر امر و اهتمام و ملاحظه غایت و نتیجه فعل است در قلب، از جلب منافع و دفع مضارّ که موجب بر عزم و باعث بر تحریک عضلات

ص: ۱۵

---

۱-۱ - سوره مبارکه ملک، آیات ۳ و ۴.

۲-۲ - مصدر: تیر.

۳-۳ - گلشن راز، شبستری، «قاعده تفکر در آفاق».

۴-۴ - در مصادر معتبر یافت نشد، و به ظاهر تصحیف شده دعای ذیل است: صحیفه سجادیه، ص ۲۸: «ابتدع بقدرته الخلق ابتداعاً، و اخترعهم علی مشیته اختراعاً، ثم سلک بهم طریق إرادته».

می شود، و هی کلها من أوصاف الخلق .

و أما اراده در حق ، آن ایجاد فعل است نه غیر ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱) » « بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا اهتمام و فکر » (۲) .

بالجمله ، ما حصل عنوان فقره دعاء به انضمام فقره قبل از او ، آن که اختراع و انشاء و ایجاد نموده است خدا خلایق ذی روح و ذی شعور را ، چون مطلق حیوانات و اناسی بر حسب مشیت ازلیه خود از دون نمونه و مثال .

### مشیت اراده الهی به افعال انسانی

[قوله عليه السلام]: تَمَّ سَلَكُ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ.

یعنی : بعد از اختراع و ایجاد ، آنها را سیر و سلوک داده تکویناً نه تشریحاً ، به اقتضای اراده قدیمه خود در مذاهب و مسالکی که ذات او در ازل اقتضا نموده ، با آن که تمام حرکات و سکانات و آثار و افعال آنها را به امر تکوینی مقهور در تحت اذن و اراده قدیمه خود قرار داده ، چه آنها را اگر در شیء [ای] از آثار و اعمال مؤثر تام و فاعل مستقل تصور نمایند گویا برای خدا در آثار شریک قرار داده ، و مسأله توحید افعال به انجام نمی رسد ، با آن که در کلام مجید می فرماید : « وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳) » ، چنان که جائی دیگر می فرماید : « وَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ

وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۴) » چه دین به معنی طاعت است ، و « واصلب » به معنی واجب و لازم و دائم است ، و « تتقون » به معنی « تخافون » است .

ص: ۱۶

- 
- ۱-۱ - سوره مبارکه یس ، آیه ۸۲ .
  - ۲-۲ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ ؛ التوحید ، ص ۱۴۷ ؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۱۱۹ ؛ بحار الانوار ، ج ۴ ، ص ۱۳۷ : « بلسان و لاهمه و لا تفکر » .
  - ۳-۳ - سوره مبارکه قصص ، آیه ۶۸ .
  - ۴-۱ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۵۲ .

یعنی با آن که کلیه ما فی السماوات و ما فی الأرض به حکم مملوکیت و عبودیت از او در تحت امر قضا و از برای حق تعالی است ، طاعت و انقیاد آنها از روی وجوب و لزوم که ذره [ای] از ذرات در آنی از آنات از تحت نفوذ امر و فرمان او خارج نیستند ، یعنی به هر یک آنچه در ازل تکویناً امر فرموده واجب الوقوع است ، مع ذلک آیا غیر خدا از عباد او ، یتقون و یخافون ، لذا قال تعالی : « وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ » . (۱)

و جای دیگر فرماید خطاباً لنبی آدم : و « مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ \* إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۲) » ، فتنه به معنی عذاب است ، یعنی نیستید شما بر کسی به (۳) عذاب کننده به اراده و اختیار و قدرت خودتان ، الا کسی را که او مستوجب جحیم و عقوبات شده باشد به سوء اعمالش ، و ما شما را به امر تکوینی و ادار نمائیم که آلت اسباب عذاب او شوید در دنیا ، كما قال تعالی فی حق الکفار : « يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ (۴) » ، و قال فی موضع آخر : « هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ (۵) » ، به این که مأمور و مسلط نماید بعضی از شما را بر بعضی .

و فی الحدیث : « إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ ، فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ ، وَ أَمْرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ ، [ ... ] فَلَإِ يَكُونُونَ آخِذِينَ وَ لَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِهِ » . (۶)

قوله عليه السلام : وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ .

أولاً بدان که : « بعث » به معنای نشوء و ایقاز از نوم ، و نهوض و سرعت دادن به امر و طاعت و ارسال استعمال می شود .

ص : ۱۷

۱- ۲ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۰۲ .

۲- ۳ - سوره مبارکه صافات ، آیات ۱۶۲ و ۱۶۳ .

۳- ۴ - هکذا در نسخه .

۴- ۵ - سوره مبارکه توبه ، آیه ۱۴ .

۵- ۶ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۶۵ .

۶- ۷ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۸ ؛ التوحید ، ص ۳۴۹ .

و « محبت » آن درجه فوق اراده و دون مرتبه عشق است ، و آن اضافه ای است

از عباد به حق تعالی و اضافه ای است از حق به خلق ، كما قال : « يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۱) » أما محبت عبد از برای خدا آن حالتی است که یافت می شود در قلب ، و حاصل می شود از او تعظیم و ایثار رضای او ، و الأانس بذکره .

و علامت آن حبّ او برای عبد ، دوری از دار غرور [و] ارتقاء به عالم نور و انس بالله و وحشت از ما سواست .

و اما اثر محبت خدا به سوی عبد انس و انصراف او است به عالم قدس و قرار دادن فکر او است مستغرق در اسرار ملکوت و حواس او مقصور بر انوار جبروت ، فثبت فی مقام القرب قدسه و امتزج بالمحبه لحمه و دمه ، حتّی یغیب عن نفسه و یذهل من حسه ، كما قال فی القدسی : « [مازال] العبد یتقرب (۲) . إلیّ بالنوافل حتی أحبّته ، فاذا أحبّته کنت سمعه الذی یسمع به ، و بصره الذی یبصر به ، و لسانه الذی ینطق به ، و یده الذی یبطش به ، » (۳) إلی آخره .

بالجمله ، پس ما حصل فقره دعاء « و بعثهم فی سبیل محبته » یعنی : آنها را پس از ایجاد و اختراع در دنیا منبث و منتشر نموده در طریقه و راههائی که محبوب او بوده و مشیت ازلیه و اراده قدیمه اش اقتضا نموده ، یعنی عموم حرکات و سکانات و آثار و افعال خلابی بر وفق قضا و قدر او است تکویناً ، نه خارج از اراده او که بر حسب میل نفس خود مستقلاً کاری نمایند ، كما قال تعالی : « وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ (۴) » ، و لا حول و لا قوه الا بالله .

قال الصادق علیه السلام : « [لا] یكون شیئاً فی الأرض و لا فی السماء إلاّ بخصال سبع ، بمشیه و اراده و قضاء و قدر و إذن و کتاب و أجل . » (۵)

ص: ۱۸

۱-۱ - سورة مبارکه مائده ، آیه ۵۴ .

۲-۲ - اصل : لیتقرب .

۳-۳ - جامع الأخبار ، ص ۸۱ ؛ مفتاح الفلاح ، ص ۳۶۷ .

۴-۴ - سورة مبارکه تکویر ، آیه ۲۹ .

۵-۵ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۴۹ .

و عن الباقر عليه السلام: « لا يكون شيء (١) إلا ما شاء الله و أراد (٢) و قدر و قضى (٣) ». زیرا که اگر عباد لو ما شاءوا صنعوا ،  
أى أنهم مستقلون بمشيتهم و قدرتهم و لا توقف بها

على مشيه الله و إرادته و قضائه ، يخرج الله تعالى عن سلطانه ، و هذا شرك جلي ، لذا قال فى مقام الانتباه : « أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ  
الْأُمُورُ (٤) » ، يعنى : آگاه باش که کلیه امور از آثار و اعمال خلائق بالحقیقه راجع و منسوب به او است تعالى ، حتى الايمان  
و الكفر و الهدايه و الضلاله ، كما قال : « وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى (٥) »؛ زیرا که اگر چه افعال عباد به اختیار و اراده  
آنها است ظاهراً ، ولى اراده آنها به اراده آنها نیست ، بلکه به مشیت حق است ، « وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (٦) » او است که بر  
حسب اراده ذاتیه قدیمه « يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (٧) » و « يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (٨) » ، كما قال : (٩)

بلى قضا است بهر نيك و بد عنان كش خلق بدان دليل که تدبيرهاى جمله خطاست (١٠)

« عرفتُ الله بفسخ العزائم [و حلّ العقود] و نقض الهمم » . (١١)

### مقدّرات و عدم تقدیم و تأخر آن

قوله عليه السلام : لا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّماً إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ .

ص : ١٩

١-٦ - مصادر : - شىء .

٢-٧ - اصل : أراد .

٣-٨ - الكافى ، ج ١ ، ص ١٥٧ ؛ المحاسن ، ج ١ ، ص ٢٤٤ ؛ بحار الأنوار ، ج ٥ ، ص ٤١ .

٤-١ - سورة مبارکه شورى ، آیه ٥٣ .

٥-٢ - سورة مبارکه انعام ، آیه ٣٥ .

٦-٣ - همان ، آیه ١٨ .

٧-٤ - سورة مبارکه آل عمران ، آیه ٤٠ .

٨-٥ - سورة مبارکه مائده ، آیه ١ .

٩-٦ - کذا در اصل .

١٠-٧ - ديوان انورى ابیوردی ، ج ١ ، ص ٤١ ، در مدح ناصر المله والدين ابوالفتح طاهر .

١١-٨ - نهج البلاغه ، ص ٥١١ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ١٩ ، ص ٨٤ ؛ بحار الانوار ، ج ٨٤ ، ص ٣٠٣ .

یعنی: حق تعالی عموم خلایق به خصوص نوع انسان را که نوع الانواع [است] ایجاد فرموده، و در ازل به مقتضای اراده ازلی خود برای هر فردی مقدرات و وارداتی از ابتدای عمر الی انتهای تعیین و تقدیر نموده، از قبیل زیادتی و نقصان در عمر و اولاد و مال، و عزت و ذلت، و سقیم و صحت، و خوف و امنیت، و غیره، حتی عدد حبوباتی که باید در مدت عمر تناول نمایند در علم خدا ثبت و ضبط است.

نهایت چون دار اسباب و عالم تدریج است از برای ورود هر واردی بر او حدی

محدود و اجلی ممدود تقدیر شده، که عباد مالک نیستند که به تأخیر اندازند آنی را از آنچه پیش آورده است آنها را، و استطاعت و توانائی ندارند پیش انداختن و تقدّم به سوی آنچه «أَخَّرَهُمْ عَنْهُ»؛ زیرا که از برای وقایعات (۱) متوالیه عباد شرایطی تقدیر فرموده که دورات و حرکات و مقارنات کواکب باشد، که هر یک از آنها اسباب وقوع امری است از امور وارده جزئی و کلیه، که از باب «الأمورات (۲) مرهونه بأوقاتها» (۳) بدون تحقق شرط، وجود مشروط محال است، لذا قال تعالی: «إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۴)»، یعنی: اندازه و قدری از زمان.

و چون کلیه امور مقدره این عالم تدریجی الوقوع است، نه دفعی الحصول، هر یک در زمان خاصّ به خود [محقق می گردند]، لهذا حق تعالی خطاباً لنبیّه می فرماید: «وَأَمَّا نُرَبِّئُكَ بِعِصِّ الذِّی نَعَدُّهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيْنُكَ (۵)»، یعنی: یا بعضی از عقوبات وارده آنها را به تو در حیات دنیائی ارائه می دهم، یا آن که بعد از قبض و وفات تو از دنیا به آنها خواهد رسید، به اقتضای زمان خود، هر یک از مواعید ما متدرّجاً.

ص: ۲۰

---

۱-۱ - کذا در اصل / صحیح: وقایع (همچنین در سایر موارد).

۲-۲ - کذا در اصل / صحیح: الأمور.

۳-۳ - بنگرید: بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵؛ شرح اصول الکافی، ج ۶، ص ۳۱۰.

۴-۴ - سوره مبارکه طلاق، آیه ۳.

۵-۵ - سوره مبارکه یونس، آیه ۴۶.



چنان که یکی از امور مقدره محتومه حق تعالی بر عباد اجزاء موت است که از برای هر فرد مدّت معدود و اجل محدودی قرار داده که قادر نیستند که ساعت و آنی را از او به تأخیر اندازند ، به واسطه کثرت مراقبت و رعایت حفظ الصحه ؛ و نه آنی را جلو اندازند به واسطه تعبات دنیا و شداید امراض و کراهیت او زندگی [را] ، کما قال تعالی : « وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۱) » ، یعنی : ما برای هر فردی اجلی و وقتی تعیین نموده ایم که تأخیر و

تقدیم از او ننمایند ، چه همان طور که امت بر جماعت اطلاق می شود نیز بر فرد هم اطلاق می شود ، کما قال فی حق ابراهیم : « كَانَ أُمَّةً قَاتِلًا (۲) » .

### آیات نه گانه موسوی

بالجمله ، از جمله آیاتی که مشعر است بر وقوع امورات (۳) به اوقات معینه ، این آیات مبارکه است از وقایعات موسی و فرعون که خدا خبر می دهد : « وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَيَّلَ بِنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا \* قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا \* فَأَرَادَ أَنْ يَنْفِرَ هُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا \* وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۴) » که تفسیر ، و بعضی از تأویل آیات شریفه آن که :

به تحقیق ما دادیم موسی را آیات بینات که اولیه از آنها عصی و تقلیب او به صورت ثعبان است .

ص: ۲۱

۱-۶ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۳۴ .

۲-۱ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۲۰ .

۳-۲ - کذا در اصل / صحیح : امور (و همچنین در موارد بعد) .

۴-۳ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۱۰۱ - ۱۰۴ .

و دیگر ید و بیضا، كما قال: «أَسْلُكَ يَدَكَ فِي جَنِيكَ تَخْرُجُ بَيْضًا -َاءٌ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» (۱).

و بعد: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ (۲)» چه هر یک از آیات منفصل از دیگری بود به حسب زمان.

و هشتم او: نجات کلیه بنی اسرائیل از بحر.

و نهم او: هلاکت فرعون و قوم او.

بعد از مشاهده اغلب این آیات فرعون به واسطه حب جاه عناداً و جحوداً گفت که: من گمان می کنم تو را ای موسی مسحوراً، یعنی: ذا سحر، یا ساحر گردیده شده به صیغه مفعول.

بعد موسی جواب داد که: انکار تو از جحود است، و الا در نفس خود می دانی

که مثل این طور آیات را نازل نتوان نمود «الآ رب سماوات و أرض بصائر» یعنی: حجج واضح و علامات ظاهره بر اثبات صانع حکیم علیم، چنان که خود فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ (۳)» یعنی: در قلب یقین دارند، عناداً انکار می نمایند، قال موسی: «إِنِّي لَأَعْتَبُكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثُورًا (۴)»، یعنی: تو را یقین می نمایم از جمله هلاکت گردیده شدگان.

### اسکان بنی اسرائیل در زمین

چون فرعون خبر هلاکت خود را شنید اراده نموده که «أَنْ يَشِيَتْفَرِّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ (۵)» یعنی: قصد آن که تمام بنی اسرائیل «یستفزه» ای يستخفهم بالقتل من ثقل أرض البدن، و چون این اراده را نمود؛ لهذا «فَأَعْرَفْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ

ص: ۲۲

۱-۴ - سوره مبارکه قصص، آیه ۳۲.

۲-۵ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۳۳.

۳-۱ - سوره مبارکه نمل، آیه ۱۴.

۴-۲ - سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۰۲.

۵-۳ - همان، آیه ۱۰۳.

جَمِيعًا (۱)» ثم «قُلْنَا» ، یعنی : بعد از هلاکت و غرق فرعون و قومش گفتیم از برای بنی اسرائیل که حالا وقت خفت شما از ثقل ارض تن و رفتن به آخرت نبود ، بلکه «اسْكُنُوا الْأَرْضَ (۲)» حالا- در ارض تن سکونت نمائید «فَإِذَا حِجَاءٌ وَعُدُّ الْأَخِرَةَ (۳)» یعنی : پس زمانی که آمد وعده رجوع به آخرت شما و مسافرت از دنیا و خفت شما از بدن ارضیه به مقتضای : «ثَأَقَلْتُمُ إِلَى الْأَرْضِ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَخِرَةِ (۴)» ، آن وقت «جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۵)» ، یعنی : می آوریم شما را «لَفِيفًا» ای مجتمعاً ، بحيث لا یبقی منکم أحد ؛ زیرا که دنیا دار ممر است ، نه دار مقر (۶) که مقصود از ذکر آیات همان «فَإِذَا حِجَاءٌ وَعُدُّ الْأَخِرَةَ» بود که مؤید مطلب است بر این که هر امری باید در زمان خاصّ به خود واقع شود .

### رزق معلوم مقسوم برای هر موجود

قوله عليه السلام : وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتًا مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ ، لَا يَنْقُصُ مِنْ زَادِهِ نَاقِصٌ ، وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ .

یعنی : و قرار داده است از برای هر ذی روحی از انواع ذی حیاه چون مطلق حیوانات ، حتی در طرف نقصان چون خراطین - و در طرف کمال - چون انسان که نوع الانواع و فصل الفصول است - «رزقی» ، ای کلّ ما ینتفع به الإنسان ، و یعیش به الحیوان معلوم در علم عنائی و مقسوم در تقدیر خود ، به طوری که «لا ینقص من زاده ناقص» ، یعنی : کم نمی نماید رزق آن را که خدا زیاد نموده ناقص کننده ،

ص: ۲۳

۱-۴ - همان ، آیه ۱۰۳ .

۲-۵ - همان ، آیه ۱۰۴ .

۳-۶ - همان .

۴-۷ - سوره مبارکه توبه ، آیه ۳۸ .

۵-۸ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۱۰۴ .

۶-۹ - اشاره به حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۳۳ ، حکمت ۱۳۳ ، «الدنيا دار الممر إلى دار القرار» .

« و لا یزید من نقص منهم زائد » ، و زیاد نمی نماید رزق کسی را که ناقص و کم قرار داده زیاد نمایند . کما قال علی علیه السلام : « الرزق مقسوم ، و الحرص محروم » (۱) .

بالجمله : اگر چه خداوند تعالی نوع انسان را مدنی بالطبع ایجاد نموده و هر یک را در حرکات و تصرّفات مصدر امری و آلت کاری در معاونت هم به واسطه تهیه و تکمیل ما یحتاج یکدیگر قرار داده ، که عموم در تلاش و حرکت و تهیه رزق و معایش کار یکدیگر را نموده ، تا امر تمام به انجام رسد .

ولی باید دانست که تلاش و حرص زیاد در کسب رزق و تحصیل معاش موجب زیادتی رزق نشود ، و همان طور که کثرت حرص در کسب مذموم است نیز به کلی وجود خود را مهمل و معطل واداشتن از کسب و اهتمام به امور دنیوی و انجام امر معاش مذموم است . کما قال فی القدسی : « لا یرزق عبادی إلاّ بکد الیمین و عرق الجبین ، إلاّ طالب العلم » (۲) .

### عدم جواز افراط و تفریط در کسب

چنان که حق تعالی در کلام مجید هر یک از دو طرف افراط و تفریط در کسب و اهمال را نهی فرموده ، جائی که فرماید : « وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ (۳) » بأن تمنع بالکلیه عن الکسب و التصرف فی أمور المعاشیه ، کالذی قیدیده

بالسلاسل الی عنقه ، « فَتَقْعِدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (۴) » یعنی : دست خود را به کلی از تصرف امور مربوطه معاشیه بازداشته ، و بنشیننی ملوماً ، ای یلومک الناس علی تعطیل وجودک ؛ محسوراً ، ای ذاحسره لما فی أیدی الناس أو منقطعاً عن النفقه أو ذی فقر و فاقه لعدم الکسب .

ص: ۲۴

۱-۱ - غررالحکم ، ص ۳۹۶ .

۲-۲ - بسنجید : تفسیر النسفی ، ج ۲ ، ص ۷ .

۳-۳ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۲۹ .

۴-۱ - همان .

« وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ (۱) » ، یعنی : و نیز نباید در طرف افراط باشی ، مثل کسی که استولی علیه الحرص و الشحّ فی الکسب و تحصیل المعاش ، بحيث لا یبقی لنفسک راحه ، کالذی بسط یده دائماً فی التصرف و العمل ؛ زیرا که کوشش و حرص تو در کسب و اهتمام تو در طلب و تهیه روزی موجب زیادی او بر آنچه در ازل برای تو تهیه و تقدیر شده نمی شود ، کما قیل :

قسمت خود می برند منعم و درویش روزی خود می خورند پشه و عنقا(۲)

### سرّ توسعه در رزق

لذا قال تعالی عقیب ذلک : « إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳) » ، یعنی : سعه رزق و ضیق معیشت از خداست ؛ زیرا که او به عباد خود خبیر ، یعنی عالم بر استعداد و مصالح باطنی عباد است ، چنان که بصیر ، اعنی عارف به ظاهر لیاقت و قدر مایحتاج و گنجایش آنها است ، کما فی القدسی : « و إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ [و لو صرفته إلی غیر ذلک لهلک] و إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى لو صرفته إلی غیر ذلک لهلک » (۴) ، کما قیل در این مقاسمه اش بود نیز مصلحتی که مسکنت به گدا ، سلطنت به سلطان داد ،

ص: ۲۵

۱-۲- همان .

۲-۳- غزلیات ، سعدی ، ش ۱ ، مطلع : «اول دفتر به نام ایزد دانا . . .» .

۳-۴- سوره مبارکه اسراء ، آیه ۳۰ .

۴-۵- جواهر السنیه ، ص ۱۲۱ (با تقدم و تأخر در فقره ان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی . . . الا الفقر) .

چنان که مشاهد است که زیادتی مال که وسیله رزق است در بعضی اسباب فساد و طغیان و مورث هلاکت او است ، کما قیل :

مال و دولت (۱) ناکسی کارد بدست طالب رسوائی خویش آمده است (۲).

پس معلوم است که زیاده و نقصان از کثرت کسب و تلاش نیست ، بلکه از باب ملاحظه در غایت مصالح مربوط به ربّ الارباب و مسبب الاسباب است و آن را که سعه و زیادتی رزق عنایت نموده ، نقصان کننده برای او این است ؛ و آن را که کم عطا فرموده زیاد نماینده ای برای او نیست ، که ما حصل مفاد فقره دعا است ، چنان که در کلیه امور خیر و شرّ که مربوط و مستند به حقّ است ، یعنی جالب نفع و دافع ضرری جز او نیست ، فرماید : « وَ إِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ » (۳) « وَ يَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ » (۴).

### عدم جواز تکیه بر غیر خداوند

از اینجا است که به واسطه انبتاه امت مرحومه و سلب توجه نظر آنها را از اعتماد و اتکال بما سوی و ارتباط آنها را در کلیه امور به مبدأ اعلی ، خیر می دهد در قرآن مجید احوال و ارشاد بنی اسرائیل « وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۵) » یعنی : ما دادیم موسی را کتاب - اَعْنَى تورات - و قرار دادیم آن کتاب را ارشاد بنی اسرائیل به این که ذکر نمودیم در او که نباید اخذ نماید از غیر من و کیلی ، یعنی ربّ و معتمدی که تکلون إلیه فی أمورکم ، « ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۶) » ، یعنی : آنهایی که نباید

ص: ۲۶

۱-۱ - مصدر : منصب .

۲-۲ - مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۴ ، ص ۹۰۷ ، « بیان آن که حصول علم و مال و جاه ... » .

۳-۳ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۰۷ .

۴-۴ - سوره مبارکه نور ، آیه ۴۳ .

۵-۵ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۲ .

۶-۶ - همان ، آیه ۳۰ .

محلّ اعتماد و اتّکال خود قرار بدهید آن عبارت از ذراری و احفاد کسانی است که ما حمل نمودیم در سفینه نوح علیه السلام ، یعنی کلیه نوع بشر را از معاصرین خود که آنها ذریه و احفاد اشخاصی اند که ما آنها را به واسطه ایمان به نوح از هلاکت غرق نجات دادیم ، شما نباید اولاد آنها را در جلب منافع و دفع مضارّ محل اعتماد خود قرار بدهید .

زیرا که خود نوح علیه السلام که آباء آنها به معیت و خاطر او نجات یافتند ، برای ما عبد شکور ، یعنی در عبودیت و ابتهاال و تضرّع دائم الشکر و معترف به ما بود ، شما چگونه از ربّ حقیقی خود صرف نموده و از جهل و غفلت ذریه آنها ، اعنی کلیه افراد بشر را که ذراری متقدّمین اند برای خود ربّ فرض نموده ، مورد اتّکال و اعتماد خود اخذ نموده اید « ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ \* مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ (۱) » .

### در شناخت حضرت نوح علیه السلام

و آن که نوح « شکور » بود به صیغه مبالغه ، یعنی دائم الشکر ، کما روی عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم : « إِنَّهُ كَانَ إِذَا أَكَلَ قَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَطْعَمَنِي وَ لَوْ شَاءَ أَجَاعَنِي . وَ إِذَا شَرِبَ قَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَشْرَبَنِي وَ لَوْ شَاءَ أَظْمَأَنِي وَ إِذَا لَبَسَ قَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي . وَ لَوْ شَاءَ أَعْرَانِي (۲) . وَ قَالَ عِنْدَ قَضَاءِ الْحَاجَةِ : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَجَ عَنِّي الْأَذَى سَرِيعًا ، وَ لَوْ شَاءَ أَحْبَسَنِي (۳) . وَ لَذَا قَالَ امیرالمؤمنین علیه السلام فی مناجاته : « الهی أنت الذی قلت : « قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيلًا (۴) » یا من یملک کشف الضّرّ عنّا و تحویله ، اکشف ما بنا من ضر (۵) » .

ص: ۲۷

۱-۱ - سوره مبارکه حج ، آیات ۷۳ و ۷۴ .

۲-۲ - جامع البیان ، ج ۱۵ ، ص ۲۷ .

۳-۳ - در مصادر معتبر روایی بدین الفاظ یافت نشد ، ولی بسنجید: مجموعه رسائل الامام الغزالی، ۴۷۷.

۴-۴ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۵۶ .

۵-۵ - مصباح الکفعمی ، ص ۵۸۶ ؛ البلد الأمين ، ص ۲۰۳ با اختلاف اندک .

قوله عليه السلام : ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجْلاً مَوْقُوتاً، وَنَصَبَ لَهُ أَمِيداً مَحْدُوداً، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامٍ (١) عُمْرِهِ، وَ يَزْهُقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَاسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ، قَبِضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ (٢) إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْدُورِ عِقَابِهِ.

الأجل : المدّة ، و أجل الشئ ؛ مدّته و وقته الذى يحلّ فيه ، « وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا (٣) » ، أعنى بالأجل : الموت .

الوقت : مقدار من الزمان مفروض لأمر ، و كلّ شئ ء قدرت له زمان فقد وقته الموقوت المكتوب المفروض محدوداً بأوقات معيّنه .

الأمد : النهايه ، و الغايه بلغ أمده ، أى وصل غايته ، الأمد : طول الزمان ، « فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ (٤) » أى مدّه طويله من الزمان .

و رهبق به معنى ذلّت و ضعف و غشيان و مقاربت است .

و تخطّى به معنى گام زدن .

و العام : السنه ، و يجمع على الأعوام .

الحول : هو انتقال الشتاء بالصيف و بالعكس .

و الدهر : عباره عن الزمان و مرور السنين و الايام ، و الجمع : الدهور .

و عب : يقال : يستوعب جميع عمل العبد أى يأتى عليه نهايته ، و الاستيعاب : الاستقصاء .

و استقصى فلان فى المسأله ، أى بلغ فى الجدّ النهايه .

ص : ٢٨

١-٦ - صحيفه : باعوام .

٢-٧ - اصل : ندب .

٣-٨ - سوره مبارکه انعام ، آيه ١٢٨ .

٤-١ - سوره مبارکه حديد ، آيه ١٦ .



و الندبه : الدعوه ، ندبه لأمر فانتدب ، أى دعاه لأمر ، فأجاب .

و الموفور : الكامل التام .

المحذور : الشىء الذى يحذر الانسان عنه ، كما فى الدعاء : « أعوذ بك ممّا أخاف وأحذر »<sup>(١)</sup> ، و يعنى : پناه مى برم به تو از امر مكروهى كه حاصل است ، و از آن مكروهى كه يتوقع حصوله فى مستقبل .

این بود مختصری از ترجمه لغات الفاظ مفردہ فقرات دعای شریف .

### اجل هر موجود

و ما حصل عنوان دعا آن كه « ثم ضرب له » يعنى : بعد از ایجاد ، ملازم نموده است برای هر موجود ذی روحی در حیات دنیا اجل ، يعنى مدت و وقت مقدر معینی از زمان موقوتی مکتوب ، و مفروض در علم عنائی خود محدود به اوقات معینه .

و نصب : أى أقامه ، و جعل له آمد ، يعنى بپا داشته از برای او نهایت و غایتی از طول زمان عمر او .

« يتخطى إليه بأيام عمره » : يعنى آن ذی روح گام می زند به سوی آن غایت و نهایت محدود مفروض در ایام زندگی خود .

و یرهقه : يعنى نزدیک می شود به سنین و أعوام روزگار خود ، تا زمانی كه بالغ شود به انتهاء غایت آثار مقدره خود كه باید آن آثار مفروضه در آن مدت معینه عمر از او صادر شود ، و به انتها و کمال برساند تمام وقایعات مکتوبه مقدره خود را ، آن وقت « قبضه إلى ما ندبه »<sup>(٢)</sup> إليه ، يعنى : بعد از آن خداوند تعالی قبض و اخذ

ص : ٢٩

---

١-٢ - بسنجید : مستدرک الوسائل ، ج ٨ ، ص ١٤٤ : « أعوذ باللّه ممّا . . . » .

٢-١ - اصل : ندب .

نماید روح او را به سوی آنچه ندبه الیه . یعنی دعوت کرده است او را که آن چیز مدعو الیه یا موفور ، یعنی تام کامل از اجر و جزای حسنه او است ، المعبر عنه بالثواب ، یا آن مدعو الیه امر محذور مکروه ، أو المعبر عنه بالعقاب والعقوبه است .

چه انسان بلکه هر ذی روحی مادام کونش در دنیا در مسافرت و واقع بین مبدأ و منتها است ، کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام : « الدنيا دار ممر ، والآخرة دار مقر ، فخذوا من ممرکم لمقرکم » (۱)؛ چه سنین و اعوام به منزله منازل متوسّطه او است ، و شهر و ایام چون فراسخ او و انفاس انسان خطوات است ، کما مرّ فی الدعاء : « يتخطى الیه بأیام عمره » ، لذا قیل :

دو خطوه بیش نبود راه سالک اگر چه دارد او چندین مهالک (۲)

## جزای اعمال

قوله علیه السلام : إقتباساً و تضمیناً من القرآن : « لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى (۳) » عَدْلًا مِنْهُ .  
و السوء : المکروه .

و السيئه : الخصله التي تسوء صاحبها عاقبتها ، و حسنه واقع می شود بر نعمت

و طاعت و سيئه واقع می شود بر بلیه و معصیت .

بالجمله ، مقصود آن است که هر ذی حیاتی به خصوص بنی آدم را که مکلف است در دنیا وادار نموده . و به واسطه تکمیل نفس او اجل محدود و امد ممدود برای او قرار داده که بر اقتضای اعمال جزا بدهد کسانی را که اعمال مبعوضه و امور مکروهه بر خلاف نواهی حق تعالی عمل می نماید به سوء و مکروهات

ص : ۳۰

---

۱- ۲ - الأمالی ، صدوق ، ص ۲۱۹ ؛ مجموعه ورام ، ج ۲ ، ص ۲۱۸ .

۲- ۳ - گلشن راز ، شبستری ، « سؤال از ماهیت من » .

۳- ۴ - سوره مبارکه نجم ، آیه ۳۱ .

موافقاً بسوء أعمالهم ، و جزا بدهد کسانی را که اعمال و امورات حسنه رفتار نمودند بر طبق اوامر طاعت حق نیکیهها . « جَزَاءٌ وَفَاقًا (۱) » ای موافقاً مطابقاً لأعمالهم ، چه بای « بما عملوا » بای سببیه است ؛ زیرا که هر عملی از اعمال خیراً و شرراً حسنه و اسائه نسبت به جزاء چون علت و ذی ظل است که اثر او لازمه و قرین به او است که ذی ظل غیر مستقیم ، لابد ظل او معوج است ، لذا قال تعالی : « وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۲) » ، و قال : « إِنْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا (۳) » . کما قیل :

گر زخاری خسته خود گشته [ای] اور حریر و قزدری خود رشته [ای]

زیرا که جزاء هر عملی از خیر و شر نتیجه و اثر و ظل لاینفک او است ، و هر عملی را با اثر او حق تعالی در ازل تکویناً ترویج نموده ، کما قیل :

گفت إِنْ عُدْتُمْ كَذَا عُدْنَا (۴) کذا نحن زَوْجِنَا الْفَعَال بِالْجَزَاء (۵)

و فی الحدیث : « الناس مجزیون بأعمالهم ، إِنْ خیراً فَخیرٌ وَ إِنْ شَرّاً فَشَرٌّ » (۶) ؛ لذا قال تعالی عن لسان الشیطان : « فَلَا تُلْمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ (۷) » .

این عملهای چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرد دمت

و قال تعالی : « وَ مَنْ یَفْعَلْ ذَلِكَ یَلْقَ أَثَامًا (۸) » آثام عقوبت اثم است که انسان لابد ملاقات می نماید ، این بود جزاء تکوینی هر عملی که چون بد لازم قرین او است ، چنان که حق تعالی هر عملی از خیر و شر [را] تکلیفاً و تشریفاً نیز جزائی

برای او تعیین فرموده که به ظاهر ابداً مثلیت و مشابَهت به هم ندارند ، کما قیل :

ص: ۳۱

۱-۱ - سوره مبارکه نبأ ، آیه ۲۶ .

۲-۲ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۱۸ .

۳-۳ - سوره مبارکه إسرائ ، آیه ۷ .

۴-۴ - اقتباس از سوره إسرائ ، آیه ۸ .

۵-۵ - مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۶۸۴ ، « و خامت کار آن مرغ که ترک خرم کرد » .

۶-۶ - الغارات ، ج ۲ ، ص ۶۴۹ ؛ التبیان ، ج ۷ ، ص ۴۰۰ .

۷-۷ - سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۲۲ .

۸-۸ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۶۸ .

او زنا کرده جزا صد چوب بود گوید او کی من زدم کس را به عود

تو گناهی کرده ای شکل دگر دانه کشتی ، دانه کی ماند ببر(۱)

بالجمله ، پس برای هر عملی از سوء شرعاً جزائی معین نموده ، و قال : « إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ (۲) » ، یعنی : جزاء کسانی که محاربه و مخالفت اوامر و نواهی حق کرده ، و ضدّ سنت رسول رفتار نموده سعی و کوشش کرده اند و ضدّ سنت رسول رفتار نموده سعی و کوشش کردند در ارض از روی فساد ، این است که اگر بکشند کشته شوند ، و اگر مزاحم شده بکشند ، و اخذ مال هم بنمایند باید کشته شود ، و بعد از کشتن به دار آویخته شوند ، و اگر مزاحم شده اخذ مال نمود و نکشت ، باید قطع شود ایمنی و ارجل ایشان از خلاف ، یعنی ید یمنی و رجل یسری ، و اگر از روی اراده فساد به آلت محاربه مزاحم شده ولی نکشت و اخذ مال هم نمود جزای او این است که « يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ » ، که نفی ارض تعبیر شده به حبس دائم .

### عدل در جزای اعمال

قوله عليه السلام : عَدْلًا مِنْهُ .

یعنی : ملازم قرار دادن حق تعالی هر عملی را تکویناً و تشریحاً به جزای خود از او جور و ظلم نیست ، بلکه عین عدل و احسان است .

و العدل : من أسمائه تعالی ، أي ذا عدلٍ و هو الذی لا یمیل به الهوی فیجور فی الحکم .

ص : ۳۲

۱-۱ - مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۷۲۴ : « جواب حمزه مرخلق را » (با جایجایی در توالی دو بیت) .

۲-۲ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۳۳ .

قوله عليه السلام: تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ.

و القدوس: من أسمائه تعالى من القدس، و هو الظاهر المنزه عن العيوب و النقايس. و في القرآن: « وَ تَقَدَّسَ لَكَ (١) » أى نظهرك عما لا يليق بك.

### ظهور حضرت حق به آلاء خویش

قوله عليه السلام: وَ تَظَاهَرَتْ أَلْوَاءُهُ.

و الظاهر من أسمائه تعالى، و هو الظاهر لبصائر المتفكرين بآياته الباهره الدالّله على وحدانيته و ربوبيته، چه آلاء به معنى نعم آمده. و نیز به معنى آیات حقّ است، كما فى الحديث: « تفكروا فى آلاء الله (٢) » أى فى آیات الله، چه حق تعالى از برای آن که ذات بحت بسیط و محیط بر تمام اشیاء است محاط باصره و عقول واقع نشود، لهذا ظهور او در عالم به آیات و آثار است، چه البعره تدل على البعير، و كيف لاتدلّ السماوات و الأرض على وجود الصانع القدير!؟

این است که از کثرت آیات تکوینی که شواهد ذات اند فرماید که: [ «فَ بِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٣) » ] یعنی که: ابدأ جای تردید و تکذیب نیست. از اینجا است که بنده در جواب عرض نماید: « و بأى آلاء ربك أكذب (٤) و لك الحمد يا منان » قال تعالى: « وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (٥) ». و قال فى موضع آخر: « أَفَى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ». (٦)

و می شود « تظاهرت » از ظهور به معنى علو باشد، یعنی چه قدر عالی است آلاء و آیات او.

ص: ۳۳

۱-۳ - سوره مبارکه بقره، آیه ۳۰.

۲-۱ - بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۲.

۳-۲ - سوره مبارکه رحمن، آیه ۱۳.

۴-۳ - بسنجید کشف الغطاء، ج ۲، ص ۲۰۳.

۵-۴ - سوره مبارکه یوسف، آیه ۱۰۵.

۶-۵ - سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۱۰.

قال: اقتباساً من كلام الله: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (۱).

یعنی: حق تعالی سؤال کرده نمی شود از آنچه از افعال به جا می آورد، ولی

عباد سؤال کرده می شوند. معنی سؤال خدا از آنها حقیقت آن است هر عملی را از آنها فوراً ایراد نموده و جزای موافق می دهد، زیرا که اعمال عباد اغلب مطابق قوانین الهیه نیست، بلکه محض متابعت هوای نفس است. ولی از افعال خدا بنده نمی تواند ایراد و اعتراض و سؤال نماید، به واسطه آن که عین عدل و حکمت و صلاح است. عباد که از حکم افعال خدا غافل اند چگونه حق ایراد دارند.

لذا قال علی علیه السلام فی أفعال الله: «و ما أشکل علیک شیء من ذلک فاحمل علی جهالتک به» (۲).

یعنی: تصوّر نما که من از حکمت او جاهل و غافلم، و الا فعل خدا در هر متأثری محتوی بر چندین حکم و مصالح عدیده است.

#### اعتراض حضرت نوح علیه السلام و پاسخ ربوبی

این است که نوح علیه السلام که وعده نجات اهل به او رسیده بود بعد از هلاکت یکی از اولاد او، به طور اعتراض سؤال می نماید که: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» (۳)، «أَيُّ صَدَقٍ وَثَابِتٍ» وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۴)، یعنی: اعلم و اعدل حکم کنندگانی؛ پس در این صورت چه شد که به ظاهر بر خلاف وعده تو

ص: ۳۴

۱-۶ - سوره مبارکه انبیاء، آیه ۲۳.

۲-۱ - تحف العقول، ص ۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۳ و ج ۷۴، ص ۲۲۲: «فإن أشکل».

۳-۲ - سوره مبارکه هود، آیه ۴۵.

۴-۳ - همان.

ابن من که از جمله اهل من است هلاک شد ، قال تعالی : « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ (۱) » ، اى لانه ليس من اتباع دينك « إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ (۲) » که در مقام ارشاد نوح عليه السلام مى فرمايد که : اين ايراد و سؤال تو در باطن متضمن اعتراض است از تو عمل غير صالح ، يعنى عمل فاسد است ، به واسطه آن که « فَلَا تَسْتَنْتِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (۳) » ، يعنى : تو هرگز نبايد ايراد و سؤال نمايى از من چيزى را که نيست از براى تو به آن علمى ، « إِنِّيَأَ أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴) » ، نوح عليه السلام از اين سؤال و اعتراض خود نادم شده ، توبه و انابه مى نمايد ، « وَقَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ

أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِيَأَ أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ » ، (۵) كما قيل :

به بر در گه عزت همه خلق زبون کس را نرسد که اين چرا و آن چرا

و بايد دانست که بعضى ضمير « إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٌ » را به ابن رجوع داده اند ، يعنى ابن تو عمل غير صالح است ، و اين به کلى بى مناسبت است ، که عمل چون اثر و عرض است بر ذات اطلاق شود ؛ و ديگر آن که اگر راجع به او بود محتاج به واو عاطفه بود که گفته شود : « انه ليس من أهلک و انه عمل غير صالح » .

#### حمد خداوند به ارشاد او

قوله عليه السلام : [و] الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَتَابِعَهُ ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَطَاهِرَهُ ، لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ ، وَ تَوَسَّعُوا فِي

ص: ۳۵

۱-۴ - همان ، آيه ۴۶ .

۲-۵ - همان .

۳-۶ - همان .

۴-۷ - همان .

۵-۱ - همان ، آيه ۴۷ .

رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْأَنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۱).

الحمد : ثناء جمیل یعرب عن تعظیم المنعم لكونه منعماً .

والابلاء لابناء لانعام و هو ضدّ الإبتلاء .

المتتابعه : المتواليه .

الحبس : نقيض التخليه .

المنّ : قد وقع بمعنى المنّه ، كما قال تعالى : « لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَعْدَى (۲) » ، و قد وقع بمعنى العطاء و النعم .

المنّان من أسمائه تعالى بصيغه المبالغه ، أى كثير العطاء و عظيم النعم .

و سبغ : بمعنى وسع ، فالإسباغ (۳) الإفاضه و الاتمام . قوله تعالى : « وَ أَسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً (۴) » ، أى أوسع و أتمّ و أفاضه نعمائه الظاهره ؛ چون كليّه

مطعومات و مشروبات و فواكه و ملبوسات ، و كلّ ما يتنعم به الإنسان و باطنه ، كما قال تعالى : « وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَنْفُ فَبَدَأَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۵) » .

بالجمله ، مفاد و ما حصل فقرات دعای شريف آن كه حمد جمیل و ثنای نامحصور خاص خدائی كه اگر چنانچه حبس و منع نموده بود محامد خود را - يعنى به توسط انبياء مرسلين ، لا سيما خاتم و كتب مقدسه سماوى ، به خصوص قرآن مجيد كه مشحون و محتوى آئنيه و مدايح حق است - تعليم و تعريف نمى كرد به عباد خود ، معرفت حمد و ثنای خود را .

### ثنای حق در سبع الثمانی

ص: ۳۶

۱-۲ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۴۴ .

۲-۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۶۴ .

۳-۴ - اصل : فإسباغ .

۴-۵ - سوره مبارکه لقمان ، آیه ۲۰ .

۵-۱ - سوره مبارکه ملک ، آیه ۲۳ .



چنان که من جمله قرآن سوره فاتحه الكتاب است که او را سبع المثانی فرموده ، از باب آن که مشتمل بر هفت اثنیه است ، چه « الْحَمْدُ لِلَّهِ (۱) » ، ثنای اول است ، یعنی حمد خاص الله است که مستجمع تمام اسماء و صفات است ، « رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲) » ، ثنای ثانی است ، یعنی او است مالک و مربی و مدبرِ عالمیان « الرَّحْمَنِ (۳) » ، ثنای ثالث است . یعنی الله است بخشنده روزی به عالمیان .

« الرَّحِيمِ (۴) » ثنای رابع است ، یعنی مهربان به مخلوقات .

« مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۵) » مدح خامس ، یعنی او است متصرفِ یومِ جزاء لا غیر .

« إِيَّاكَ نَعْبُدُ (۶) » ثنای سادس ، زیرا که حمد و ثنا نموده خود را که عبادت و خضوع و تذلل حصر به او است .

چنان که « وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۷) » ثنای سابع است ، یعنی که او خدایی است که استعانت و طلب یاری منحصر از او است .

قال تعالی : « وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۸) » که اشاره به این

سوره مبارکه است .

پس اگر خود حق تعالی ذکر این اثنیه و مدایح خود را تعلیماً نمی فرمود ، از کجا عباد عارف و عالم بر این مدایح بودند .

### ثنای خداوند به زبان خویش

از اینجا است که پیغمبر عرض نماید : « الهی أعوذ بعفوك من عقابك (۹) [ ... ] و

ص: ۳۷

۱-۲ - سوره مبارکه فاتحه ، آیه ۲ .

۲-۳ - همان .

۳-۴ - همان ، آیه ۳ .

۴-۵ - همان .

۵-۶ - همان ، آیه ۴ .

۶-۷ - همان ، آیه ۵ .

۷-۸ - همان .

۸-۹ - سوره مبارکه حجر ، آیه ۸۷ .

۹-۱ - مصدر : عقوبتك .

أعوذ برضاك من سخطك ، و أعوذ بك منك ، [لا أبلغ مدحتك و] لا احصى ثناء(۱) عليك ، أنت كما أثنيت على نفسك «(۲)» .

بالجمله ، معصوم عليه السلام در دعا فرماید که : اگر حقّ تعالی خود تعلیم و تعریف نکرده بود به عباد معرفت حمد و ثناء خود را بر آنچه انعام کرده آنها را از عطایای متوالیه خود و افاضه و توسعه داد بر آنها از انعام عالیّه خود ، هر آینه عباد تصرّف نموده بودند « فی مننه » یعنی : در عطایای خدا .

و چون عارف به حمد نبودند « فلم یحمدوه » ، یعنی : حمد نمی کردند او را .

و توسعه داشتند در رزق او ، « فلم یشکروه » ، یعنی : مع ذلک شکر نمی کردند او را .

« و لو كانوا كذلك یخرجون من حدود الانسانیه » یعنی : با وجود وقوع در کثرت نعمت و عدم شکر ، خارج می شدند از حدود و تعریف و وصف انسانیت به سر(۳) حدّ و تعریف بهیمنیت . « البهیمیه » : کَلِّمًا كَان مِنَ الْحَيْوَانِ لَا تَمَيِّزُ لَهُ كَالْأَنْعَامِ مِنَ الْأَهْلِي وَالْوَحْشِي كَالطَّبَاءِ وَالْبَقَرِ وَالْحِمَارِ الْوَحْشِي .

پس آن وقت بودند چنانکه خود وصف فرموده در کتاب کریم خود : « إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَيْلٌ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۴) » ، چه انسان با تمام بهایم و حیوانات و سُبُع ضارّه در تمام آثار و قوای ظاهره و باطنه شریک است ، بلکه این آثار و قوی در

حیوانات اتمّ و اکمل است و امتیازی که انسان دارد فقط به قوّه تمیز و عقل و معرفت است ، این است که در صورت عدم آن از آنها « أضلّ سبیلًا » است ، به واسطه آن که در حیوانات خداوند در ابتدا استعداد ارتقای به کمال قرار نداده ، به خلاف انسان که در طرف نقصان استعداد خود را عاطل و باطل نموده ، لذا قیل :

ص: ۳۸

۱-۲ - مصدر : لا الثناء .

۲-۳ - بحار الأنوار ، ج ۸۶ ، ص ۳۶۸ .

۳-۴ - اصل : بسری .

۴-۵ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۴۴ .

آدمی را گر نبودی عقل و جان کی شرافت داشتی بر این و آن

### شکر خداوند بر معرفت از ناحیه او

قوله عليه السلام: وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ.

یعنی: حمد و ثنا از برای خدا بر این که عارف نمود ما را از نفس خودش، یعنی از ذات مقدّس خود بلا واسطه و به واسطه انبیاء که واسطه تعلیم بشرنند. و تعبیر از ذات به نفس فرموده، کما فی قوله تعالی عن لسان عیسی علیه السلام: «تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ (۱)»، ای فی ذاتک، که از باب صنعت مشاکله است.

### الهام شکر

قوله عليه السلام: وَالْهَمْنَا [مِنْ] شُكْرِهِ.

الهام: القای در قلب است، يقال ألهمه الله خيراً، ای لقنه، و فی القرآن: «أَوْزَعِنَا أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ (۲)» ای ألهمنی شکرها.

### فتح ابواب علم

قوله عليه السلام: وَفَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ.

یعنی: حمد مرخدائی را که مفتوح نمود از برای ما ابواب علم و معرفت را به ربوبیت و تربیت خودش به این که اولاً نازل نموده برای امت مرحومه کتاب

مقدّسی را که قرآن باشد، که حاوی و جامع علوم اوّلین و آخرین است. و نیست

ص: ۳۹

۱-۱ - سوره مبارکه مائده، آیه ۱۱۶.

۲-۲ - سوره مبارکه نمل، آیه ۱۹.

شیئی (۱) از امور راجعه به دین و دنیا الا آن که مرکوز در او است ، کما قال فی حقه : « لا رَطْبٌ وَ لا یَابِسٌ اِلاّ فی کِتَابٍ مُّبِینٍ (۲) » .

و قال أيضاً فی حقه : « أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ (۳) » ، و در حق مکذبین او فرمود : « بِمَا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ (۴) » یعنی : علت تکذیب آنها قرآن را به واسطه این است که احاطه پیدا نمی نمایند به فنون علوم مندرجه او و الاّ تکذیب نمی کردند .

و همچنین ابواب علم را بر عباد خود مفتوح کرده به آن که مبعوث نموده در میان آنها پیغمبری که با وجود آن که حسب ظاهر تحصیل نکرده و امی بوده ، یعنی بر حال ولادت امّ بوده وجود شریف او منشأ و مصدر علم ما کان و ما یکون گردید ، کما قال تعالی فی حقه : « هُوَ الَّذِی بَعَثَ فی الْأُمَمِیْنَ رَسُوْلًا مِنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَكِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ اِنْ کَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ (۵) » ، یعنی : تزکیه و تطهیر می نماید ایشان را از اخلاق ذمیمه حیوانیه و صفات رذیله بهیمیّه به علم و اداب و اخلاق ملکیه حمیده و صفات الهیه ، و قال : « تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ (۶) » ، و تعلیم معارف کتاب ، اعنی قرآن به آنها می نماید مع الحکمه ، و هی العلم بأحوال اعیان الموجودات علی ما هی علیه ، « وَ اِنْ کَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ (۷) » ، یعنی : اگرچه بودند قبل از ظهور او اهالی زمان در ضلالت و جهالت و غفلت آشکارا ، کما قال علی علیه السلام فی حقه : « ارسله بالدين المشهور و العلم المأثور و الكتاب المسطور و النور الساطع و الضياء اللامع و الأمر الصادع ، إزاحه للشبهات ، و احتجاجاً بالبینات ، و تحذیراً بالآیات ، و تخویفاً بالمثلات ، و الناس فی فتن انجذم (۸) فیها حبل الدین و تزعزعت (۹) سواری الیقین ، [ . . . ] فهم فیها

ص : ۴۰

۱-۱- اصل : شیء .

۲-۲- سوره مبارکه انعام ، آیه ۵۹ .

۳-۳- سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۶۶ .

۴-۴- سوره مبارکه یونس ، آیه ۳۹ .

۵-۵- سوره مبارکه جمعه ، آیه ۲ .

۶-۶- بحار الانوار ، ج ۵۸ ، ص ۱۲۹ .

۷-۷- سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۱۶۴ .

۸-۸- اصل : انجزم .

۹-۹- اصل : تضع .

تائهن حائرون ، [جاهلون ، مفتونون] فی خیر دار و شر جیران ، نومهم سهود ، و

كحلهم دموع ، بأرض عالمها ملجم و جاهلها مكرم . (۱).

یعنی : ارسال فرمود خدا محمد صلی الله علیه و آله وسلم را با دین مشهور ، و هو دین الإسلام الذی لایقبل الله دینا سواه ، كما قال : «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» . (۲).

### اتفاق انبیاء در اصول و اختلاف در فروع

و با علم مأثور ، یعنی با غوامض علمی که نقل شده بود از انبیاء اولوالعزم به وحی خدا علی الخصوص از ابراهیم علیه السلام كما قال تعالی : «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا (۳)» ، که در اصول عقاید حقّه چون توحید و عدل و اقامه حق ترغیب به متابعت ابراهیم شده ، چنان که خود ابراهیم امر به متابعت نوح علیه السلام به مقتضای : «وَ إِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (۴)» یعنی : هر چند قوانین فرعی هر یک از انبیاء از باب اختلاف استعداد امم مختلف است به امر «و جعلنا لكل منكم شرعه و منهاجا» (۵) ، ولی از حیث اصول قال : «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ (۶)» ؛ چه اصول علوم دینی چون علم توحید و مبدأ و معاد و حشر ارواح و بعثت و اثبات قیامت از ابتداء آدم ابوالبشر الی خاتم ، واحد است ، و ابدأ تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل ندارد ، جز آن که مرتبه به مرتبه تا خاتم الانبیاء غوامض او مکشوف و نواقص او توضیح و تشریح شده ؛ ولی تغییر و تبدیل و ناسخ و منسوخ در فروع مسائل و قوانین دینی است ، که در هر زمان به حسب اقتضاء اهالی

ص: ۴۱

۱-۱ - نهج البلاغه ، ص ۴۶ (خطبه ۲) ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۱۳۵ ؛ بحارالانوار ، ج ۱۸ ، ص ۲۷ .

۲-۲ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۸۵ .

۳-۳ - همان ، آیه ۶۸ .

۴-۴ - سوره مبارکه صافات ، آیه ۸۳ .

۵-۵ - اقتباس از سوره مبارکه مائده ، آیه ۴۸ .

۶-۶ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۹۵ .

آن و استعداد عباد تغییر و تبدیل و ناسخ و منسوخ به امر خدا پیدا می شود .

## ارسال پیامبر اسلام

« والكتاب المسطور » یعنی : او را ارسال و مبعوث فرمود با کتاب مسطور ، أَعْنَى : قرآن .

« والنور الساطع » أَعْنَى : نور معارف قرآنی که ساطع و مرتفع است ، چه « العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء » . (۱)

« والضیاء اللامع » أَى : نور مستوقد که اینها اوصاف انوار قرآن است .

« و الامر الصادع » یعنی : قوانین موضوعه او شق کننده و تمیز دهنده بین حق و باطل است .

« ازاحه للشبهات » یعنی : پیغمبر را ارسال نمود به واسطه زایل کردن و برطرف نمودن شبهاتی که در مرور ازمنه و طول آمد در احکام الهیه برای خلق پیدا شده بود .

« و احتجاجاً بالبينات » یعنی : مبعوث شد تا محاجه و مدافعه نماید با علماء یهود و نصاری و مجوس به بیانات واضحه و معجزات لایحه ، و قال له : « وَ جَادِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ » . (۲)

« و الناس فی فتن انجذم (۳) فیها جبل الدین » یعنی : و فرستاد او را ، و حال آن که مردم آن زمان واقع در فتنه و ابتلائی بودند که در آن فتنه قطع شده بود عهود الهیه که به توسط انبیاء سلف به عباد اتصال و ارتباط یافته بود ؛ چه جبل به معنی عهد است ، كما قال تعالی : « إِلَّا بِجَبَلٍ مِّنَ اللَّهِ وَ جَبَلٍ مِّنَ النَّاسِ (۴) » ، أَى بعهد من الله .

ص : ۴۲

---

۱-۱ - مصباح الشریعه ، ص ۱۶ .

۲-۲ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۲۵ .

۳-۳ - اصل : انجزم .

۴-۴ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۱۱۲ .

« و تضع سواری الیقین » یعنی : در آن زمان پست و منهدم شده بود مرتفعات دین الهیّه که در بین مردم بود .

« فهم فیها تائهون حائرون » یعنی : مردم در آن فتنه جهالت و ضلالت بودند سرگشته و حیران ، کما قال تعالی فی حقّ بنی اسرائیل : « یَْتِیْهُونَ فِی الْاَءْرَضِ (۱) » .

« فی خیر دار و شرّ جیران » یعنی : فرستاد و مبعوث نمود او را در بهترین داری که مگه معظمه باشد .

و « شرّ جیران » اعی : بدترین همسایه ها که اهالی او باشند از حیث جهالت و عناد ، چه : « الْاَءْعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ اَجْدَرُ اَلَّا یَعْلَمُوْا حُدُوْدَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ » (۲) .

« نومهم سهود و کحلهم دموع » : یعنی نوم آنها قلیل بود به واسطه عدم راحت و اضطراب دشمن ، و سیرمه چشم آنها اشک بود به جهت ابتلاءات قحط و غلا [و] طاعون ، [و] با و سایر عقوبات .

« بأرض عالمها ملجم و جاهلها مکرم » یعنی : پیغمبر را ارسال فرمود در زمینی که عالم او گویا لجام کرده شده بود از ابراز و ادای حرف حقّ ، و قادر بر گفتن نبود ، ولی جاهل او بزرگ و اکرام کرده شده بود در نظر عوام .

### اخلاص در توحید

قوله علیه السلام : وَ دَلَّلْنَا عَلَیْهِ مِنَ الْاِءْخِلَاصِ لَهُ فِی تَوْحِیْدِهِ .

یعنی : دلالت نمود ما را « علیه » ، اعنی بر این علم که به توسیط پیغمبر و قرآن بر ما مفتوح نمود ابواب او را از خلوص و اخلاص ورزیدن از برای حقّ در مراتب توحید او ، اعنی توحید ذات و توحید صفات و توحید آثار و افعال او .

ص : ۴۳

---

۱- ۵ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۲۶ .

۲- ۶ - سوره مبارکه توبه ، آیه ۹۷ .

چه مؤحد در توحید ذات آن است [که] خالص نماید ملک وجود را از برای حقّ بر آن که خدا در ذات و وجود شریک ندارد ، و آن وقتی است که وجود را بالحقیقه از قاطبه اعیان موجودات که موهوماً و مجازاً موجود می نمایند سلب نموده ، و مستند به حق تعالی نمائی ، به مقتضای : « لا هو الا هو » و مقرّ باشی که : « الأعیان الثابته ما شمت رایحه الوجود أزلا و ابداً » .

و توحید صفات آن است که کلیه صفات را که در موجودات ملاحظه می نمائی منسوب به حق تعالی نموده ، و آنها را مظاهر اسماء و صفات دانی ، نه مالک آن ، لذا قال صلی الله علیه و آله وسلم : « من رآنی فقد رأى الحق » . (۱)

و توحید افعال آن است که آثار و افعال خلائق را مقتضی قضا و قدر و اراده قدیمه حق دانسته ، و خلائق را واسطه صدور آن دانی ، كما قال تعالی : « وَ مَا

رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۲) » ، و قیل :

گر بپرانیم تیر آن کی ز ما است ما کمان و تیراندازش خداست (۳)

این است که عباد مادامی که در جلب منافع و دفع مضارّ خود خضوع و تذللّ که معنای عبادات است نزد غیر خدا از مخلوق نموده ، واقع در شرک خفی اند ، نه در توحید حقیقی ، كما قال عن لسان یوسف علیه السلام : « مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (۴) » ، و أيضاً قال تعالی : « وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (۵) » ای الطاعه .

### بیان أمير المؤمنين عليه السلام در توحید

و قال أمير المؤمنين عليه السلام : « أوّل الدين معرفته ، و کمال معرفته التصديق به ، و

ص : ۴۴

۱-۱ - بحار الانوار ، ج ۵۸ ، ص ۲۳۴ .

۱-۲ - سوره مبارکه انفال ، آیه ۱۷ .

۲-۳ - مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۱ ، ص ۴۵ ، « اعتراض مریدان بر خلوت وزیر » .

۳-۴ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۳۸ .

۴-۵ - سوره مبارکه بینه ، آیه ۵ .



کمال التصدیق به توحیده ، و کمال توحیده الإخلاص له ، و کمال الإخلاص له نفی الصفات عنه ؛ لشهادة کلّ صفة أنّها غیر الموصوف ، و شهادة کلّ موصوف أنّه غیر الصفة . فمن وصفه (۱) فقد قرنه ، و من قرنه فقد ثناه ، و من ثناه فقد جزّاه و من جزّاه فقد جهله ، [و من جهله فقد أشار إليه ، و من أشار إليه فقد حدّه ، و من حدّه فقد عدّه] و من قال : فیم فقد ضمنه ، و من قال : علامه (۲) ، فقد اخلی منه . (۳)

« أوّل الدین معرفته » به واسطه آن که دین یعنی طاعت حاصل نمی شود إلاّ بعد از معرفت اجمالی به حال معبود ، لذا قال تعالی : « وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۴) » ، ای ليعرفون .

و کمال معرفت او تصدیق به او است ؛ چه تصدیق فی الحقیقه امر قلبی است نه لقلقه لسان ، و آن تصدیق به قلب موقوف بر علم و معرفت کامل است که از طریق برهان که مناط یقین و ازاله شک و تردید است حاصل شود ، و تصدیق کامل نیست الا بعد توحید خدا در مراتب ثلاثه که مذکور شد .

و کمال توحید خلوص او است ذاتاً و صفةً ، و آثاراً از شوب و مشارکت مخلوق .

و کمال اخلاص از برای او نفی صفات زائده است از او ، یعنی ذات و صفتی ندانی چون «زید عالم» ، ای ذات ثبت له العلم ؛ چه علم عالم عارض بر ذات زید است . چنان که اوایل زید بود و علم نبود ، و در بلوغ به ارذل العمر خواهد بود بدون علم ، « لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا » (۵) ولی صفات حقیقه در خدا عین ذات است ، الله عالم و قادر ، ای نفس العلم والقدره ، لا ذات . و علم این است که می فرماید :

ص: ۴۵

۱- ۵ - نهج البلاغه : فمن وصف الله سبحانه .

۲- ۶ - مصدر : علام .

۳- ۷ - نهج البلاغه ، ص ۳۹ ، (خطبه ۱) ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۷۲ ؛ التوحید ، ص ۵۶ .

۴- ۸ - سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۵۶ .

۵- ۱ - سوره مبارکه حج ، آیه ۵ .

« لشهاده کُلّ صفة أنّها غير الموصوف » ، یعنی مفهومّاً؛ پس کسی که وصف نماید حقّ تعالی را به صفات زائده « فقد قرنه » ، یعنی : ذات او را با مفهوم صفت او ، قرنه مع مخلوقه . « و من قرنه فقد ثناه » ، اعنی تشبیه از ذات و صفة و مجزا نموده او را . و کسی که تجزیه نمود او را به تحقیق که جاهل به او است نه عارف مصدق و موجد او .

« من قال : فيم فقد ضمّنه » ، یعنی : کسی که گوید خدا در چه است به تحقیق که تضمین نموده او را با آن که وقوع متمکن در مکان از خصایص اجسام است نه ذات بسیط مجرد که جمیع امکانه و مکانیات و ازمنه و زمانیات بالنسبه الیه کالآن والنقطه .

« و من قال علام فقد أخلی منه » ، یعنی : کسی که بگوید خدا بر محل مخصوصی است یا بر سماوات است ، به تحقیق خالی نموده از او امکانه دیگر را ، و او را محدود کرده ، با این که او تعالی : « بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (۱) » ، كما فی الحدیث : « لو دلّیتم [بحبل] إلى الأرض السفلی لهبط علی الله » . (۲)

### اجتناب از الحاد و شك

قوله علیه السلام : « وَجَبْنَا مِنَ الْأَلْحَادِ وَ الشَّكِّ فِي أَمْرِهِ (۳) »

یعنی : حمد مر خدائی را که اجتناب و دوری داد ما را از الحاد و شكّ در امور تشریعیّه خود .

الاحاد : الظلم و ما يتجاوز فيه قوانين الشرع ، و منه الملحد الذي لا يعملون بقواعد الشريعة و لا يحسنون بعثه الانبياء و يحكمان بالحسن والقيح العقلیین .

ص: ۴۶

۱- ۲ - سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۴ .

۲- ۳ - بحار الانوار ، ج ۵۵ ، ص ۱۰۷ .

۳- ۱ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۴۴ .

الشك : التردد في الرأي .

## حمد الهی

قوله عليه السلام : حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فَيَمُنْ حَمْدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاةٍ وَ عَفْوِهِ.

العمر : التعيش في الدنيا ، يقال : يعمر عمراً أى عاش زماناً طويلاً .

يعنى : حمد مى کنم خدا را حمدى بر آنکه تعیش و زندگى مى نمايم به واسطه اقتضای حمد و شكر خدا .

[قوله عليه السلام ] فيمن حمده

يعنى : در میان کسانی که حمد کرده اند او را از خلق او ، أعنى در بين مُسلمين و مُصدِّقين ، نه مشرکين جاحدين و سبقت مى نمايم به واسطه شرافت حمد او کسانی را که سبقت نموده اند به سوى رضا و عفو او از عباد صالحين ، كما قال تعالى : « السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱) » يعنى : سبقت کننده به سوى متابعت سابقين از انبياء كرام كه آن گروه اند مُقَرَّبُونَ به رحمت حقتعالى .

## برزخ و حمد روشنگر آن

قوله عليه السلام : حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ.

البرزخ عالم بين العالمين ، و هو ما بين الدنيا و الآخرة من أول الشروع الى الموت حتى الوصول الى الحشر و القيامة ؛ لأن «من مات فقد قامت قيامته» (۲) که مراد به ظلمات او شدايد و السؤال آن حال است ، كما قال الامام عليه السلام : « يخاف

ص : ۴۷

۱- ۲ - سورة مبارکه واقعه ، آیات ۱۰ و ۱۱ .

۲- ۳ - بحار الانوار ، ج ۵۸ ، ص ۷ .

علیکم هول البرزخ»(۱)، و هو [ال-] احوال التي يعرض عند الموت والنزع من

الوحشه و الانقلاب و الاضطراب ، چه استعاره می شود از امورات صعب شدید به ظلم-ت» و از انبساط و ابتهاج و سرور به نور ، كما فی قوله تعالى : « قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۲) » که مقصود از ظلمات برّ و بحر شدائد و ابتلاءات و امورات صعبه شاقّه ای است که انسان گرفتار می شود در برّ ، از قبیل دچار شدن به عدوّ و قطع الطريق و سبّ ضارّه و هول جان و غیره ، و در بحر چون احاطه امواج اربعه دریا ، و خرق سفینه ، و مشرف شدن بر غرق و هلاکت . این است که بعد می فرماید : « قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ (۳) » که مراد حزن و اندوه باشد .

بالجمله ، البرزخ عند الحکیم هو عالم المثل الواسطه بین الدنيا و الآخره ، كما قال الجامی قدس سره :

موج دیگر زد پدید آمد از آن برزخ جامع میان جسم و جان

پیش (۴) آن کز زمره اهل حق است نام آن برزخ مثال مطلق است (۵)

### حمد ، آسان کننده بعث

قوله علیه السلام : وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعُوثِ .

این فقره هم مشعر و مؤید فقره قبل است ، المبعث هوَ یومَ الذی بعث فیهِ الخلاق فرداً الی الله .

یعنی توحید و تحمید می نمایم خدا را که سَهِّل و آسان قرار بدهد بر ما به واسطه آن حمد و توحید طریق و مرور یومی که بعثنا و حشرنا و ایقظنا فیهِ من نوم

ص: ۴۸

۱-۴ - مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۱۸۶ .

۲-۱ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۶۳ .

۳-۲ - همان ، آیه ۶۴ .

۴-۳ - اصل : نزد .

۵-۴ - اشعه اللمعات ، جامی .

الدنيا و مرافقه الابدان الى الله المنان .

يعنى آن شدايد و احوال يوم الموت را كه مبعث ما است به واسطه آن توحيد ما آسان نموده ، چه ، محيا و ممات موحد و غير موحد مساوى نيست .

المحيا ما به الحياه من عموم معايش الانسان و ما كان عليهم فى حال حياه ، هم

من الطعام و اللبس و المسكن ، و كل ما يحتاجون إليه فى بقاءهم فى الدنيا .

و الممات ما يرد على الانسان قبل موته ، و يكون به موتهم من الآلام و الأسقام و الأوجاع ، كما قال تعالى : « أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ (۱) » الى آخره كه آيه مباركه در اين شرح دعای شريف تفسيراً و تأويلاً ذكر شد و تكرر نمى شود و ما حصل آيه آن كه چون « أَمْ حَسِبَ » استفهام انكارى است ، مفاد او اين است كه نبايد اين گمان را كسب كنند گان سيئات و عاملين منهيّات و مرتكبين عصيان بنمايند ، كه ما در عاجله و آجله ، اعنى در دنيا و آخرت محيا و ممات آنها را با صاحبان ايمان و معرفت و توحيد مساوى قرار مى دهيم كه اگر اين گمان را بنمايند « سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲) » ، يعنى : نفهميده و بد حكم مى نمايند .

### خلق لذائذ و ارزاق طيب براى مؤمنان

زيرا كه آنچه طبيبات ارزاق و لذائذ تمتعات و زينت ارض است بالحقيقه و بالذات براى اهل ايمان و معرفت ايجاد کرده ايم ، و انتفاع سايرين از عباد بالتبع و بالعرض است . كما قال فى محكم كتابه : « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۳) » . و قال فى موضع آخر : « إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ

ص : ۴۹

۱-۱ - سوره مباركه جاثيه ، آيه ۲۱ .

۲-۲ - همان .

۳-۳ - سوره مباركه اعراف ، آيه ۳۲ .

عَمَلًا (۱)»، یعنی: ما قرار داده و ایجاد نموده ایم آنچه بر روی ارض زینت او است، از موالید ثلاثه - اعنی معدنیات و ما یتکوّن منها من الفلزات و الجواهرات، و النباتات و ثمراتها و منافعها، و حیوانات - تا آن که بالذات عطا و انعام نمائیم هر یک از بنی آدم را که «أَحْسَنُ عَمَلًا» می باشند، هر کس را به میزان درجه خود، «المعروف بقدر المعرفة»، زیرا که «ابلا» به معنی انعام است ضد ابتلاء علی الجملة .

چون مبعث یوم البعث است لهذا مفاد و ما حصل فقره دعاء که: «سهّل علينا به

سبیل المبعث» یعنی: آسان قرار بده بر ما به واسطه حمد و توحید خود همان احوالات و واردات و اضطرابات یوم موت را که یوم بعثت و انتباه ما است از نوم دنیا و مراقد ابدان، حین قلنا: «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۲)» ، و مبعث الرسول لأجل الرساله، هو السابع و العشرين من شهر رجب .

### شرافت منزلت حامدان حضرت حق

قوله عليه السلام: «وَيُشْرَفُ بِهِ مَنَازِلُنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، «يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۳).

الشرف: العلو والمكان العالی .

و المنازل: المراتب، و منه الحديث: «اعرفوا منازل الرجال علی قدر رواياتهم عنّا» (۴) . أى مراتبهم فی الكمال و النقصان و المواقف المواضع الذی يقف فيه و الموقف یوم القيامة .

ص: ۵۰

۱-۴ - سورة مبارکه كهف، آیه ۷ .

۲-۱ - سورة مبارکه یس، آیه ۵۲ .

۳-۲ - اقتباس از سورة مبارکه جاثیه، آیه ۲۲ .

۴-۳ - الکافی، ج ۱، ص ۵۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۰ .

و الأشهاد : جمع شاهد ، و الشاهد : الحاضر كما قيل : الشاهد يرى ما لا يرى الغائب أى الحاضر يعلم ما لا يعلم الغائب . و أما الأشهاد بمعنى الشهداء ، و هم الأولياء الهادين و الحكماء الراشدين الذين يشهدون ، أى يكونون بأفعال(١) و أخلاقهم شاهداً ، أى حجّه لغيرهم ، كما قال تعالى : « لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا » .(٢) قال مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام : « نحن شهداء الله على خلقه و حجته فى أرضه »(٣) ، و الرسول شاهد و حجّه علينا .

بالجمله ، مفاد فقره دعا آن كه حمد مى نمائيم خدا را كه عالى بشود به واسطه آن حمد مراتب ما در موضع حَضَار از ملائكه با حضور خلق اولين و آخرين يا نزد حضور أشهاد يعنى انبياء و مرسلين فى موقف الأشهاد ، و هو يوم القيامة ، يوم

« لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ »(٤) ، «يَوْمَ لَا يُعْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ »(٥) يعنى : عالى مى شود مراتب ما در يومى كه جزا داده مى شود هر نفسى به سبب اعمال و اخلاق مكتسبه خود حسنه كان أو سيئه و هم لا يظلمون ، و ايشان ظلم کرده نمى شوند به اين كه جزاى عمل مطيع به عاصى داده شود و عقاب عاصى شامل مطيع گردد ، و آن روزى است كه هيچ مولى و ارباب و مالكى دفاع نكند از مملوك و تابع خودش شىء را قليلاً او كثيراً و هم لا ينصرون ، يعنى و نيستند مالكين كه به توسط مملوكين و تبعه خودشان يارى کرده شوند ، «والأمر يومئذ لله الواحد القهار» .(٦)

ص: ٥١

١-٤ - كذا در اصل .

٢-٥ - سوره مباركه بقره ، آيه ١٤٣ .

٣-٦ - بحار الانوار ، ج ٢٢ ، ص ٤٤١ .

٤-١ - سوره مباركه جاثيه ، آيه ٢٢ .

٥-٢ - سوره مباركه دخان ، آيه ٤١ .

٦-٣ - اقتباس از سوره مباركه انفطار ، آيه ١٩ .

قوله عليه السلام : حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَىٰ أَعْلَىٰ عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. (۱)

یعنی : باز حمد و تمجید و تحمید و توحید می نمائیم تو را حمدی که مرتفع باشد ما را به رفعت معنویه به سوی مرتبه اعلیٰ علین در درجات قرب ، كما قال تعالى في حق عيسى عليه السلام : « يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ (۲) » ، یعنی : من از دون وساطت ملك قابضه بذاته ، قبض می نمایم روح تو را از کالبد دنیویه ، و بعد از قبض « وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ (۳) » یعنی : رفعت می دهم روح تو را از مرتبه بعد اسفل السافلین به سوی خودم در اعلیٰ علین ، « وَ مُطَهِّرُكَ (۴) » ای منزّهک و مُبَعِدُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ، أعني از معاشرت و مجاورت اهالی دار طبیعت که دار کافرین یعنی محجوبین و مستورین از مبدأ و متعیدین از مقام قرب اند ؛ چه مراتب ایجاد که از او به « أَيَّامٍ سِتَّةٍ » تعبیر شده است كما قال تعالى : « خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ (۵) » ، أي فی مراتب متوالیه فی التقدّم و التأخّر ، المعبر عنها بعوالم الطولیه ، و

هی :

### عوالم وجود

[۱] : عالم اللاهوت ، أي عالم الأسماء و الصفات .

[۲] : و عالم الجبروت ، المعبر عنه في لسان الشريعة بأعلى علین ، مقام ملائکه کروبیان الوالیهین فی شهود الحق ، الغافلین عن کلّ ما سوی ، مشغولین بذکرالله بحيث من حیرتهم لا یعلمون أنّ فی الوجود غیر الله ، كما ورد في الحديث : « إن لله

ص : ۵۲

۱-۴ - اقتباس از سوره مطفین ، آیه ۲۰ و ۲۱ .

۲-۵ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۵۵ .

۳-۶ - همان .

۴-۷ - همان .

۵-۸ - اقتباس از سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .



[تعالی] أرضاً بیضاء ، [ مسیره الشمس ، فیها ثلاثون يوماً هی مثل أيام الدنيا ثلاثون مرّه ] مشحونه خلقاً ، یسبحون الله و یهللونه ، و لا- یعلمون أنّ الله خلق ادم و لا إبلیس . (۱) با آن که آنها مجردات اند عین علم و شهود ، و در اصطلاح حکیم عالم عقول مجرّده طولیه که به حسب علیّت و معلولیت الصافات صفاند یعنی كالصفوف المرتبه .

[۳] : و بعد از او عالم ملکوت است ، و هی عالم الأرواح و النفوس المجرّده فی سلسله النزولیه ، من قبل تعلّقها بالأبدان و بعد صعودها عن عالم الناسوت ، كما قال تعالی : « فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ (۲) » ای ارواحهم فی تحت تصرّفه .

[۴] : و بعد از او عالم مثال ، المعبر عنه بالبرزخ .

[۵] : و بعد از او عالم طبایع و اجسام است ، المعبر عنه بعالم الشهاده و عالم الناسوت ، كما عبّر عن عالم الملكوت بعالم الغیب لغیبتها عن الأنظار .

### أعلى علیین و اسفل سافلین

بعد بدان که : از عالم لاهوت ب « أعلى علیین » تعبیر شده ، چه از مرتبه او سوای مرتبه ذات که علّه العلیل است اعلی تر (۳) مرتبه در وجود نیست .

چنان که از مرتبه طبایع به اسفل السافلین تعبیر شده ، چه پست ترین عوالم است که اگر وجود از او تنزّل نموده بود منتهی به عدم شده بود ، قال تعالی : « لَقَدْ

خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۴) » که احسن قوام انسان بدو مقام روحانیت او است ، و ردّش به مرتبه اسفل السافلین هبوط او است به عالم طبایع و تعلّقش به تن .

ص: ۵۳

۱-۱ - بسنجید : اعلام الدین ، ص ۲۸۰ ؛ عوالی اللئالی ، ج ۴ ، ص ۱۰۰ با اختلاف اندک .

۲-۲ - سوره مبارکه یس ، آیه ۸۳ .

۳-۳ - کذا .

۴-۱ - سوره مبارکه تین ، آیه ۴ و ۵ .

و آن که بعد می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (۱)». مقصودش آن است که تمام نفوس به امر «اهبطوا منها جميعاً (۲)» نزول و هبوط به عالم اجسام و اجرام می نمایند، نهایت، نفس شقیه جاهله به واسطه و غولش به عالم تن و اشتغالش به شهوات عاجله، و عدم معرفت و یقین به مرتبه فوق او در عبورش هم، اضطرار از دنیا و عدم توجه به مرتبه اعلی، نظرش قاصر بر همین ادنی است؛ لهذا منکوس الرأس و به مقتضای: «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ (۳)» محبوس در سجن دنیا است، به خلاف اهل ایمان و معرفت و اعمال صالحه که در کون دنیویه «هم أرواحهم متعلقه بالمحل الأعلى شوقاً إلى لقاء الله» حتی آن که گویا بدن برای آنها به منزله قمیصی است که خلع و لبس او به اختیار آن است، چنانچه از بعضی انبیاء متقدمین این حال بروز داشته که ایامی از بدن به اختیار اعراض نموده بعد از مدتی باز علاقه می گرفته اند.

کما این که از حالات سلیمان بن داود حق تعالی به ایماء خبر می دهد که گاهی القاء و طرح جسد می نمود بدون تعلق به او کما قال: «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ (۴)»، چه «فَتَنَّا» اینجا به معنی خلصا است، کما قال فی حق موسی علیه السلام: «وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا (۵)» ای خلصناک خلاصاً.

و جسد کلیه بر هیكلی اطلاق می شود که بلا-روح باشد، چون جسد میت و غیره. و انابه به معنای رجوع است. معنی آیه شریفه آن که ما خلاص نمودیم روح سلیمان از ثقل کالبد او، و طرح نمودیم بر روی تخت او جسدی را بلا روح.

«ثُمَّ أَنَابَ» یعنی: بعد از ایامی، رجوع روحه الیه و تعلق به.

و مؤید او فقره خواب اصحاب کهف است که سیصد و نه سال طول کشید، چه

ص: ۵۴

۱-۲- همان، آیه ۶.

۲-۳- سوره بقره، آیه ۳۸.

۳-۴- سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۶.

۴-۵- سوره مبارکه ص، آیه ۳۴.

۵-۶- سوره مبارکه طه، آیه ۴۰.

نوم هم به اعتبار ترك علاقه بدون موت « و أخ الموت »<sup>(۱)</sup> است و نمونه او در متأخرین حالات علی علیه السلام است كما روی عن أبی درداء « إنی رأیت علیاً علیه السلام فی بعض مواقفه و قد ألقى علی وجه الأرض كالخشبه اليابسه ، لیس فیہ حس و لا حرکه ، زعمت أنه علیه السلام قد مات ، فأخبرت به فاطمه علیها السلام أن أباالحسن قد قضی نجه و لقی ربّه »<sup>(۲)</sup>.

### صحف مطهره و کتاب فجّار

باری ، پس از این مقدمات بدان که گاهی حق تعالی تعبیر می نماید از نفوس کامله به صحف مطهر ، آی : منزّهه عن رجس أخلاق الرذيله مجردة عن الكذب و الباطل .

« فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ »<sup>(۳)</sup> یعنی : در آن نفوس و قلوب صافیه مکتوبات و مرقومات علوم ربانیه است . قیّمه : آی مستقیمه عادلّه ، لیس فیها إعوجاج و التباس و اختلاف و الملهم فیها هو الله تعالی .

و مقابل آن کتاب فجّار است ، اعنی نفوس کفره فجره که مملوّ است از مکتوبات و شبهاتی که « ألقا فیها بوساوس الشیطان من الکذب و البهتان ، ملوّثه بمعاصی و اخلاق ذمیمه » .

### شجره طیبه و شجره خبیثه

و جایی از آن نفس طیبه به « شجره طیبه » تعبیر نموده که اصل او به ظاهر

ص: ۵۵

۱-۱ - مسکن الفؤاد ، ص ۷۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۷۳ .

۲-۲ - بسنجید : الأمالی ، صدوق ، ص ۱۳۸ ؛ روضه الواعظین ، ص ۱۱۲ ؛ بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۹۶ .

۳-۳ - سوره مبارکه بینه ، آیه ۳ .

ثابت در ارض بدن است « وَفَزَعُهَا فِي السَّمَاءِ (۱) » ، و اکل و ثمرات او علوم ربانی است که در نزد استعداد طالب از او به الهام خدا تراوش می نماید ، « لیس لها

نفاد » .

کما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام : « اعلم أن هاهنا لعلماً جمّاً لو أصبَتْ له حملة ، و أشاره الی صدره الشریف » . (۲) چنانکه پیغمبر صلوات الله علیه از آن شجره علم تعبیر نموده به شجره طوبی ، و چون علی علیه السلام منبع و مصدر آن علم است در حق او فرموده : « إِنَّ شَجْرَةَ الطُّوبَى أَصْلُهَا فِي بَيْتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي بَيْتِهِ غَصَنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا » . (۳)

باری ، و در مقابل ، از نفوس کفره فجره به شجره خبیثه تعبیر نموده و قال : « كَشَّ شَجْرَهُ خَبِيثَهُ اجْتَسَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۴) » به واسطه شکوک و اضطرابات ، و تردید این که در او است : « مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ » چنان که در طرف نقیض او فرموده : « يُبْتِئُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ (۵) » ، اگرچه به لحاظی مراد از شجره خبیثه ، بدن است که : « اجْتَسَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ (۶) » ، ای استوصلت و ارتفعت من فوق الارض ، لأنَّ الجثَّة بالضم و التشدید هیکل الانسان .

و الجثَّة : الجسد ، استوصلت به واسطه اتصال و ارتباط بدن عنصریه از حیث ترکیب و

ص : ۵۶

---

۱-۴ - سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۲۴ .

۲-۱ - نهج البلاغه ، ص ۴۹۵ ؛ کمال الدین ، ص ۲۹۱ ؛ کشف الیقین ، ص ۱۸۴ ، با اختلاف در عبارت .

۳-۲ - مصدر آن یافت نشد .

۴-۳ - سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۲۶ .

۵-۴ - همان ، آیه ۲۷ .

۶-۵ - همان ، آیه ۲۶ .

اتصال اجزاء عناصر بسیطه به غلبه جزء ارضیه است . « مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ » از باب آن که از ابتداء بر حال واحد ثابت نیست ، بلکه دائماً در نمو و ذبول و کون و فساد و تحلیل و اخذ بدل ما یتحلل است ، علاوه بر آن که مورد عوارضات متکثره و اطوارات متعدده است از طفولیت و شبابت و شیخوخت و کهولت و امراض و آلام ، تا آن که به کلی استعدادش برای علاقه روح تمام شود .

### کتاب ابرار در سدره المنتهی

و گاهی حق تعالی از آن نفس طیبه و روح مجزده مؤمن تعبیر به « کتاب » فرموده : « إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ (۱) » .

اما آن که بر نفس اطلاق کتاب شده برای آن است که معنای کتاب که « ما یکتب فیه » باشد بر او صادق است ، کما قال تعالی : « أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ (۲) » چه به الهام الهیه مکتوب و مرقوم می شود در او صور علمیه و وقایعات کونیه ما کان و ما یکون .

و آن که کتاب ابرار در علیین است ، یعنی نفوس اولیاء مضعیفین در اعلی علیین ، اعنی در مراتب عالیه المعبر عنها ب « السدره المنتهی » ، اند که عالم عقول مجرده است ، التی ینتهی ایها نفوس السعداء .

### کتاب فجّار در سجّین

و اما آن که کتاب فجّار در سجّین است ، السجّین : المحبس ، یعنی نفوس فجّره که در دنیا مکتوب و مرقوم نموده صفحه قلب خود را از جهالات بسیطه و مرگبه و کسب رذایل اخلاق در جلب منافع دنیویه و نیل شهوات بعد از قطع علائق صوری

ص: ۵۷

---

۱-۶ - سوره مبارکه مطفین ، آیه ۱۸ .

۲-۱ - سوره مبارکه مجادله ، آیه ۲۲ .

به موت اضطراری یصعد الی السماء ، فتأبى السماء أن تقبلها ، و تهبطها الی الأرض و أسفل السافلین بالقهقری ، و هی محبس نفوس للأولیاء ، المعبر عنها فی لسان الشریعه : الاحقاب و العقبات الی تکیون بین النفس و وصولها الی القیامه .

### سر تعلق روح به جسد

بالجمله ، اگر چه سفر روح امری که از عالم قدس و سلک ملائکه کروبیان است به اعتبار علاقه اش به این شجره خبیثه جثه که از عالم اسفل السافلین و معرکه ابلیس و منبع قاذورات صوریه و معنویه و مصدر صفات کلب غضب و خنزیر شهوت و قبر مظلم است ، هر چند در اول امر موجب ظلم انسان بر نفس و دخولش در ظلمت است ، چنان که حق تعالی به واسطه انهماک اش (۱) در این کالبد مظلومه تکویناً نهی تنزیه می نماید ، « وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۲) » ، ولی چون به اعتبار مآل و عاقبت تعلق روح انسانی به او موجب

ترقیات آدم و نائل شدن او به حقایق و معارف می شود ، اعنی آنچه انسان در مقام استعداد در کمون داشت در این علاقه بدن ، اگر قوای او را که خداوند برای معاونت و تحصیل کمال به انسان عنایت نموده صرف « فیما خلق لأجله » یعنی : در کسب معارف الهیه نماید ، مصلحت آدم تقرب به آن شجره بدنیه است ؛ زیرا که قبل از هبوطش به مرتبه اسفل السافلین از عوالم مبصرات و مسموعات و خیالیات و موهومات و غیره به کلی بی خبر بوده . علی الجمله آن هیکل مظلومه است .

صورت (۳) لیله القدری که نزول ارواح و ملائکه قوی در او است به امر ربّ و به این جهات خیریه که مزرعه آخرت است ممدوح خدا است که می فرماید : این

ص: ۵۸

۱- ۲ - انهماک : پافشاری ، لجاجت ورزیدن .

۲- ۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۵ .

۳- ۱ - کذا / بظاهر عبارت افتادگی دارد .

انسان ادراک حقیقت او را نکرد، دیگر چه چیز است حقیقت او و خیرات و منافع او از برای تو به مفاد: « وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۱)»، و چون ظاهر او مستور است، لهذا توصیف فرماید که: « لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۲)» اعنی: به اعتبار نتیجه و عاقبت؛ ولی چون در اغلب نفوس شقیه « أَخْلَمَدَ إِلَى الْأَرْضِ (۳)» و اسباب بُعد آنها است از مبدأ، و از این مسافرتشان جز زیان و خسران سودی نبرده، لهذا برای انتباه آنها به تأکید قسم یاد فرموده: « وَ الْعَصِيرِ \* إِنَّ الْأِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۴)» چه، سرمایه و زاد سفر که عمر باشد که رأس المال (۵) است صرف نموده، و یعنی تحصیل کمال و نیل معرفتی حاصل نکرده.

پس، اگر انسان بذاته مایل به مبدأ و راغب به معاد خود بود و طریقه صرف رأس المال عمر را در موضوع له خود، اعنی در کسب حقایق و معارف و تهذیب اخلاق که موجب خلاصی او از این دار غرور و قریه « ظالمه اهلها» (۶) است می داشت، ابداً محتاج به ارسال رسل و انزال کتب نبود، اینها عموماً برای خلاصی او است از این شجره خبیثه جثه، و کالبد مظلمه موحشه، لذا قال تعالی خطاباً

لنبيه: « وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ (۷)».

و الشجره الملعونه فى القرآن، چه رؤیت ظاهر او ابصار به باصره است، و باطن او به معنای معرفت است.

« سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا (۸)» ای سنعرفهم؛ یا آن که: « أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ (۹)» ای

ص: ۵۹

۱-۲ - سوره مبارکه قدر، آیه ۲.

۲-۳ - همان، آیه ۳.

۳-۴ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۶.

۴-۵ - سوره مبارکه عصر، آیه ۱ و ۲.

۵-۶ - رأس المال: سرمایه.

۶-۷ - اقتباس از سوره مبارکه نساء، آیه ۱۷۵: «الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَرْهَابُهَا».

۷-۱ - سوره مبارکه اسراء، آیه ۶۰.

۸-۲ - سوره مبارکه فصلت، آیه ۵۳.

۹-۳ - سوره مبارکه فیل، آیه ۱.

ألم تعرف .

و تفتین به معنی تلخیص است ، چنانکه گذشت آیه « فَتَنَّاكَ فَتُونًا (۱) » ای خَلِّصْنَاكَ خلاصاً .

و شجره ملعونه اشاره به همین شجره خبیثه است ، که از باب آن که کریهه و منبع اوصاف مذمومه کون و فساد و تخلخل و تکاثف فات خبیثه فرموده ، و از حیث آن که مطرود و مُبعد از حق و علت بُعد انسان است از مبدأ نورالانوار ملعونه اش فرموده ، چه لعن طرد و اِبعاد است ، « یقال لكلّ کریهه ملعونه » .

پس ، تأویل آیه شریفه : « وَ مَا جَعَلْنَا (۲) » الی آخره آن که ما قرار ندادیم رؤیا و معارفی که أعرفناک و أعلمناک فی القرآن که مَجْمَع علوم و معارف است « إِلَّا فِتْنَةً (۳) » ، ای لأجل التخلیص و تجرید الناس من الشجره الملعونه ، یعنی به واسطه خلاصی ارواح انسیه از این شجره مطروده که ایماء به بدن است ؛ زیرا که مرتکب شدن انسان تمام معاصی و منهیات را که موجب بُعد او می شود از رحمت حق تعالی به معاونت تن و جلب شهوات او است ، کما قیل :

فرج و کلو و فرج و کلو کرده تو را دنگ و دلو هر که از این دو بگذرد هست کل او هست کل او (۴)

#### حمد حقیقی موجب صعود

پس مقصود از ذکر این مقدمات توضیح و تشریح فقره دعا قول معصوم علیه السلام

است که : « حمداً یرتفع بنا (۵) الی اعلی علین » .

یعنی : حمد می کنم تو را حمدی که بلند نماید ما را از حَضِیض عالم ناسوت به

ص : ۶۰

۱-۴ - سوره مبارکه طه ، آیه ۴۰ .

۲-۵ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۶۰ .

۳-۶ - همان .

۴-۷ - حکیم سبزواری ، دیوان .

۵-۱ - مصدر : مَنَّا .



سوی مقام لاهوت و جبروت که اعلیٰ علیین است در مراتب وجود مقابلِ اسفل السافلین فی: « كِتَابُ مَرْقُومٍ \* يَشْهَدُ الْمُقَرَّبُونَ (۱) ». .

یعنی این حقیقه حمد و توحید فقط در ظاهر لسان و لقلقه زبان نیست ، بلکه مرقوم و مکتوب است در کتاب نفسی ، و ثابت و راسخ است در قلب « يَشْهَدُ الْمُقَرَّبُونَ » ، اعنی : شهادت می دهند بر حقیقت آن قلب مقربون از ارواح طیبه انبیاء علیهم السلام الذین یشهدون لأممهم کما قال تعالی : « فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۲) » ای مع الانبیاء والمرسلین ، و قال فی حق رسوله : « إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا (۳) » .

### حمد آرامش دهنده

قوله علیه السلام : حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ.

أولاً بدان که : « قر » به معنی فرح و سرور گرفته اند ، و عین را به معنی چشم ، در « قره عین لی و لک » ، یعنی فرح و سرور باشد برای من و تو ، و دعای « أقر الله عينك » (۴) را گفته اند : ای اُبرد الله دمعک ، یا آن که : « أقر الله عينك » ، ای انامه . ولی این معانی به حسب لغت مناسب ما نحن فیه نیست ، یعنی « قره » به معنای سرور نیست ، بلکه از قرار است که به معنای سکون و ثبوت باشد ، و دیگر آن که اگر مراد در این موارد از عین چشم بود باید فرموده باشد « أقر الله عينك » نه « عينك » ؛ زیرا که از برای عین هفتاد معنی است که هر یک به مناسبت مطلب اطلاق می شود ، من جمله در این موارد مراد از عین نفس و قلب است ، يقال : عین الشیء ای ذاته و حقیقته ؛ و معنی « أقر الله عينك » ، ای بلغک أمانک حتی ترضی نفسک و تسکن قلبک .

ص: ۶۱

۱- ۲ - سوره مبارکه مطفین ، آیات ۲۰ و ۲۱ .

۲- ۳ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۵۳ .

۳- ۴ - سوره مبارکه احزاب ، آیه ۴۵ .

۴- ۵ - إرشاد القلوب ، ج ۲ ، ص ۴۳۱ .

پس ما حصل فقره دعاء « حمداً تقرّ به عيوننا إذا برقت الأبصار » آن است که انسان را مادامی که در دنیا معرفت کامل و یقین تام از طریق علم و عیان حاصل نگردد در مقام هول و اضطراب است ، كما ورد في الدعاء : « أعوذ بك من هول المطلاع » (۱) الذي وقع عليه الاطلاع بعد الموت ؛ ولي وقتی که از ذکر خدا یعنی قرآن و توحید رفع تردیدات و شبهات او گردید سکون قلب و اطمینان که معنی ایمان است پیدا می شود ، كما قال تعالى : « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (۲) .

پس معصوم عرض می نماید حمد و توحید می نمائیم تو را حمدی که از هول و اضطراب قرار بگیرد و ساکن و ثابت شود به سبب آن حمد و توحید قلوب ما .

### برخی علائم قیامت

« إذا برقت الأبصار » : یعنی وقتی که ابيضت و فتحت عيوننا عند الموت که یکی از علائم قیامت است ، که وقتی که به طور انکار و اعتراض از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سؤال می کردند که اگر تو در اخبار و اقوال صادق ، پس بگو چه زمان است یوم القیامه؟ از باب آن که علم به تعیین وقت او از باب آن که علم به تعیین وقت او از جمله علومی است که « استأثره الله لنفسه » که باید احدی از عباد بخصوصیت و تعیین وقت او عالم نباشند ، چه صلاح آنها نیست ، چنانچه می فرماید : « تُقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » (۳) یعنی : تحمل علم او صعب و ثقیل است بر اهل سماوات و ارض ، « لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتَهُ » (۴) و نباید بیاید شما را الا دفعه بدون سابقه علم به وقت او ، به مقتضای : « قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (۵) ، یعنی : علمش از مختصات حق است . و اغلب ناس نباید که بدانند ؛ چنان که اگر

ص: ۶۲

۱-۱ - الاقبال ، ص ۳۷۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۵ ، ص ۲۴۶ .

۲-۲ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۲۸ .

۳-۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۸۷ .

۴-۴ - همان .

۵-۵ - همان .

انسان غافل از روی یقین به وقت موت خود عالم شود از هول و اضطراب اقدام به هیچ امری از امور زندگی خود ننماید؛ و امور معاش عباد به کلی مختل و مهمل گردد.

این است که حکیم علی الاطلاق در نزد سؤال نمودن از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که: «يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ (۱)»، یعنی: چه آن است یوم قیامت باز تعیین وقت ننموده، بلکه ایماء به علامات و آثار جواب داده که: «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصِيرُ (۲)» یعنی: وقوع او زمانی است که برق: ای ابیض و فتح البصر عند الموت و تحیر یعنی: چشم سفید می شود تشبهاً بالبرق، و گشاده می نماید؛ که آن از علامات موت و ظهور قیامت است از باب: «من مات فقد قامت قیامته» (۳).

و دیگر از علامات قیامت چنان که فرموده: «وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (۴)» چه قمر بوجهی به حسب تأویل اشاره به قلب است که کسب نور خود و حرکت و ادراک از شمس روح می نماید. «خسف»: ای نقص نوره و ذهب ضوؤه، کما قال تعالی فی موضع آخر: «وَ أَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً (۵)» ای قلوبهم خالیه عن الحسّ والشعور.

و دیگر از علامت قیامت که فرموده: «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۶)»، جمع اینجا به اعتباری به معنی اخذ و قبض است، یعنی وقتی است که نور شمس روح و قمر قلب از این ارض بدن قبض کرده شود، اعنی غروب نماید و القا نماید ارض بدن ما فیها من الأرواح و القوی.

«وَ تَخَلَّتْ (۷)»، یعنی: از تمام اینها خالی شود.

ص: ۶۳

۱-۱ - سوره مبارکه قیامت، آیه ۶.

۲-۲ - همان، آیه ۷.

۳-۳ - بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۷ و ج ۷۰، ص ۶۵.

۴-۴ - سوره مبارکه قیامت، آیه ۸.

۵-۵ - سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۴۳.

۶-۶ - سوره مبارکه قیامت، آیه ۹.

۷-۷ - سوره مبارکه انشقاق، آیه ۴.

و علامت دیگر که فرموده: «وَ إِذَا الْعِشَاءُ عُطِّلَتْ (۱)»، عشار به معنی حوامل است، و حوامل اشاره به ابدان طبیعی که مادام الحیوه حامل ارواح و حواس اند، و از باب آن که جسم و قوای جسمانی متناهی التاثر و التاثرند، كما قال تعالی: «وَ مَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ (۲)» عن قریب معطل شده از کار بمانند، و نفس هم به واسطه آن که بالفطره و به حسب تکوین اشتیاق به محل ذاتی و بعد از محل مستعار دارند، بالأخره قلیل المبالات شود در امر تدبیر بدن، و تعطیل شدن قوای بدنیه موت و از علائم موت است.

### حمد نورانی کننده

قوله عليه السلام: وَ تَبَيُّضُ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَعْيُنُ.

أولاً ببدان که: «وجه» گاهی اطلاق می شود بر قصد، آیه: «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (۳)» ای قصدت قصدی، و گاهی بر صورت اطلاق می شود، چنان که گاهی اطلاق می شود بر ذات و قلب، «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۴)»، ای قلوب، «و أعوذ بوجهك الكريم» (۵) ای بذاتک.

و ابیضاض، استعاره می شود گاهی از نوریت و بهجت و سرور، چنان که اسوداد از حزن و اندوه.

و دعای: «اللهم بیض وجهی یوم تسودّ فيه الوجوه» (۶)، أعنی: خدایا نورانی و مسرور نما قلب مرا، روزی که کدر و ظلمانی و مغموم باشد قلوب، اگرچه از

ص: ۶۴

۱-۸ - سوره مبارکه تکویر، آیه ۴.

۲-۹ - سوره مبارکه یس، آیه ۶۸.

۳-۱ - سوره مبارکه انعام، آیه ۷۹.

۴-۲ - سوره مبارکه قیامت، آیه ۲۲.

۵-۳ - الکافی، ج ۳، ص ۳۴۶.

۶-۴ - الکافی، ج ۳، ص ۷۰؛ الفقیه، ج ۱، ص ۴۱؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۰۵؛ جامع الأخبار، ص ۶۳.

کثرت ارتباط و علاقه بین روح و بدن عوارضاتی که در باطن عارض روح می شود از قبیل غضب و خوف و فرح و اندوه اثره او از نفس سرایت به ظاهر بدن می نماید ، چون حُمرت و صُیْفرت و انبساط و انقباض وجه ، مثلاً وقتی که نفس به یکی از حواس خود از قبیل باصره و سامعه و خیال و واهمه ادراک امر مکروهی نمود از اثره او اضطراب و التهابی در باطن پیدا شود که موجب قلیان دم قلب گردد ، به واسطه دفع منافز از خود روح دفعه توجّه به ظاهر بدل ، و اثر توجّه او در ظاهر بدن حُمرت وجه می شود ، چنان که در خوف نفس امر منافری را ادراک نموده در ظاهر به واسطه هرب از موذی روح دفعه از ظاهر بشره فرار به باطن نموده ، و روح بخاری که مَطِیْه (۱) نفس است نیز به تبعیت روح به باطن توجّه نماید .

و چون روح بخاری دفعه از ظاهر بدن هرب به باطن کرده به واسطه عدم توجّه خون به ظاهر جلد صفرتی در بشره پیدا می شود ، چنان که در فرح و سرور که نفس امر محبوبی را درک نموده از اشتیاق او متدرّجا به ظاهر بدن توجّه نماید ، و از توجّه روح بخاری به ظاهر جلد خلل و مسامات قشر صورت را پر کرده ، لهذا انبساطی در وجه پیدا می شود ، و در غم و حزن به خلاف آن ادراک امر مکروه متدرّجاً نفس با مرکب خود ، اُعْنی روح بخاری توجّه به باطن نموده ، و از قَلت آن روح در ظاهر بدن انقباضی در بشره حاصل می شود ، پس غضب توجّه نفس است از باطن به ظاهر دفعه ، چنان که فرح توجّه او است از باطن به ظاهر متدرّجاً ، و غم و اندوه توجّه نفس است از ظاهر بدن به باطن متدرّجاً .

بالجمله ، بدان که : جائی حقّ تعالی از اشراق و نوریت و بهجت باطنی قلب تعبیر ب « نضره » ، نموده و قال : « وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲) » ای منوره مسروره ، و نقیض او که ظلمت و کدورت و کراهت قلب باشد ب « بسره » تعبیر فرموده ، و

ص: ۶۵

---

۱- ۵- مطیه : مرکب ، وسیله سواری .

۲- ۱- سوره مبارکه قیامت ، آیه ۲۲ .

قال: « وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِاسْوَدَّةٍ (۱) »، ای کدره متکرّره ، که اثر او در ظاهر بدن انقباض وجه است ، و گاهی از نوریت و ابتهاج قلب تعبیر به بیاض فرموده ، و قال: « يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ (۲) » ، و از ظلمت و کدورت و اندوه قلب که وجه باطنی است تعبیر سواد ، و قال: « وَتَسْوَدُّ وُجُوهُ (۳) ».

پس ، بعد از این مقدمات فقره دعاء قول معصوم علیهم السلام: « وَ تَبْيَضُّ بِهِ وَجوهنا اذا اسودّت الأَبشار » مفادش این که حمد و توحید می نمایم تو را ، توحیدی که به سبب آن نورانی و مسرور شود قلب ما زمانی که ظلمانی و کدر شود در آن روز آبشار ، آعنی بشره ، و ظاهر صور مشرکین و جاحدین ؛ و هو یوم الموت الذی لا یغنی فیهِ مولی عن مولی شیء ، « وَ الأَءْمُرُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۴) » ، این است که عرض می نماید .

### حمد نجات دهنده

قوله علیه السلام: حَمْدًا نُعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ.

العتق والعتاق الخلاص ، و هو خلاص المملوک من قید العبودیه .

الألم: الوجع و أليم به معنی اسم فاعل است ، یعنی: مولم و موجع .

و جوارالله: کنفه ، و فی الدعاء: « اللهم اجعلنی فی کنفک » (۵) ، ای فی حرزک و حفظک .

و « نار الله » بدان که از باب آن که لكل حقیقه رقیقه ، و لكل معنی صوره دقیقه او عین نار ظاهری است که خداوند از باب فوائد و منافع و خیرات لاتعدّ و

ص: ۶۶

۱-۲- همان ، آیه ۲۴ .

۲-۳- سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۱۰۶ .

۳-۴- همان .

۴-۵- سوره مبارکه انفطار ، آیه ۱۹ .

۵-۱- الکافی ، ج ۲ ، ص ۵۶۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۲ ، ص ۱۴۶ .

لا تحصى برای رفع مهمّیات و مصالح مایحتاج عباد ایجاد نموده ، و حقیقه گاهی استعاره می شود از فتنه و عذاب و عقوبات جسمانی و روحانی به نار که ابتداء بروز او بر قلب است ، و از قلب اثره او سرایت به بدن می نماید ، کما قال تعالی : « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَعْيُنِ » (۱) چنانکه حق تعالی از آن تهیه فتنه و فساد و قتل و غارت کفار تعبیر به نار فرموده که : « كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ » (۲) ، یعنی هر وقت که حیل و تدبیر در تهیه و هیجان آن فساد نمایند خداوند به ادنی سببی باطل می نماید تدبیر آنها را ، چنان که از آن عقوبات و شدایدی که انسان برای خود تهیه نموده به سبب ارتکابش معاصی و منهیات الهیه را از باب آن که هر عقوبتی به مراتبها نتیجه عملی از اعمال است از آنها تعبیر به نار شده و از اطفاء و تکفیر آنها به اعمال حسنه که : « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ » (۳) ، کما فی الحدیث : « قوموا الی نیرانکم الّتی أوقدتموها علی ظهورکم ، فاطفئوها بالصلوه » (۴) .

و نیز حق تعالی در کلام مجید خود از آن کدورات و شداید و عقوبات وارده بر انسان که انسان از باب متابعت هواهای نفسانی - المعبر عنها بالطاغوت - جلب به

خود می نماید ، تعبیر به ظلمت و نار نموده ، و از آن ابتهاج و سروری که برای خود کسب می نماید به واسطه رفتار نمودن در طاعات و اوامر الهیه تعبیر به « نور » ، و قال : « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ » (۵) ، یعنی : خداوند مالک و اولی به تصرف و صاحب اختیار اهل ایمان و

ص: ۶۷

۱-۲ - سوره مبارکه همزه ، آیه ۶ و ۷ .

۲-۳ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۶۴ .

۳-۴ - سوره مبارکه هود ، آیه ۱۱۴ .

۴-۵ - الفقیه ، ج ۱ ، ص ۲۰۸ ؛ التهذیب ، ج ۲ ، ص ۲۳۸ ؛ الامالی ، صدوق ، ص ۴۹۶ .

۵-۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

یقین است به این که آنها چون کما هو حَقُّه عمل به مأمورات واجبه و ترک منہیات می نماید ، لہذا خارج می کند آنها را از شداید و واردات شاقه و عقوبات صعبه کہ از اثر متابعت هوای انسان بہ خود جلب نموده بہ سوی سرور و ابتہاج و تنویر قلب .

و کسانی کہ کافر - اعنی جاحد و مستور از رحمت حق اند - اولیاء یعنی صاحب اختیار و اولی بہ تصرّف در وجود آنها طاغوت - اعنی نفس امارہ بالسوء (۱) - است ؛ لَأَنہَا کثیر الطغیان والتجاوز عن حدود الالہیہ . آنها را طاغوت نفس خارج می نماید بہ واسطہ متابعت خود از نور و سرور بہ سوی ظلمات و شدائد ، یعنی تابعین او مصاحبین نار ، « وَ هُمْ فِیہَا خَالِدُونَ (۲) » ای باقون .

چہ در خارج معلوم است کہ آنچه عقوبات و صدماتی کہ در دنیا بہ انسان می رسد منشأ آن متابعت هواست ، لذا قال تعالی : « وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۳) » ، یعنی : آنہائی کہ غفلت می نمایند از طریقہ و قوانین موضوعہ الہیہ برای آنها عذاب شدید است ، کما ورد فی الحدیث : « الغضب شعلہ من نار تلقی صاحبہا فی النار » (۴) کہ مقصود همان صدماتی است کہ از اثرہ غضب انسان بر خودش طاری می شود .

بالجملہ ، پس مفاد و ما حصل فقرہ دعا آن کہ حمد و توحید می کنم تو را حمدی کہ بہ واسطہ شرافت آن حمد خلاص شویم از آلام و اوجاع نار اللہ و

عقوبات دار طبیعت کہ عالم فرق الفرق و رقیقہ جہنم است : لَأَنہَا بَعِيدٌ قَعْرہ ، و

ص: ۶۸

---

۱-۲ - اشارت است بہ کریمہ یوسف ، آیہ ۵۳ .

۲-۳ - سورہ مبارکہ بقرہ ، آیہ ۲۵ .

۳-۴ - سورہ مبارکہ ص ، آیہ ۲۶ .

۴-۵ - بسنجید بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۲۶۷ ، قال بعض المحققین : « الغضب شعلہ نار اقتبست من نار اللہ الموقدہ إلا أنها لا تطلع علی الأفتدہ » .



قال: « إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۱) » إلى كريم جوار الله اى الجنة والآخرة ؛ لأن دار الكرامه : الجنة ، لذا قيل :

هست دنیا قهر خانه کردگار قهر بین چون قهر کردی اختیار(۲)

### حمد برتر از حمد ملائکه

قوله عليه السلام : [حَمْدًا] نُزَّاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ.

« زحم » به حسب لغت بر دو معنی اطلاق می شود ، به معنی : « دفع » ، يقال : زحمته أى دفعته . و نیز به معنی غلبه ، تراحموا الناس على فلان أى تغالبوا عليه . ولی در فقره دعاء معنای ثانى مراد است .

یعنی حمد می کنم خدا را حمدی که غلبه بنمائیم به سبب آن حمد ملائکه مقربین را ، أعنى در شرافت و اجر تحمید ؛ زیرا که از برای حق سبحانه و تعالی دو نوع اسماء و صفات است :

### اسماء تنزیهیه و تشبیهیه

[۱] : اسماء تقدیسیه تنزیهیه ، چون سبوح و قدوس که به این صفات تنزیه و تبعید می شود ذات اقدس از عموم نقایص و مشابَهت خلق ، و ملائکه چون ذاتشان مجرد از تعلّق جسم اند لهذا دائماً به زبان حالشان تقدیس خدا می نمایند ، یعنی ذاتشان مشعر [بر] تجرید و تطهیر حقّ است ، به این که از تجرید و تقدیسی که در آنها است از جسم و لواحق او از قبیل کون و فساد نمو و ذبول تخلخل و تکاثف و

ص: ۶۹

۱-۱ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۶۶ .

۲-۲ - مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۶ ، ص ۱۴۸۰ « باقی قصه فقیر روزی طلب » .

امکان استعدادی و غیره ، یا(۱) آن که معلول و مجعول خداوند شهادت می دهند که این تجرید و تقدیس در ذات علت و جاعل باید باشد ، و اعلی باشد .

این است که این اسماء و صفات که بر جاعل اطلاق می شود به صیغه مبالغه است چون : سُبُوح و قُدُوس ، یعنی خیلی منزّه و مَبْرًا و خیلی مطهّر ، و مجرّد است

از نقایص و عوارضات مخلوقات باری .

[۲]: و در حق تعالی چنانکه در اسماء و صفات تنزیهیه بود نیز اسماء و صفات تشبیهیه است ، از قبیل سمیع و بصیر [و] حیّ [و] عالم [و] قادر [و] مرید ، الی غیر ذلک ، چه در این صفات گویا مشابهت به مخلوق دارد ، الحق : سمیع بصیر ، الخلق : سمیع بصیر ؛ چنان که در این آیه شریفه جمع هر دو نوع از صفات را نموده ، « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ(۲) » ، چه « لیس کمثله شیء » به اعتبار صفات تنزیهیه است ، « وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » به اعتبار تشبیهیه ، هر چند که مصادیق این صفات حقایق مشککه اند ، یعنی مراتب متفاضله دارند در شدّت و ضعف .

مثلاً- حقیقت علم اعلای او که اطلاق بر واجب الوجود می شود علم ما کان و ما یکون است قبل کون المعلوم موجوده(۳) فی الخارج ، به این که صورت تمام معلومات متعاقبات در سلسله زمان و مجتمعات در وعاء دهر نزد شهود ذات حق حاضرند ، و ادنی مرتبه علم آن ادراک قوه لمسی است که در خراطین(۴) و حشرات الأرض هم موجود است ، که اگر حرارت و برودت قریب به او شود درک نموده خود را حفظ نماید .

ص: ۷۰

---

۱-۳- این عبارت ، قسیم جمله : « به این که از تجرید و تقدیسی . . . » می باشد .

۲-۱- سوره مبارکه شوری ، آیه ۱۱ .

۳-۲- کذا / صحیح : موجود .

۴-۳- خراطین : کرمها .

و چون انسان نوع الانواع و خلیفه خدا است در ارض و خلیفه بر صفت مستخلف و خلق علی صورته است ، لهذا ذاتش مجمع صفات و اسماء متقابله است ، اعنی همان طور که به حسب روحانیت مشعر و حاکی از اسماء تقدیسیه حق است چون ملائکه نیز دارای صفات و اسماء تشبیهیه است ، که ملائکه از آنها بی خبرند این است که در بدو خلقت که حق تعالی به ملائکه اِخبار و اِعلام نمود که : « اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَهٗ (۱) » .

ملائکه چون به تسبیح و تقدیس خود مشعوف بوده و از انسان جز هیكل خاکی که منبع و مصدر شهوت و غضب و دارای صفات سبعیه و بهیمیه است تصور دیگر نمی کردند ، اعتراضاً اظهار نمودند که : « اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲) » .

بعد ، از باب آن که شرافت انسان و حکمت خود را در خلافت او برساند فرمود : « اُنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰؤُلَآءِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ (۳) » ، بر این که شما استحقاق خلافت را بیش از آنها دارید ، چون به واسطه نداشتن صفات تشبیهیه از صفات انسان و جامعیت او بی خبر بودند .

جواب دادند : « لَا اَعْلَمُ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا (۴) » ، یعنی : آنچه را که تو به تعلیم تکوینی به ما تعلیم نموده از معرفت تقدیسیه همان را فقط عالم می باشیم « اَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ (۵) » .

بعد ، به واسطه الزام طرف و اثبات الحجه به آدم فرمود : « یَا اٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ (۶) » الی آخره .

ص: ۷۱

۱-۴ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۰ .

۲-۱ - همان .

۳-۲ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۱ .

۴-۳ - همان ، آیه ۳۲ .

۵-۴ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۱۰۹ .

۶-۵ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۳ .

و خبر نمودن آدم اسماء ملائکه را به لسان حال و تکوین است ، یعنی در مقام فعلیت بروز دادن اسماء و صفات تنزیهیه ملائکه است که به آنها مباحثات و فخریه بر آدم کرده ، و به آنها تسیح و تمجید خدای می نمودند ، و ایا نمودن ملائکه از اخبار اسماء آدم ، نبودن اسماء تشبیهیه که انسان مظهر او است در وجود آنها ، و بی خبر بودن از صفات حیوانات انسان است که بذاته مظهر توحید و مجمع تفرید و جامع تنزیه و تشبیه است ؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف انسان کامل فرموده : « الصورة الإنسانیة أكبر حجج الله علی خلقه ، و هی الكتاب الذی کتبه بیدیه ، و هی الهيكل الذی بناه بحکمه ، و هی مجموع صورہ العالمین ، و هی مختصره من لوح المحفوظ ، و هی الشاهده علی کل غائب ، و هی الحجّة علی کلّ جاحد ، و هی الطريق المستقیم الی کلّ خیر ، و هی الجسر الممدود بین الجنه و

النار . (۱)

بالجمله ، از اینجا است که معصوم در فقره دعاء عرض می نماید : حمد کنیم تو را حمدی که « نراحم » یعنی : مزاحمت و غلبه نمائیم به سبب آن حمد ملائکه مقربین را ، از این که گویا آنها به لسان واحد تنزیه و تقدیس و تهلیل خدا را می نمایند ، و انسان ذو لسانین و ذو جهتین و ذو العینین است ، لهذا بر تسیح آنها غلبه دارد .

#### حمد متواصل به مقام انبیاء

قوله علیه السلام : وَ نُضَامٌ بِهِ أَنْبِیَاءُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ ، وَ مَحَلُّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ .

الضم : الجمع ، يقال ضمته ضمّاً جمعته جمعاً . تضام القوم : أي ضمّ بعضهم

ص : ۷۲

بعضاً. و نضام در دعاء چون نزاحم مقدّم، متكلّم مع الغير است.

و مفاد فقره دعاء آن كه: توفيق حمد بده كه حمدى كنيم تو را حمدى كه به واسطه شرافت آن حمد منضم شويم به درجات انبياء و مرسلين.

أولاً- بدان كه: فرق بين نبى و رسول آن كه نبى: «هو الذى يرى فى منامه و يسمع الصوت و لا يعاين الملك». و الرسول: هو الذى يرى فى منامه و يسمع الصوت و يعاين الملك» (۱).

و النبى واسطه پيغام الله إلى عباده، و الرسول هو أن يكون مع ذلك الأوصاف له قوانين موضوعه، ذى رأيٍ و عزمٍ بحيث ينسخ فروعاً قوانين رسول السابق.

### دارالمقامه

و «دار المقامه» در دعاء، هي الدار الآخرة، كما قال تعالى عن لسان نفوس الصاعده الى مقام القرب و الجنة: الحمد لله «الذى أحلنا دارَ المُقامهِ مِنْ فَضْلِهِ لا يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ وَ لا يَمَسُّنا فِيها لُغُوبٌ» (۲)، اعنى دار إقامه، به

خلاف دنيا كه دار ارتحال و انتقال و زوال است.

«لا- يَمَسُّنا فِيها نَصَبٌ» يعنى: ديگر هرگز نائل نمى شود و مخالفت نمى كند ما را آلام و اسقام و اوجاع، چنان كه از لسان ابيوب فرمود: «أَنْتِ مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ» (۳)، و عذاب النصب فى البدن من الأسقام، و العذاب فى القلب من الهموم و الأحزان.

و آن كه نسبت به شيطان داده با آن كه خدا است فاعل تمام آثار و جاعل خيرات و شرور، به واسطه آن است كه شيطان نفس است سبب قريب و علّت معده

ص: ۷۳

۱- ۲- الاختصاص، ص ۳۲۸؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۴۱.

۲- ۳- سوره مبارکه فاطر، آیه ۳۵.

۳- ۱- سوره مبارکه ص، آیه ۴۱.

برای تمام ابتلاءات انسان ، ولی نسبت مجاز است نه حقیقت .

باری ، و آن که آخرت را دار اقامت فرموده از باب آن که ترکیب عناصر در ابدان اهالی آخرت نیست ، که هر یک از آنها که غلبه نماید باعث تولید مرضی از امراض گردد ، کما قیل :

هست هفتاد و دو علت در بدن از کششهای عناصر بی رسن (۱)

لذا آن عالم را حق تعالی دار السلام نام نهاده : « و قال لهم فيها دار السلام » (۲) ، از باب این که سگان او سالمون اند از عموم آفات و امراض ، « وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ (۳) » ، لغوب : تعب و عجز است ؛ چه انسان اولاً در دنیا ضعیف است که قادر بر امری نیست ، بعد متدرجاً قوی و قادر بر امورات صعبه شاقه می شود ، چنان که بعد باز متدرجاً به همان ضعف مفرط رجوع می نماید ، به طوری که عاجز از تمام امور می شود ، به خلاف اهالی آخرت که دیگر برای آنها تغییر و تحول از حالی به حالی ، یعنی از ضعف به قوت ، و از قوت به ضعف ، و از عجز به قدرت و بالعکس نیست .

چنان که معصوم در آخر فقره دعا متذکر است : « فی دار المقامه التی لاتزول ، و محل کرامته التی لاتحول » ، لاتزول نفی در نفی است که اثبات باشد ، اعنی ابداً

دائم و ثابت اند ، به خلاف دنیا که آنآ فأنآ در تحوّل است از یوم و لیل ، زمستان و تابستان ، عسرت و سختی ، رخا و یسر ، علاوه بر اختلافات اهل او از صحّت و مرض ، خوف و امنیت ، راحت و تعب ، شباب و هرم ، و غیر ذلک ممآ لاتحصی ؛ لذا قال تعالی : « وَ لِلآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاٰوَّلٰی (۴) » ، این اگر چه به ظاهر خطاب به نفس شریف پیغمبر است ، ولی از باب آن که خطابات الهی عام و نزول قرآن به

ص: ۷۴

۱-۲ - مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۷۸۶ ، « جذب هر عنصری جنس خود را . . . » .

۲-۳ - اقتباس از سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۷ .

۳-۴ - سوره مبارکه ق ، آیه ۳۸ .

۴-۱ - سوره مبارکه ضحی ، آیه ۴ .

«إِيَّاكَ اعْنَىٰ وَاسْمَعَىٰ يَا جَارَهُ إِن خُوطِبَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ لَكِنَّ الْمُرَادَ بِهِ الْأُمَّةُ» (۱)، هر کس اهلیت داشته باشد شامل او است .

### محاسن خلق در انسان

قوله عليه السلام: وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ.

المحاسن: مواضع الحسن و موارد الزينه . و آن هيئت بدنی و صورت جسدانی است که از عالم خلق و ترکیب است ، مقابل عالم « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ (۲) » أمر ، ای له عالم الأجسام و عالم الأرواح .

یعنی حمد و ثنا خاص خدائی است که اختیار نموده برای ما نوع انسان - که آن هم نوعی از انواع غیر محصوره حیوان است - محاسن خلقت ، اعنی خلق بدنی که [از] موارد حُسن و زینت است ، كما قال تعالى: « مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ \* الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۳) » ، ای جعلك معتدل الأعضاء و حَسَن الصورة ، به این که قرار نداده یکی از یدین را اطول از دیگری ، و یکی از عینین را أوسع . و جعلك مستوی القامه ، چه بدن دنیوی مرکب روح است که انسان مادامی که در مسافرت دار آخرت است محتاج به او است ، و این مرکب را خدا بر صورت حَسَن ایجاد نموده که مکره نباشد ، كما قال تعالى: « فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (۴) » ، ای حملك ، يقال: ركب على الدابة ، أي استقرّ و حمل عليها . « فِي أَيِّ صُورَةٍ » أي في أي هيكلٍ شاء طويلاً أو قصيراً ، حسناً أو قبيحاً ، سميناً أو هنالاً .

« رَكَّبَكَ » و حملك إلى انقضاء أجلك و وصول وطنك ، كما قيل :

ص: ۷۵

۱-۲ - بسنجید: عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ .

۲-۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۳-۴ - سوره مبارکه انفطار ، آیات ۶ و ۷ .

۴-۵ - همان ، آیه ۸ .

طفلی است جان و مهد تن او را قرارگاه چون کشت راه رو فکند مهد یک طرف

قال مولانا علی علیه السلام: «سَيَتَعْقِبُونَ مِنِّي جِثَّةً خَلًّا سَاكِنَةً بَعْدَ حِرَاكٍ، وَصَامَتَهُ بَعْدَ نَطْقٍ» (۱)، اى ستجدون بعد موتى هيكلًا خلاً (۲) خاليه عن الروح .

بالجمله ، پس چون حق تعالى در صورت بدنى انسان محسنات خلقت و دقايق حكمت منظور داشته ، لهذا خود در مقام تمجيد ذات مقدس در باب خلقت صورتى انسان فرموده : «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۳)» ، و كلام على عليه السلام گذشت كه : «الصورة الانسانية و اكبر حجج الله على خلقه و هيكل الذى بناه بحكمه» (۴) إلى آخره كه در ورقه قبل معروض شد .

### طيبات رزق

قوله عليه السلام: وَ أَجْرِي عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ.

يعنى : جارى نمود بر ما نوع انسان طيبات و مستلذات ارزاق ، و كلما نحتاجون اليه فى معاشنا ، كما قال تعالى : «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ (۵)» ، يعنى : ارض را ساكن و ثابت قرار داد كه مقر ما باشد ، و سماء را به منزله بنا و سقف بيت ما بلند ساخت ، و شمس و قمر را سراج اين خانه قرار داد ، و قال : « وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۶)» ، اى وقاداً ، و منبسط نمود در او مائده عامه از اغذيه و اطعمه لذيذه ، و داعى او نبى و مدعو بالذات نوع بشر ، و سايرين تبع و مستخدم او .

ص: ۷۶

- ۱-۱ - نهج البلاغه ، ص ۲۰۷ (كلام ، ص ۱۴۹) ، شرح نهج البلاغه ، ج ۹ ، ص ۱۱۶ .
- ۲-۲ - كذا در اصل ، به ظاهر زایدات .
- ۳-۳ - سوره مبارکه مؤمنون ، آیه ۱۴ .
- ۴-۴ - مصدر آن قبلاً آمد .
- ۵-۵ - سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۴ .
- ۶-۶ - سوره مبارکه نبأ ، آیه ۱۳ .



چنان که مشهود است که خداوند نبات و حیوان را به منزله دو پستان برای آدم قرار داد ، که باید نبات اغذیه کثیفه که لایق اوست چون آب و خاک را جذب نماید ، و در وجود خود آنها را تصفیه و تلطیف نموده ، الطف او را حبوب و فواکه کرده به انسان خوراند ، یا آن که حیوان خار و خاشاک غلیظه را اکل نماید و در قرع و انبیق وجود خود او را چندین مرتبه تصفیه و تعدیل نموده ، بعد از کیلوس و کیموس الطف او را خون نموده ، و فضولات او را جدا کرده ، به اعانت ملک دافعه دفع نموده ، مصفای او را شیر و گوشت و روغن کرده ، قابل اکل انسان نماید .

### فضیلت ملکات حسنه در انسان

قوله علیه السلام : وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ .

الملکه : مأخوذ من الملک ، و التاء فیها علامته النقل و هی الصفات و أخلاق الملائکه و فی اصطلاح أهل العلم : فلان حسن الملکه اذا کان حسن الصنیعه الی ممالیکه ، و یملک نفسه عند شهوتها ، و یقدر علی حبسها .

بالجمله ، مفاد فقره دعا آن که حمد خدا را که قرار داد برای ما فضیلت و برتری به سبب ملکات حسنه بر جمیع خلق ، کما قال تعالی : « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً (۱) » ؛ چه کرامت و عزت انسان بالنطق و العقل و التمییز و حسن الصورة و تسلیطهم علی ما فی الارض است .

و چون « بَرَّ » به حسب تأویل اطلاق بر عالم اجسام شده ، و « بحر » بر عالم ارواح ، و وجه مناسبت لجریان الماء و جمود الأرض کجریان الروح بخفته و سکون البدن لثقله ، پس ملائکه که روحانی صرف اند راهی به عالم بر طبایع و

ص : ۷۷

اجسام ندارند، و حیوانات راهی به عالم بحر ارواح ندارند؛ انسان است که صاحب دو جنبه و دو جهت است، لهذا به مقام روحانیتش در بحر عوالم عقول مجرده و ارواح مرسله راه دارد چنان که به حسب جسمانیت بشری اتصال به عالم اجسام، کما قال المولوی قدس سره:

مر ملایک را سوی بَرّ راه نیست جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

تو به تن حیوان ز جانی از ملک تا روی هم بر زمین هم بر فلک (۱)

### انقیاد مخلوقات برای انسان

قوله عليه السلام: فَكُلُّ خَلْقِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرُهُ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ.

الخلیقه: یقال: إنَّها کلُّ البهائم، و یقال: هی المخلوق جمیعاً من البهائم و غیره. و این اطلاق ثانی که عام است آنسب بما نحن فیه است که طبقات پست از بشر را هم شامل شود.

یعنی حمد خاصّ خدائی است که تمام مخلوق ذی حیات را منقاد و مطیع ما قرار داده به قدرت خودش، و قرار داده آنها را صائره و راجعه به سوی طاعت و خدمت ما بعزّته، کما فی الدعاء: « الحمد لله الذی [ . . . ] أخذنا فی عانین » (۲) عانین: صاحبان عنا و تعب و مشقّت اند.

یعنی خدا طبقه رنج بران را خادم ما قرار داده، و ما را به توسط آنها خدمت نموده، چنان که معلوم است اگر نفوس جاسیه قاسیه غلاظ المباشره لأموال العالم

ص: ۷۸

۱- ۲ - مثنوی معنوی، مولوی، ج ۲، ص ۴۹۶.

۲- ۱ - المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۶؛ مفتاح الفلاح، ص ۱۷۴.

نبودند برای انجام امورات شاقه از قبیل حفر قنوات و تعمیر عمارات و غیره امور معاشیه کل معوق بود ، لذا قال : « وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا (۱) » ، ای مستخدماً .

بلکه ، تمام موجودات آفاقی و انفسی ، و سماء و سماوی را خدمت گزار انسان قرار داده چنانکه فرموده : « سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ (۲) الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النَّجْمَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ (۳) » ، « وَ سَخَّرَ لَكُمْ مِا فِي الْأَرْضِ (۴) » چه اینها مسخر انسانند ؛ یعنی حرکات و سکنات و ذهاب و ایابشان به واسطه وصول منافع و تکمیل ما یحتاج انسان است .

روز برای تهیه و اصلاح امر معاش ، و شب برای نوم و سکونت و راحت انسان ، و حرکات ذاتی و عرضی شمس و قمر و سایر کواکب به واسطه نضج و

تکمیل مطعومات و مشروبات و ملبوسات انسان است ؛ چنان که اگر شمس این حرکت عرضیه فلک الافلاک را نداشت لیل و نهار نبود ، چه لیل از غیبت او است در تحت الأرض .

و الأرض مانعه من إيصال نورها الى جهة الفوق . و یوم به واسطه محاذات او است در دائره فوق الأرض با ارض ، لذا قيل :

چون زمین برخاست (۵) از جو فلک نی شب و نی سایه ماند ، لی و لک (۶)

و اگر آن حرکت ذاتی او در سیصد و شصت روز نبود فصول اربعه حاصل نشده بود ، چه نصف این مدّت را در اوج ناحیه شمال است که ایام صیف باشد به واسطه غلبه حرارت و قریبش به خط استوا ، و نصف دیگر او را به حسب آن حرکت در

ص: ۷۹

۱-۲ - سوره مبارکه زخرف ، آیه ۳۲ .

۲-۳ - اصل : + سَخَّرَ لَكُمْ .

۳-۴ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۲ .

۴-۵ - سوره مبارکه حج ، آیه ۶۵ .

۵-۱ - اصل : برخواست .

۶-۲ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۷۳۱ : « بیان آن که هر چه غفلت و غم و کاهلی ... » .

حضيض است در بروج جنوبیه که شتا باشد به واسطه عدم محاذات او به طور استقامت و بُعدش از سمت الرأس و دائره معدّل النهار ، و ما بین این دو نقطه اوج و حضيض رو به اوج بهار است و رو به حضيض خریف که حصول فصول اربعه که از مهمّات لازمه است واقع شود .

پس ، اگر شمس در نقطه واحده ساکن بود اولاً محاذی خود را ارض می سوخت و نقاط دیگر از عدم حرارت منجمد بود ، که در هر دو صورت تکوّن حیوان و نبات نشود .

اینها قلیلی از آیات ظاهره آنها است ، و الاّ چندین هزار حکم و مصالح و بدایع صنع و دقائق حکمت در وجود آنها است که به کلّی غیر معروف است ، کما قال تعالی : « عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۱) » ، و در تمام این تغییرات و تبدیلات در حرکات و اوضاع و آثارشان مستخدم انسان اند که اثر منافع آنها به آدم برسد کما قیل :

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (۲)

### بر آوردن حوائج انسان توسط حضرت حق سبحان

قوله [و] الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْلَقَ سَدًّا (۳) عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ

أعنى : حمد و ثنا خاص خدائی است که مسدود نموده از ما ابواب احتیاج را از عموم ما سوی الاّ بخودش ، کما قال : « وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ » (۴)

روی آن ابراهیم علیه السلام حین سقوطه الی النار قال له جبرائیل : « هل لك حاجه؟ قال : أمّا اليك فلا . قال : فاسأل من الله خلاصك : قال : علمه بحالی كفانى عن

ص : ۸۰

۱-۳ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۷ .

۲-۴ - گلستان ، سعدی ، دیباچه .

۳-۱ - صحیفه : اغلق .

۴-۲ - سوره مبارکه طلاق ، آیه ۳ .

سؤالی . « (۱) کما ورد فی الحدیث الہی : « کفی علمک عن المقال ، و کفی کرمک عن السؤال » (۲) .

قال تعالی إخباراً عن لسان یعقوب علیه السلام : « إِنْ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۳) » . یعنی : اگر کسی خواهد بر چیزی اتکال و اعتماد نماید ، پس باید بر خدا اعتماد کند نه غیر ؛ زیرا که غیر او لایضراً و لاینفع ، کما قال المولوی قدس سره :

پیش من غیرت چه سنگ است (۴) و کلوخ گر صبی و گر جوان و گر شیوخ (۵)

این است که تضرع و استغاثه کننده نزد غیر خدا چنان که خود در کلام مجید فرموده مثل کسی است که نزد اشیاء عدیم الشعور غیر ذی روح چون جمادات ابتهال نموده و از او قضاء حوائج خود را خواهان باشد کما قال تعالی : « لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ » (۶) .

یعنی : مورد ابتهال و استغاثه بالحقیقه نه مجاز حق است ، و کسانی که دعا و تضرع بنمایند غیر او را ابدلاً اجابت نمی نمایند آنها را بشیء قلیلاً أو کثیراً ؛ « الا »

استثنای منقطع است ، اعنی اجابت نمی نمایند الا این که بخواهد خدا ، و به قلوب مدعویین القا نماید معاونت او را ، « کَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ » ، یعنی : حال از داعی غیر خدا مثل کسی است که گشاده است دو کف خود را به سوی آب ، و

ص : ۸۱

۱-۳ - بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۵۵ با اختلاف در الفاظ .

۲-۴ - بحار الأنوار ، ج ۹۲ ، ص ۲۵۲ .

۳-۵ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۶۷ .

۴-۶ - مصدر : غیر من پیشت چو سنگ است .

۵-۷ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۱۰۰۴ ، « وحی کردن حق تعالی به موسی علیه السلام » .

۶-۸ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۱۴ .

درخواست نماید از آب که برسد به دهن او ، « وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ » یعنی : اگر کسی صد سال به آب این استغاثه را نموده که آب بذاته آمده به فضای فم او رسیده و رفع عطش از او بنماید ، نخواهد آمد .

« وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ » ، یعنی : هر چند دعا و ابتهال نمایند جاحدین به خدا از غیر خدا ، نیست دعا و سؤال آنها « إِلَّا فِي ضَلَالٍ » ، یعنی : در ضیاع و بطلان بلا نتیجه و اثر و از اسماء مقدسه حق تعالی « صمد » است ، آی الذین (۱) یصمدون و یقصدون الخلاق فی حوائجهم إلیه .

### عدم استطاعت حمد و شکر الهی

قوله علیه السلام : وَ كَيْفَ (۲) نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ [لَا، مَتَى].

أولاً : بدان که : فرق بین حمد و شکر آن است که حمد آن ثنای جمیل است بر قصدِ تعظیم و تجلیلِ مُنعم لانعامه ، و شکر آن فعلیت است که خبر نماید از تعظیمِ مُنعم ، چون اظهار تذلل و انکسار و تواضع نزد منعم ، و حقیقت شکر خدا آن اعتراف نمودن به نعمت او ، و ادا کردن واجبات مأمورا بها از طاعات و اجتناب از منہیات او است .

پس داعی عرض می نماید با آن دور نعماء لایتناهی که تمام مخلوقات و موجودات سماوی و ارضی را مسخر و منقاد و مستخدم ما قرار داده ، بر این که غایت حرکات و سکنت آنها در ایاب و ذهاب جلب منافع به سوی ما منظور بوده ، چگونه ما طاقت و استطاعت داریم اداء حمد او را ، کما قال تعالی : « وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا (۳) » .

ص: ۸۲

۱-۱ - هکذا در اصل .

۲-۲ - صحیفه : فکیف .

۳-۳ - سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۳۴ .

قوله عليه السلام: وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدْوَاتِ الْقَبْضِ.

یعنی: حمد خاص خدائی است که ترکیب و ترتیب داده در بدن دنیوی ما قوا و اعضای مرتبه ظاهریه و باطنیه، هر یک را به اقتضای حکمت بالغه در محل و موضعی مخصوص، یعنی صلابت را به پا داده و لطافت را به گونه، سیاهی را به چشم داده و سفیدی را به صورت، اگر امر به عکس بود چه قدر مکروه بود، کما قیل:

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکو است(۱)

ای عزیز از حکیم بد ناید آنچه او کرده آنچنان باید

### فرق آلات و ادوات

بالجمله، اولاً بدان که: فرق بین آلات و ادوات آن است که آن قوائی که خداوند در انسان و حیوان قرار داده، از قبیل قوای طبیعی نباتیه چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و نامیه و مصوره، که هر یک فعل و اثری که خدا در آنها ودیعه نهاده آداء و اتیان می نمایند، از این حیث آنها را « ادوات » گویند. یعنی آدا نماینده فعل مأمور به را.

ص: ۸۳

چنان که جاذبه، طعام و شراب را اولاً جذب به معده نموده، و از آنجا بعد از تصفیه و تعدیل جاذبه هر عضوی از اعضای باطنیه چون طحال و ریه و کبد و قلب هر یک سهم خود را از معده جدا نموده جذب به محل خود نمایند، و در قلب بعد

از آن که غذا صورت خون گرفت به توسط آن عروق و شراین متصله به قلب که به منزله جداول و انهارند تقسیم شده، و از مجاری خود به تمام اسافل و اعالی اعضا برساند، تا آن که هر جزء و هر عضوی آنچه سهم او است از قلب اخذ نماید، و قوه جاذبه که به آن محل رسانید باید قوه ماسکه که به منزله مَلَكِ موکله است آن خون را که به واسطه رقت و مائیت مایل به اسفل است قهراً در علو نگاه بدارد، تا آن که قوه مصوره او را به صورت آن عضو نماید. قیاس نما باقی دیگر را.

## در شناخت آلات بدن

باری، و آن اعضای باطنیه و ظاهریه که موارد و محل هر یک از این قواوند که به توسط آن عضو آن اثر بروز و ظهور می نماید، آنها را «آلات» نامند، چون آلات صانع ظاهریه که هر یک مصدر کاری اند که بدون آن آلات صانع نمی تواند اظهار صنعت نماید، علاوه آن که آلات طبیعی او چون یدین و اصابع او در عمل باید گاهی گشاده و منبسط، و گاهی جمع و منقبض گردد، تا صنعت و آثار خود را بتواند به ظهور برساند، قال تعالی: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۱)»، یعنی: آیا گمان می کند انسان که ما جمع و تألیف نمی نمائیم به این هیئت حسنه عظام اعضای او را حاوی بر حکم عدیده، چه در

ص: ۸۴



جمع و ترکیب و تألیف هر عظمی بر عظمی چندین حکم و مصالح منظور شده که اگر بر غیر این تألیف و هیئت اجتماعی بود عمل بدنیه به کلی مختل و مهمل بود ، پس آیا مع ذلک گمان می نماید که این جمع و تألیف از ما نیست بکله ، به اقتضای طبیعت عظیم الشعور این هیئت اعضا و عظام فراهم شده ؛ لیس الأمر كما زعم ، « بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۱) » ، یعنی : ما قادر بودیم که بنان و اصابع یدین و رجلین او را مستویه و مساویه قرار می دادیم ، نه آن که به اقتضای حکمت و مصلحت طویل و قصیر ، کبیر و صغیر ، یا آن که قادر بودیم که قرار بدهیم آنها را

شیء واحد كُخِفَ البعير و حافر حمار ، تا ممکن نباشد که يعمل شيئاً مما كان يعمل بأصابعه المتفرقه ، ذات مفاصل و الأنامل من البسط و القبض ، المستلزم لبروز الآثار و الأعمال و الصنائه . قال مولينا امير المؤمنين عليه السلام :

و في قبض كفّ الطفل عند ولوده دليل على حرص المركب في الحيّ

و في بسطها عند الممات مواظب ألا فانظروني قد خرجت بلا شيء (۲)

و من أسمائه تعالى : يا باسط يا قابض ، أي يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقبض و يضيق لمن يشاء ، و يبسط الارواح في الأبدان عند الحياه و يقبض الارواح عن الأبدان عند الموت .

## ارواح حیات

قوله عليه السلام : وَ مَتَّعْنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاهِ (۳).

یعنی : حمد خدا را که تمتّع و انتفاع داد ما را به ارواح الحياه . ارواح را به لفظ جمع فرموده اند ، به واسطه آن که هر فردی از ارواح متعدده ای است نه روح واحد .

ص: ۸۵

۱- ۲- همان ، آیه ۴ .

۲- ۱- دیوان علی علیه السلام ، ص ۴۸۸ .

۳- ۲- اصل : + و أثبت فينا جوارح الأعمال .

## ارواح پنجگانه انبیاء

در بعضی چون انبیاء و مرسلین ارواح خمسسه است ، أعنی : روح قدسی و روح ایمان و روح الشهوه و روح القوه و روح البدن .  
روح قدسی آن روحی است که عالم اند به او حقایق امور ما کان و ما یکون را علی ما هی علیه .

## ارواح چهارگانه مؤمنان

و مؤمن را چهار روح است ، أعنی : روح الشهوه و روح القوه و روح البدن یا روح الایمان ، که به أطاع الله و لایعصی ، و اذا صدر عنه فعل المعصیه فارقه روح الایمان ، و بقی فیہ ثلاثه الأخیره ، روح الشهوه التي یمیل النکاح ، و روح القوه الذي تحصل به أمور المعاش ، و روح البدن الذي يتحرّک به علی وجد الارض حتی یأتیه الموت .

## روح بخاری

روح بدن همان روح بخاری است ، اعنی دمی که حاصل می شود از الطّف اغذیه ، و منبع او در قلب است که به حرارت قلب تبخیر و تصعید شده و از مجاری آورده ، و شرائین منبسط می شود به تمام بدن ، و در محل هر یک از قواء عشره حیوانیه عین آنها است ، از این است که به نرسیدن غذا که به منزله زیت این سراج است ضعف در تمام قوی حاصل می شود ، حتی یطفیء السراج .

## روح یا جوهر ملکوتی

بعد ، بدان که : جوهر ملکوتیه که مدبّر این کالبد و آمر و ناهی در او است گاهی

از او به روح تعبیر می شود که « نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (۱) »، و از برای روح چنان که گذشت مراتب متفاوتی است .

و گاهی به ذات و نفس تعبیر شده : « تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ (۲) » .

### اقسام نفس و قوای آن به روایت حضرت علی علیه السلام

و از برای او نیز چنانکه علی علیه السلام تعبیر فرموده ، مراتب اربعه است ، کما قال کمیل بن زیاد : « سألت مولانا أمير المؤمنين عليه السلام ، قلت : أريد ان تعرّفني نفسي .

قال : يا كميل ! أي نفس (۳) تريد أن اعرفك؟

قلت : يا مولاي هل هي الأ نفس واحده؟

فقال : يا كميل ! إنما هي أربعه ، الناميه النباتيه ، و الحسيه الحيوانيه ، و الناطقه القدسيه ، و الكليه الإلهيه . و لكلّ واحده من هذه خمس قوى [و خاصيتان] .

فالناميه النباتيه لها خمس قوى : ماسكه و جاذبه هاضمه و دافعه و مريه . و لها

خاصيتان : الزياده و النقصان ، و انبعاثها من الكبد . و هي أشبه الأشياء بنفس الحيوان (۴) .

و الحسيه الحيوانيه لها خمس قوى : سمع و بصر و شم و ذوق و لمس ؛ و لها خاصيتان : الرضا و الغضب ، و انبعاثها من القلب . و هي أشبه الأشياء بنفس السباع (۵) .

و الناطقه القدسيه ، لها خمس قوى : فكر و ذكر و علم و حلم و نباهه . و ليس لها انبعاث ، و هي أشبه الأشياء بنفس الملائكه (۶) ؛ و لها خاصيتان : النزاهه و الحكمه .

ص: ۸۷

۱-۱ - سورة مبارکه حجر ، آیه ۲۹ .

۲-۲ - سورة مبارکه مائده ، آیه ۱۱۶ .

۳-۳ - مصدر : الأنفس .

۴-۱ - مصدر : - و هي أشبه ... الحيوان .

۵-۲ - مصدر : - و هي أشبه ... السباع .

۶-۳ - مصدر : بالنفوس الفلكيه .

والكليه الالهيه لها خمس قوى : بقاء فى فناء و نعيم فى شقاء ، و عزّ فى ذل ، و فقر فى غنا ، و صبر فى بلاء ؛ و لها خاصيتان : الحلم و الكرم (١) . و هذه التى مبدؤها من الله ، و اليه تعود ، لقوله تعالى : «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا (٢)» . و أما عودها (٣) فلقوله تعالى : «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (٤)» ، و العقل وسط الكل « (٥)» .

### فضل الهى بر انسان

قوله عليه السلام : وَ أَثَبَّتْ فِينَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ ، وَ غَدَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرَّزْقِ ، وَ أَغْنَانَا بِفَضْلِهِ ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ .

جوارح الانسان : أعضاؤه التى يكتسب بها ، كيديه و رجليه .

و الاجتراح : الاكتساب .

و الغنا : ضدّ الفقر ، و فى الحديث : «مَنْ يَسْتَعْنِ بِاللَّهِ وَ عَطَائِهِ يَغْنِيهِ اللَّهُ ، أَى يَخْلُقْ فِي قَلْبِهِ غِنًى أَوْ يَعْطِيَهُ مَا يَغْنِيهِ عَنِ الْخَلْقِ» (٦) .

و القنا : بمعنى العطا و بمعنى الرضا ، قوله تعالى : «وَ أَقْنَى (٧)» . و اقنى يعنى :

خدا است كه عطا مى نمايد بعضى از عباد را به مقتضای استحقاق ، حتى ارضاهم ، كما قال فى حقّ نبيه : «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (٨)» .

ص : ٨٨

١-٤ - مصدر : الرضا و التسليم .

٢-٥ - سورة مبارکه تحریم ، آیه ١٢ .

٣-٦ - مصدر : - و أما عودها .

٤-٧ - سورة مبارکه فجر ، آیه ٢٧ و ٢٨ .

٥-٨ - بحار الانوار ، ص ج ٥٨ ، ص ٨٥ .

٦-٩ - مجمع البحرين ، ج ٣ ، ص ٣٣٥ ، ماده «غنى» .

٧-١٠ - سورة مبارکه نجم ، آیه ٤٨ .

٨-١ - سورة مبارکه فجر ، آیه ٥ .

قوله عليه السلام: **ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيُتَبَلَى شُكْرَنَا.**

اولاً بدان که: اختیار و ابتلا را به معنی امتحان گرفته اند، و اطلاق این معنی بر خدا مجاز است؛ چه امتحان نسبت به کسی حقیقت است که جاهل و غافل به حال و مال طرف باشد، و بخواهد از طریقه امتحان علم کامل به اخلاق و اوصاف ممتحن حاصل نماید که آیا جاهل است، یا عالم صادق است، یا کاذب امین است یا خائن، و هو تعالی عالم به احوال و افعال الخلائق حالاً و مالاً بحيث لا یغیب عن علمه ذره فی السماوات و لا فی الأرض. (۱) فلایحتاج أن یختبرهم لیعرفهم.

پس بلا بر سه وجه است: [۱]: نعمت، [۲]: و اختبار، [۳]: و مکروه.

و اختبار به معنای خیر کردن است.

### اوامر و نواهی الهی

و تحقیق مطلب آن که خدای تعالی از باب عنایت ازلیه عباد خود را به توسط عباد مکرمون و انبیاء مرسلون و کتب سماوی آنها را به اموراتی (۲) از فرائض مستحسنه مأمور نموده که خیر و صلاح دارین آنها در او است؛ چه موجب تکمیل نفس و اصلاح معاش و معاد است. و از اموراتی نهی فرموده که ارتکاب آنها موجب قبایح صوری و معنوی و فساد امور دنیوی و اخروی آنها است؛ چنان که بعد از تدقیق نظر مشهود اولی الابصار است که هیچ امری از امور واجبه نیست الا آن که حُسن صوری دارد، و هیچ نهی از منهیات شرعیه نیست الا آن که قُبْح صوری دارد، نهایت امر (۳) ناهی حقیقی حکیم علی الاطلاق بر اثرات و نتایج او

ص: ۸۹

۱-۲ - اقتباس از سوره مبارکه سبأ، آیه ۳: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ...» .

۲-۳ - کذا، و همچنین در سایر موارد .

۳-۴ - اصل: + و .

کما هو حقّه عالم است ، و عباد جاهل و غافل .

## ترغیب و ترهیب الهی

و از آن قوانین موضوعه واجبه و منهیّه که عاقبت اسباب قرب خدا و منتهی به او است تعبیر به طریق مستقیم فرموده ، و عباد را به توسّیط آن داعیان به آن طریق دعوت نموده و داخل کرده ، نهایت اگر آنها از آن طریق انحراف ورزند آنها را به سوط و لجام مجازات خبر نماید ، گاهی ترغیباً و گاهی ترهیباً ، اعنی مرتبه [ای] به احسان و انعام خبر نماید ، و مرتبه [ای] به عذاب و زجر ؛ تا آن که از شرور و فساد طرف افراط و تفریط طریق که منتهی به جهنّم عقوبات است خلاص نموده ، به جاده مستوی داخل نماید ، کما قال تعالی : « وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ <sup>(۱)</sup> » بالخیر و الشرّ فتنه ، یعنی : ما شما را اختبار می نمائیم .

گاهی به وصول خیرات و گاهی به ایصال شرور فتنه ، ائی لأجل تخلصکم کما ورد فی الحدیث : « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ جَهَنَّمَ مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ سَوَاطِئاً يَسُوقُ بِهِ عِبَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ » <sup>(۲)</sup> . أعنی : عذاب و عقوبات جهنم را به منزله تازیانه قرار داده از باب فضل و احسان خودش که به او می راند ، و سوق می دهد عباد خود را إلى الجنة ، کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم : « عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَجْرُونَهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ » <sup>(۳)</sup> .

## در علّت وصول خیر و شر به عباد

این وصول خیرات و شرور برای آن است بدانند عباد که به کلی غافل اند غیر مغفول عنه اند ، بلکه چون مربوب اند ، لهذا واقع در تحت قاهریت و تربیت ربی اند

ص : ۹۰

۱-۱ - سوره مبارکه محمد ، آیه ۳۱ .

۲-۲ - بسنجید : تذکره الموضوعات ، ص ۲۲۸ (حدیث درین مصدر جعلی دانسته شده است) .

۳-۳ - بسنجید : کنز العمال ، ج ۱۲ ، ص ۹۲ : « من قوم يدخلون الجنة في السلاسل » .

که « هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (۱) »، چنان که خود در کلام مجید علت ارائه آیات آفاقی و انفسی خود را اعم از خیرات و شرور علم به وجود خود قرار داده است ؛

حيث قال : « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ (۲) » چه سین « سنريهم » علامت استقبال نیست که بعدها ارائه بدهیم ، بلکه به معنای دوام و استمرار است ، یعنی مستمراً و دائماً ارائه می دهیم ما آیات خود را با آنها در آفاق ، یعنی در جوانب عالم از خسف و زلزله و قحط و غلا و طاعون و وبا [و] هلاکت ثمرات و فساد زراعات و غیره .

« وَفِي أَنْفُسِهِمْ » یعنی : و ما ارائه می دهیم آیات خود را بر آنها در نفوس آنها ، گاهی به مرض و گاهی به صحت ، گاهی به رفاهیت و رخا ، گاهی به عسرت و عنا ، گاهی به استیلاي خوف ، و زمانی با میت ، گاهی به سرور و فرح ، گاهی به حزن و اندوه . این آیات انفسی و آفاقی را برای چه به آنها ارائه می دهیم « حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ » یعنی : تا ظاهر و منکشف و بین شود از برای آنها که رب آنها حق است . یعنی واجب الوجود ، و وجودش ثابت و محقق است .

### احاطه علمی خداوند بر موجودات

چنان که جائی دیگر از قرآن مجید استدلال بر وجود و بر احاطه علم خود به موجودات می نماید : « اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ (۳) » ، یعنی : خدائی که خلق نموده سماوات سبعة را ، « وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ » یعنی : و از ارض ایجاد نموده طبقات سبعة را به اعتبار اقالیم سبعة آنآ فآناً نازل می نماید بین طبقات ارض برای هر نفسی از خیر و شرّ به مقتضای لزوم :

ص: ۹۱

۱-۴ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۸ .

۲-۱ - سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۳ .

۳-۲ - سوره مبارکه طلاق ، آیه ۱۲ .

«لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۱)»، یعنی: نازل کردن امر و فرمان برای هر فردی از نفوس بر حسب استحقاق و لزوم به علت آن است، بدانید که خدا بر هر شیئی قادر و حکم کننده است، و بدانید به تحقیق که احاطه دارد به هر شیء، علم او «مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۲)».

### وجوب شکر عباد در حال ابتلاء

لذا باید در همه حال ابلا و ابتلا شاکر باشند، زیرا که ربّ عباد، ما أراد بعباده إلا خيراً لذا ورد فی الدعاء: «نحمدک علی ما کان و نستعینک علی ما یكون» (۳). اعنی: حمد می نمائیم تو را بر آنچه بر ما در ماضی از ایام واقع شده، و طلب اعانت می نمائیم در آنچه بر ما مستقبل از زمان واقع می شود.

### سزاهمال عباد در عدم عذاب

قوله علیه السلام: فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَرَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، [بَلْ] تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَ انْتَضَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا.

المتن و المتون: بمعنی الشده و الغلظه و الصلابه .

الزجر: بمعنی المنع .

و بدر: بمعنی المسابقه و المسارعه، و المبادره الی الشیء .

والقمه: بمعنی الکراهه و الاخذ بالعقوبه .

الانتظار: التأخیر، و النظر: هو التأمل فی الشیء .

المراجعه: المعاوده الی الشیء المعهود .

ص: ۹۲

۱-۳- همان .

۲-۴- سوره مبارکه هود، آیه ۱۲۳ .

۳-۱- در مصادر معتبر یافت نشد .



الرافه : العطفه والرحمه .

الحليم : الذي لا يهيجه الغضب .

بالجمله ، پس از تشریح و توضیح لغات مفرده فقره دعاء ، ما حصل او این است که : خداوند تعالی ما را چنان که گذشت مأمور نموده به اموراتی از او امر فرضیه ، و نهی نموده از اعمالی قبیحه .

پس ، ما نوع بشر از باب استیلاى شیطان نفس که بالفطره امر به سؤال است مخالفت نمودیم از طریق امر او ، و مرتکب شدیم شدید و غلیظ از زواجر و ممنوعات او را از کبائر منهیّه ، مع ذلك مبادرت نفرموده ما را به عقوبات خود ، و عجله نکرده به عذاب ما به سبب کراهت خود از ما ، بلکه تأخیر و تأنی نموده بر ما به سبب رحمت و مهربانی خود از روی تکرم ؛ چه معنای کرم که در حق است

آن افاده و اجاده و عطای به مستفید و مستجاد است ، لا لعوض و لا لغرض ؛ چه اگر لعوض باشد مستعیض و معامل خواهد بود ، و اگر لغرض باشد مستکمل به غیر خواهد بود ، و هر دو بر حق تعالی محال است .

باری ، و انتظار کشید از ما مراجعت و معاودت ما را از معصیت به طاعت خود به واسطه اقتضای صفت کرم و حلم ، کما فی الدعاء : « فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَ ، فِرْدَنِي مِنْ فَضْلِكَ يَا كَرِيمٌ » (۱) .

### توبه و باب مفتوح آن

قوله عليه السلام : وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ .

اعنی : حمد خاصّ خدائی است که دلالت نموده ما را بر توبه آن چنان که ما فائده از او نمی بریم الاّ از باب فضل و احسان او که ما را موقّق به او نماید .

ص : ۹۳

امراً دلالت نمودن به توبه آن تحریص و ترغیب او است تعالی در کلام مجید ، حیث قال : « كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) ». و معنی توبه رجوع است .

و آن از خدا نسبت به عباد القا و الهام در قلوب عباد است حالت رجوع و عقاب است از آنها به واسطه او .

و از عباد نسبت به خدا دعوت آنها است از معصیت به طاعت ، و از اعراض به اقبال و ندامت بر ذنب لکونه ذنبا ؛ چنان که مفاد کلام علی علیه السلام هست در باب حقیقت توبه : « من الذنب الندامه ، و للفرايض الإعادة و ردّ المظالم و استحلال الخصوم ، و العزم علی أن لاتعد و ذوب الجسم فی الطاعه کما ربیتها فی المعصیه ، و إذاقه النفس مراره الطاعه کما أذقتها حلاوه المعصیه » (۲) .

بعد ، بدان که : هر یک از عبادات به خصوص توبه و صلوات که موجب قرب و معراج مؤمن است به منزله ابوابی از حق تعالی به روی عباد مطیعین است ، ولی

عموماً این ابواب گاهی مفتوح و گاهی مسدود است الاً باب توبه که دائماً مفتوح است الی انقضاء المده ، کما فی الحدیث : « لایغلق باب التوبه علی العباد حتی تطلع الشمس مغربها » (۳) ، که مسدودی او را تعلیق بر محال کرده که طلوع شمس از مغرب باشد و تعلیق بر محال محال است ، قال المولوی قدس سره :

آن همه گه بسته باشد ، گه فراز جز در توبه که نبود جز که باز (۴)

ص : ۹۴

---

۱- ۲ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۵۴ .

۲- ۳ - بدین الفاظ در مصادر یافت نشد ، لکن بنگرید به : نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۹۸ .

۳- ۱ - بسنجید : تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ، ص ۴۷۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶ ، ص ۳۴ : « أخبرنی عن التوبه إلی متی تقبل ؟ ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : یا أخوا العرب إن بابها مفتوح لابن آدم لا یسدّ حتی تطلع ... » .

۴- ۲ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ۹۷۶ ، « بیان آن که در توبه باز است » (با اختلاف در ضبط) .

قوله عليه السلام: فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاءُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا.

عتید : به معنی حاضر و مهیا است .

دو لفظ فضل در فقره دعا اگر به معنای واحد باشد تکرار لازم آید ؛ لهذا اول به معنای احسان است ، و ثانی به معنی زیاده .

« بلا » به معنی اختیار است .

و « جَلَّ » به معنی علوّ، و بمعنی العموم یقال : مطر مجلل ، التي تعمّ الأرض بمائه الجسیم بمعنی العظیم .

بالجمله ، مفاد فقره دعا آن که : از فضل و احسان خدا به این امت مرحومه که آنها را به اضافه عبادی فضیلت بر جمیع امم ماضیه داد .

« فلو لم نعتد » یعنی : پس اگر چنانچه ما از روی خطا و نسیان و اسراف بر نفس حاضر و مهیا نشویم کما هو حقّه بر اداء اوامر واجبه در طاعات و اجتناب منهیاتِ إِلَّا بها ، یعنی مگر فقط به همین توبه ، باز هم مع ذلك « لقد حسن بلائه عندنا » : یعنی : اختیار و ابتلاء او به ما بلا و اختیار حسن است ، أعنی به ادنی عقوبتی متبّه و خبر می نماید ، نه آن که چون امم ماضیه که در ترک اوامر و

ارتکاب نواهی آنها را مبتلا نماید به ابتلاءات سوء ، چون استیلاء عدو بر آنها به قتل و غارت و اسارت و خرابی معابد و احراق کتب سماوی آنها ، چون ابتلای بنی اسرائیل و غلبه بخت النصر و آتش زدن و منهدم نمودن بیت المقدس و احراق تورات در دفعه اول ، و مرتبه ثانی در مجازات عصیان و تمرد آنها غلبه قحط و غلا و طاعون و وبا . ولی در این امت مرحومه « أبلاه الله بلاه حسناً » (۱) یعنی :

ص: ۹۵

اختبار حسن است ، چون مرض و فقر و شیب که کفاره گناهان است ، كما ورد : « ولا تبتلنا إلا بالتي هي أحسن » (۱) ، ای لا تختبرنا إلا بوجه الحسن .

و لذا قال المعصوم : « و أجل إحسانه إلينا » یعنی : عالی و عام است در عموم احوال عطوفت خدا به ما امت مرحومه ، « و جسم (۲) فضله علينا » یعنی : و عظیم است زیادتى رأفت و تعالی بر ما ، چنان که در کلام مجید نوید مرحمت کرده حیث قال : « يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (۳) » ، یعنی : ای عبادى که اسراف و افراط و جهالت ورزید بر نفوس خود به این که تجاوز نمودید از حدود الهیه مأیوس مباشید از رحمت عامه خدا ، که خدا غفران و ستر می نماید ذنوب و اثرات مفساد و تجاوزات شما را جمیعاً ، لذا داعی علیه السلام در فقره دعاء می فرماید :

### رفع تکالیف مشکل از امت اسلام

فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ.

یعنی : پس این طوری که به این امت مرحومه رعایت نموده نبوده سنت و سیره و طریقه حق تعالی در توبه امم ماضیه که قبل از ما بودند ؛ چه شرط قبول توبه آنها موقوف بر قتل انفس بود ، كما قال تعالى : « فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ (۴) » ، لهذا از خصایص پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر می دهد « يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي

كَانَتْ عَلَيْهِمْ (۵) » ، یعنی : پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به قوانین و احکام سهله سَمَحَه از امت خود إصر و ثقل اعمال شاقه و تکالیف صعبه که به منزله قیودات و اغلال و سلاسل بر آنها بود از آنها موضوع و مطروح می نماید ، که من جمله از آن تکالیف شاقه قطع

ص: ۹۶

۱-۲ - بسنجید : بحارالانوار ، ج ۹۴ ، ص ۲۳۳ : « ولا تبتلنى » .

۲-۳ - متن: و جسیم .

۳-۴ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۵۳ .

۴-۵ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۵۴ .

۵-۱ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۵۷ .

موضع نجاست از ثوب و احراق غنایم و حرمت اخذ اسیر و فدیة او و صوم ثلاثه اشهر و غیر ذلک بود .

لذا معصوم در این فقره دعا متذکر است : « وضع عنا ما لا طاقه لنا به » چنان که حق تعالی از باب عنایت ازلیه که به این امت دارد آنها را به این دعا تلقین می نماید که : « رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصِيرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا (۱) » الی آخره ؛ چه نسیان ترک اوامر و ارتکاب نواهی است غفلت من غیر عمد ، و خطا مرتکب شدن عصیان است متعمداً .

رَبَّنَا ، ای مالک و مربی و مدبّر ما ، تحمیل مکن بر ما تکالیف شاقّه فوق طاقت ما چنان که تحمیل کردی بر اممی که سابق بر ما بودند ، کما این که به یک تمرد بنی اسرائیل از دخول بیت المقدس ، بأن « قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ (۲) » ، « إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا (۳) » ، خدای تعالی به مجازات این عصیان آنها را به عقوبت : « فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ (۴) » ، ای یتحیرون و یترددون ، مبتلا نمود .

### عدم تکلیف بر اوامر دشوار

قوله عليه السلام : وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا الْوُسْعًا ، وَ لَمْ يُجَسِّمْنَا (۵) إِلَّا يُسْرًا ، وَ لَمْ يَدْعُ لِإِعْجَادٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا .

التكليف منّا : كان مُعرضاً للثواب و العقاب .

الوسع : الطاقه .

ص : ۹۷

۱-۲ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸۶ .

۲-۳ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۲۲ .

۳-۴ - همان ، آیه ۲۴ .

۴-۵ - همان ، آیه ۲۶ .

۵-۶ - اصل : لم تكلفنا ... لم تجسمننا .

التجشم : التكلّف و التحميل على أمر الشاقّ .

اليسر : السهولة خلاف العسر .

الحجّه : من الاحتجاج .

العذر : التقصير .

ما حصل فقره دعا آن که حقّ تعالى تکلیف به اوامر و قوانینی که مورد وقوع ثواب و تحقّق عقاب است نمی نماید ، ما را زیاده از قدر طاقت و قدرت و تحمّل ما ، كما قال فی کلامه المجید : « لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (۱) » ، و تحمیل بر اوامر و نواهی مفروضه نمی نماید الاّ به طور یسر و آسانی از دون ضیق و عسرت .

### عدم قبول عذر بعد از ارسال رسل

« و لم یدع لأحد منّا [حجّه و لا] عذراً » ، یعنی : به واسطه ارسال رسل و انزال کتب به خصوص قرآن مجید که حاوی علوم اوّلین و آخرین و احتوای او بر اقامه براهین قاطعه و استدلالات واضحه است ، واگذار نکرده از برای احدی جایّ محاجّه و احتجاج ، و از برای خود مورد عذر و تقصیری كما قال تعالى : « لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (۲) » .

### هلاکت در عدم اتیان حجّت

قوله عليه السلام : فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ.

یعنی : چون حقیقت ها از کثرت اقامه حجج واضحه و دلایل قاطعه در کلام مجید خود جای شک و تردید و عذر و احتجاج برای احدی از عباد خود باقی نگذاشته ، لهذا مع ذلك هلاک شونده ، و عطب یابنده از ما کسی است که بنفسه

ص : ۹۸

۱-۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸۶ .

۲-۲ - سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۶۵ .

خود ، خود را به غضب و هلاکت انداخته .

« علیه » اعنی : مع العلم بقوانین الدّین و یقینه بحسنه ، و اطلاعه علی آثار السوء و الفساد فی مخالفه ؛ چه هر فردی لابد ، علم اجمالی به حدود الهی دارد ، و

با این علم اجمالی اگر تمرد از احکام نماید خود به دست خود « ألقى نفسه فی التهلكه » (۱) . چه جاهل مقصر است نه قاصر ، و جاهل قاصر معاف است به واسطه عدم این علم اجمالی ، چه « من كان أعلم فتكليفه أشكل ، و من كان أجهل فتكليفه أسهل » .

### سعادت در رغبت به دین و قوانین الهی

و قول معصوم علیه السلام : « والسعيد مَنّا من رغب اليه » ، سعيد ضدّ شقی است ، شقی مخالفت کننده . و سعيد مساعدت و موافقت نماینده است ، یعنی با سعادت از ما کسی است که رغبت به دین و قوانین او نموده قال تعالی : « وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَ لَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ (۲) » . « موعده » مفاعله است از طرفین ، و میعاد اطلاق می شود بر وعده و بر زمان وعده و بر موضوع قرارداد ، وعده به امری .

مجملی از تفسیر و تأویل آیه شریفه آن که : اگر شما نوع بشر الاقلیلی به هم موعده نمائید ، هر آینه مخالفت خواهید نمود ، یا در خود وعده ، یا در زمان وعده ، یا در محل موعده ؛ ولی خدای تعالی امضا و ایتیان می نماید در عالم ، آن امری را که « كان مفعولاً » ، اعنی بجا آورده شده و معین گردیده در علم او ، و لوح محفوظ است ، چه آنچه سبقت یافته در علم خدا وقوع او در عالم شهادت لابد

ص: ۹۹

۱-۱ - اقتباس از کریمه بقره ، آیه ۱۹۵ : « وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ » .

۲-۲ - سوره مبارکه انفال ، آیه ۴۲ .

واجب الوقوع است ، ولو بعد از مرور ازمنه متمادیه ؛ چه امورات تدریجی الوقوع دفعی الحصول است در لوح محفوظ ، ولی چون این عالم تدریج و دار اسباب است ، و از برای هر شیء شرایط و معدّاتی است از دورات فلکیه و سیر کواکب تا به آن دوره مخصوص که شرط وقوع امر معین است نرسد وجود فلان امر ، که مشروط است محقق نشود .

« لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ (۱) » ، مثلاً در علم خدا گذشته و بجا آورده شده که : زید نام ، در فلان یوم معلوم هلاک شود ، و فلان عمرو

نام ، باید در همان یوم باقی و زنده بماند ، ولی این هلاکت آن و بقای این که در علم خدا است نزد غیر خودش مستور و غیر معروف است ، و اذا وقع المعلوم فی حاقّ الواقع ، اعنی از نشأه علم به عالم عین آید بَیِّنٌ ، و انکشف المعلوم لکلّ أحدٍ ؛ چنان که حق تعالی به پیغمبر خود خبر می دهد که در فلان سنه و فلان یوم و ساعت فلان زید باید هلاک شود ، بعد به آن زمان وعده خدا که رسید .

« لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ » یعنی هلاک می شود آن کسی که گذشته است هلاکت او در آن روز در علم خدا « عن بَيِّنَةٍ » ای عن الکشف و البیان ، بحيث یشاهد هلاکته کلّ من کان حاضراً .

« وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ » و به واسطه آن که زنده بماند کسی که گذشته است در علم خدا حیات و بقای او در آن روز « عَن بَيِّنَةٍ » ای عن الوضوح و الحقیقه ؛ لَأَنَّ الْبَيِّنَةَ و البیان جعل الشیء مبیناً ظاهراً ، يقال : تبین الشیء ای تحقّق و ظهر خفائه .

ص: ۱۰۰



قوله عليه السلام : وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَذْنِي مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ.

أولاً- باید دانست که : « ادنی » اطلاق می شود بر معانی ثلاثه ، یک مرتبه به معنی أقل ، و مرتبه [ای] به معنی اذل و أحقر ، و مرتبه [ای] به معنی أقرب است . التذانی إلى الشیء : التقرب إليه ، كما فی قوله تعالى : « دَنَا فَتَدَلَّى (۱) » . ای قرب و تعلق . و « ادنی ملائکته » که در فقره دعا است به معنای أقرب است .

أعنی : حمد می نمایم تو را به تمام حمدی که مقرب ترین ملائکه تو ، تو را حمد می کنند ، چنان که این معنی از « اکرم خلیفته » بعد استفاده می شود که ادنی به معنی أشرف و أقرب است نه به معنی اذل و أحقر .

### انواع ملائکه

چه از برای ملائکه درجات متفاوت و عبادات مختلفه و مراتب متوالیه است در تقدم و تأخر و قرب و بعد از حقّ تعالی ، كما فی الحدیث : « و للملائکه مقامات معلومه ، منهم شِجْد لا یرکعون ، و منهم رُكْع لا ینصبون » . و آن اولاً- دو قسم اند [۱] : ملائکه سماوات که سکان سماوات اند ، [۲] : و ملائکه ارض .

چه اجرام سماوی اولاً ذی روح و ذی شعورند و حرکات دوری آنها سریعاً و بطیناً حرکات ارادی است ، چون حرکت انسان و حیوان از محلی به محلی که اولاً تصور منفعت و غایت حرکت را از جلب نفع و دفع ضرر می نمایند ، و بعد اقدام بر حرکت و اثبات اراده در حرکات افلاک از این است که مهروب آنها مطلوب می شود ، و مطلوب مهروب ، و در حرکات طبیعی و قسری چون حرکت ثقیل به

ص: ۱۰۱

مرکز و خفیف به محیط ممکن نیست که مهروب مطلوب شود، پس از آن ارواحی که متعلقه به آن اجرام عظیمه سماویه و موجب تحریک آن اجرام شده اند در اصطلاح حکماء به « نفوس سماویه » تعبیر شده، و در لسان شرع و قرآن به « ملائکه مُدَبِّرَاتٍ أَمْرًا » (۱)؛ زیرا که آنها به حرکتشان تدبیر مواد عنصریه نمایند.

قال تعالی: « وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (۲) » حفا به معنی: مشی کردن و دوران و طواف نمودن است، و « حول »: حرکت و تحول انتقال از نقطه ای [به نقطه ای] است. یعنی می بینی ملائکه سماویه را که دوران می زنند به گرد کره ارض از حول و حرکت عرض که فلک الافلاک و فلک اقصی باشد، و همان حرکت آنها عبادات و تسبیحات آنها است.

كما ورد « صلت السماء بدورانها، و المطر بهطلانه، و الماء بسیلانه، و الأرض برجحانها، و قد یصلی و لایشعر و لذكر الله أكبر » (۳). که عباداتشان به فنون مخصوص است، اعنی آن که حرکت سریع دارد بطیئه نخواهد داشت؛ و آن که بر منطقه بروج حرکت نماید حرکت مستقیم نمی شود، و آن که رو به حضيض سیر

نماید رو به اوج نخواهد رفت و بالعکس؛ و آن که از مشرق به مغرب رود از مغرب به مشرق نخواهد رفت.

### ملائکه فلکی

بالجمله، چنانکه از برای هر فلکی از افلاک تسعه نفسی است، نیز به ازای هر فلکی عقلی است از عقول عشره طولیه، که از آنها در قرآن به ملائکه « فارات فرقا » تعبیر شده، به واسطه مفارقت آنها به کلی از عالم اجسام؛ آنها اند از حیث

ص: ۱۰۲

۱-۱ - اقتباس از کریمه نازعات، آیه ۵: « فَأَلْمَدَّبَّرَاتِ أَمْرًا ».

۲-۲ - سوره مبارکه زمر، آیه ۷۵.

۳-۳ - شرح الأسماء الحسنی، ج ۲، ص ۸.

تنزه و تجرّدشان ملائکه مقرّبین إلى الله و أدنی ملائکته . دو فقره دعا اشاره به آنها است .

### اقسام ملائکه ارضی

و اما ملائکه ارضیه نیز دو قسم اند : [الف] : ملائکه علامه ، [ب] : و ملائکه عمّاله ؛ که اول از جنود جبرائیل اند ، و ثانی از اعوان میکائیل و عزرائیل .

### ملائکه علامه

و باطن ملائکه علامه در ارض اشاره به قوی و مدارک جزئیّه است که اعظم آنها قوّه عاقله است در انسان که مدرک معانی کلّیه است ، و مظهر جبرائیل است در عالم صغیر ، كما قال المولوی :

آن ملک با عقل یک جوهر بدند بهر حکمت در دو صورت آمدند(۱)

و بعد قوای عشره او که مدارک جزئیّه اند ، پنج در ظاهر بشره است از باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه ، و پنج در باطن است ، اعنی : حس مشترک و واهمه و خیال و حافظه و متصرفه .

### ملائکه عمّاله

و باطن ملائکه عمّاله اشاره به قواء سبعه نباتیه است که هر یک در عملی که مأمور بر اویند ، و به منزله عبادت آنها است مشغول اند ، و آن جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و نامیه و مصوّره و مرتبه است .

ص: ۱۰۳

---

۱-۱ - بسنجید : مثنوی معنوی ، د ۳ / ۷۶۲ ، « گفتن شیطان قریش را » : چون فرشته و عقل کایشان یک بدند بهر حکمتهاش

دو صورت شدند

باری ، کلام قدماء از حکماء است : « الملک و الشیطان و الجنّ متحدین بالنوع ، مختلفین بحسب الأعمال و الأفعال ان لم یصدر منه إلا خیراً فهی ملائکه ، و ان لم یصدر منه إلا شراً فهو شیطان و ان صدر منه تارّه الخیر و تارّه الشر ، فهو جنّ » .

اگر چه لفظ جن بر هر مرتبه سه قسم (۱) اطلاق شده به اعتبار استتارهم عن العیون ، كما قال تعالی فی حقّ الشیطان : « کَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۲) » ، اى كان من الملائکه .

و جای دیگر فرماید : « وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّهِ نَسَبًا (۳) » ، یعنی : قرار دادند بین خدا و بین ملائکه المعبر عنها بالجنّ نسبت ، به این که گفته اند الملائکه بنات الله .

[حَمْدًا يَفْضَلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضِلِ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ]

[ ... ]

### حمد بی اندازه بر خداوند

قوله عليه السلام : ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِيْنَ وَ الْبَاقِيْنَ عِدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عِدْدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

الحمد : مبتدا است ، و « له » خبر او است . و علاوه بر آن که لام « له » لام اختصاص است ، مع ذلك ، خبر ، حقّ او تأخیر از مبتدا است ، و تقدیم ما هو حقّه التأخیر یفید الحصر .

ص: ۱۰۴

۱-۱ - کذا در اصل / اصح : بر هر سه قسم مرتبه .

۲-۲ - سوره مبارکه کهف ، آیه ۵۰ .

۳-۳ - سوره مبارکه صفات ، آیه ۱۵۸ .

یعنی حمد خاص خدا است به ازاء هر نعمتی از نعم ظاهره و باطنه که از او بر

ما است ، و به ازاء هر نعمتی که به تمام خلق ذی حیات او است از گذشتگان و باقیان ، و به عدد اشیائی که احاطه دارد علم خدا به آنها از ذرات موجودات علوی و سفلی به اضعاف مضاعف ، ای امثالاً کثیراً أبداً ، ای دهرأ طویلاً سرمداً ، ای دائماً مستمراً الی یوم القیامه ، انتهاء عمر العالم ؛ و حمدت الله بجوامع الحمد ، ای بکلمات جمعت أنواع الحمد و الثناء علی الله .

### حق حمد الهی

ولی باید دانست که آن حمدی که این همه اهتمام دارد نه فقط همان است که انسان در نعمت و رفاهیت عاده به زبان بگوید : « الْحَمْدُ لِلَّهِ (۱) » ، بلکه مقصود اثبات توحید است که انسان در تمام احوال در شدت و رخاء ، یسر و عسر ، مرض و صحه ، قلب و لسان و سایر جوارح خود را انکساراً و تذلاً مشغول به ذکر خدا نموده ، و عموم واردات خود را مقتضای حکمت و مصلحت خود دانسته و به مفاد : « وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (۲) » هیچ چیز را از ذی روح و غیر ذی روح مؤثر در امور خود نداند ؛ بلکه به مقتضای « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ (۳) » و لاینفع الشفاعة إلا من بعد إذنه ، تمام را آلات و معدّات و جنود مأموره در وصول و ایصال انتفاعات و دفع ملمات خود تصور نموده ، و در نعمت ظهور و آثار منعم را مشاهده نماید .

این شکر و اعتراف به منعم است که موجب فوز دارین و باعث نجات از عقوبات است ، کما قال الله تعالی : « مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ (۴) » ،

ص: ۱۰۵

۱-۱ - سوره مبارکه فاتحه ، آیه ۲ .

۲-۲ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۳۸ .

۳-۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۵ .

۴-۴ - سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۴۷ .

ولی واصلین و واقفین در این درجه قصوی به غایت قلیل اند ، کما قال تعالی : « اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ » . (۱)

### توجه به نعمات الهی و وجوب شکر بر آن

و چون اغلب از عباد به کلی غفلت از منعم خود دارند ، لهذا آنها را در مواضع کثیره از قرآن مجید متذکر به نعمتهای خود نموده ، و قال : « أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۲) » ، « ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ [أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ \*] لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ (۳) » ، یعنی : آیا آن آبی که بیاشامید شما او را از سحاب نازل نموده اید ، یا ما اگر می خواستیم قرار می دادیم او را اجاج ، اعنی شدید الملوحة ، کما کان حین وقوعه فی البحر من قبل تبخیره و تصعیده الی السماء .

چه علت نزول باران و اسباب طبیعی او آن است اولاً به اراده حکیم علی الاطلاق و فاعل مختار اشعه شمسیه بر بحار تابش نماید ، و از اثر تابش او آب ثقیل را حرارت خفیف نموده بخارش نماید ، و بخار مرکب است از اجزاء رشیه مائیه ؛ و از حرارت مکتسبه شمسیه و چون حرارت به سبب خفت خود مایل به علو است ، لهذا عنفاً و قسراً آب ثقیل را که مایل به مرکز است صعود دهد ، تا به نقطه [ای] از هوا که اثر انعکاس اشعه شمس و حرارت نمی رسد ، و آن نقطه از هوا به واسطه نرسیدن اثر انعکاس در کمال برودت است ، لهذا حرارت را مغلوب نموده و رطوبات متصاعده را منجمد نماید که اسم آن « مزن » و « سحاب » است .

و بعد قطعات متفرقه سحاب را خداوند به توسط ریح به هم تألیف نموده ، متراکم شود ، و بعد از تراکم و الصاق و غلبه فشارش ریح رطوبات منافذ او

ص: ۱۰۶

۱-۵ - سوره مبارکه سبأ ، آیه ۱۳ .

۲-۱ - سوره مبارکه واقعه ، آیه ۶۸ .

۳-۲ - همان ، آیه ۶۹ و ۷۰ .

خارج شود، و در نزول، اجزاء ماء به هم ملصق شده قطرات باران گردد، كما قال تعالى: « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (۱)»، یعنی: ما نازل کردیم از فشرده شده ها که سحاب باشد ماء سیال را، چنان که حق تعالی عین همین قواعد حکمت را در نزول مطر برای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تشریح می فرماید حیث قال: « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ (۲)» چه «ودق» همان رطوبات و قطرات آب است که خارج می شود از خلل و فرج و مسامات سحاب چون جامه مرطوبی که بعد از فشردن رطوبات او خارج شود.

### کفران نعمت و مقارنت آن با شرک

پس چون حقیقت حمد و شکر نه فقط لقلقه لسان است، بلکه توحید خدا و خارج نمودن ماسوی در تأثیر است، لهذا خود، کفران نعمت خود را شرک قرار داده، چنان که می فرماید: « وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ \* ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳)» یعنی: آنچه در شما است از نعمت از خدا است، و بعد از نعمت اگر به مجازات و مکافات اعمال شما را نائل شد ضرر که نقصان اموال و اولاد و زراعات باشد لابد بالفطره «إليه تجارون»، یعنی به او پناه برده و استغاثه رفع او را می نمائید، بعد زمانی که برطرف شد ضرر، فرقه [ای] از شما «بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ» مشرک شوند، یعنی: در حال رفاهیت از تحت اوامر و نواهی ما به عصیان خارج شوند.

ص: ۱۰۷

۱-۳ - سوره مبارکه نبا، آیه ۱۴.

۲-۴ - سوره مبارکه نور، آیه ۴۳.

۳-۱ - سوره مبارکه نحل، آیه ۵۳ و ۵۴.

## دلیل کفر برخی انسانها

« لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۱) »، یعنی: علت شرک شما که غیر خدا را وسیله جلب نفع و دفع ضرر خود تصور نموده اید به واسطه این است که کافر، یعنی غافل و جاهل و محجوب و مستورید به آنچه ما به شما داده ایم، « فتمتّعوا »، یعنی: این چند روز محدوده دنیا را تعیش و زندگی نمائید در جهالت و غفلت.

« فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ » یعنی: عن قریب بعد از کشف حجاب و رفع غطا و حدت بصر به موت می دانید که لا مؤثر فی الوجود الاّ الله، به مقتضای این آیه وافی هدایت.

« كَسْرَابٍ بِقَيْعِهِ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ (۲) »، که بالاخره غیر خدا چیزی را نیابد، کما قیل:

هستی عالم نماید چون سراب در بیابان از شعاع آفتاب

[حمداً لا منتهی لحدّه، و لا حساب لعدده، و لا مبلغ لغایته و لا انقطاع لأمدّه]

[ ... ]

## حمد موجب طاعت و مغفرت

قوله عليه السلام: حَمْدًا يَكُونُ وُضْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِيْعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ.

الوصله: ما يتوصّل به الى الشئ ء لطاعه العباده .

و العباده: الخضوع و التذلل و الانقياد الى المولى .

ص: ۱۰۸

---

۱-۲- همان، آیه ۵۵.

۲-۳- سوره مبارکه نور، آیه ۳۹.



العفو: التجاوز عن الذنب .

الرضوان: الرضا، و هو ضدّ السخط، قال تعالى: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ (١)»، یعنی: هدایت و ارشاد می نماید خدا به این قرآن کسی را که متابعت نماید رضای او را در اداء اوامر مفروضه و ترک نواهی طرق سلامتی دارین را .

و ذریعه: به معنی وسیله و ما به التقرّب است .

و مغفرت: اگرچه «غفر» به معنی ستر و غطاء است، يقال: غفر الله ذنبه، أي ستره و غطاه، ولی مغفرت حقیقه به معنای معرفت است، چنان که معصوم در تأویل آیه شریفه: «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٢)» فرموده: «أى «قل للذين آمنوا يغفروا للذين لا يعلمون، فاذا عرفوهم فقد غفروا لهم» (٣). (٤)

«لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ»، أى وقایع الله لعباده من إيصال أجر الحسن لأهل الطاعة، و وصول العقوبه للعاصين .

### جزای اعمال در تمام ادیان

أعنى: بگو به صاحبان علم و معرفت و ایمان که تعلیم و تعریف کنند به جهّال

که البته «لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»، یعنی: البته جزا می بیند هر قومى از اقوام، اعمّ از یهود و نصاری و مجوس و مسلم عالم و جاهل، مطیع و عاصی، شقى و تقى، به آن اعمالی که کسب می نمایند «إن خيراً فخير و إن شراً فشر» (٥)،

ص: ١٠٩

١-١ - سوره مبارکه مائده، آیه ١٦ .

٢-٢ - سوره مبارکه جاثیه، آیه ١٤ .

٣-٣ - اصل: بمعرفتنا يغفروا أى يعرفوا و يعلموا الذين، به جای: بمعرفتنا... غفروا لهم .

٤-٤ - بحارالانوار، ج ٢، ص ١٥ و ج ٩، ص ٢٣٧ .

٥-١ - الكافى، ج ٢، ص ٢٩٤؛ بحارالانوار، ج ٦٨، ص ٣٦٨ .

« فإذا علموهم أو عرفوهم فقد غفر لهم » (۱).

و چنان که در موضع دیگر فرمود: « وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا (۲) »، یعنی: برای هر عاملی در طاعت و معصیت درجه و مرتبه ای است از ثواب و عقوبت به مقتضای اعمال و بر قدر استحقاق؛ زیرا که مجزی، نقّاد بصیر است، « وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۳) »، چنان که هر وقت را حق تعالی به واسطه مجازات اهل قریه و شهری بلای عامی فرستاد، از قبیل قحط و غلا و طاعون و وبا و استیلای دشمن، هر فردی از افراد ساکنین آن بلده به قدر استحقاق خود مجازات می شدند، یکی به قتل یکی به اسارت یکی به جراحت و یکی به غارت اموال، با آن که تمام در شهر واحدند، کما قیل:

دو کشتی [متساوی] المزاج (۴) در یک بحر یکی رساند به ساحل، یکی به طوفان داد (۵).

لذا قال تعالی فی موضع آخر: « لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَ لَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا (۶) ».

ضمیر « کم » (۷) اشاره به مسلمین است، و اهل کتاب یهود و نصاری، یعنی نیست هرگز به میل و خواهش و اراده شما و اهل کتاب که بگویند: « نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ (۸) »، اعنی: ماها مسلم و اهل کتابیم، هر چه می کنیم معفو و مغفوریم، فقط به همین اسم اسلام و انتساب به کتاب آسمانی؛ بلکه « مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا (۹) »، یعنی:

ص: ۱۱۰

۱-۲ - بسنجید: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۴؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵: - علموهم أو .

۲-۳ - سوره مبارکه انعام، آیه ۱۳۲ .

۳-۴ - همان .

۴-۵ - هکذا در اصل، مصدر: متساوی اساس را در بحر .

۵-۶ - قصاید، محتشم کاشانی، « در مدح پادشاه دکن گفته » .

۶-۷ - سوره مبارکه نساء، آیه ۱۲۳ .

۷-۸ - اصل: منکم .

۸-۹ - سوره مبارکه مائده، آیه ۱۸ .

۹-۱۰ - سوره مبارکه نساء، آیه ۱۱۰ .

مطلقاً هر فرقه از شما که اعمال سوء نماید فوراً به آن عمل سوء خود جزا داده می شود، نمی باید برای خود ولّی، اعنی (۱) و معانی در جلب نفع به خود، « و لانسیراً ». یعنی: و نه مانعی که منع و دفع ضرر و مکروه نماید از او.

## ورود به انواع جَنّت

قوله علیه السلام: وَ طَرِيقاً إِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيراً مِنْ نَقَمَتِهِ.

أی حافظاً و مجیراً من انتقامه و عذابه:

[قوله علیه السلام:] وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهيراً عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزاً عَنِ مَعْصِيَتِهِ.

یعنی: حمد و توحیدی که راه نما و راه بر باشد به جَنّت او تعالی، اعمّ از جَنّت الذات و جَنّت الصفات و جَنّت الأفعال.

چنان که اشاره به جَنّت الذات است کلام امام علیه السلام: « یا الهی و جَنّتی و نعیمی » (۲)، یعنی: تو بذاته جنت و نعیم منی.

و اشاره به جَنّت صوری است کلام علی علیه السلام: « ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک » (۳)، و حمدی که موجب امن و امان من باشد من غضبه. و معنی الغضب فی غیر الله هو قلیان دم القلب لإیراده الانتقام، و هذا المعنی من أوصاف المخلوق، و لا يجوز فی حقّ الله. و الغضب منه تعالی هو إیصال العقوبه الی العصاه.

« و ظهیراً الی طاعته »: یعنی: باز حمدی که عون و پشت به آن باشد مرا بر طاعت خدا، و حاجز و حایل و مانع باشد مرا از معصیت خدا، كما قال تعالی: « وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ » (۴).

ص: ۱۱۱

۱-۱ - هکذا در اصل / جمله ناقص به نظر می رسد.

۲-۲ - در مصادر معتبر یافت نشد.

۳-۳ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۷۸؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۴۰۴.

۴-۴ - سوره مبارکه نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

« خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ » به آن که انسان عالم شود بر آن که : إن الله يراه و يسمع ما يقول ، و يعلم ما يعلمه من خير و شرّ ، فيحجزه و يمنعه ذلك العلم عن مشتبهات النفس من غير حلّه و مطلق قبایح الأعمال و الأقوال ، فذلك الذي خاف مقام ربّه ، كما قيل :

از پی آن گفت حق خود را سمیع تا ببندی لب ز گفتار شنیع(۱)

### حمد موجب ادای حق الهی

قوله عليه السلام : وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيهِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ . حَمْدًا نَسْعُدُ (۲) بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ ، وَ نَصِيرٌ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ .

یعنی : حمد می نمایم خدا را حمدی که معاونت نماید ما را بر اداء حقّ الله من احکامه و فرائضه و وظایفه . وظایف خدا نسبت به عباد ما یقدر لهم فی کلّ یوم من الطعام و الشراب کلّ ما یحتاجون إلیه فی تعیشهم .

و حمدی که به واسطه او خارج شویم از فرقه اشقیاء و داخل شویم در زمره سعداء از اولیاء ، « الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ » (۳) .

### حمد موجب شهادت

« و نصیر به فی نظم الشهداء » ، یعنی : حمدی که رجوع نمائیم به واسطه آن حمد در نظم و رشته شهداء بسیوف أعداء الله .

الشهید : الفعیل بمعنی الفاعل اعنی شهادت دهنده ، و هو من قتل فی جهاد الأعداء بین یدی نبی او إمام معصوم .

ص: ۱۱۲

۱-۱ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۸۲۸ ، « غرض از بصیر و سمیع گفتن خدا را » .

۲-۲ - اصل : نصعد .

۳-۳ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۶۲ .

و اطلاق لفظ شهید بر او شده از باب این که به این هلاکت و جان فشانی خود در رکاب نبی و امام فعلاً دون قولاً ، گویا شهادت می دهد بر حَقانیت دین خود ، و تصدیق قول نبی و امام . اعنی اگر او در دین خود و اقوال نبی تردید و شک داشت « لا تلقی (۱) نفسه فی التهلکه » (۲) ، پس به این فعل خود شاهد و حجت بر صحت و یقین دین خود است ، از این جهت او را شهید گویند .

یعنی حجت دیگران ؛ چنان که وقتی که فرقه یهود اظهار و ادعای ولایت به

خدا می نمودند که : « نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ (۳) » ، ای ابناء انبیاء الله ، خداوند تعالی برای اثبات کذب و بطلان داعیه آنها بر خود ، موت را که مؤدی بلقاء الله است معیار آنها قرار داده ، فرمود : « قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا آآ إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴) » ، بعد خود تکذیب داعیه آنها نموده که : « وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَيُّدًا بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۵) » بلکه « وَ لَتَجِدَنَّهْم أٰخِرَصَ النَّاسِ عَلٰی حَيٰٓاهِ » (۶) .

### تفسیر ولی

قوله عليه السلام : إِنَّهُ وَلىِّ حَمِيْدٌ .

الولاية : الحکومه ، والسلطنه ، والتمكّن فى التصرف . و من أسمائه تعالى : الولی ، هو المالك للأشياء المتولّى أمرها ، المتصرف فيها بالتدبير ، والقائم بها الولاية الربوبية والمختاربه .

قال تعالى : « هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۷) » یعنی :

ص : ۱۱۳

۱-۴ - هکذا در اصل .

۲-۵ - اقتباس از کریمه بقره ، آیه ۱۹۵ .

۳-۱ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۱۸ .

۴-۲ - سوره مبارکه جمعه ، آیه ۶ .

۵-۳ - همان ، آیه ۷ .

۶-۴ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۹۶ .

۷-۵ - سوره مبارکه کهف ، آیه ۴۴ .

ربوبیت و حکومت و سلطنت حقه دون مجاز خاصّ حق است .

« هو خیر » یعنی : او است مختار مطلق از حیث ثواب و اجر نیک دادن ، و او است مختار در عقوبت کردن به مقتضی استحقاق . و چون ولایت امارت و سلطنت است لهذا این معنی را مجازاً در عباد استعمال فرموده ، حیث قال : « وَ كَذَلِكَ تُؤَلَّى بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱) » ، یعنی : ما حکومت داده و مسلط می نمائیم بعضی از ظلمه را بر بعضی دیگر به قتل نفوس و غارت اموال و هلاکت زرع و نسل آنها ، بر حسب مجازات و اقتضای اعمال مکتسبه شان ، چنان که در موضع دیگر از احکام مجید عین همین مطلب را به طور دیگر خبر می دهد : « أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرَهُمْ آزًا (۲) » ، مقصود از شیاطین جهال از

متمردین انس اند .

یعنی ما فرستاده و مسلط نموده ایم متمردین از ظلمه و شیاطین انس ، اعوان و جنود شیاطین باطنیه مطیع نفس اماره و تابع هوی را به قهر و غلبه بر کافرین و جاحدین اوامر و نواهی الهیه ، که « تَوْرَهُمْ آزًا » : ای تهییجوهم ، تضطربوهم اضطراباً بأنواع العقوبات و الصدمات ، لذا قیل : « من منع عن ماله حقوق الله من الزكاه و حقوق الفقراء من الصدقات يبعث الله عليه سلطاناً أو شيطاناً ، فيأخذ ما يجب عليه عنفاً في غير طاعه الله » ، كما قیل : « چه سائل از او به زاری طلب کند چیزی بده ، و گرنه ستمگر به زور بستاند » .

و « ولیّ حمید » در فقره دعا که از اسماء الله است ، فعیل به معنای مفعول است ، ای اِنَّه تعالی محبوب فی قلوب اولیائه ، و فی حکومته (۳) ، و ولایتیه محمود علی کلّ حال . یا آن که « ولی » در فقره دعا ، فعیل به معنای فاعل است ، ای اِنَّه الذی یکون

ص: ۱۱۴

۱-۶ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۹ .

۲-۷ - سوره مبارکه مریم ، آیه ۸۳ .

۳-۱ - اصل : حکومه .

أولى بالغير و أحق بتدبيره .

و نیز «ولی» به معنای محبّ و متبوع مطاع است ، كما قال تعالى : « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (۱) »  
أى إنّه يحبّ الذين آمنوا و معينهم فى قبول الهدايه ، و مكّمّل قلوبهم بكمال العرفان ، المعبّر عنه بالإيمان بأن يخرجهم من  
الظلمات الخلقه الى نور الهدايه ، از باب آن که هر فردی از افراد ناس به حسب اصل طینت و اوّل خلقت از ظلماتند از قبیل  
جسمانیت و طبیعت و حیوانیت ، که اولاً بر آنها مستولی است .

و مقتضای ذات آن مرتبه بروز و ظهور افعالی است که موجب طرد و بُعد انسان است از رحمت ، و مهجوری او است از جنّت  
، و هبوط او است در ظلمت اسفل السافلین عالم طبیعت به غلبه ظلمات اوصاف نفسانیه ، چون شهوت و غضب و وهم که : «  
ظُّلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ (۲) » ، و درکات بعضها تحت بعض ، قبل از آن که مسخّر نماید آن اخلاق و اوصاف را قلب به آن  
که استعمال نماید آنها را « فیما

خلقت لأجله » .

و اگر نبود اثر محبّت و تدبیر خدا بر انسان به تنویر قلوبشان و تربیته لهم بالنصر و المعونه لما آمنوا و كانوا من الکافرين .

## اشکال

اگر چه بعضی از علمای ظاهریه چون شاعر به معنی کلام الهی که فرموده : « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ  
النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (۳) » نشده ، و «ولی» را فقط به معنی محبّ و متصرف گرفته اند ایراد نمایند که باید به مقتضای

ص: ۱۱۵

۱-۲ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

۲-۳ - سوره مبارکه نور ، آیه ۴۰ .

۳-۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

آیه مبارکه ، کفرِ کافر و خروج او از نور به ظلمت نباشد به قضا و قدر الهی ؛ زیرا که بالحقیقه اضافه به طاغوت داده شده ، با آن که از باب توحید افعال و مفاد : « وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ (۱) » ، و « لا- مؤثر فی الوجود الا الله » حقّ تعالی است مبدأ الكلّ ، عالم بالاشیاء ، قادر علی جمیع الممكنات ، و لو خرج شیء من الأشياء عن علمه و قدرته و ایجاده و تأثیره بواسطه و بلا واسطه لم یصح مبدأیه للكلّ .

چه مفاد آیه شریفه نه آن است که دوستان آنها طاغوت خارج می نمایند آنها را از نور به ظلمت ؛ زیرا که طاغوت در لسان اخبار اطلاق شده بر اصنام و بر نفس اماره بالسوء ، لآنها کثیر الطغیان و التجاوز عن حدود الله ؛ چه اگر حمل بر اصنام شود معلوم است که آنها بعیدند از ولایه و محبت ، تا محبت آنها کفار را خارج نماید از نور به ظلمت ؛ و اگر اطلاق بر نفس و شیطان شود نیز آنها اعداء بنی آدم اند نه اولیاء آنها .

أما الشیطان ، كما قال تعالی : « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْكُمْ یَا بَنَیَّآ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ » . (۲)

و أما النفس ، كما ورد فی الحدیث : « أعداء عدوک نفسک التی بین جنییک » (۳) .

## پاسخ

و دفع ایراد آن که لفظ طاغوت در آیه در محلّ مفعول است ، یعنی کفار متابعت و دوستی آنها طاغوت نفس اماره و شیطان را ، ایشان را خارج می نماید از نور هدایت به ظلمت غوایت و جهالت ، چنان که مفاد کلام الهی که خبر می دهد از لسان ابراهیم علیه السلام « وَ اجْتَنِبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْآءِصْنَامَ \* رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلَّلْنَ کَثِیْرًا مِنْ

ص: ۱۱۶

۱-۲ - سوره مبارکه صافات ، آیه ۹۶ .

۲-۳ - سوره مبارکه یس ، آیه ۶۰ .

۳-۴ - عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۱۱۸ ؛ مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۵۹ ؛ عدّه الداعی ، ص ۳۱۴ .



النَّاسِ (۱)»، معنا (۲) آن که: دوری و اجتناب بده مرا و اولاد مرا از این که عبادت و اطاعت و خضوع و تذلل نمائیم اصنام و هیاکل اوثان را؛ زیرا که آنها گمراه کرده اند بسیاری از ناس نسناس را. یعنی مردم به واسطه توجّه و متابعت آنها ضلّوا عن سبیل الله، لا یاضلالهنّ ضلّوا عن السبیل، که مستلزم تعدّد در مبدأ اثر و اشتراک در تأثیر باشد با آن که «لا مؤثر فی الوجود الاّ الله»؛ چه آن که عین او مکتحل به نور الله است، داند و بیند که عالم بأسرها عبادالله است، به مفاد: «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۳)»، و لیس لهم شیء من الوجود و الصفات و الافعال إلاّ بالله و بحوله و قوّته كما فی الخبر: «لا حول و لا قوه إلاّ بالله العلی العظیم» (۴).

پس ضلّوا عن طریق الله به اطاعت و مودّتهم ایّاهنّ، لا- باضلالهنّ ایّاهم، كما أنّ الکفار بتولیتهم الطاغوت أخرجوا من نور الإیمان و المعارف الی ظلمات الشهوات و الجهالات.

چه «طاغوت» مفعول است، و فاعل او مستتر در خود، که مرجع ضمیر «هم» راجع به کفّار باشد، چنان که استنباط می شود این معنی از جمع آوردن «اولیاء» که راجع به کفّار است، و مفرد آوردن طاغوت، که بالحقیقه نفس امّاره به سوء است.

### ورود به نور با بهره از ولایت

بالجمله، پس ولا و محبت نفس خارج می نماید کفّار را از نور روحانیه و ایمان فطری، المشار الیه فی قوله صلوات الله علیه: «کلّ مولود یولد علی»

ص: ۱۱۷

۱-۱ - سوره مبارکه ابراهیم، آیات ۳۵ و ۳۶.

۲-۲ - هکذا در اصل.

۳-۳ - سوره مبارکه مریم، آیه ۹۳.

۴-۴ - الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ البلد الامین، ص ۱۵۰؛ مهج الدعوات، ص ۷۷.

الفطره» (۱)، أى فطره الإسلام إلى ظلمات صفات النفسانيه الشهويه البهيميه و السبعيه الغضبيه ، إلى أن كدر الأرواح ، و أظلمت بهذه الظلمات ، و تخلّق بأخلاق النفوس الأرضيه ، كما أنّ بولايه الله و تربيته و تدييره أخرج النفوس المستعدّه عن ظلمات الطبيعه الى أنوار القدسيه و أخلاق الملكيه ، حتى تنوّرت بنور الإيمان و المعارف ، و علت الى عالم القدس و أعلى عليين ، مع كونها سفليه أرضيه ، كما قال تعالى : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۲) » بحسب روحه الذى هو من عالم النور ، « ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۳) » بإفساد الاستعداد بالكفر و متابعه الهوى و الطاغوت ، « إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا (۴) » .

### نزع روح و نفيس

زيرا كه انسان چون مرگب است از عالم امر و عالم خلق ، لهذا از برای او دو جزء است ، يکى روحانى نورانى علوى من عالم الأمر و الملكوت الأعلى ، و ديگرى ظلمانى سفلى از عالم خلق و هو جسد (۵) الطبيعى ؛ و از برای هر يک از دو جزء شوق و ميل مفرط است به عالم خود ، كما قيل :

ميل جان اندر ترقى و شرف ميل تن در كسب (۶) اسباب و علف (۷)

و قصد الروح الى عالمه ، و هو جوار ربّ العالمين و مجاوره المقرّبين . و ميل النفس و هواها الى عالمها ، و هو أسفل السافلين .

و بين نفس و روح مادام العمر تغالب و تقاوم ؛ است ؛ زيرا كه هر يک اراده دارد

ص: ۱۱۸

۱-۱ - الكافى ، ج ۲ ، ص ۱۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۳۹ ، ص ۳۲۸ ؛ عدّه الداعى ، ص ۳۲۳ .

۲-۲ - سورة مبارکه تين ، آيه ۴ .

۳-۳ - همان ، آيه ۵ .

۴-۴ - همان ، آيه ۶ .

۵-۵ - کذا .

۶-۶ - مصدر : + و .

۷-۷ - مثنوى معنوى ، مولوى ، د ۳ ، ص ۷۸۷ ، « منجذب شدن جان نیز ... » .

که مسخر نموده صاحب خود را، و مطیع نماید در تحصیل حوائج. و از برای هر یک اولیائی است، پس ولیّ روح، خدا و جنود و احزاب او، ملائکه است، از

مباشرین معارف و اخلاق حسنه و قوای روحانیه. و ولیّ نفس، طاغوت و جنود او جهالات و صفات ذمیمه و قوای نفسانیه است.

و مجادله و مدافعه ثابت است بین آنها در فضای قلب انسانی تا آن که مملکت قلب مفتوح شود از برای هر یک از آن دو، پس حکم و غلبه مر اوراست، كما فی الخبر: «إن غلب عقله علی شهوته فهو أعلى من الملائکه، و إن غلبت شهوته علی عقله فهو أدنی من البهائم» (۱). كما قيل:

از دو قوم آسوده از جنگ و حراب این بشر با دو مخالف در عذاب (۲).

پس اگر غلبه برای حزب الله بود به علاماتی که تعرفها ارباب العقول، أنه خلق للجنه، فسابق القضاء و التقدير. پس می باشد خدا متولی امر او [و] مخرجه من الظلمات التي هي دواعی النفسانیه بحسب فطره النفس الی نور العرفان و فعل الخیر.

و اگر بود غلبه برای حزب شیطان معلوم أنه للنار، و یسر له أسباب المعصیه لحکمه الهیه و مصلحه قدریه. پس می باشد شیطان و جنود او، اولیاء و متولی امر او، و مخرجه من النور الذی کان له بحسب الفطره الی ظلمات الدنیاویه من الشهوات و اللذات التي يرغبهم الطاغوت فيها، و کلّ ذلك غیر خارجه عن قضاء الله و قدره، كما قال تعالی: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا» (۳).

ص: ۱۱۹

۱-۱ - بسنجید: مشکاه الانوار، ص ۴۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۹۹.

۲-۲ - مثنوی معنوی، مولوی، د ۴، ص ۹۱۱، «در تفسیر این حدیث مصطفی...».

۳-۳ - سوره مبارکه انعام، آیه ۱۲۵.

و قال فی موضع آخر : « وَ لَوْ شِئْنَا لَا آتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱) » ، یعنی : به واسطه تعمیر دار طبیعت نباید مردم بر طبقه واحده باشند ، چه علت عدم اعطای هر نفسی از نفوس بشریه را هدایت و ارشاد - چنان که فرموده - مملو بودن دار طبیعت دنیوی که رقیقه جهنم است ، لَأَنْهَا اسفل السافلین از اصناف متفاوت و طبقات مختلفه من الجنه و

الناس اجمعین است ، أعنی من نفوس الصلحاء و السعداء الذین هم کثمره الأوفی و اللب الأصفی لشجره الوجود ، و من نفوس الغلاظ الأشقیاء المباشرة لعماره العالم و اصلاح معاش آدم ؛ چه لفظ « حَقَّ » در آیه مبارکه به معنای حکمت است .

و «قول» امر تکوینی خدای تعالی کما قال علی علیه السلام : « إِنَّمَا يَقُولُ لِمَا أَرَادَ [کونه] کن ، فیکون لا بصوت یقرع و لا بנדاء یسمع و انما کلامه سبحانه فعل منه » (۲) ؛ آن ایجاد او است ؛ زیرا که هر یک از موجودات چون مشعر و مبرز مقام غیب الغیوب اند کلمه اند ، چه کلمه مشعر ضمیر متکلم است ؛ پس مفاد « لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي (۳) » ، یعنی : حکمت و مصلحت است فعل و ایجاد من ، بر این که باید عالم مملو از مراتب متفاوت و اشخاص متباینه و درجات مختلفه باشد ، که هر یک لیاقت و صلاحیت امری از امور را دارند .

## جَنِّ وَ اقسام آن

زیرا که جنّ چنان که از بعض آیات شریفه استنباط می شود به اعتباری اطلاق بر پاره [ای] از مراتب و طبقات بشر می شود ؛ چه طبقات او مختلف است از انسی

ص: ۱۲۰

۱-۴ - سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۳ .

۲-۱ - نهج البلاغه ، ص ۲۷۲ (خطبه ۱۸۶) ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۳۰ .

۳-۲ - سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۳ .

و مدنی و وحشی و بزی ، که آنها نیز در تحت قوانین احکام کتاب و اوامر و نواهی مفروضه مطاعه داخل اند .

یعنی : رسول آنها پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم ، و کتاب آنها هم قرآن کریم است ، به مقتضای قوله تعالی : « يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا (۱) » ؛ چه اگر آنها از نوع بشر نباشند ممکن نیست رسول آنها بشر باشد ، و مسلم است که پیغمبر ما مبعوث بر آنها است .

و « ليله الجن » : الليله التي جاءت الجن برسول الله و ذهبوا به الى قومهم ليتعلموا منه الذين .

و فی الخبر : « خلق الله الجن خمسہ أصناف (۲) ، صنف حیات و عقارب ، و صنف

فی صورہ حشرات الأرض ، و صنف فی الهواء فی صورت الطيور ، و صنف کبني آدم عليهم الحساب والعقاب (۳) . که این فقره اخيره مؤيد مطلب است .

### ارسال پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنیان

بالجمله ، پس چون رسول از نوع بشر اعنی خاتم الانبياء بر آنها ارسال شده ، لهذا باید آنها مکلف بوده و طبقه [ای] از نوع بشر باشند ، چه رسول از سنخ مرسل إليهم است ؛ زیرا تا جنسیت و سنخیت فیما بین نباشد ، ارشاد و هدایت صورت نگیرد ، كما قال تعالی : « وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشَرِئَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۴) » ، یعنی : اگر رسول ملکی را خواهیم ارسال نمائیم لابد او را قرار داده به صورت رجل ، و می پوشانیم بر آن ملائکه « ما یلبسون » آنچه را بر آنها

ص: ۱۲۱

۱-۳ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۳۰ .

۲-۴ - مصادر : + صنف کالریح فی الهواء و .

۳-۱ - بسنجید بحار الانوار ، ج ۶۰ ، ص ۲۶۷ ، ج ۸۷ ، ص ۲۲۴ : با اختلاف اندک .

۴-۲ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۹ .

پوشانده ایم ، یعنی آن روح ملکی چون برای هدایت و ارشاد خلائق باید به عالم دنیا و دار طبیعت آید ، لابد اولاً هیكل بشری و جسد دنیوی که به منزله لباس روح بر او پوشانیده ، و بعد به عالم ارسال خواهیم نمود . و قال فی موضع : « لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا » . (۱)

و نیز از جمله آیاتی که دلالت نماید بر آن که طبقه اجنه هم نبی آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ، و کتاب آنها قرآن و مأمور به ایمان و تصدیق همین احکام و وظیفه از همین طبقات پست بشرند و علیهم الأمر و النهی و الثواب والعقاب ، قوله تعالی است : « قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْمِعْ نَفْرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا آآ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا \* يَهْدِيآ إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا » . (۲)

## اعمال و صنایع جنیان

و نیز از آیاتی که دلالت می نماید که آنها هم در هیکل بشرند و اعمال و صنایع

دنیوی از قبیل تعمیر عمارات و حفر قنوات و سایر صنایع و امورات شاقه دنیویه را عامل اند . این کلام الهی است در قصه سلیمان و مغلوبیت آنها در تحت فرمان خبر می دهد : « وَ مِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَن أَمْرِنَا نَذْفُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۳) » ، یعنی : کسی که از آنها منحرف می شد از اوامر و نواهی مطاعه ما هر آینه می چشانیم بر او بعضی از عذاب سعیر را در دنیا ؛ که کنایه از ابتلای آنها به قحط و غلا و گرانی ارزاق و اجناس که به اعتباری عذاب عاجله است دون عذاب آجله ، و عمل مأمور به آنها برای سلیمان علیه السلام کما أخبر الله تعالی : « يَعْمَلُونَ لَهُ مِمَّا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ (۴) » المحارِب : هی البیوت الشریفه و القصور

ص: ۱۲۲

۱-۳ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۹۵ .

۲-۴ - سوره مبارکه جن ، آیات ۱ و ۲ .

۳-۱ - سوره مبارکه سبأ ، آیه ۱۲ .

۴-۲ - همان ، آیه ۱۳ .

الرفیعه ، سَمَى الْقَصْرَ مَحْرَابًا لِأَنَّ الْمَحْرَابَ مَقْدَمُ الْمَجَالِسِ وَ أَشْرَفَهَا .

« وَ تَمَائِيلٌ » ، اعنی : حَجَّارِی وَ تَرَاشِیدِن تَمَثَالِهَا وَ صُورِ مَخْتَلَفَه از سَنَگِ وَ سَاِیرِ نَقَاشِیَہَا .

« وَ جِفَانٍ » ، کَالْجَوَابِ یعنی : حَوْضِ وَ دَرِیَاچَه هَایِ وَ سِیعَه عَظِیمَه چُونِ اسْطِخْرِ وَ حَفْرَه هَایِ مَسْتَدِیرَه .

« وَ قُدُورٍ رَاسِیَاتٍ » ، یعنی : دِیْگَہَائِیِ کَہ از عَظْمَتِ آنِہَا رَاسِیَاتِ وَ ثَابِتَاتِ بُوْدِنْدِ دَرِ مَحَلِّ خُودِ کَہ حَمَلِ وَ نَقْلِ آنِہَا خِیْلِ دِشْوَارِ بُوْد .

وَ بَدِیْہِیِ اسْتِ کَہ تَا آلتِ وَ اَعْضَایِ بَدَنِیِ وَ صُورَتِیِ جِسْدَانِیِ دَرِ آنِہَا نَبَاشْدِ اِیْنِ آثَارِ وَ صَنَائِعِ وَ اَفْعَالِ وَ اَعْمَالِ غَرِیْبَه عَجِیْبَه از آنِہَا صَادِرِ نَشُود .

### اطلاق جن بر طبقات پست بشری

وَ نِیز از جَمَلَه شِوَاهِدِ وَ آیَاتِیِ کَہ دَالٌّ اسْتِ بَرِ آنِ کَہ مَرَادِ از جَنِّ بَعْضِیِ از هَمِیْنِ طَبَقَاتِ پَسْتِ نِوعِ بَشَرِنْدِ کَہ آنِہَا رَا حَقِّ تَعَالِیِ از حَکْمَتِ بَالِغَه بَرایِ اَنْتِظَامِ وَ تَکْمِیلِ مَایَحْتَاجِ نَفُوسِ قَدَسِیَہِ وَ مَسْتَخْدَمِ اِیْشَانِ خَلْقِ نَمُودَه کَمَا اَخْبَرَ تَعَالِیِ : « قَالَ اَوْلِیَاؤُهُمْ مِّنَ الْاِءِنْسِ (۱) » اِی مَتَبُوعِیْنِ ، هَم مِّنِ الْاِنْسِ .

« رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ (۲) » ، اِی اَنْتَفَعِ بَعْضُنَا بِبَعْضِ اِیْنِ آیَہ مَبَارَکَه اسْتِ کَہ

مِی فَرْمَاِیْدِ : « وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ کَثِیْرًا مِّنَ الْجِنِّ وَ الْاِءِنْسِ لَّهُمْ قُلُوبٌ لَّا یَفْقَهُوْنَ بِهَا وَ لَّهُمْ اَعْیُنٌ لَّا یُبْصِرُوْنَ بِهَا وَ لَّهُمْ اَازَانٌ لَّا یَسْمَعُوْنَ بِهَا اَوْلَآئِکَ کَالْاِءِنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اَوْلَآئِکَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ (۳) » ، یعنی : مَا بَه تَحْقِیْقِ وَ لَزُومِ خَلْقِ کَرْدِیْمِ از بَرایِ اِصْلَاحِ جَهَنْمِ دَارِ طَبِیْعَتِ کَہ رَقِیْقَه دُوزَخِ اسْتِ بَسِیَارِیِ از جِنِّ وَ اِنْسِ ، یعنی از مَدَنِیِ وَ

ص: ۱۲۳

۱-۳ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۸ .

۲-۴ - همان .

۳-۱ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۹ .

انسی لأنسٍ و اجتماعهم فی المدائن (۱)، و از وحشی و بری لاستیحاشهم من الأنس و الألفه و انقطاعهم عن المعاشره و بعد قلوبهم من المؤدات، و استتارهم عن الأنظار و أنسهم بالبهائم .

و آن که جن را مقدم بر انس قرار داده در ذکر، با آن که شرفاً انس مقدم بر آنهاند، به واسطه کثرت عدد جهال وحشی است نسبت به افراد انسی، و آن طبقه پست از بشر موصوف به این اوصاف رذیله سخیفه اند، که خود فرماید: « لَهُمْ قُلُوبٌ »، یعنی: قلب صنوبری دارند ولی « لَا يَفْقَهُونَ بِهَا » که ابداً قابل تفقه و ادراک معانی نیست، کما قیل:

آن که دل نام کرده به مجاز رو به پیش سگان کوی انداز (۲)

دل یکی منظری است سبحانی خانه دیو را چه دل خوانی

« وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا » چه قوه استماع کلمات حقّه الهیه را ندارند، زیرا که فی الحقیقه به حسب موت جهالت میت اند، و قال فی حقهم: « وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ (۳) »، « وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا (۴) »، یعنی: عمی القلب اند لایبصرون و لایشاهدون آیات الله کما قیل:

گر بدیدی حس حیوان، شاه را پس بدیدی گاو و خر، الله را (۵)

بلکه این حواس ظاهره در سایر حیوانات اتم و اکمل از این نوع است، قال المولوی قدس سره:

ص: ۱۲۴

۱-۲- هکذا در اصل / عبارت دقیق نیست .

۲-۳- سنایی، حدیقه الحقیقه، « اندر جان و دل و تن گوید »، مطلع: از در تن که صاحب کله است. (مصدر فاقد بیت بعدی است).

۳-۴- سوره مبارکه فاطر، آیه ۲۲ .

۴-۵- سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۹ .

۵-۶- مثنوی معنوی، مولوی، د ۲، ص ۲۷۳، آغاز دفتر دوم .



پنج حسی هست جز این پنج حس آن چو زر سرخ و ر این حس همچو مس

صحت این حس بجوئید از طیب صحت آن حس بجوئید از حیب

صحت این حس ز معموری تن صحت آن حس ز تخریب بدن(۱)

این است که خود حق تعالی در متمم آیه شریفه در توییح و توصیف این طبقه می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۲)» اولئك هم الغافلون ، أى الجاهلون المعرضون عن المولى ، الراغبون الى الدنيا .

پس ، «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» و «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» ، هم راجع به جن است و هم به بعضی از طبقات انس که مقصود اصلی از خلق او ایجاد آنها فی الحقیقه تعمیر و اصلاح امور دنیا است که رقیقه جهنم است ، چنانکه دعای « الحمد لله الذی [ ... [أخدمنا فی عانین» (۳) مشعر است ، یعنی : حمد و ستایش خاص خدائی است که خدمت نموده ما را به توسط « عانین » ، یعنی : طبقه رنج بران را که صاحبان عنا و مشقت ، و متحمل امورات صعبه شاقه ، از قبیل زراعت و حراست و نساجت و تعمیر عمارات و حفر قنوات . و سایر حرفه و صنایع اند ، مستخدم ما قرار داده ، و قال فی القدسی :

«إِنِّي جعلت معصية آدم سبباً لعماره العالم» (۴) . و نیز ایماء به همین مطلب است ما ورد أيضاً فی الحديث : « لولا أنكم تذبون لذهب الله بكم ، و جاء بقوم

ص: ۱۲۵

۱-۱ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۱ ، ص ۲۴ ، « حکایت مرد بقال و طوطی ... » .

۲-۲ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۹ .

۳-۳ - الکافی ، ج ۶ ، ص ۲۹۵ ؛ مفتاح الفلاح ، ص ۱۷۴ ؛ بحار الانوار ، ج ۶۳ ، ص ۳۸۱ .

۴-۴ - ریاض السالکین ، ج ۳ ، ص ۱۸۵ ؛ تفسیر ابن عربی ، ج ۲ ، ص ۱۴۰ .

## خلقت جن

و آن که در آیه مبارکه فرماید : « وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۲) » ، مقصود ابتدای خلقت جان حیوانی و روح بخاری است ، که اولاً جان بر او اطلاق نموده لاستتاره عن العیون ، و مارِج فرموده چون المرج : الخلط ، یعنی آن روح بخاری [که] مخلوط است از عناصر اربعه به غلبه جزء ناری و حرارت غریزی بر سایر اجزاء عناصر .

چه حصول آن جان حیوانی و روح بخاری اجزاء غریبه او عناصر است که ترکیب شده اغذیه نباتیه ، چون حبوبات و فواکه و حیوانیه ، چون گوشت و فروعات او از شیر و روغن حاصل شود .

و آن غذا در معده بعد از کیلوس و کیموس تصفیه شده اخلاط اربعه شود ، و خون از کبد به قلب صنوبری توجّه نماید و در قلب که معدن و منبع حرارت است از حرارت مفرط او خون بخار گردیده و به واسطه خفت حرارت از اسافل بدن به اعلی ، یعنی به سوی دماغ که ابرد اعضا است صعود نماید بعد از تبرید و تعدیل و قلت حرارت و غلبه مائیت که بالطبیعه مایل به اسفل است به توسط عروق و شرائین تنزل نموده ، و در محلّ هر یک از قوی عین آنها شود ، یعنی آن روح در مقام بصر ، بصر است ، و در سامعه سمع ، فی کلّ بحسبه .

بالجمله ، چون در هیکل انسانی جزء ترابی و مائی غلبه دارد فرموده : « خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۳) » ، یعنی : از خلاصه و تصفیه گردیده شده از طین ، و

ص: ۱۲۶

۱- ۵ - اللمع فی أسباب ورود الحدیث ، ص ۷۸ ؛ کنز العمال ، ج ۴ ، ص ۲۴۶ : تذنبون لجااء الله بقوم .

۲- ۱ - سوره مبارکه رحمن ، آیه ۱۵ .

۳- ۲ - سوره مبارکه مؤمنون ، آیه ۱۲ .

در جان حیوانی چنانکه ذکر شد چون جزء ناری غلبه دارد فرموده: « وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱) »، يقال: مرجت الشیء بالشیء، إذا خلطت أحدهما بالآخر (۲).

باری، چنان که نوع بشر که صاحب دو جنبه روحی و جسدی ملکی و حیوانی است، از برای او در طرف ترقیات روحانی صعودی و درجات و مقاماتی است، که در هر مقامی اسمی بر او اطلاق می شود، از مرتبه رسالت و نبوت و ولایت و

عالم و عارف و مؤمن و مسلم؛ همچنین در طرف تنزلات در کاتی است که در هر مقامی اسمی بر او اطلاق شده، یعنی به اعتبار تمرد او از حدود الهیته شیطان است کما قال تعالی: « وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ \* وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۳) »، که مراد پناه بردن به خدا است از بدگوئی و عیب جوئی متمردین از کفار و منافقین، و پناه بردن از حضور آنها است در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برای سخریه و استهزاء.

و به اعتبار غلبه شهوت و غضب و افراط آنها در قتل و غارت و اطاعت نفس و هوا، « دیو » بر او اطلاق شده، کما قیل: « تو مر دیو را مردم بدشناس ».

و به اعتباری بر او اسم « اجنه » و « غول » اطلاق می شود، کما فی المجمع: « الغول بالضم، واحد الغیلان، و هو جنس من الجنّ و الشیاطین و هم سحرتهم » (۴).

و قول علی علیه السلام فی التمر (۵): « فَإِنَّهُ زَادَ إِخْوَانَكُمْ الْجِنَّ » (۶)، دلالت دارد:

أولاً: علی أنهم متحدون معنا فی النوع، و بعضهم إخواننا فی الدین.

ص: ۱۲۷

۱-۳ - سوره مبارکه رحمن، آیه ۱۵.

۲-۴ - تفسیر غریب القرآن، ص ۱۶۰.

۳-۱ - سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۹۷.

۴-۲ - مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۳۹.

۵-۳ - در مصادر آمده: « لا تستنجوا بالروث و العظام، فأنه زاد إخوانكم من الجنّ ».

۶-۴ - بسنجید: المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۷۷؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۳۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۳۲۲ با اختلاف در نقل به روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

و ثانياً : على أنهم يأكلون الطعام و الشراب ، كما أن في قوله تعالى : « قَالِ عَفْرِيتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ (١) » ، قيل : إن القائل بهذا الكلام لسليمان بن داود بشر مرتاض من الرهبان يجلس على التراب ، يقال له « عفريت » ، لأن العفر هو التراب و كان من أجل رياضات النفس و تحمّل الشدايد و المكاره ، و قلّه الأكل و النوم قادره على اتیان افعال عجيبه و خوارق العادات .

### در شناخت معشر جن و انس

على الجملة ، اگر چه به اعتباری لفظ جنّ اطلاق می شود بر قوای روحانیه و ارواح جزئیه حیوانیه لاستتارها عن العیون ، كما این که انس اطلاق می شود بر

همین هیاکل صوریه بشریه ، لظهورهم فی الانظار .

و به این لحاظ است که حقّ تعالی بر ارواح جزئیه و ملائکه ارضیه و شیطان لفظ جانّ و جنّ اطلاق فرموده ، كما قال فی حقّ الشیطان : « أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (٢) » ، ای کان من الملائکه ، فخرج عن أمر ربه بعدم سجوده لآدم صار اسمه شیطان ، لأنّ کلّ متمرد عاص شیطان ، و به واسطه امتزاج و اختلاط آنها در هیاکل اناسی به لفظ « معشر » تعبیر فرموده ، و قال : « يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (٣) » ، لأنّ المعشر والعشیر : القوم و الرهط لمعاشرتهم و مخالطتهم ، و الخلط يستعمل فی الجمع مع امتزاج كخلط الماء و اللبن ، و بغير امتزاج كخلط الدنانیر .

چه ، به وجهی تفسیر این آیه شریفه آن که ای معاشرین جن و انس اگر توانائی و تمکن دارید به این که « تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » یعنی : بدون

ص: ۱۲۸

۱-۵ - سوره مبارکه نمل ، آیه ۳۹ .

۲-۱ - سوره مبارکه كهف ، آیه ۵۰ .

۳-۲ - سوره مبارکه رحمن ، آیه ۳۳ .

انقضاء أجل مسمی حجم آنها را خرق نموده و خارج شوید از عالم مُلک دنیا که محبس ابرار و جنت فجار است ، پس ، « فَأَنْفُذُوا » به این که به اختیار در حال حیات ، خود را از دنیا به آخرت و از شهادت به غیب اندازید ، بعد خود فرماید : « لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ » ، یعنی : هرگز استطاعت ندارید مگر به سلطان ، یعنی به حکم قاهر غالبی که ایماء به خود ذات مقدس است .

چنان که مفاد کلام حقّ تعالی است که در موضع دیگر فرماید : از جمله شواهد و آیات او است ، چندی وقوف و اقامت شما به امر او تعالی ، بین سماء و ارض ، یعنی عالم دنیا ، چه سماء به منزله بناء و ارض بساط ما است ، تا انتهای امد ممدود و اجل محدود . « ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۱) » ، یعنی : پس از زمان معهود موعود که دعوت کرد شما را ، یک نوع دعوتی که غیر دعوت قولی و لسانی است ، آن وقت شما از اینجا خارج کرده می شوید ، یعنی « يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۲) » .

ص: ۱۲۹

---

۱-۳ - سوره مبارکه روم ، آیه ۲۵ .

۲-۴ - سوره مبارکه سبأ ، آیه ۵۳ .



اشاره

قوله عليه السلام: اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ.

بدان که: «اللَّهُمَّ» أصل او «یا الله» بوده، حذف شده از او «یا»، و عوض آورده شده از او «میم»، و چون «یا» به حسب عدد کروح حروفات است یازده است، که عدد «هو» که اسم ذات است باشد. و در قواعد علم اعداد ثابت شده آن که دو اسم که از حیث عدد یکی باشند گویا به روح متحدند در ترتیب اثر؛ و از همین طریقه است که تحیب و تفریق بین طالب و مطلوب می نمایند از راه جمع و تفریق عدد اسم آن دو، زیرا که معلوم است دو روح که به طریق احسن جمع شوند دو بدن هم که تابع و منقاد روح اند در خارج تقرّب حاصل نمایند، چنان که در تفریق عدد اسم طالب و مطلوب امر به عکس است.

این است که گویند: مثلث متعلق به آدم است چه پُر می شود از عدد چهل و پنج که روح آدم است، به طوری که تمام اضلاع او مساوی است که عدد پانزده باشد، و آن عدد اسم حوّا است، چنان که مأثور است که حوا از ضلع آدم پیدا شد.

بالجمله، پس جانشین شدن «میم» که جزء اسم آدم است از «یا» که مطابق عدد «هو» که اسم ذات باشد اشاره به خلافت آدم است در عالم ملک از هویت

بسیطه ، كما قال تعالى : « إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (۱) » .

قوله : اسقنا الغيث ، أى اشربنا المطر كما فى الدعاء : « اسقنا سقى رحمه لا سقى عذاب » أى اشربنا مطراً فيه النفع بلا ضرر و لا تخريب . يقال : « غاث الله البلد » أى

أنزل بها المطر .

### توسعه رزق با باران

قوله عليه السلام : وَ انْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِغَيْثِكَ .

نشر به معنى انبساط و رحمت اینجا به معنى نعمت است ، چه تمام نعماء ظاهریه از عموم مأکولات و مشروبات و ملبوسات و فواکه و اثمار و ادویه جات ضارّه و نفعه حاصل شونده به واسطه غیث است ، و او است رزق الموجب للحیاه ، چنان که در قرآن در همان مطر فقط اطلاق رزق فرموده لا غیر . قال : « هُوَ الَّذِیْ یُرِیْکُمْ آیَاتِهِ وَ یُنزِلُ لَکُمْ مِنَ السَّمَآءِ رِزْقًا وَ مَا یَتَذَکَّرُ إِلَّا مَنْ یُنِیبُ » (۲) .

قوله عليه السلام : الْمُغْدِقِ [مِنَ السَّحَابِ] .

أى مطر كثير القطر ، عمیم النفع كما فى القرآن : « وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا (۳) » ، یعنی : اگر استقامت نمایند جن و انس بر طریقه ایمان و توحید لأنعمنا علیهم رزقهم بالسعه و الانبساط .

و الغداق : يطلق على رجل كريم كثير الخير ، به این اعتبار تأویل آیه شریفه این که : لو اثبتوا أو أقاموا و استقام الانسان على متابعه شریعه الاسلام بحيث لا ینحرف عن أداء أوامره و نواهیہ بترك متابعه النفس و الهوى ، المعبر عنها بالطاغوت

ص : ۱۳۲

۱-۱ - سورة مبارکه بقره ، آیه ۳۰ .

۱-۲ - سورة مبارکه غافر ، آیه ۱۳ .

۲-۳ - سورة مبارکه جن ، آیه ۱۶ .



لأشربناهم الماء الكريم ، أعنى ماء العلم والمعرفه ؛ لأنّ به حياه الروح الذى هو من عالم الملكوت عن موت الجهاله ، كما بالماء الظاهر حيات الأجسام الذى من عالم الملك . و چنان كه اشاره به حيات ظاهريه اجسام طبيعیه دنيويه است به ماء ظاهر .

كلام الهى : « وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (١) » همچنين ايماء به حيات ابدیه معنويه به ماء علم و معارف الهیه است .

آیه مبارکه : « أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا (٢) » ، كه مقصود وقوع او است در ظلمت

جهالت و غفلت أولاً ، و به عدد دخول در حيات معرفت و ايمان ثانياً ، به مصداق : « الناس موتى و أهل العلم أحياء » (٣) .

و مؤيد مقام است ما ورد فى الحديث : « من أخلص قلبه (٤) لله أربعين صباحاً ، فقد جرى من قلبه على لسانه ينابيع الحكمة » (٥)

قوله عليه السلام : الْمُنْسَاقِ لِنَبَاتِ (٦) أَرْضِكَ .

يقال : نسقت الكلام إذا عطفت بعضه على بعض مرتباً ، أى المطر يخرج به نبات الأرض متوالياً بالتقدم و التأخر ، كترتيب بروز الثمرات بعضها عقب بعض .

ص : ١٣٣

١-٣ - سورة مبارکه انبياء ، آیه ٣٠ .

٢-٤ - سورة مبارکه انعام ، آیه ١٢٢ .

٣-١ - بنگريد : شرح الاسماء الحسنی ، ج ١ ، ص ٢٠٧ و ٢٧٤ .

٤-٢ - مصادر : - قلبه .

٥-٣ - بسنجيد : جامع الأخبار ، ص ٩٤ ، شرح نهج البلاغه ، ج ٢١ ، ص ٢١٣ : « ظهرت ينابيع » .

٦-٤ - اصل : نبات .

قوله عليه السلام: الْمُؤْتِقِ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ.

و جوانب العالم ، كما قال تعالى: « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (١) »؛ لأنه الطاهر بالذات ، المطهر للغير .

### امتنان بر عباد در رسیدن ثمرات

قوله عليه السلام: وَ اٰمَنُتْ عَلٰى عِبَادِكَ بِاِنْبَاعِ الثَّمَرَةِ.

المن : العطاء . و منان به صیغه مبالغه که از اسماء الله است به معنی کثیرالعطاء است .

« ينع » به معنی نضج که تکمیل ثمرات باشد ، كما قال تعالى: « أَنْظُرُوا إِلَىٰ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ (٢) » ، یعنی : تفکروا و تدبّروا فيه بنظر العقل و الاعتبار من ابتدا خروجه من الشجره الى انتهاء کماله و نضجه و اطوارات (٣) متفاوته ، که او را چگونه حکیم علی الاطلاق سپرد در مراتب ترقیات داده .

یعنی : تدبّر نما در انتقالات ثمره به حسب احوالات او در طعم و لون و رایحه و صغر و کبر ، که ابدأ ممکن نیست که این تدبیر نسبت داده شود به طبیعت عدیم

الشعور ، كما قال . یعنی : ما انشاء و ایجاد کرده ایم به واسطه ماء بساتینی از نخیل و اعناب و فواکه کثیره ، لا غیر .

### احیای شهرها

قوله عليه السلام: وَ أَحْيِ بِلَادَكَ بِبُلُوغِ الزَّهْرَةِ.

البلد : الارض کلّها ، عامراً کان أو غیر عامر . كما قال تعالى: « الْبَلَدُ الطَّيِّبُ

ص: ۱۳۴

۱-۵ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۴۸ .

۲-۶ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۹۹ .

۳-۷ - کذا / صحیح : أطوار .

يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ (١) . و البلده : القرية معموراً .

و الزهره [١] : (٢) إما بمعنى الزينه والبهجه ، كما فى القرآن : « زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (٣) » ، أى زيتها .

[٢] : و إمّا بمعنى النور و الإشراق . و كلاهما يناسب المقام ؛ لأنّ كمال الارض و زيتها بالنباتات بسبب نزول الأمطار عليها ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ أَزْيَنَتْ (٤) » إلى آخره .

كما أنّ حياتها أولاً- ببلوغ وصول أنوار الكواكب ، لا- سيّما نور الشمس عليها التى هى خليفة الله و ربّ الأَدنى فى عالم العنصریات ، كما نشاهد حين دخول الشمس فى برج الحمل و هو قريب بنقطه الاعتدال ، كيف يظهر آثار النشوء (٥) و النماء فى جميع المواليده الثلاثه من تكميل المعدنيات و توليد الفلزات ، و حصول أجسام سبعة متطرقه و جواهرات صافيه در جوف آنها ، و ظهور و بروز نمود در قاطبه نباتات و حيوانات كلّها ، بتقدير العزيز العليم (٦) و صانع قديم .

ص: ١٣٥

١-١ - سورة مبارکه اعراف ، آیه ٥٨ .

٢-٢ - زهره ، در دعای شریف به معنی « شکوفه » است که امام علیه السلام درخواست بالغ شدن شکوفه ، یعنی به میوه رسیدن آن را کرده اند . لذا تفسیر شارح حکیم درین مقام غیر استوار است .

٣-٣ - سورة مبارکه طه ، آیه ١٣١ .

٤-٤ - سورة مبارکه یونس ، آیه ٢٤ .

٥-٥ - اصل : النشو .

٦-٦ - اقتباس از کریمه انعام ، آیه ٩٦ .

قوله عليه السلام : وَ أَشْهَدُ مَلَائِكَتَكَ (١) الْكِرَامَ السَّفَرَةَ.

شهدت على شىء أى اطلعت عليه و عاينته ، فأنا الشاهد ، أى شاهدت ملائكة الليل و النهار التى كانوا سفيراً بين الله و انبيائه و أوليائه الكاملين .

[قوله عليه السلام ] : بِسْفِيٍّ مِنْكَ.

أى بسبب شربى بنزول المطر من جانبك كما روى عن النبى صلى الله عليه و آله وسلم : « إِنَّ مَعَ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكٌ نَازِلٌ مِنَ السَّمَاءِ » (٢) .

قوله عليه السلام : نَافِعٌ ، دَائِمٌ غَزْرُهُ.

أى شديد النفع و كثير القطر ، كما قيل : « الشىء يعزّ حيث يندر ، والعلم يعزّ حيث يغزر » (٣) .

[قوله عليه السلام ] : وَاسِعٌ دِرْرُهُ.

أى عام شامل جريانه و سيلانه ، كما قال تعالى : « يُزِيلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا » (٤) .

[قوله عليه السلام ] : وَابِلٌ سَرِيْعٌ عَاجِلٌ.

الوابل : المطر الشديد .

ص: ١٣٦

١-٧- اصل : ملائكته .

٢-١- بسنجيد : نوادر الراوندى ، ص ٤١ ؛ تفسير الامام العسكرى ، ص ١٤٨ .

٣-٢- بسنجيد : شرح الاسماء الحسنى ، ج ٢ ، ص ٤١ .

٤-٣- سورة مباركه نوح ، آيه ١١ .

قوله عليه السلام : تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ .

كما قال تعالى : « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » .(١)

قوله عليه السلام : وَ تَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ .

من أرزاق العباد في سنه الجذب بما في الدعاء : « يا جامع كل فوت »(٢) .

قوله عليه السلام : وَ تُخْرِجُ بِهِ مَا هُوَ آتٍ .

أى ما سقط على الارض من الحبوب ، من هوا يهوى سقط من علو إلى سفلى .

### توسعه روزى به واسطه باران بدون ضرر

قوله عليه السلام : [وَ] تَوْسُّعٌ بِهِ فِي الْأَعْقَاتِ .

يعنى : وسعت بده به سبب نزول امطار فى اقوات عبادك . القوت : ما يقوم به بدن الانسان من الأطمعه و الاشربه ، كما قال تعالى : « قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا (٣) » ، فى أوقات معينه و فصول متواليه .

كما قال تعالى فى موضع آخر : خلق السماوات فى أربعة أيام(٤) ، أى اربعة أوقات ، المعبر عنها بفصول الأربعة ، أعنى : الربيع و الصيف والخريف و الشتاء ، التى يخرج الله فيها أقوات أهل العالم من الناس و إليها و الحشرات و السباع ؛ لأن فى الشتاء

ص: ١٣٧

١-٤ - اشاره به آيه ٦٥ سورة مبارکه نحل : « وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » .

٢-٥ - بحار الانوار ، ج ٨٣ ، ص ١٣٨ ؛ مصباح الكفعمى ، ص ٣٢ ؛ مصباح المتهجد ، ص ٦٠ .

٣-١ - سورة مبارکه فصلت ، آيه ١٠ .

٤-٢ - گویى مستند مرحوم مؤلف سورة مبارکه فصلت ، آيه ١٠ است : « وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلْسَّائِلِينَ » .

لبرودته نزل الأمطار و يسقى الأرض و الأثمار ، ثم من بعده يأتي الربيع و هو معتدل ، فيخرج الاشجار أثمارها و الارض نباتها ، ثم يجىء الصيف فينضج فيه الثمار والحبوب ، ثم الخريف لتكميل الحبوب و الأثمار و حان حين حصاده . و لو كان كل الأوقات شتاء لم يخرج النبات ، و لو كان كله الربيع لم ينضج الثمار ، و لو كان كله الصيف لا يحترق كل شىء على وجه الأرض . سبحانه من قال : « أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (١) » .

قوله عليه السلام : سَحَابًا مُتْرَاكِمًا .

أى انضّم و جمع بعض أجزائها فوق بعض ، و ذلك لأجل استيلاء الرياح عليه لإخراج الرطوبات من منافذه و أجوافه ، كما قال تعالى : « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (٢) » ، يعنى : از فشرده شده ها كه سحاب باشد به هبوب رياح داديم ، به شما ماء سيال را .

قوله عليه السلام : هَنِيبًا مَرِيئًا .

أى سهل الغائله ، لا يكون فيه تعب و إضرار من فساد الزراعات و انهدام العمارات .

قوله عليه السلام : طَبَقًا .

أى سحابه ، أى تعم جميع بقاع الارض ليس محدود بمحلّ خاص دون محلّ ، كما فى دعاء آخر : « أسقنا (٣) مطبقه مغدقه » (٤) . أى شامله كثيره .

ص: ١٣٨

١-٣ - سورة مبارکه واقعه ، آیه ٦٤ .

٢-٤ - سورة مبارکه نبأ ، آیه ١٤ .

٣-١ - اصل : سقنا .

٤-٢ - الفقيه ج ١ ، ص ٥٣٥ .

قوله عليه السلام : مُجَلَجَلًا .

أى تعمّ الأرض بماء المطر .

قوله عليه السلام : غَيْرَ مُلْتٍّ وَدُقُّهُ. (١)

اللوث الاسترخاء و البطء ، أى لا يكون رطوباتها قليلة بطيئه فى النزول ، قال تعالى : « الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنِيْرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كَسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ » . (٢)

قوله عليه السلام : وَ لَا حُلْبَ بَرْقُهُ .

الخلب : الخدعه ، أى لا يكون سحاباً ظهر برقه فى السماء ، و ظن الناس أنه ممطرهم و لا يكون المطر .

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ اشْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيْعًا مُمْرِعًا .

أى خصيباً كثير العشب و الحشيش .

[قوله عليه السلام ] : عَرِيضًا وَاسِعًا .

أى طال مدّته و عمّ منفعته لا يختصّ ببعض البلاد دون بعض .

[قوله عليه السلام ] : عَزِيْرًا ، تَرْدُ بِهِ النَّهِيْضَ .

أى قام به ما سقط من النبات على الارض لعدم وصول الماء عليه .

ص : ١٣٩

---

١-٣ - اصل : ودقها .

٢-٤ - سورة مباركه روم ، آيه ٤٨ .

[قوله عليه السلام ] : وَ تَجْبُرُ بِهِ الْمَهِيضَ .

أى أصلح بسببه ما انكسر منه ، كما قال : « يا جابر العظم الكسير » (١) بلطفه (٢) .

[قوله عليه السلام ] : اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا (٣) تُسِيلُ مِنْهُ الظَّرَابَ ، وَ تَمَلَأُ مِنْهُ الْجِبَابَ .

يعنى : يُر كنى از ماء او ، كلّ الأوديه و المسيلات و البروك ، حتى يشرب منه

الحيوانات البرّ و الوحوش .

[قوله عليه السلام ] : وَ تُفَجِّرُ بِهِ الْأَنْهَارَ ، وَ تُنْبِتُ بِهِ الْأَشْجَارَ .

كما قال : « وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَانَ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ (٤) » .

### اقسام نهر

ثم اعلم ، إنّ الأنهار قسمين : [١] : قسماً فى الجبال و التلال ، قربته بسطح الارض ، جريان مياهها منوطه برطوبات السماء من المطر و الثلج و البرد ، حتى تكون قليله بقلتها و كثيره بكثرتها ، و هذا القسم ينفد و يجفّ لعدم نزول المطر .

[٢] : و القسم الآخر من الأنهار ما هو جريانها مربوطه برطوبات جوف

ص : ١٤٠

١- ٥ - فلاح السائل ، ص ١٧٥ ؛ مصباح الكفعمى ، ص ٧٨ ؛ بحار الأنوار ، ج ١٢ ، ص ٣١٩ .

٢- ٦ - واژه « بلطفه » در ذيل دعا موجود نيست ، ولى در ديوان امام على عليه السلام ، ص ١٨٩ آمده است : عسى جابر العظم الكسير بلطفه / سير تاح للعظم الكسير فيجبر .

٣- ٧ - صحيفه : سقياً .

٤- ١ - سوره مباركه انعام ، آيه ٩٩ .



الأرض ، التي يحصل بسبب الأبخرة في باطنها ، و إذا انكشف الأبخرة صار ماءً ، و لما حفر الآبار نزل و سقط فيه متدرجاً قطرات الماء ، و انفجر و خرج من العين ، و هو لا يزيد و لا ينقص بزيادة الأمطار و عدمه ، كما قيل زلزله الارض لحبس الأبخرة ، و العين من تكثيفها منفجره .

## فوائد باران

قوله عليه السلام : وَ تُرْخِصُ بِهِ الْأَسْعَارَ .

الرخص : ضد الغلا .

و الأَسْعَارُ : الذى يقوم عليه الثمن ، يعنى : ارزان كنى به آن باران ، نرخ و گرانی اجناس و حيوانات را .

فِي جَمِيعِ الْأَمْصَارِ .

يعنى : در تمام بلدان .

وَ تَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمُ [وَ الْخَلْقَ] .

يعنى : فربه كنى و قوّت دهى به آن مطلق بهائم و انعام را ، كه وجود آنها حاوى نعماء غير محصوره است .

وَ تُكْمِلُ لَنَا بِهِ طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ .

يعنى : به واسطه آن باران ، تکميل نمائی برای ما طيبات ارزاق و اطعمه و اغذيه لذينه را ، نباتيه : چون مطلق فواكه و اثمار و حبوبات و ادويه جات نافعه .

و اغذيه حيوانيه ، چون گوشت و روغن و شير و ساير فروعات آن ، كما قال

تعالی : « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (۱) » .

قوله عليه السلام : وَ تُنْبِتُ لَنَا بِهِ الزَّرْعَ .

یعنی : برویانی برای ما به واسطه باران ، تمام زراعات ما یحتاج را از مأكولات ، كما قال تعالی : « يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ (۲) » .

### چگونگی تولید شیر

قوله عليه السلام : وَ تُدْرِئُ بِهِ الضَّرْعَ .

یعنی : پُر و کثیر نمائی به واسطه باران پستانهای حیوانات شیرده را از قبیل ثور و غنم و غیره ، كما قال تعالی : « وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۳) » .

به واسطه آن که چون حیوان انثوی تناول علف نماید اولاً در معده او هضمی پیدا شود که او را هضم معدی گویند ، طبیعت حیوانی که فی الحقیقه ملائکه و جنود رحمان است او را تصفیه و تعدیل نماید ، لطیف او را از کثیف او جدا نموده ، سفل او را ردّ به امعاء نماید ، و صافی او را جذب به کبد حیوانی نموده ، و در آنجا مصوره که مَلَاكٌ دیگر است او را به صورت اخلاط اربعه نماید ، یعنی دم و صفرا و سوداء و بلغم کرده ، جزء مائی او را به مثانه ، و جزء صفراوی او را به طحال ، و سوداوی او را به ریه ، و جزء دموی او را صعود به عروق و آورده داده . و از عروق و شرائین که متصل به کبد است راهی است به ضرع و پستان حیوان که آن دم نزول

به آنجا نموده ، و در آن محلّ به امر قادر علیم و صانع حکیم طبیعت صورت دمی

ص: ۱۴۲

۱-۱ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۳۲ .

۲-۲ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۱ .

۳-۳ - همان ، آیه ۶۶ .

را از او خلع نموده ، صورت شیر پوشاند ، چنان که در آیه شریفه فرمود که : از بین « فرث » - که فضولات است - و «دم» که « نسقیکم لبناً خالصاً » ، ای حالکونه لایشوب بأحدهما ، کما قیل :

تا نزیاد بخت تو فرزند نو خون نگردهد شیر شیرین ، خوش شنو(۱)

قوله عليه السلام : وَ تَزِيدُنَا بِهِ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِنَا.

کما قال تعالى : « وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ (۲) » .

### درخواست دفع بلیات باران

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ظِلَّهُ عَلَيْنَا سُمُومًا.

کما قال تعالى : « عِيْدَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ (۳) » چنان که چون قوم شعیب تکذیب او نمودند وارد شد آنها را اَوْلًا غِيْمٍ و حرّ شدید ، فرفعت لهم سحابه فخرجوا يستظلون بها ، فسألت عليهم فأهلكهم ؛ لأنّه كان ظل من يحموم(۴) ، و قيل هي النار التي تكون منها الصواعق لا يرد على أحد قتله و في الحديث : « [غذاء] الدنيا سمام و أسبابها رمام » .(۵)

ص: ۱۴۳

۱-۱ - مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۲ ، ص ۲۷۰ ، « عشق محبت بی حساب است » .

۲-۲ - سوره مبارکه هود ، آیه ۵۲ .

۳-۳ - سوره مبارکه شعراء ، آیه ۱۸۹ .

۴-۴ - اقتباس از سوره واقعه ، آیه ۴۳ : « وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ » .

۵-۵ - غررالحکم ، ص ۱۴۳ .

قوله [ علیه السلام ] : « وَ لَا تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَيْنَا حُسُومًا .

برد : به فارسی تگرگ است .

و حسوم : به معنی شوم و نجس است ، و أيضاً حسوم به معنی قطع آمده ؛ ولی دو معنی اولیه انساب به مقام است .

یعنی خدایا قرار مده تگرگ و برد آن سحاب را بر ما شوم و نجس ، بأن يهلك حرثنا و يسقط أثمارنا و ينكسر أشجارنا قال تعالى : « وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ (۱) » .

أولاً بدان که : عرب اطلاق می نماید بر اجسام صلبه ، جبل و بر اجسام لینه ، سهله و رخوه ؛ چنان که : حضرت عیسی علیه السلام در کلام خود فرموده : « فی السهل ينبت الزرع لا فی الجبل » (۲) .

استعاره نموده از قلب متواضع لینه به « سهل » ، که موضع نشو و انبات حکمت و معرفت است ، و از قلوب قاسیه متکبره تعبیر به « جبل » ، که أبداً قابل تعلیم معرفت نیست ؛ كما قال تعالى : « كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ (۳) » ، یعنی : از صلابت و غلظت و عدم تأثر او جریان انهار علم و حکمت نمی شود .

پس بنابراین معنی آیه شریفه مذکورہ : « وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ » ، قیل : « من » ، « من برد » زائده است ، و التقدير فيها « برد » است ، و واو [ «و» ] «و» عاطفه است که عطف می نماید این جمله را بر آیه کریمه سابقه ، اعنی : « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا (۴) » الی آخره .

بر این وجه معنی این می شود که : آیا باز نمی بینی و نمی فهمی که ما سیر

ص : ۱۴۴

۱-۱ - سوره مبارکه نور ، آیه ۴۳ .

۲-۲ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۳۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۶۲ ؛ منیه المرید ، ص ۱۸۳ .

۳-۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۷۴ .

۴-۴ - سوره مبارکه نور ، آیه ۴۳ .

می دهیم سحاب را و «ینزل» یعنی: از سحاب که جهت علو است بعضی از اجسام صلبه که تگرگ باشد «فیها برد» که در آنها است برد، لَأَنهَا يبرد من أجلها وجه الأرض، كما في المجمع: «البرد: شىء ينزل من السحاب يشبه الحصى، و يسمّى حب الغمام [و حبّ المزن(۱)].»

«فَيَصِيْبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ» «صاب يصوب: إذا نزل من السماء. و المصوبه: أمر مكروه، الذّى ينزل بالإنسان»(۲)؛ یعنی: زحمت و ضرر و کراهت می رساند به آن

برد در زراعات و اشجار و اثمار کسی که بخواهد از عباد خود که مستحقّ باشند، و منصرف می نماید او را و ضرر او را از کسی که نخواهد سالم ماند.

قوله عليه السلام: وَ لَا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُومًا.

یعنی قرار مده نزول آن برد و تگرگ را بر ما رجوم، یعنی چون رمی به حجاره در وقوع ضرب و الم اذا، و بر ما چنان که آنفاً در تفسیر آیه مبارکه ذکر شد.

قوله عليه السلام: وَ لَا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا أُجَاغًا.

یعنی قرار مده آب آن غیث را بر ما شدید الملوحة كما كان حين وقوعه في البحر مرّاً أُجَاغًا، یعنی قبل تبخیره و صعوده الى السماء، اگرچه کلیه اسباب چنان که مذکور در عنوانات شریف است مربوط و مستند به مسبب الاسباب و صانع قدیم است، اما از باب وقوع آنها در عالم طبیعی؛ [که] دار اسباب است به مقتضای «أبى الله أن يجرى الأمور إلاّ بأسبابها» [می باشد].(۳)

ص: ۱۴۵

۱-۵ - مجمع البحرين، ج ۳، ص ۱۱.

۲-۶ - مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۰۱، با تصرّف.

۳-۱ - بسنجید: غرر الحکم، ص ۱۰۲: «إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَجْرِي الْأُمُورُ عَلَى مَا يَقْضِيهِ لَا عَلَى مَا تَرْضِيهِ». و الكافي، ج ۱، ص ۱۸۳: «أبى الله أن يجرى الأشياء بأسباب».

سبب طبیعی در نزول باران و صعود او اولاً به جانب علو برخلاف میل طبیعی او و انعقاد سحاب و حصول باران و برف و تگرگ به حسب اسباب طبیعی آن است که اولاً به اذن قادر متعال چون شمس تابش برنماید از اثر حرارت حادثه از او بخار حاصل شود، که عبارت است از اجزاء رشیه مائیه که به واسطه حرارت خفت پیدا نموده، و به تبع حرارت که مایل به علو است صعود نماید، و اغلب صعود و وقوع او در فصل بهار است؛ که درجه حرارت شمس در حد اعتدال است، چه در زمستان کمتر است به واسطه غلبه برودت، و در تابستان کمتر است به جهت شدت حرارت، که ابخره هنوز به محل انعقاد نرسیده تجفیفش نماید.

بالجمله، بعد از صعود چون به نقطه [ای] از هوا واصل شود که اثر انعکاس اشعه شمسیه به آن نقطه نمی رسد، لهذا از غلبه برودت در آن نقطه اجزاء مائیه

منجمد شده که اسمش سحاب است بعد از انعقاد و نفاذ حرارت مائیه که به قسر قاسر به علو رفته، به میل طبیعی خود به مرکز [ی] از منافذ سحاب معاودت نموده، کما قال تعالی: «فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ (۱)»، بعد از خروج اجزاء رشیه مائیه از خلل و فرج سحاب اجزاء ماء به هم متصل شده به حال کرویت، که اقتضای طبیعت او است.

اگر در نزول برودت هوا قطرات آب را منجمد نکرده، هبوط کرد «باران» است، و اگر در حین انضمام و اجتماع اجزاء رشیه مائیه برودت او را منعقد نموده نازل شد اسمش «تگرگ» است، چنانکه اگر هنوز اجزاء ماء [ء] در بین هوا به هم ملصق نشده برودت بر او غلبه نمود «برف» است.

کما این که سبب طبیعی رعد یا به واسطه اصطکاکات (۲) قطعات سحاب است به

ص: ۱۴۶

۱-۱ - سوره مبارکه نور، آیه ۴۳.

۲-۲ - اصل: استکاکات.

هم ، به واسطه ریح شدید که صدا حادث می شود ، یا به علت آبخره متصاعده است که چون مایل به علو است ، و سحاب فوق او مانع از او است ؛ لهذا در حین غلبه اجزای سحاب را به عُنف خرق نماید از شدت خرق او ناری ظاهر شود که اسمش « برق » است و صدائی حادث گردد که اسمش « رعد » است ، و این اسباب طبیعی منافاتی ندارد در انتساب کلیه امور بالحقیقه به صانع عالم که مسبب الاسباب است .

## برکات سماوی و ارضی

قوله علیه السلام : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ ارزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ .

أى من كل ما نزل من السماء و ما خرج من الأرض من إيجاد المعدنيات و نشو النباتات و تولید الحيوانات من المأكوله و المحموله ، الذى (۱) خلق الله لمصالح عباده و معاشهم ، كما قال تعالى فى كلامه : « خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِى الْأَرْضِ جَمِيعًا » . (۲)

و روى عن النبى صلى الله عليه و آله وسلم : « أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ أَرْبَعَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ، أَنْزَلَ

الحديد و الماء و النار و الملح » (۳) ، این چهار را ذکر فرموده اند به واسطه آن که اینها اهم منافع مايحتاج انسانند ، و الا عموم معایش خلق که از حصر و تعداد خارج است به مقتضای : « وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا » (۴) کلاً و طراً از برکات نازله سماء است ؛ زیرا که عموم به واسطه تأثیرات سماء و سماوی در ارض حاصل شود ، كما ورد فى الدعاء : « اللَّهُمَّ اهْدِنَا مِنْ عِنْدِكَ وَ أَفِضْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَ انشِرْ عَلَيْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِكَ » (۵) ؛ « اللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ بَرَكَاتِ

ص: ۱۴۷

۱-۳ - کذا در اصل / صحیح : التی .

۲-۴ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۹ .

۳-۱ - نورالثقلین ، ج ۵ ، ص ۲۵۰ ؛ مجمع البحرين ، ج ۴ ، ص ۲۹۶ ؛ کنز العمال ، ج ۱۵ ، ص ۴۱۸ - ۴۱۹ .

۴-۲ - سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۳۴ .

۵-۳ - بسنجید : مصباح المتهجد ، ص ۲۱۶ (بدون ذکر جمله آخر) .

السموات و الأرض» (۱)، «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲) که تمام را استناد به نزول داده اند .

کما قال تعالی : «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِمَقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (۳) ، یعنی : نیست شیء [ای] از اشیاء ممکنه و انواع مختلفه الا آن که نزد ما است مخزن و منبع او در خزینه مکنونه ، که عبارت از نفس کلیه سماویه باشد که از او به « لوح قضا و قدر » حقّ تعبیر شده محفوظ است ، و از برای او مفتاحی است که عبارت از کلمه « کن » باشد .

ولی نزول هر چیز به اندازه معین مرهون به اوقات مشخصه است ، و اذا جاء وقتها يقول له : « كُنْ فَيَكُونُ » (۴) ، كما قال مولانا علی علیه السلام : « إِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرِ الْمَطَرِ » (۵) ، أي مبثوث فی جمیع أقطار الارض لكلّ نفس بما قدر لها من زیاده أو نقصان فی العمر و المال و الولد ، قوله علیه السلام (۶) : « إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (۷) ، یعنی : تو بر وصول و ایصال هر چیز قادری و توانائی یا مقدور معینی .

## ۶- و کان من دعائه علیه السلام عندالصباح و المساء

### اشاره

کما قال تعالی : «فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ» (۸)

ص: ۱۴۸

- 
- ۱-۴ - بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۸۸ ، ص ۳۳۳ (با تغییری در آخر عبارت) .
  - ۲-۵ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۲۶ .
  - ۳-۶ - سوره مبارکه حجر ، آیه ۲۱ .
  - ۴-۷ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۱۷ .
  - ۵-۸ - الکافی ، ج ۵ ، ص ۵۷ ؛ قرب الإسناد ، ص ۱۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۷ ، ص ۹۰ .
  - ۶-۹ - کلام معصوم علیه السلام مقتبس از آیه است ، چنان که گذشت .
  - ۷-۱۰ - سوره مبارکه تحریم ، آیه ۸ .
  - ۸-۱ - سوره مبارکه مرسلات ، آیه ۲۳ .



قوله عليه السلام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ.

أولاً بدان که: معنی حمد: الثناء الجمیل علی قصد التعظیم للممدوح، سواء لنعمه أو غيرها.

و الشکر: فعل یتبئ عن تعظیم المنعم، لكونه منعماً، سواء كان باللسان أو بالجنان أو بالأركان.

و النهار: اسم لضوء واسع ممتد من أول طلوع الفجر إلى غروب الشمس.

و الليل: الظلمه، و لیل اللیل ای شدید الظلمه.

بعد بدان که: این هر دو یعنی لیل و نهار از آیات تکوینیہ حق اند، چه هر یک علامت بر وجود صانع حکیم اند از باب احتوای آنها بر آثار عدیده و خیرات غیر متناهیہ از برای تکمیل مصالح و منافع دنیویہ عباد، كما قال تعالى: « وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً (۱)»، چنان که داعی علیه السلام در ضمن عنوانات و فقرات دعا بعضی از مصالح لیل و نهار را ذکر

ص: ۱۴۹

می فرماید . قال تعالی : « وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخْنَا مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلَمُونَ (۱) » .

و « مقیت » (۲) از اسماء الله و مأخوذ از « قوت » است ، ای : هو المقتدر الحافظ لقوت الخلائق .

قوله عليه السلام : وَ مَيَّزَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ .

یعنی : با آن که لیل و نهار هر دو در قدر مشترک زمان که قدر حرکت فلک اعظم است شریک و متحدند ، حق تعالی آنها را به تقدیر خود از هم در اوصاف و آثار ممتاز نموده ، یعنی متحد در ماهیت و مختلف به عوارض اند .

قوله عليه السلام : وَ جَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدًّا مَّحْدُودًا .

ای منتهی ینتهی الیه ، چنان که در دو نقطه اعتدال ربیعی و شتوی ، یعنی حمل و میزان لیل و نهار در اقلیم رابع غایت حد اعتدال آنها که هر یک منتهی می شوند به دوازده ساعت ، و مع ذلک برای هر یک از آنها آمد ممدود است ، یعنی مدت و زمانی است در طرف زیادتی و نقصان مدید و منبسط ، که هر یوم و لیلی با یوم و لیل مصاحب خود اختلاف کثیره دارد موقتاً ، یعنی به حسب وقت و زمان .

[قوله عليه السلام : وَ أَمَدًا مَّمدُودًا]

[...]

ص: ۱۵۰

---

۱-۳ - سوره مبارکه یس ، آیه ۳۷ .

۲-۱ - توضیح لفظ « مقیت » استطراداً به واسطه عبارت « بقوته » در دعا آمده است .

قوله عليه السلام: يُوَلِّجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ، وَ يُوَلِّجُ صَاحِبَهُ فِيهِ.

كما قال تعالى: « تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ (۱) »، یعنی: داخل می نماید بعضی از اجزاء زمان و آنات لیل را در زمان نهار، و بالعکس.

ای کل ما زاده فی أحدهما نقص من الآخر، چون داخل نمودن زمان ایام شتا را در لیل شتا، و اجزاء لیل صیف را در یوم او یوماً فیوماً، که هر یوم و لیلی غیر از یوم و لیل مصاحب خود است، یا در طرف زیادتی یا در نقصان تا باز منتهی شود به همان دو نقطه اعتدال که تساوی طرفین است.

### روز و شب در دو قطب

چنان که اگر کسی فرضاً واقع شود در تحت قطب شمالی یا تحت قطب جنوبی نسبت به او شش ماه روز است و شش ماه شب، یعنی آن شش ماه که در بروج شمالیه سیر نماید اعم از آن که در قوس اللیل باشد یا در قوس النهار نسبت به ساکنین قطب شمال تماماً روز آنها است؛ زیرا که حائل و حاجزی نیست از وصول نور شمس برای اهالی آن نقطه در شش ماه، چه شمس در تحت الأرض باشد و چه در فوق الأرض، و همان شش ماه دیگر که شمس در بروج جنوبیه سیر می نماید تماماً اهالی آن طبقه واقعه تحت قطب شمالی است به واسطه عدم وصول نور شمس، اعم از قوس النهار به آن نقطه تحت قطب شمال، از باب حایل شدن کرویت ارض و عدم محاذات است نور شمس به آن محل، چنان که در ساکنین تحت قطب جنوب امر به عکس می شود، یعنی همان شش ماه شب مفروض اهالی تحت قطب شمالی روز آنها می شود، و شش ماه شب اینها به همان قاعده مذکوره.

ص: ۱۵۱

قوله عليه السلام: بِتَقْدِيرِ مَنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَعْذُوهُمْ بِهِ، وَ يُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ.

یعنی این اختلافات لیل و نهار به تقدیر خدا است از برای مصالح حال عباد، تا به سبب این تقدیر و تدبیر غذا بدهد آنها را و نشو و نما نمایند بر او، كما قال تعالى: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱)»، چه، فهمیدی که اختلاف لیالی و ایام و دخول اجزاء هر یک در دیگری به واسطه حرکت ذاتی شمس در بروج اثنی عشریه در سیصد و شصت و شش روز است، که این مدار ذاتی او است که شش ماه در بروج شمالیه اوج و حضیض دارد، و شش ماه در بروج جنوبیه، چنان که بالتبع فلک اعظم در بیست و چهار ساعت به دور مرکز خود سیر نماید که وقوعش در تحت الارض، لیل و در فوق الارض، نهار است.

بالجمله، از حرکت ذاتی شمس در آن بروج دوازده گانه اولاً حاصل می شود فصول اربعه، که هر یک از آنها سر جای خود موجب تکمیل اغذیه و البسه و جمیع مایحتاج بنی نوع انسان، و باعث نشو و نمای آنها است.

### خلقت شب و منافع آن

قوله عليه السلام: فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النَّصَبِ.

التعب: عباره عن الهموم والاحزان الحاصله في القلب.

و نصب و نهض: هما ثقل حاصله في الجسد بحسب الأمراض البدنيه (۲).

ماحصل کلام معصوم آن است که: حقّ تعالی از حکمت بالغه و عنایات شامله خود لیل را خلق فرموده برای سکون ارواح.

ص: ۱۵۲

۱-۱ - سوره مبارکه انعام، آیه ۹۶.

۱-۲ - اصل: البدنه.

أولاً: از حرکات فکریه که موجب هموم و غموم روحانیت است .

و ثانیاً: برای سکونت ابدان از حرکات عنیفه در دفع مضارّ و غلبه و استیلاهی حرص در ایاب و ذهاب بر تحصیل حطام دنیویّه که باعث ثقل بدن و تولید نصب و الام است ، لذا قال تعالی : « وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا (۱) » ، اى جعلنا نومکم راحه لأبدانکم و قطعاً لأعمالکم .

و وجه حکمت او نزد عاقل لیبب معلوم است که حرکات مطلقاً اعم از حرکات فکریه دماغیه و حرکات بدنیه موجب تحلیل رطوبات غریزیه است ، و اگر ربّ حکیم لیل را برای نوم و سکون از این دو حرکت قرار نمی داد ، ابدأً نفس به واسطه عدم راحت و سکون قادر بر تحصیل بدل ما يتحلّل از برای بدن نبود ، و بدن به اندک مدّتی بدون بلوغ نفس به کمالات مترقّبه از ورود تعبات و نصبات متلاشی شده بود ، كما قال المولوی :

گر بودی شب همه خلقان ز آز سوختندی خویشتن را زاهتراز

شب همی آید چه گنج رحمتی تا رهند از حرص خود یک ساعتی (۲)

قوله علیه السلام : وَ جَعَلَهُ لِبَاسًا لِّیَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَ مَنَامٍ (۳).

یعنی : قرار داده است لیل را لباس ، اى مسکنناً یسکنون فیه للراحه و النوم ، أو سترّاً لیواریهم . قال تعالی : « وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا (۴) » ، اى سترّاً ، كما قال تعالی فی موضع آخر : « فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ (۵) » ، اى شملهم الجوع والخوف و سترهم

ص: ۱۵۳

۱-۲ - سوره مبارکه نبأ ، آیه ۹ .

۲-۳ - مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۷۴۱ « ظهور روح القدس به صورت آدمی » .

۳-۴ - صحیفه : راحته و منامه .

۴-۱ - سوره مبارکه نبأ ، آیه ۱۰ .

۵-۲ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۱۲ .

كما يشمل اللباس البدن .

قوله عليه السلام : **فَيَكُونُ ذَلِكَ لَهُمْ جَامِماً (١) وَ قُوَّةً**.

الجم : الرفاهيه والراحه .

### خلقت روز و منافع آن

[قوله عليه السلام ] : **وَ خَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِراً**.

كما قال تعالى : **« وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً (٢) »** ، أى ليصروا فيه .

[قوله عليه السلام : **وَ لِيُنَالُوا بِهِ لَذَّةً وَ شَهْوَةً**].

[ ... ]

قوله عليه السلام : **لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ**.

يعنى قرار داد مبصره ، تا به واسطه او قادر باشند بر طلب و تحصيل منافع معاشيه كه از فضل و احسان او است ، كما قال تعالى : **« وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً (٣) »** العاش : كل ما يتعيش به الإنسان من التجاره والفلاحه و ساير الصنایع ، كه موقوف بروز و تردد در اياب و ذهاب است .

قوله عليه السلام : **وَ لِيَتَسَبَّبُوا إِلَى رِزْقِهِ، وَ يَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ**.

يعنى : روز را قرار داد كه در او متوسل به اسباب شوند برای تهیه رزق او از

ص: ١٥٤

---

١-٣ - صحيفه : جماماً .

٢-٤ - سوره مباركه اسراء ، آيه ١٢ .

٣-٥ - سوره مباركه نبا ، آيه ١١ .

قبیل فلاح و زراعت و غیره ، كما فی الحدیث : « أبی اللہ أن یجری الأمور إلا

بأسبابها(۱) ، فجعل لكل شیء سبباً ، و جعل لكل سبب شرحاً ، و جعل لكل شرح علماً ، و جعل لكل علم باباً ناطقاً » .(۲)

ولی از آنجائی که کل اسباب منتهی به مسبب الأسباب است به واسطه ارشاد عباد که به کلی نظر آنها محصور و مقصور بر همان اسباب فقط نباشد فرموده است : « أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ (۳) » ، مولوی گفت :

أليس الله بكاف عبده تا بنا شد بنده(۴) هر سو چاره جو

دیده خواهم(۵) سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن(۶)

[قوله عليه السلام] : وَ يَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ طَلَبًا لِمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ، وَ دَرَكَ الْأَجْلِ فِي أُخْرَاهُمْ.

یعنی : باز روز را قرار داده به واسطه آن که سیر نمایند در ارض ، که : [« أَلَمْ تَكُنْ (۷) أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا (۸) » به جهت نائل شدن عاجله ، یعنی تحصیل غنائم و فواید متاع نقد دنیویه ، و به واسطه درک کردن آجله ، راجع به امور و منافع اخرویة ، از قبیل مسافرت بیت الله و زیارت قبور ائمه هدی و غیره ، که ثمرات اخروی است .

ص: ۱۵۵

۱-۱ - مصادر : أن یجری الأشياء إلا بأسباب .

۲-۲ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ ؛ بصائر الدرجات ، ج ۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۹۰ .

۳-۳ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۳۶ .

۴-۴ - مصدر : تا نگردد بنده .

۵-۵ - مثنوی معنوی ، ج ۱ ، ص ۲۱۴ ، « تهدید کردن نوح علیه السلام » .

۶-۶ - مثنوی معنوی ، ج ۵ ، ص ۱۱۶۹ « بیان آن که عطای حق » .

۷-۷ - اصل : أن .

۸-۸ - سوره مبارکه نساء ، آیه ۹۷ .

قوله عليه السلام: بِكُلِّ ذَلِكِ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ.

الصلاح: ضد الفساد.

والشأن: الأمر والحال.

يعنى حق تعالى را مقصور از عطا و تقدير تمام اين مذكورات از ورود و

اختلافات ليل و نهار و سکون در ليل به جهت راحت ، و حرکات در يوم برای تسبب و تحصيل ارزاق و غيره ، برای اين است که اصلاح فرمايد بار احوال و اخلاق عباد را ، كما فى الدعاء : « اجعل اول نهارى (۱) صلاحاً و اوسطه نجاحاً و آخره فلاحاً » (۲) أى ، صلاح أمور دنيا بسبب الاشتغال بقضاء ديننا فى الدنيا ، و الفوز بمقاصدنا فى أمور المعاشيه ، لأن « من لا معاش له لا معاد له » (۳).

و فى الحديث : « من اصلح ما بينه و بين الله أصلح الله ما بينه و بين الناس » . سئل عن النبى صلى الله عليه و آله وسلم : ما شأن الله؟ فقال: (۴) « من شأنه أن يغفر ذنباً و يفرج كرباً و يرفع قوماً و يضع آخرين » (۵).

## آزمایش الهی

قوله عليه السلام: وَ يَتْلُو أَخْبَارَهُمْ.

أى يختبرهم و اختبار الله للعبد امتحانهم ، و هو عالم بأحوالهم فلا يحتاج أن

ص: ۱۵۶

۱-۱ - مصادر: اللهم اجعل أول هذا النهار .

۲-۲ - البلد الأمين ، ص ۱۰۹ ؛ مصباح الكفعمى ، ص ۱۰۸ ؛ مصباح المتهجد ، ص ۵۰۴ .

۳-۳ - اعيان الشيعة ، ج ۴ ، ص ۲۱۶ .

۴-۴ - مصادر : - ما شأن الله فقال .

۵-۵ - أمالى الطوسى ، ص ۵۲۱ ؛ مجموعه ورام ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۷۱ .



یختبرهم لیعرف حالهم ، و هذا حسب الظاهر یستلزم أن یكون أولاً جاهلاً غیر عالم بهم ، و بعد الامتحان یحصل له المعرفه ، و هو فی حقّ مبین قال : « أَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱) » ، أی العالم بما كان و ما یكون ، الذی « لَا یَعْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ (۲) » محال (۳) .

و لذا به واسطه دفع این توهم ممکن است تأویل کلام امام علیه السلام که اقتباس از آیه شریفه شده ، بر این که بلا را در اینجا به معنی انعام و احسان گرفت ، چنان که ابتلاء به معنی بلیه و مصیبت است ، كما ورد « الحمد لله علی ما أبلانا » (۴) . و ابتلا ، أی الحمد علی إنعامه و ابتلائه و اختباره . و اخبار به معنی « خبر » و دانشمند (۵) گرفته شود .

یعنی خداوند احسان نعمت عظیمه و اعطای معرفت را به دانشمندان و علما تأسیی نموده اختباراً ، تا ملاحظه نماید که چگونه اند آنها در اداء وظایف طاعات او در منازل فروض و مواقع احکام ، یعنی مراعات موارد و مواقع امر فرضیه او را ، - كما هو حقّه - در حقّ خود و اجراء در حق دیگران از عوام دارند ، یا آن که احکام واحیه الهیه را که ابلاغ او بر عوام از مسلمین بعد از قاطبه اولیاء به عهده آنها است که نواب عامه و قدوه الانام آنها ، آیا بر حسب هواهای نفسانی خود جاری بر خلق می نمایند نه خالصاً لوجه الله ، أم لا ؛ كما قال تعالی فی حقّ داود علیه السلام : « يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (۶) » ، به واسطه این که موارد در عنوان دعا که می فرماید :

ص: ۱۵۷

۱-۶ - سوره مبارکه ملک ، آیه ۱۴ .

۲-۷ - سوره مبارکه سبأ ، آیه ۳ .

۳-۸ - کذا در اصل .

۴-۹ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۸۸ ؛ الفقیه ، ج ۲ ، ص ۱۶۷ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۷ ، ص ۴۵۳ .

۵-۱۰ - کذا در اصل .

۶-۱ - سوره مبارکه ص ، آیه ۲۶ .

و ينظر كيف هم في طاعته و منازل فروضه و مواقع أحكامه

أى مواضع الذى وقع و ورد فيه أحكام الله من الأوامر و النواهي المفروضة ، لذا قال تعالى خطاباً لعلماء السوء ، الذين لا يعملون بعلمهم : « وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (١) » ، و فى موضع آخر : « أُولَئِكَ هُمُ الكَافِرُونَ (٢) » .

### باداش اعمال

قوله عليه السلام اقتباساً من القرآن : «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» . (٣)

يعنى حقّ تعالى اين فرضيات احكام را از اوامر و نواهي بر قاطبه مكلفين تحميل و تكليف فرموده از عالم و جاهل ، حاكم و محكوم ، به واسطه آن كه جزا بدهد در دنيا و عقبى كسانى را كه رفتار سوء نمودند به ترك اوامر و ارتكاب

مناهى و اجراى احكام در غير مواقع و موارد ما انزل الله تعالى بما عملوا ، يعنى به نتيجه اعمال سوئشان ، چنان كه جزا مى دهد محسنين را به جزاهاى حسنه ، كما فى الحديث : « الناس مجزيون بأعمالهم إن خيراً فخيرٌ و إن شراً فشرٌ » . (٤)

قال المولوى :

كى نكو (٥) كردى و كى كردى تو شر كه نديدى لايقش در پى اثر (٦)

قال تعالى فى موضع آخر من كتابه الكريم : « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٧) » .

ص: ١٥٨

١-٢ - سوره مباركه مائده ، آيه ٤٥ .

٢-٣ - همان ، آيه ٤٤ .

٣-٤ - سوره مباركه نجم ، آيه ٣١ .

٤-١ - الغدير ، ج ٥ ، ص ٤٥٢ .

٥-٢ - مصدر : كزى .

٦-٣ - مثنوى معنوى ، ج ٤ ، ص ٩٧٣ ، « حمله بردن اين جهانيان » .

٧-٤ - سوره مباركه جاثيه ، آيه ١٤ .

روى عن المعصوم فى تأويل الآيه : « أى قل للذين منّا عليهم بمعرفتنا » (١) ، و هم أهل العلم و اليقين ، الذى هو حقيقه الإيمان تعرفوا و تعلموا العوام و الجهال ، الذين لا يرجون أيام الله ، أى من عدم علمهم لا يتوقعون و لا يخافون و لا يلاحظون وقايع الله فى الدنيا و الآخره لعباده .

يعنى اعلام نمايند آنها را كه البته جزا مى دهد عاجلاً و آجلاً هر قومى از اقوام را از عالم و عامى ، تقى و شقى ، مسلم و كافر بما كانوا يكسبون ، يعنى به اعمال مكتسبه صادره ايشان خيراً و شراً ، فإذا عرفوهم و علموهم كأَنَّهُ استغفروا لهم ؛ زیرا « هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبَى (٢) » ، و خير عقبى يعنى ولايت و سلطنت و ربوبيت بالحقيقه از براى حقّ است لا غير ، او است مختار از حيث ثواب و اجر نيك دادن ، چنان كه او است مختار از حيث عقوبت كردن و ولايت و امارت را در خود مقيّد به ولايت حقّه فرموده ، كه حكّام و سلاطين مجازى كه فى الحقيقه مظاهر و به منزله آلات و ادوات اويند ، خارج شوند چه اطلاق سلطنت بر غير مالِك الملوك حقيقى مجاز است ، يعنى از آنها صحت سلب دارد ، چون حركت نسبت به سفينه و جالس سفينه ، كه اگر چه به لحاظ ظاهر هر دو موصوف به حركت ، ولى حركت نسبت به سفينه بالحقيقه است و نسبت به جالس او بالمجاز . مولوى :

پادشاهان ، مظهر شاهی حقّ عارفان (٣) مرآت آگاهی حقّ (٤)

لذا ورد فى بعض الكتب السماوى : « إني أنا الله ، مالِك الملوك ؛ قلوب السلاطين بيدى من أطاعنى جعلتهم عليه رحمه ، و من عصى فى جعلتهم عليه نومه ،

ص : ١٥٩

١-٥ - تفسير القمى ، ج ٢ ، ص ٢٩٤ ؛ بحار الانوار ، ج ٢ ، ص ١٥ .

٢-٦ - سوره مبارکه كهف ، آيه ٤٤ .

٣-١ - مصدر : فاضل .

٤-٢ - مثنوى معنوى ، ج ٦ ، ص ١٥٥٧ ، « با خبر شدن آن غريب از وفات آن محتسب » .

فلاتشتغلوا أنفسكم بسبب الملوك ، توبوا إليّ حتى أعطفهم عليكم» (۱).

### حمد الهی بر ظهور صبح

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ فَكِّ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْأَصْبَاحِ.

الفلق : الشق ، والضوء .

والصباح : خلاف المساء ، و الإصباح والصبح واحد ، و هو أوّل النهار و الفجر ، قوله تعالى : « فَالِقُ الْأَصْبَاحِ (۲) » ، أى شق جيب الليل عن نور الصبح .

بالجملة ، ما حصل كلام امام عليه السلام آن که خدايا پس حمد و ثنا و ستايش عباد از هر حامدى که صادر شود خاصّ تو است ، برای آن که نور دادی از برای منافع و مصالح ما عباد خود صبح را ؛ چه فهمیدی که فلق گاهی به معنی شقّ و صدع استعمال می شود ، چون دریا « فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى (۳) » ، که در وقت نمو اولاً خداوند شق نماید مابین حبوب و دانه خرما را حتى « أَخْرَجَ شَطَأَهُ (۴) » ، یعنی تا اطراف نبات بیرون آید .

و گاهی فلق به معنی ضوء و نور استعمال شده ، چون در آیه شریفه : « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۵) » ، أى برب الضوء هر چند که اطلاقش بر ضوء هم به اعتبار آن است که به آن تمیز و فرق داده می شود بین اشیاء متضاده و الوان مختلفه ، و بین حفره و ارض مستویه و غیره .

باری ، این بود تفسیر و معنی تحت اللفظی فقره دعا .

ص: ۱۶۰

۱-۳ - بحار الانوار ، ج ۷۲ ، ص ۳۲۸ ، با کمی اختلاف .

۲-۴ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۹۶ .

۳-۵ - همان ، آیه ۹۵ .

۴-۶ - سوره مبارکه فتح ، آیه ۲۹ .

۵-۷ - سوره مبارکه فلق ، آیه ۱ .

اما به حسب تأویل از باب آن که کلمات ائمه هدی علیهم السلام چون آیات کلام الهی ذی وجوه یعنی حاوی بر تفسیر و تأویل است ، لهذا تأویل عنوان دعا آن که : حمد خاص خدائی است که چون عنایت ازلیه اش اقتضای ایجاد نمود که آثار فیض عامه و رحمت واسعه او از محل خفا به معرض ظهور و بروز و از ممکن غیب الغیوبی به منصفه شهود رسیده ، و کلیه ماسوی که عباد اویند مستفیض شوند .

لهذا ، شقّ نمود ظلمت عدم را به نور وجود ، از افق اعلیٰ به ظهور و بروز آثار و اشراق وجود اولاً از افق مبین که عالم عقول مجردات است که از آنها به عالم جبروت و صبح ازل تعبیر شده ؛ چه اول طلوع نور وجود از آنها است که اول ما صدراند ، كما ورد : « أول ما خلق الله العقل » (۱) .

و ایضا قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام فی الجواب عن سؤال الحقیقه که : « ماالحقیقه » چه ، حقیقت همان وجود است از باب ثبوت او بالذات و ثبوت الأشياء به . قال علیه السلام : « الحقیقه نور یشرق من صبح الأزل ، فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره » (۲) .

أولاً- بر آن حقیقت وجود ، نور اطلاق فرموده اند ، برای آن که مصداق نور و تعریف او ظاهر بالذات و مظهر لغیره است ، و این وصف وجود است که ظاهر و موجود است بذاته ، و مظهر و موجد غیری است که تعینات و ماهیات باشد ؛ یعنی حقیقت ، نوری است که اشراق و اضاءه و ظهور نمود از صبح ازل ، یعنی عالم جبروت و عقول مجردده به همان اعتباری که آنها اول ما صدرند از مبدأ اعلیٰ .

« فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره » یعنی : ظاهر و هویدا شده مبدأ و مصدر

ص: ۱۶۱

۱-۱ - بحارالانوار ، ج ۱ ، ۹۷ ؛ سعد السعود ، ص ۲۰۱ ؛ عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۹۹ .

۲-۲ - بسنجید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۱۳۳ .

آثار است بر « هیاکل التوحید » که عبارت از تعینات عالم باشد از ذره بیضاء تا ذره هیا هیولای آثار ، آن وجود چه وجود مطلقاً در هر چه باشد مبدأ و مصدر آثار است اعم از أسماء و سماویات ، چون کواکب ثابته و سیاره که از عالم مُلکند ،

و ملائکه سگان سماوات که از عالم ملکوتند .

و اعم از ارض و ارضیات از بسایط چون ارض فقط و ماء فقط و نار و هوا و مرکبات از آنها ؛ اعم از معدنیات بأقسامها ، و مرکبات نباتیه بأصنافها ، و مرکبات حیوانیه باجناسها و انواعها ، و نوع اشرف و اصفی آدم است که نوع الانواع و فصل الفصول باشد ، خصوص افراد کاملش که هیاکل مقدسه انبیاء و اولیاء علیهم السلام باشند ، لا سیما اکمل از کامل که هیکل مبارک حضرت ختمی مآب که لب اصفای این شجره مبارک که حقیقت و ثمره اوفی و غایه الغایات و منتهی الطلبات است که اگرچه تمام ذرات عوالم علوی و سفلی مظهر ظهور آن حقیقت وجودند .

ولی آن حقیقت کامله مظهر جامع از برای ظهور آثار آن حقیقت است ، که آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ، چه آن ظهوری که حضرت از او به حقیقت تعبیر فرموده القاب و اسماء حسنی بسیار دارد ، که هر یک به اعتباری بر او اطلاق می شود ، چون : نور الله ، و ظل الله ، و مشیه الله ، و کلمه الله ، [و] کن امر تکوینی ، و حق مخلوق به ، و رحمت واسعه ، و ظل ممدود ، و فیض مبسوط ، و وجه الله الباقی بعد فناء کل شیء ، و حقیقت محمدیه ، الی غیر ذلک .

### تابش روز و منافع آن

قوله علیه السلام : وَ مَتَّعْنَا بِهِ [مِنْ] ضَوْءِ النَّهَارِ .

تمتع : به معنی انتفاع است .

یعنی انتفاع تو دادی عباد خود را به واسطه آن صبح از ضوء و نور روز ، چه معلوم است که کل انتفاعات و تمام معایش و ما یحتاج قاطبه بشر موقوف به نور

شمس است ، او است موجب تکمیل زراعات و وصول آنها به غایات ، و او است باعث بر تربیت اشجار و نضج اثمار و طبخ فواکه ، کما قیل :

آفتاب از امر حقّ طبّاح ما است ابلهی باشد که گوئیم او خدا است (۱)

### در چگونگی پیدایش فلزات

چه از اثره نور شمس است که موجب تولید و حصول فلزات معدنیه می شود چنان که از اثره تابش ضوئ او اولاً در جوف ارض تولید أبخره و ادخنه شود ، و از ترکیب این دو جزء که اصل الاصول اند حاصل شود زاج و زیبق و کبریت ، و متکون شود اجسام سبعة متطرّقه از فلزات بر این وجه ، که :

در حین اختلاط ابخره و ادخنه اگر جزء بخار غلبه داشته بر جزء دخان تولید شود اجسام صافیه غیر متطرّقه ، چون جواهرات شفافه از قبیل الماس و یاقوت و زمرد و بلور .

و اگر جزء دخان غلبه داشته اولاً زیبق و کبریت تولید شود .

و از اختلاط زیبق و کبریت باز اگر جز زیبقی غلبه بر جزء کبریتی داشت ، حاصل می شود طلا .

و اگر غلبه زیبق کمتر از درجه طلائی بوده ، تولید شود نقره .

و اگر کمتر از درجه نقره بود ، پیدا شود مس .

و اگر جزء زیبق کمتر از درجه تکون مسی بود ، تولید شود آهن .

به همین طریق تا تکون تمام اجسام سبعة متطرّقه از اینجا است که در ذوب مس باید اولاً در گداز اجزاء کبریتی او را از او به آتش خارج نمایند .

باری ، تمام این مذکورات به واسطه تابش آفتاب است که صانع حکیم برای

ص: ۱۶۳

تمتع و انتفاعات معاش دنیویہ انسان تہیہ فرموده ، این است که وقتی که ملت مجوس برای دیدن این آثار عجیبه و غریبه از شمس او را ستایش نموده و مربی خود دانسته ، حق تعالی در کلام مجید خود برای تنبیه آنها می فرماید که : مغرور نباشند بر این که خود او را مستقلاً مؤثر بدانند ، بلکه او را چون آلتی فرض نموده و آثار را مستند به مبدأ اثر دهند ، فرمود : « لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱) » ، جلّ جلاله و عظم نواله و تم آثاره و آیاته .

### شناسایی قوت در روز

قوله عليه السلام : وَ بَصَّرْتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَعْقَابِ.

یعنی : ای خدا حمد و ثناء جمیل خاصّ تو است که معرفی کرده و شناسانیدی عباد خود را به سبب روشنائی نور روز طریق تحصیل و مُطالبه اَقوات خود را .

القوت : ما يقوم به بدن الإنسان ، قال تعالى : « وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيِتًا (۲) » ، وفي الحديث : « اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قَوْتًا » (۳) ، أي بقدر الكفاية من غير إسراف .

### شناسایی آفات در روز

قوله عليه السلام : وَ وَقَيْتَنَا [فِيهِ] مِنْ طَوَارِقِ الْأَفَاتِ.

یعنی : باز حمد بر تو ای خدا که به واسطه نور روز حفظ نمودی عباد خود را از آفات وارده ، که به واسطه استیلای ظلمت لیل و فقدان شرط دیدن ممکن نباشد

ص: ۱۶۴

۱-۱ - سوره مبارکه فصلت ، آیه ۳۷ .

۱-۲ - سوره مبارکه نساء ، آیه ۸۵ .

۲-۳ - بحار الأنوار ، ج ۶۹ ، ص ۱۰ ؛ حلیه الأبرار ، ج ۱ ، ۲۳۵ ؛ صحیح مسلم ، ج ۳ ، ص ۱۰۳ .



اجتناب از او؛ كما في الدعاء: «أعوذ بك من طوارق الآفات» (١) و «أعوذ بك من طوارق الليل» (٢). و هي تأتي في الليل على حين غفلة يقال لكل آتٍ بالليل طارق.

### انقياد تمام موجودات آسمانی و زمینی بر خداوند

قوله عليه السلام: اصْبَحْنَا وَ اصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجُمَلَتِهَا لَكَ سَمَاءُهَا وَ أَرْضُهَا.

یعنی: صبح کردیم، یا رجوع نمودیم ما بنی نوع بشر و اشیاء عالم بتمامها از سماء و سماوی و ارض و ارضی از برای تو. یعنی ساجد و مسبح و عابد به حسب عبادت تکوینی و تسبیح فطری به مقتضای: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (٣).

و همچنین گردیدیم بجملتها مظاهر آیات و صفات جلالیه و جمالیه تو، و منتعم

بنعماء تو، و موجود به ایجاد تو، و مسخر و منقاد در تحت اوامر و نواهی تو تکویناً، كما قال تعالى: «إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (٤)»، و أيضا: «وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ (٥)».

قوله عليه السلام: وَ مَا بَشَتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا.

یعنی: منسوب به تو است آنچه انبساط و انتشار دادی از مخلوق در سماوات و ارضین، از آیات آفاقیه و انفسیه، كما قال: إِنْ فِي خَلْقٍ وَ مَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ لآيَاتٍ (٦).

ص: ۱۶۵

۱-۳ - بسنجید: مجمع البحرين، ج ۳، ص ۴۵.

۲-۴ - فلاح السائل، ص ۲۴۹.

۳-۵ - سوره مبارکه اسراء، آیه ۴۴.

۴-۱ - سوره مبارکه مریم، آیه ۹۳.

۵-۲ - سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۴.

۶-۳ - بسنجید: سوره مبارکه جاثیه، آیه ۴: «وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ».

قوله عليه السلام: سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ.

یعنی: و نیز از تو و راجع به تو است مملوکیت تامّه و عبودیت محضه، آنچه متفرق و منتشر نمودی در هر یک از سماء و ارض اعمّ من ساکنه و متحرکه چون کواکب ثابته و سبعة سیاره در سماوات، و ساکن بالذات در ارض، چون جمادات و نباتات که ساکن بالطبع اند و متحرک او، چون حیوانات و طیور و انسان که حرکت آنها ارادی است نه حرکت طبیعی و قسری، از قبیل حرکت ثقیل به مرکز و حرکت او به محیط که اوّل طبیعی است، و ثانی قسری و جبری است.

قوله عليه السلام: وَ مُقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ.

یعنی اعمّ از مقیم آنها در محلّی، چون اقامت افراد انسان در بلدی. يقال: قام بالبلد، أي اتخذه وطناً فهو مقیم.

وَ شَخَّصَ شُخُوصاً إِذَا خَرَجَ عَنْ مَوْضِعٍ إِلَى غَيْرِهِ (۱). و منه الحدیث: « اقامه العاقل أفضل من شخوص الجاهل » (۲)، أي ذهابه الى الجهاد و الغزوه.

که تمام این مذکورات در حیظه تصرف تو و مقرّ بر معبودیت صانع و مظهر و مبرز آثار و آیات صنعه و حکمه، کما قال تعالی: « إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ » (۳). مولوی:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان

که (۴) سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم (۵)

ص: ۱۶۶

۱-۴ - مجمع البحرين، ج ۲، ص ۴۸۹.

۲-۵ - الکافی، ج ۱، ص ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳-۶ - سوره مبارکه یونس، آیه ۶.

۴-۱ - مصدر: ما.

۵-۲ - مثنوی معنوی، مولوی، ج ۳، ص ۵۶۳.

قوله عليه السلام: وَ مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ.

چون طیور .

[قوله عليه السلام]: وَ مَا كُنَّ تَحْتَ الثَّرَى.

چون خراطین و حشرات الأرض ، كما قال تعالى: « لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى (١) ».

### استیلاء سلطنت الهی

قوله عليه السلام: أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ وَ سُلْطَانُكَ، وَ تَضُمُّنَا مَشِيَّتِكَ.

أولاً بدان که : القبض و الاحتوا والانضمام كلها بمعنى واحد ؛ و هو الجمع ، و انضمام بعض الأشياء الى بعض .

كما أنّ الملك و السلطنة بمعنى واحد ، أى الاستيلاء و الغلبه والحكم والتمكّن فى الشىء .

قد صار الشىء فى قبضتك ، أى فى ملكك ، و يقبض الله الأرض و السماء ، أى يجمعها .

### تشكيل مدينه و وضع قانون و تشكيل قوه مجريه

مفاد عنوان دعا آن که : ما بنى نوع بشر را جمع و منظم نموده ملك و سلطنت و مشيت ذاتيه تو در مواضع متعدده از ارض ، چه نوع انسان چون فرداً فرداً از عهده اصلاح امور معاشيه خود بر نمى آيد که بانفراده بتواند امور خود را انجام داده و

ص: ١٦٧

سلب احتیاج از خود بنمایند ، لهذا حکیم علی الاطلاق به حکمت بالغه ، آنها را مدنی خلق فرموده که در بلدان و مداین و در برابری در مواضع معینه اجتماع نمایند ، تا هر فردی از آنها کاری نموده و معاون یکدیگر باشند ، تا سلب حاجت هم را به انضمام از خود بکنند ، از فلاحت و زراعت و حصادت ، و سایر صنایع در

تحصیل ملبوس و مطعوم ، و اخراج فلزات از معادن و حفر قنوات و غیره ، تا آن که امر معیشت تمام به انجام رسد .

پس چون اجتماع لازم ملزوم آنها است ، و از باب غلبه صفات حیوانیه شهویه و سبعیه که بر آنها مسئولیت است ، لابد هر یک برای جلب منفعت خود و دفع مضرت از خود خواهد بر دیگری تعدی نماید ؛ لهذا برای جلوگیری این بر خالق حکیم به جعل و قرارداد دو چیز لازم می شود :

یکی : وضع قانونی که هر یک در حدود خود واقف شده بر دیگری تجاوز نمایند ، و آن نیز مستلزم وجود انبیاء است که آنها مُبَلِّغُ الهیه اند از برای اصلاح معاش و معاد خلائق .

و دیگری : قوه مجریه است که سلاطین و ولات و حکام باشند بمراتبهم که آن قانون که منافی با خواهش نفسانی آنها است جبراً بر آنها اجرا نموده ، و بر متعدی آنها جزاء سوء بدهد ؛ چنان که مفاد کلام الهی است خطاباً لرسوله : « فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا \* ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۱) » ، چه «حشر و جثو» هر دو به معنای اجتماع است ، و مقصود از شیاطین متمردین از انس مراد است ؛ لِأَنَّ الْعَرَبَ يُطْلَقُ عَلَى كُلِّ مَتَمَرِّدٍ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَ الدَّوَابِّ : الشَّيْطَانُ ؛ چنانچه در قصه سلیمان علیه السلام خبر می دهد که

ص: ۱۶۸

ما مسخر نمودیم برای او از شیاطین کلّ بِنَاء و غَوَاصِ (۱).

پس ، به این لحاظ تاویل آیه مبارکه آن که : قسم به ربّ تو ای محمد که هر آینه ما جمع می نمایم ایشان و شیاطین را ، و بعد از جمع ما اقامت می دهیم آنها را در اطراف جهنم عالم طبیعت دنیا که باطن او جهنم است ؛ لَأَنّهَا بَعِيدٌ قَعْرَهُ ، به واسطه آن که در مراتب وجود ، اسفل السافلین است ، کما قال تعالی : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۲) ». .

بالجمله ، ما گرد می کنیم آنها را جثیاً ای مجتمعاً ، ثم لنتزعنّ من کلّ شیعہ ، یعنی بعد از اجتماع آنها ما انتخاب و انتزاع می نمایم از هر شیعہ و فرقه مختلفه الأهواء

در عقاید و مذاهب متشکته متفاوته هر یک از آنها را که اشدّ و اوثق و انسب باشد از حیث عتوّ و بزرگی ، به جهت ریاست و حکومت بر آنها .

« ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۳) » یعنی : ما داناتریم به تشخیص کسانی که اولویت را دارند از حیث لیاقت و استحقاق بر مادون ، چه تمام امورات جزء و کلّ به تقدیر و تعیین و قرارداد حقّ تعالی است و هو مالک الملوک ، کما قال تعالی : « قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدْلِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴) » ، لذا قيل :

جهان را جهاندار دارد خراب بهانه است کاووس و افراسیاب

### امر و قضاء الهی بر موجودات

قوله عليه السلام : وَ نَتَصَرَّفُ عَنْ أَمْرِكَ ، وَ نَتَقَلَّبُ فِي تَدْبِيرِكَ .

ص: ۱۶۹

۱-۲ - اشاره به کریمه ص ، آیه ۳۷ : « وَ الشَّيَاطِينِ كُلِّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ » .

۲-۳ - سوره مبارکه تین ، آیات ۴ و ۵ .

۳-۱ - سوره مبارکه مریم ، آیه ۷۰ .

۴-۲ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۲۶ .

یعنی: ما متصرف در امور معاشیه و معادیه خودیم به امر تکوینی و قضاء ازلی تو که هر یک را مأمور به امری و موکل به کاری فرموده به مقتضای: «کل میسر لما خلق له» (۱). كما في الحديث القدسي: «خلقت هؤلاء للجنة ولا أبالي خلقت هؤلاء للنار ولا أبالي...» (۲).

یعنی: آن که را خلق نموده از اهل جنت و سعادت استعماله للخیر، به این که وضع نموده از او ثقل عمل خیر، را و آن که از اهل نار است استعماله بعمل اهل النار، و لایستطیع أن یکون هؤلاء من هؤلاء، و هؤلاء من هؤلاء، أي لایقدر علی قلب حقائقهم بأن يجعلوا الأشقياء أرواحهم من جنس أرواح السعداء، و بالعکس، كما في حديث توحيد الأفعال: «لا حول ولا قوة إلا بالله» (۳)، أي لا حركة ولا استطاعة لنا على التصرف في أمر إلا بمشيئة الله؛ لأن «اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (۴)، أي یغیر نیاته و عزائمه.

### قضای الهی بر اعمال انسانی

قوله عليه السلام: لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ.

که مؤید مطلب قبل است، یعنی نیست از برای ما از امور معموله هرگز إلا همان چیزی که تو حکم و تقدیر فرموده در ازل؛ چه «لیس» نفی ابد می نماید، لذا وقع فی الخبر: «كل شيء بقدر حتى العجز والكيس» (۵) «(۶).

ص: ۱۷۰

۱-۳- التوحيد، ص ۳۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۲.

۲-۴- در مصادر معتبر یافت نشد، لکن بنگرید: شرح الأسماء الحسنى، ج ۱، ص ۳۸.

۳-۵- الكافي، ج ۱، ص ۲۳۰؛ الخصال، ص ۱۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۸۹.

۴-۶- سورة مبارکه أنفال، آیه ۲۴.

۵-۱- اصل: الكسل.

۶-۲- الموطأ، ج ۲، ص ۸۹۹؛ السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۲۰۵؛ فتح الباری، ح ۱۱، ص ۴۱۶.

قال تعالى : « يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ (۱) » ، أى اكتساب النفس بتمام أفعالها الصادره منها معلومه لله تعالى فى الأزل ، و حدوث خلاف معلومه فيما لا يزال ممتنع الوقوع ، يعنى سبق فى علم الله حدوث الكائنات و صدورها من العباد على ترتيب وقوعها تدريجاً ، و كلّ مقدور فى أوقات معيّنه ، بلا تقدّم و تأخر على ما قدر الله كان واجب الوقوع ، و الّا لانقلب العلم جهلاً .

### عدم تنافى اختيار با علم الهى

و این منافاتی با قدرت اختیاریه عبد ندارد ، از باب آن که اگر چه موجد حقیقی در تمام آثار و افعال حقّ است ولی ظهور آثار در عالم طبیعت که دار اسباب است شرایطی دارد که بدون تحقق آن شرایط آن امر که مشروط است محقق نشود ؛ چه انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است ، و از جمله شرایط وقوع افعال عباد که مخلوق و مقدور خدا است ، اراده عباد است و معلوم است که صدور افعال به اراده عباد است ، اما اراده آنها به اراده آنها نیست ، بل به اراده خدا است ، به مقتضای : « وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۲) » ، پس انسان مجبوری است به صورت مختار ، لذا قال مولانا على عليه السلام : « التوكل التبرى من الحول و القوه ، والانتظار بما يأتى به القدر » (۳) .

### انقياد تمام افعال انسانی در قضاء الهی

بالجمله ، پس عنوان فقره دعا : « ليس لنا من الأمر إلا ما قضيت » يعنى نیست از برای ما قاطبه عباد امری از امور جزئیّه و کلیه از موت و حیات ، عزت و ذلت ،

ص : ۱۷۱

۱-۳ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۴۲ .

۲-۴ - سوره مبارکه انسان ، آیه ۳۰ .

۳-۵ - غررالحکم ، ص ۱۹۶ .

امن و خوف ، سقم و صحّت ، عنا و راحت ، بل كلّ الحركات و السكون إلاّ بالله و بقضاء الله ، كما قال على عليه السلام : « تذللّ الأمور للمقادير حتى يكون الحتف في التدبير » (۱).

یعنی امور جاریه چنان ذلیل و منقاد مقدرات الهیه اند که گاهی می باشد حتف که موت است در تدبیر ، یعنی انسان تداوی و تدبیر می نماید برای حفظ الصّیحه ، و همان تدبیر او اسباب موت و هلاکت او می شود ، و برای ارتباط و استناد کلیه امور به قضا و قدر الهیه که فی الحقیقه ابدأً مدخلیتی به اراده عبد ندارد ، از باب آن که « العبد و ما فی یده من الآثار کان لمولاه » (۲) کافی ، و این است این کلام مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام که : « فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق » است .

و اعلم ، أنّ مالک الموت هو مالک الحیاه ، والخالق هو الممیت ، و المفنی هو المعید ، و المبتلی هو المعافی ، و أنّ الدنیا لم تكن لتستقرّ إلاّ علی ما جعلها الله علیه من النعماء والابتلاء والجزاء فی المعاد ، و ما شاء ممّا لاتعلم .

فإنّ أشکل علیک شیئاً من ذلك فاحمله علی جهالتک به ، فإنّک أوّل ما خلقت جاهلاً ، ثمّ علمت و ما أكثر ما تجهل به من الأمر و تضلّ فیهِ رأیک و يتحیر فیهِ بصرک ، ثمّ تبصره . فاعتصم بالله الذی خلقک ثمّ رزقک ، ثمّ سوّاک ، فلیکن له تعبدک و إلیه رغبتک و منه شفقتک .

### اعطای خبر توسط خداوند

قوله علیه السلام : وَ لَا مِنْ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَهُ (۳).

یعنی نیست از برای ما عباد تو از امور خیریه الاّ آن چیزی که عطا فرموده ، كما

ص: ۱۷۲

۱-۱ - شرح نهج البلاغه ، ج ۱۸ ، ص ۱۲۰ ؛ تحف العقول ، ص ۲۲۲ .

۲-۲ - جامع الشتات ، ج ۲ ، ص ۴۱۰ .

۳-۳ - صحیفه : اعطیت .



فی القرآن: « وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (۱) » ،  
و فی الدعاء: « أنت خالق الخیر و الشر » (۲).

چه ، از جمله اسماء الله یکی « یا قابض » است ، ای یمسک الرزق عن عبادہ لمصلحہ و يأخذ الأرواح عند الموت عن أبدان عبادہ ، كما قال الله تعالى: « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۳) » ، و دیگری « یا باسط » است ، ای یوسع الرزق و الخیر لبعض عبادہ بالاستحقاق ، و یبسط الارواح فی الأجساد عند الحیاء .

### خلقت شرور

امّا باید دانست که اگر چه خیر و شرّ هر دو مخلوق و مجعول و مقدر خدا است ، ولی چون خدا خیر محض است لهذا خیرات مخلوق او است بالذات و شرور مجعول او است بالعرض ، یعنی اگر گاهی شرّ و الم و مرض در عباد هویدا نماید ، آن هم به واسطه جهات خیریه ای است که از انظار و ابصار اولوالابصار مخفی است ، که من جمله انتباه و اختبار عباد و جلب او به منافع کثیره باشد من حیث لایشعرون . كما قال علی علیه السلام :

و کم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی (۴)

چنانچه مثلا آتش را ایجاد فرموده بالذات به واسطه احتوای او بر جهات خیریه و منافع عدیده لاتعدّ و لاتحصی ، و شرّ قلیل او که در زمانی از ازمینه جامیه مظلومی را سوزاند ، موجد آن هم خدا است نه غیر ، ولی او بالعرض مقصود خدا است نه بالذات ، و حکیم برای شرّ قلیل ترک خیرات کثیره ننماید .

پس :

ص: ۱۷۳

۱-۱ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۰۷ .

۲-۲ - الکافی ، ج ۲ ، ص ۵۱۶ ؛ مصباح الکفعمی ، ص ۵۶۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۳۷۰ .

۳-۳ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۴-۴ - دیوان علی علیه السلام ، ص ۴۹۴ .

اگر نیک و بدی دیدی مزن دم که هم ابلیس می باید هم آدم

## روز جدید و حرکت جوهری موجودات

قوله عليه السلام: **اللهم (۱)** هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَهُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنَّ أَحْسَنًا وَدَعَنَا بِحَمْدٍ، وَإِنَّ أَسْأَنًا فَارَقَنَا (۲) بِذَمٍّ.

یعنی: خدایا این روزی است حادث و تازه بر ما شاهد و حجتی است مهتیا و موجود، اگر خوبی و افعال حسنه در او از ما صادر شد.

«وَدَعَنَا بِحَمْدِهِ»، یعنی متارکه و مفارقت می نماید از ما به حمد و ثنا، چه آن فعل حسن متدرجاً موجب ملکه حسنه شود که عاقبت او محمود و ممدوح است عندالله، و اگر چنانچه فعل سوئی در او از ما به ظهور آید چون باعث بر استحکام و تأکید ملکه ذمیمه شود.

«فَارَقَنَا (۳) بِذَمٍّ»، ای آوردنا و اُصَبْنَا بِذَمٍّ؛ چه آن فعل سوء که در او از ما صادر شود لابد اثره او چون مزید استحکام ملکه رذیله گردیده که اثره او در قلب ابد الدهر باقی ماند، لهذا عاقبت او عندالله مذموم است.

لذا قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «من ساوى يومه فهو مغبون» (۴)، به واسطه آن که انسان مادام العمر به ورود لیالی و ایام بر او به حسب تکوین در حرکت جوهریه استکمالیه است، لابد اگر دو یوم او مساوی باشد، یعنی در یوم ثانی برای او اعمال حسنه [ای] که موجب کمال و ارتقای او به درجه علو باشد حاصل نشود، لابد آن کس غبطه نبرده و مغبون است.

ص: ۱۷۴

۱-۱ - صحیفه: و.

۲-۲ - اصل: فارغنا.

۳-۳ - اصل: فارغنا.

۴-۴ - بسنجید: معانی الأخبار، ۳۴۲؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۸۴؛ كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۲۰: من استوی.

چنان که اشاره به حرکات استکمالیه دارد کلام الهی: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (۱)»، چه «کدح»، حرکت سریع است، و این حرکت چون در ظاهر بدن نیست، لهذا در باطن در جوهر ذات انسان است، چون حرکت نطفه به جانب علقه، و از علقه به مضغه، و از مضغه به جنین، و از جنین به مقام طفلی، و از طفلی به شبابت، و از او به کهولت و شیخوخیت که عاقبت او بعد از وصول به درجه عقلانی موت و لقای حق است.

کما أشار الیه تعالیٰ فی هذا الحركات و السیر المعنویه بقوله: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَّن يَتُوفَىٰ مِن قَبْلِ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسِيئًا وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲)»، که منتهای حرکات جوهریه وصول به عقل است.

### حسن مصاحبت و سوء مفارقت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

قوله علیه السلام: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ ارْزُقْنَا حُسْنَ مَصَاحِبَتِهِ، وَ اعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مَفَارَقَتِهِ (۳).

یعنی: خدایا اولاً: روزی و نصیب نما به ما حسن مصاحبت پیغمبر خود را.

و ثانیاً: حفظ فرما ما را از سوء مفارقت او، حسن مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اتصاف به صفات حسنه و تخلق به اخلاق حمیده او است، به مقتضای «تخلقوا بأخلاق الله» (۴)، و اتصفوا بصفات الروحانيين، كما قال: «بعثت لأتمم مكارم الاخلاق» (۵)؛ چنان که درباره او است «وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۶)».

و سوء مفارقت او تخلق به اخلاق ذمیمه سوء و نبودن در تحت قانون کلیه و

ص: ۱۷۵

۱-۵ - سوره مبارکه انشقاق، آیه ۶.

۲-۱ - سوره مبارکه غافر، آیه ۶۷.

۳-۲ - اصل: مفارقه.

۴-۳ - بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

۵-۴ - مسند الرضا علیه السلام، ص ۱۳۱.

۶-۵ - سوره مبارکه قلم، آیه ۴.

سنت سنیه او است که مکروه خدا است ، چنان که متابعت او در اوصاف محبوب حق است به مفاد : « قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ - فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ » (۱) .

چنان که از علی علیه السلام از اخلاق رسول صلی الله علیه و آله وسلم سؤال نمودند ، فرمودند : اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرآن است (۲) ، یعنی آنچه قوانین حسنه در قرآن است بعینه اخلاق و اوصاف رسول است که از عالم وجود عینی به مقام وجود لفظی آمده ، چه از برای حقیقت وجود در ترقیّات و تنزّلات چهار مرتبه است ، از وجود عینی و ذهنی و لفظی و کتبی ، که هر یک حاکی از مرتبه دیگر است ، این است که حقّ تعالی

می فرماید : « قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي » (۳) ، یعنی : بگو ای محمّد که این قوانین قرآن طریقه من و طریقه کسی است که متابعت من می نماید در سلوک الی الله می خوانیم به خدا از روی بصیرت و یقین نه از روی ظنّ و تخمین ، لذا وارد شده که کسی در آخرت به شفاعت پیغمبر نایل می شود که در دنیا نصایح او آن را شامل شده باشد ، از اینجا است که در فقره دعا عرض می نماید :

بَارِئُكَابِ جَرِيرَةٍ (۴) .

یعنی ما را حفظ نما از مفارقت اخلاق و اوصاف او که عارض ما شود در دنیا ، به سبب مرتکب شدن ما جریره ای را .

الجریره : الجنایه و الذنب ، سمّیت بذلك لأنّها تجرّ العقوبه إلی الجنانی .

ص : ۱۷۶

۱- ۶ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۳۱ .

۲- ۷ - بنگرید : المسند ، ج ۶ ، ص ۹۱ و ۱۶۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۳۴ : « کان خلقه القرآن » ، این روایت از عایشه نقل شده .

۳- ۱ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۱۰۸ .

۴- ۲ - اصل : + أو اقتراف صغیره أو کبیره .

قوله عليه السلام: أَوْ اقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ.

الاقتراف: الاكتساب.

یعنی باز حفظ نما ما را از مفارقت اخلاق و اوصاف پیغمبر که از باب کسب و الصاق صغیره و کبیره از اعمال منهیة عارض ما می شود، به واسطه آن که چنان که اعمال حسنه موجب قرب به خدا و رسول می شود نیز افعال قبیحه منشأ بعد از آنها می گردد.

بالجملة، بدان که بین علماء در تعیین ذنوب صغیره و کبیره اختلاف است، قال الله تعالى: «إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۱)». قالوا: المعاصی كلها کبیره؛ لأنَّ كلها مخالفه الأوامر والنواهی، لكن بعضها أكبر من بعض.

### درخواست اعمال نیک و دوری از بدی

قوله عليه السلام: وَ أَجْزَلُ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ، وَ أَخْلِنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ.

جزل: به معنی عظیم و کثیر است.

و الحسنه: تقع علی النعمه والطاعه.

و السيئه: تقع علی البلیه و المعصیه.

یعنی عظیم و کثیر نما از برای ما در این روز نعمت و صحّت و رفاهیت را، و خالی نما ما را در این روز از جمیع بلیات و مصیبات و کَلِّمًا یسوؤنا و روده قال تعالی: ان تصبک حسنه فمن الله، و ان تصبک سیئه فمن نفسک (۲). لَأَنَّهَا بِسَبِيهِ

ص: ۱۷۷

۱-۳- سوره مبارکه نساء، آیه ۳۱.

۲-۱- بسنجید: سوره نساء، آیه ۷۹: « مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ ».

قوله عليه السلام :

[قوله عليه السلام ] : وَ اَمْلَاءَ لَنَا مَا بَيْنَ طَرْفَيْهِ حَمْدًا وَ شُكْرًا وَ اَجْرًا وَ ذُخْرًا [وَ فَضْلًا وَ اِحْسَانًا].

یعنی : املا و القا کن از برای ما بین دو طرف ، اعنی طرف نعمت و طرف نعمت ، حمد و شکر ، و اجر و ذخرا را . یعنی موفق نما که اگر نعمت و صحت و عافیت داشته باشیم ، شکر و حمد خود را به ما القا نما که موجب مزید نعمت شود ، به مقتضای : « لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (۱) » ، و اگر بلیه و مصیبتی داشته باشیم القای اجر بر او کن به صابر بودن بر او که باعث بر مزید درجه و ذخیره آخرت ما باشد ، نه بی صبری و اضطراب که موجب کفران شود ، به مفاد : « وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (۲) » .

### گرام الکاتبین و سهولت در عمل

#### اشاره

قوله عليه السلام : اَللّٰهُمَّ يَسِّرْ عَلَيَّ الْكِرَامَ الْكَاتِبِيْنَ مُؤَوِّنًا.

یسر : به معنی سهولت در عمل خیر است .

مؤونه : به معنای کفایت است .

یعنی : سهل و آسان نما بر کرام الکاتبین که دو ملک مؤکل بر هر فردی از انسانند کفایت مؤونت و ما یحتاج ما را در ثبت صحایف ما ، قال الله تعالى : « وَ اِنَّ عَلَيْنَکُمْ لِحَافِظِيْنَ \* کِرَامًا کَاتِبِيْنَ \* يَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ (۳) » ، و فی الحدیث : « ما من

قلب الا و له اذنان ، علی أحدهما (۴) ملک یرشده ، و علی الأخری شیطان یفتنه ذلک » . (۵)

قوله تعالى : « مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۶) » . پس آنچه از اعمال

ص : ۱۷۸

۱-۲ - سوره مبارکه ابراهیم : آیه ۷ .

۲-۳ - همان .

۳-۴ - سوره مبارکه انفطار ، آیه ۱۰ - ۱۲ .

۴-۱ - اصل : الأولى .

۵-۲ - الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۶۶ ؛ تفسیر القمی ، ج ۱ ، ص ۳۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۰ ، ص ۲۰۵ : « اُ عَلَى الأخری شیطان مفتن . »

۶-۳ - سوره مبارکه ق ، آیه ۱۸ .

حسنة از انسان صادر شود به الهام طرف یمین است ، و آنچه از افعال سئیه شریه ظاهر شود به وسوس جانب یسار .

### صحیفه اعمال یا قبر و حسنه در آن

قوله علیه السلام : وَ اَمَلَاءُ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفُنَا .

یعنی : پُر و مملو نما از اعمال حسنات و اخلاق مرضیات صحایف قلوب ما را ، قبل از آن که مملو شود از سیئات و اخلاق رذایل .

بعد بدان که : مراد به صحیفه انسان دل او است ، که اولاً چون مرآت صافیه خالی از تمام نقوش است و به هر چه رو آرد رنگ آن پذیرد ، و از برای او دو صفحه است ، روئی به باطن که جانب به یمین و نشأه ملکوت و عالم آخرت است ، و روئی به ظاهر که جهت شمال و عالم دنیا و ملک باشد .

و از باب انقلاب او به این دو جهت که گاهی متوجه به این جهت و گاهی به آن جهت است او را « قلب » نامیده اند . کما فی الحدیث : « یا مقلَّب القلوب و الأبصار ، ثبت قلبی علی دینک » (۱) ، و هو واقع بین أصابع الملک و أصابع الشیطان ، یعنی در تحت تصرف دو قوه است ، شهویه و عقلانیه ، و به حسب قوه شهویه نایل شود لذات بدنیه را از جذب اغذیه و اشربه و لذت مرکوب و منکوح و غیره ، و به قوه عقلانیه نائل شود علوم و معارف حقّه یقینیه را .

و اگر مسخر و منقاد نمود جنود شیطان را که شهوت و غضب است در تحت غلبه عقل حزب الله و جنود ملائکه است به آن که مملو نماید صفحه قلب خود را

به اخلاق و صفات حسنه و ملکه حمیده صار ملکاً مسدّد الی الصواب .

و اگر غلبه نمود شهوت او بر عقل یعنی عقل جزئی را در تصرفات شیطان ،

ص : ۱۷۹

صرف در طریقه حیل در اکتساب و تحصیل وسایل و تهیه شهوات قرار داد لابد غلبه جنود شیطان مملو شود صفحه قلب او از صفات بهیمیه و سبویه و شیطانیه ، و معرکه دل او محلّ تردّد کلب غضب و خنزیر شهوت گردیده ، ملک از آنجا اعراض نماید ، از این جهت عرض می نماید که مملو نما قلب ما را اولاً از حسنات که اخلاق ملائکه است .

### سوء رفتار و شرم از ملائکه موکل

و لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا.

یعنی : رسوا مکن ما را عندهم ، یعنی نزد ملائکه بسوء اعمالنا ، قال تعالی : « وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ (۱) » ، آی الملائکه او جوارحهم

أشهاد فرموده که به معنی حضار است ، چه آن ملائکه حفظه که خداوند بر انسان گماشته همه اوقات تا انقضای اجل با او حاضرند ، کما قال الله تعالی : « لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَ مِّن خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ (۲) » ، یعنی از برای هر فردی از انسان معقباتی است که ملائکه لیل و نهار باشند یعقب بعضها بعضاً من بین یدیه ، یعنی در ظاهر نفس الامر او و من خلفه ، یعنی در باطن و در خلف حجاب از او ، یحفظونه بأمر و اذن الله .

چنان که تعیین نموده اند علماء که ملکی که بر هر فردی از ناس موکل است از جانب خدا ده ملک اند که ایماء به قوای عشره اند ، که پنج از او در ظاهر بشره است فی حاقّ نفس الأمر ، که « مِنْ بَيْن يَدَيْهِ » اشاره به آنها است ، یعنی سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه .

و پنج از آنها قوای باطنه است که عبارت باشد از حس مشترک و خیال و

ص : ۱۸۰

۱-۱ - سوره مبارکه هود ، آیه ۱۸ .

۲-۲ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۱۱ .



واهمه و متصرفه و حافظه که «مِنْ خَلْفِهِ» اشاره به آنها است ، چه در خلف

حجاب انداز انظار که آدم را به امر خدا محافظت می نمایند ، از جمیع معاطب و مهالك الی الموت ، چنان که از همه فرومایه ترقوه لامسه است که در خراطین و حشرات الارض هم موجود است ، اگر مثلاً در انسان نبود که به واسطه او درک حرارت مفرط را از نار و برودت مفرط را در شتا نکرده خود را حفظ نمی کرد ، لابد به اندک زمانی متلاشی شده بود .

[ قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ ، وَ نَصِيبًا مِنْ شُكْرِكَ وَ شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ ] .

[...]

### درخواست حفظ و مصونیت الهی در دنیا

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ احْفَظْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيْنَا وَ مِنْ خَلْفِنَا وَ عَنْ أَيْمَانِنَا وَ عَنْ شَمَائِلِنَا وَ مِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا ، حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ .

یعنی اولاً : به واسطه تبرک و توسل جستن به درود بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آل او استعانه و استغاثه به خدا می نماید ، که خدایا حفظ کن ما را از این جهات اربعه مذکوره که مورد وساوس شیطان است بر بنی آدم ، کما قال تعالی حکایه عن الشیطان : « لَا تَبْنِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱) » .

قال المعصوم عليه السلام : « لَا تَبْنِيَهُمْ (۲) مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ » یعنی : شیطان به وساوس خود آهون و آفسد علیهم امر آخرتهم التي فی قدامهم ؛ لأنّ توجه النفوس بالفطره إليها

ص : ۱۸۱

۱-۱ - سورة مبارکه اعراف ، آیه ۱۷ .

۲-۲ - اصل : لاتین .

« وَ مِنْ خَلْفِهِمْ » ، یعنی : ترغیب و تحریص نماید انسان را به وسوسه خود بر جمع احمال و اثقال و تعمیر عمارات و حفر قنوات و غرس اشجار و تحصیل

بساتین ، لعیش الدنیا الی یقع فی خلف الانسان و بالمآل یكون معرضاً عنه مقبلاً علی الآخرة ، كما قال علی علیه السلام : « الدنیا دار ممرّ ، و الآخرة دار مقرّ ؛ فخذوا من ممرّکم لمقرّکم » (۲).

قال تعالی : « إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ » (۳) « وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ (۴) » ، أى الشیطان أفسد بخطرته علیهم أمر دینهم بالقاء الشبهات فی إبطال عقاید الحقه و عن شمائلهم ، أى یوسوس علیهم بترغیبهم علی حبّ الشهوات و اللذات من النساء و البنین و القناطیر المقنطره من الذهب و الفضة ، بأنّ هذه اللذات نقد عاجل ، و الآخرة مظنون أجل ، و العاقل لا یترک العاجل المحقّق لأمر موهوم موقت .

پس چون این جهات اربعه مذکوره مورد هواجس و خطرات و القاءات شیطان است ، لهذا بر قلب هر فردی از افراد ناس لازم است که لیلاً و نهاراً از خدا استعانت در حفظ نماید .

قوله علیه السلام : هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ .

هدایت : به معنای ارشاد و تعریف و دلالت بر مطلوب است .

و طاعت : از طوع که اذعان و انقیاد باشد ، و اسم فاعل او مطیع است .

یعنی : حفظ نما ما را یک نوع حفظی ، و آرشدنا و اعرفنا و دللنا بما فیہ رضاک

ص: ۱۸۲

۱-۳ - تفسیر الصافی ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

۲-۱ - بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۴۶ ؛ غرر الحکم ، ص ۱۴۹ ؛ مجموعه ورام ، ج ۲ ، ص ۲۱۸ .

۳-۲ - سوره مبارکه غافر ، آیه ۳۹ .

۴-۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷ .

و رغبتک .

و فی الدعاء : « اللهم ارحمنا بطواعیتی ایاک و طواعیتی رسولک » (۱) ، چه « هادی المضلین » از اسماء الله است ، و ارشاد بما فیہ مصالح الدینیة و الدنیویة مخصوصاً له به مقتضای : « إِنَّا هِدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا » (۲) ، كما حکاه عن قول الخلیل : « الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ » (۳) ، و عن موسی علیه السلام : « قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى » (۴) ، و فی حقِّ محمد صلی الله علیه و آله وسلم : « سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى » (۵) .

و سرّ او این است که مقصود از خلق جسد ، هدایت روح و ارتسام علوم و معارف است در او به ارشاد حقّ - سبحانه و تعالی - وی را که طرق منحرفه کثیره و الظنون و الأغالیط غیر محصوره ، فتحصیل طریق الوسط المعبر عنها بالمستقیم لا-يمكن إلا بتوفيقه و هدايته .

### حفظ الهی در محبت او

قوله علیه السلام : مُسْتَعْمِلًا لِمَحَبَّتِكَ .

یعنی : باز حفظی که وادار نماید ما را به امری که جالب باشد محبت و مودت تو را ، كما قال تعالی : « فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ » (۶) ، چه محبت خدا از برای عباد انعامه علیهم و توفیقهم لطاعته و هداهم لدينه ، الذي ارتضاه و حب العباد لله أن تطيعوه و لاتعصوه .

و فی الحديث القدسی : « العبد يتقرب اليّ بالنوافل حتى أحبه » (۷) فإذا أحبته كنت

ص: ۱۸۳

- ۱-۴ - تهذیب الأحكام ، ج ۵ ، ص ۱۴۳ .
- ۲-۵ - سوره مبارکه انسان ، آیه ۳ .
- ۳-۶ - سوره مبارکه شعراء ، آیه ۷۸ .
- ۴-۷ - سوره مبارکه طه ، آیه ۵۰ .
- ۵-۱ - سوره مبارکه اعلی ، آیه ۱ - ۳ .
- ۶-۲ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۵۴ .
- ۷-۳ - اصل : أحببته .

سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده الّتی (۱) یبطش بها (۲) «(۳)» ، یعنی : عبد در مقام اداء فرائض و نوافل در عبادات و مجاهده با نفس به مقامی از قرب معنوی فایض شود که از خود فانی شده ، « بی یسمع و بی یبصر » شود ، کما قیل ، نوح [ علیه السلام ] گفت :

ای سرکشان من من نیم من ز جان مردم به جانان میزیم

چون بمردم از حواسات بشر حقّ مرا شد سمع و ادراک و بصر

### درخواست عمل به خیر و دوری از شرّ

#### اشاره

قوله علیه السلام : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَوَقِّفْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَلَيْلَتِنَا هَذِهِ وَفِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ، وَهِجْرَانِ الشَّرِّ.

التوفيق : من الله توجيه الأسباب نحو المطلوب الخیر . و في الحديث : « زادك الله توفيقاً » (۴) .

اما حقيقت توفيق آن موافق شدن اراده عبد است با مشيت الهييه ، چنان که مشاهد است که انسان به دفعات و مرّات اراده کاری می نماید ، ولی از آنجائی که امورات موکول بر قضا و قدر است ، و ابدأً تدابیر واهیه عباد مدخلیت مستقلى در صدور آن فعل ندارد ، مقصود صورت وقوع نیابد ، و آن که گاه گاهى واقع می شود بر حسب اراده عبد به واسطه این است که مطابق و موافق اتفاق افتاده با قدر خدای تعالی ، لذا ورد : « عرف الله بفسخ العزائم [و حلّ العقود] و نقض الهمم » (۵) ،

ص: ۱۸۴

۱-۴- اصل : الذی .

۲-۵- اصل : به .

۳-۶- عوالی اللئالی ، ج ۴ ، ص ۱۰۳ ؛ جامع الأخبار ، ص ۸۱ .

۴-۱- التهذیب ، ج ۴ ، ص ۱۶۷ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۱ .

۵-۲- نهج البلاغه ، ص ۵۱۱ ؛ روضه الواعظین ، ج ۱ ، ص ۳۰ ؛ غرر الحکم ، ص ۸۱ .

یعنی همان فسخ ارادات و عزائم در اغلب امور اثبات مقام مقهوریت عبد و ربوبیت خدا را می نماید ، كما قال تعالى : « إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (۱) » ای آنهم فی تحت تسخیرنا و تدلیلنا .

لذا قال تعالى : « وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۲) » ، كما أنّ فرعون بعد استماعه من الكهنة و المنجمون أخبارهم بظهور رجل من بنی اسرائیل و انقراض دوله فرعون بیده ، أقدم بتدابیر السخيفه ، أن یرد و یمنع تقادیر الله بقتله كثيراً من ذكور أولادهم فی تلك السنه ، لأن ینسد باب الضرر عن نفسه بعدم تولد موسى علیه السلام ، كما أخبر تعالى : « يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ (۳) » ، و كما لا یوافق تدابیره علی تقادیر الله ، ربّاه الله فی حجره ، كما قال فرعون لموسى علیه السلام : « أَلَمْ تُرَبِّیْكَ فِینَا وَ لَیْسَ لَكَ عَلَی اللَّهِ حِجَابٌ أَلَمْ نَكُنْ لَكَ وَالِدًا (۴) » ؛ لأنّ الله تعالى أراد و قدّر وجوده كما قال تعالى : « وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) » ، « وَ نُرِی فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا یَحْذَرُونَ (۶) » ای یخافون من

ظهور موسی و استیلائه علی ملک فرعون ، و من هذا ورد : « العبد یدبّر و الله یقدر » (۷) ، كما قيل :

اگر محول حال جهانیان نه قضا است چرا مجاری احوال بر خلاف رضا است (۸)

لذا ورد فی الدعاء : « یا من یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء [أحد] غیره » (۹) .

ص : ۱۸۵

- 
- ۱- ۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۲۷ .
  - ۲- ۴ - سوره مبارکه كهف ، آیات ۲۳ و ۲۴ .
  - ۳- ۵ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۴۹ .
  - ۴- ۶ - سوره مبارکه شعراء ، آیه ۱۸ .
  - ۵- ۷ - سوره مبارکه قصص ، آیه ۵ .
  - ۶- ۸ - همان ، آیه ۶ .
  - ۷- ۱ - بسنجد : شرح أصول الكافی ، ج ۵ ، پاورقی ص ۱۶ .
  - ۸- ۲ - انوری ابیوردی ، مطلع قصیده : در مدح ناصرالمله والدين ابوالفتح طاهر .
  - ۹- ۳ - عدّه الداعی ، ص ۶۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۳۴ ؛ فلاح السائل ، ص ۱۶۵ .

و قول داعی علیه السلام : لاستعمال الخیر و هجران الشر .

یعنی : به توفیق خود ما را وادار نما بسیره ، و خصلت امور مذکور مطلوبه مرغوبه و به متارکه امور مذمومه مکروهه .

و فی الحدیث : « سئل عن الخیر ، فقال علیه السلام : لیس الخیر أن یکثر مالک و ولدک ، و لکن الخیر أن یکثر (۱) علمک و یعظم حلمک ، و أن تباهی الناس بعباده ربک ، فإن أحسنت حمدت [الله] ، و إن أسأت استغفرت [الله] » (۲) . و الشرّ : نقیض الخیر ؛ الشرّ : السوء و الفساد و الظلم .

### صحیفه اعمال یا قبر و حسنه در آن

قوله علیه السلام : وَ اَمَلَاءَ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفُنَا .

یعنی : پُر و مملو نما از اعمال حسنات و اخلاق مرضیات صحایف قلوب ما را ، قبل از آن که مملو شود از سیئات و اخلاق رذایل .

بعد بدان که : مراد به صحیفه انسان دل او است ، که اولاً- چون مرآت صافیه خالی از تمام نقوش است و به هر چه رو آرد رنگ آن پذیرد ، و از برای او دو صفحه است ، روئی به باطن که جانب به یمین و نشأه ملکوت و عالم آخرت است ، و روئی به ظاهر که جهت شمال و عالم دنیا و ملک باشد .

و از باب انقلاب او به این دو جهت که گاهی متوجه به این جهت و گاهی به آن جهت است او را « قلب » نامیده اند . کما فی الحدیث : « یا مقلب القلوب و الأبصار ، ثبت قلبی علی دینک » (۳) ، و هو واقع بین أصابع الملك و أصابع الشیطان ، یعنی در تحت تصرف دو قوه است ، شهویه و عقلانیه ، و به حسب قوه شهویه نایل شود لذات بدنیه را از جذب اغذیه و اشربه و لذت مرکوب و منکوح و غیره ، و به قوه عقلانیه نائل شود علوم و معارف حقه یقینیه را .

و اگر مسحّر و منقاد نمود جنود شیطان را که شهوت و غضب است در تحت غلبه عقل حزب الله و جنود ملائکه است به آن که مملو نماید صفحه قلب خود را

به اخلاق و صفات حسنه و ملکه حمیده صار ملکاً مسدّد الی الصواب .

و اگر غلبه نمود شهوت او بر عقل یعنی عقل جزئی را در تصرفات شیطان ، صرف در طریقه حیل در اکتساب و تحصیل وسایل و تهیه شهوات قرار داد لابد غلبه جنود شیطان مملو شود صفحه قلب او از صفات بهیمیه و سبعیه و شیطانیه ، و معرکه دل او محلّ تردد کلب غضب و خنزیر شهوت گردیده ، ملک از آنجا اعراض نماید ، از این جهت عرض می نماید که مملو نما قلب ما را اولاً از حسنات که اخلاق ملائکه است .

چگونگی انتساب شرور به خداوند

و آن که در دعا وارد شده : « أنت خالق الخير و الشر » (۴) یا آن که در دعاء دیگر است : « الخیر فی یدیک (۵) و الشر لیس إلیک » (۶) . به ظاهر چنان در نظر می آید که با هم منافات دارد ، ولی در حاقّ واقع این طور نیست ، چه شرّ بالذات از خدائی که خیر محض است صادر نشده ، یعنی همان چیزی که از او نسبت به عباد شرّ به نظر می آید ، اگر کسی به حقیقت او پی برد هر آینه یابد او را که عین خیر است . از اینجا است که فرماید : « وَ يَدْعُ الْأَنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ ، وَ كَانَ الْإِنْسَانُ

عَجُولًا » (۷) .

یعنی : دعا و تضرّع و ابتهاج می نماید انسان به واسطه ورود مکروهی به او از قبیل امراض و آلام و موت اولاد و نقص اموال و فاقه عیال ، که آنها فی الحقیقه

ص: ۱۸۶

۱-۴- اصل : + عملک و .

۲-۵- بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۶۴ ؛ المستدرک ، ج ۱۲ ، ص ۱۲۱ .

۳-۴- مصباح المتهدج ، ص ۳۶۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۴۹ .

۴-۶- مصادر آن قبلاً بیان شد .

۵-۷- مصدر : بیدیک .

۶-۸- الکافی ، ج ۳ ، ص ۳۱۰ ؛ تهذیب الأحکام ، ج ۲ ، ص ۶۷ .

۷-۱- سوره مبارکه اسراء ، آیه ۱۱ .

دعوت است انسان را به جانب خیری که همان تضرع و ابتهاج او باشد، چه در نعمت و صحت و غنا نهایت اعراض و غفلت را از ما داشت، لهذا ما او را گره‌ها به جانب خود دعوت نمودیم، به سبب وصول مکروهات، که این در واقع خیر او است نه غنا و عافیت که اسباب اعراض و بُعد او است به مقتضای: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ (۱)».

و آن که در آخر آیه شریفه می فرماید: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»، یعنی انسان از عجله و ضیق حوصله [ای] که دارد صبر بر تدابیر ما در وجود خودش نمی نماید بر تحمل بلا یا و الم که موجب اقبال و قرب او است به ما، با این که به زودی استغاثه می نماید از ما رفع آن بلا را، لذا قیل:

ور(۲) نمی تانی رضا ده ای عیار که خدا رنجت دهد بی اختیار

که بلای دوست تطهیر شما است علم او بالای تدبیر شما است(۳)

و مؤید مطلب مستفاد از آیه شریفه این آیه مبارکه دیگر است، قال تعالی: «وَلَوْ يُعِجِلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَبَدَّرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۴)»، چه به اعتباری مفاد آیه مبارکه این است که اگر چنانچه عجله بدهد خدا از برای انسان شر را که آن نقیض خیر و تمام چیزهایی است که کراهت دارد انسان از او، از قبیل موت و فقر و فاقه و امراض و آلام که در نظر کسانی که مأنوس و مایل به حیات دنیا و مکره از موت و لقای حق اند شر می آید، و حال آن که در حاق واقع خیر آنها است. چنان که خود فرماید که: عجله دادن این طور شرور که جالب آنها است به موت و لقای خدا عجله آنها است به خیر، لقضی الیهم أجلهم.

ص: ۱۸۷

۱-۲ - سوره مبارکه بقره، آیه ۲۱۶.

۲-۳ - اصل: گر.

۳-۴ - مثنوی معنوی، مولوی، ج ۴، ص ۸۲۰.

۴-۵ - سوره مبارکه یونس، آیه ۱۱.



ما حصل او این است که اگر عجله بدهد از برای ناس شرّ را که در نظر آنها موت و مایوّدی الیه است از امراض و اسقام و آلام ، که فی الحقیقه عجله دادن آنها است به جانب خیر ، هر آینه می گذارند و ادا می نمایند به سوی آنها اجل آنها را ، « فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ » .

منطوق او با مفهوم مقدّم این است که : و لکن آنها که مکره لقاء الله اند و استحبّوا الحیاة الدنيا و اطمأنّوا بها لایعجل الیهم الشرّ ، اى الموت الذی استعجالهم الی الخیر ، بل « فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا » ، یعنی : واگذار و طرح می نمائیم آنها را که به واسطه رکون به دنیا و شهوات او و عدم یقین به آخرت و نعماء او « لایرجون » اى لایتوقّعون لقاءنا .

کأنّه می فرماید : چون که آنها متوقع و راغب نیستند لقای ما را از باب آن که « من کره لقاء الله کره الله لقاءه » (۱) ما هم عجله نمی دهیم بر آنها شرّ را که موجب انابه آنها است ، « و لایقضی الیهم أجلهم ، بل نظرهم بالصحة معرضاً عن المولی ، مقبلاً علی الدنيا فی طغیانهم » . یعنی : در تجاوزات و إنهماک شان (۲) در جهالات « یعمهون » ، اى یتحیرون و یتردّدون ، اى یجىء و یذهب فی تحصیل حطام الدنيا ، و یحسبون أنّهم یحسنون صنعاً ، به خلاف نظر اولیاء الله که موت چون مؤدّی به لقاء الله است در کام آنها احلی من العسل است ، کما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام : « و الله لابن (۳) أبی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی أمه » (۴) .

لذا ورد فی الحدیث : « لو أنّ الموت یشتری لاشتراه [من أهل الدنيا] الکریم الأبلج واللئیم الملهوج » (۵) یعنی : اگر امکان خریدن او بود هم کریم و جواد او را

ص: ۱۸۸

۱-۱ - مصباح الشریعه ، ص ۱۷۱ ؛ فلاح المسائل ، ص ۷۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۸ ، ص ۲۶۷ .

۲-۲ - انهماک : پافشاری ، لجاجت ورزیدن .

۳-۳ - اصل : انّ ابن .

۴-۴ - نهج البلاغه ، ص ۵۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۲۱۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲۸ ، ص ۲۳۳ .

۵-۵ - الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۲ .

خریدار بود و هم لثیم ممسک ؛ زیرا که « تحفه المؤمن الموت » (۱).

و أيضاً فى الحديث : « من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه ، و من كره لقاء الله كره الله

لقاءه » (۲).

## نعمت و اقسام آن

قوله عليه السلام : وَ شُكْرِ النَّعْمِ .

هو من النعمة و هى كل ما يتنعم به الانسان و آن دو قسم است : ظاهریه و باطنیه .

ظاهریه او : كل آن چیزهائی که منتفع و متلذذ می شود انسان به او به حسب تمتعات بدنیه از مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکوب و منکوح ، مع الصحه و العافیه التى هى أعظمها ، كما قال تعالى : « وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً (۳) » ، چنان که در حدیث بعضی از آن آثار نعمت و سعادت ظاهریه را ذکر نموده اند . « و من سعادته المرء فى الدنيا بیت وسیعه ، و دابته سریعه ، و إمراه مطیعه » .

و باطنیه از نعمت ، اولاً : قوای ظاهره و باطنه اند ، که به واسطه آنها انسان نائل می شود [به] معارف الهیه ، و یقین کامل را که حقیقت ایمان بالله است ، كما قال : « وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۴) » .

ص: ۱۸۹

۱-۶ - الدعوات ، ص ۲۳۵ ؛ غررالحکم ، ص ۱۶۵ ؛ مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ .

۲-۱ - مصباح الشریعه ، ص ۱۷۱ ؛ فلاح السائل ، ص ۷۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ .

۳-۲ - سوره مبارکه لقمان ، آیه ۲۰ .

۴-۳ - سوره مبارکه سجده ، آیه ۹ .

## تبعیت از بیعت و اجتناب از بدعت

قوله عليه السلام: وَ اتَّبِعِ السُّنْنَ.

یعنی: ما را موفق نما برای متابعت و پیروی سنت سنیہ رسول صلی الله علیه و آله .

السنه: الطریقه و السیره ، که مقصود قوانین موضوعه [ای] باشد که بعد از فرایض الهیه به قرارداد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از حیث اقوال و افعال و مکارم اخلاق سیره و روش آن حضرت بوده ، كما قال: « بعثت لأتمم مكارم الأخلاق » (۱) . و فی الحدیث: « القراءه سنه ، و التشهد سنه ، و لاتنقض السنه الفریضه » (۲) .

قوله عليه السلام: وَ مُجَانِبِهِ الْبِدْع.

البدع: جمع البدعه .

یعنی باز به توفیق خودت ما را دوری بده از پیروی امورات (۳) نو احدثی که از طریقه و سیره جهال در میان عوام الناس متداول شده ، و منافی با سیره انبیاء علیهم السلام است ، چه: « البدعه ما لیس له أصل فی الكتاب و لا فی السنه ، انما سمیت بدعه لأن قائلها ابتدعها من نفسه » .

و « بدایع حکمت » غرائب او است که ادراکش از برای عقول ناقصه بعید و دشوار است ، كما فی الحدیث: « رَوَّحُوا انفسکم ببدايع (۴) الحکمه فإنها تکلّ كما تکلّ الأبدان » (۵)

ص: ۱۹۰

۱-۴ - مکارم الأخلاق ، ص ۸؛ بحار الأنوار ، ج ۶۸ ، ص ۳۸۲ و ج ۶۷ ، ص ۳۷۲ .

۲-۵ - الفقیه ، ج ۱ ، ص ۳۴۰؛ الخصال ، ج ۱ ، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار ، ج ۸۵ ، ص ۱۳۶ .

۳-۱ - کذا در اصل .

۴-۲ - مصدر: بیدیع .

۵-۳ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۸ .

قوله عليه السلام: وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ.

المعروف: كل فعل مشتمل على رجحان من الواجب و المندوب، و بمعنى الإحسان الى الناس.

و المنكر: الأمر القبيح المكروه و من صفات المؤمن من الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنكر، كما قيل: صنایع المعروف يدفع ميتة السوء و يقى مصارع الهوان.

و المعروف: من المعرفة، و هو معرفه الله و أسمائه و صفاته و أفعاله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر.

## تبعیت از اسلام

قوله عليه السلام: وَ حِيَاطَةُ الْأِسْلَامِ.

يعنى: باز ما را توفيق بده در حفظ و حمايت کردن دين اسلام، چه اسلام دين

واقعی حق است به مفاد: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأِسْلَامُ» (۱) و اسلام طريقه و سيره تمام انبياء متقدمين است به مقتضای «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْأِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (۲) كما قال ابراهيم: «وَأَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ (۳)» و أيضاً: «وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (۴)، چه اسلام از تسليم است، يعنى مطيع و منقاد بودن لأوامر الله و نواهيه. و آن دو قسم است: تكليفي و تشريعي، فطري و تكويني.

أما تشريعي: آن «شهادة أن لا إله إلا الله و التصديق برسوله، و به حقتن الدماء و عليه جرت المناكح و المواريث» (۵). و هذا القسم مخصوص بأمة محمد صلى الله عليه و آله وسلم.

و أمّا تكويني: او عامّ است، يعنى شامل مؤمن و كافر، فاخر و فاجر، شقى و تقى، عارف و عامي مى شود، بلکه به حسب تكوين تمام ذرات عوالم كون از علوى و سفلى كلاً در تحت اوامر و نواهي الهيه مقهور و مغلوب، منقاد و مطيع انداز روى طوع و رغبت و شعور تركيبي، يا از روى قسر و اجبار تكويني، به مقتضای قوله تعالى: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا» (۶).

ص: ۱۹۱

۱-۱ - سورة مبارکه آل عمران، آیه ۱۹.

۲-۲ - همان، آیه ۸۵.

۳-۳ - همان، آیه ۲۰.

۴-۴ - سورة مبارکه بقره، آیه ۱۳۳.

۵-۵ - الكافي، ج ۲، ص ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۴۸.

۶-۶ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۸۳ .

قوله عليه السلام: وَانْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَإِذْلَالِهِ، وَنُصْرَةِ الْحَقِّ وَإِعْزَازِهِ.

یعنی: باز ما را توفیق بده برای ناقص کردن عقاید باطله، و خوار نمودن اهل او را به ردّ نمودن دلایل سخیفه غیر مستقیم آنها را، به دلایل برهانیه حقّه یقینیه، و نصرت دین حقّ و اعزاز او بر سایر ادیان باطله، و عقاید واهیّه جهّال به اقامه حجج واضحه که اگر فی الجمله اهل انصاف باشند چاره [ای] نداشته باشند جز قبول، و الاّ «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ (۱)»، اگر کفرش کفر عناد و جحود باشد، كما قال تعالى: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا» (۲).

قال تعالى: «يَلُفُّ نَقْدُفٌ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَذْمُغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ (۳)»، یعنی ما رمی می نمائیم بالحقّ، اى بالأدله الحقه و شواهد واضحه بر باطل، یعنی بر عقاید باطله معاندین از کفره و جهّال.

«فَيَذْمُغُهُ» یعنی منکسر می نمائیم به واسطه اقامه دلایل قرآنیه سورت (۴) دلایل برهانیه آنها را.

«فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» اى زایل و باطل بلا نتیجه و اثر.

ص: ۱۹۲

۱-۷- سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۸.

۲-۸- سوره مبارکه نمل، آیه ۱۴.

۳-۱- سوره مبارکه انبیاء، آیه ۱۸.

۴-۲- سورت: استواری.

پس اعزاز دین اسلام فرض است قولاً و فعلاً ، قلماً و قدماً ، چنان که خطاب به ائمه مسلمین می فرماید : « لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَي النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (۱) » ، یعنی شما باید به اعمال و افعال و اخلاقتان حجت بر غیر باشید ، چنان که رسول به اقوال و افعال و اخلاق خود بر شما شاهد و حجت است ، حجت باشید بر سایرین ، ای بینوا لهم دین الحق ، این است که داعی علیه السلام در فقره بعد از این عرض می نماید .

### ارشاد گمراهان و یاری ضعیفان و مظلومان

قوله علیه السلام : وَ إِرْشَادِ الضَّالِّ ، وَ مُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ .

یعنی مرا موقت نما برای ارشاد و هدایت ضال ، یعنی جاهل غافل ، كما قال تعالى : « لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۲) » ، ای لعلهم یصیبون الحق و یهتدون الیه . و نیز توفیق بده بر معاونت ضعیف العقل كما قال : « تَعَاوَنُوا عَلَي الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَي الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ (۳) » ، همراهی بر بر ، یعنی احسان بر عمل خیر و علی ما امر الله به ، و بر اتقاء ، یعنی بر آنچه منع و نهی نموده ایشان را از او .

العوان : الظهير علی أمر الخیر ، چنان که اعانت بر اثم یعنی بر فساد و عدوان که تعدی و تجاوز از حدود الهیه باشد مذموم و منهی است .

قوله علیه السلام : وَ إِذْرَاكَ اللَّهِيْفِ .

یعنی : نیز موقت نما ما را بر اطلاع داشتن از حال لهیف ، یعنی مظلوم مستغیث ، چه من أعان مظلوماً أعانه الله علیه ، و « من أعان ظالماً فقد سلطه الله علیه » (۴) .

ص : ۱۹۳

۱-۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۴۳ .

۲-۴ - همان ، آیه ۱۸۶ .

۳-۵ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۲ .

۴-۱ - الخرائج والجرائح ، ج ۳ ، ص ۱۰۵۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۹ ، ص ۱۷۲ .

قوله عليه السلام: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ أَيَّمَنَ يَوْمَ عَهْدِنَا، وَ أَفْضَلَ صَاحِبِ صَحْبِنَا، وَ خَيْرَ وَقْتِ ظَلَّلْنَا فِيهِ.

الظل : بمعنی الغطاء و الستر .

أظللنا فيه : أي سترنا فيه و هو محیط علينا ، كما ورد : « يا أيها الناس قد أظلكم شهر رمضان »(۱) ، أي أحاط بكم ، و صار ظلاله عليكم ، و ظلّ به همین اعتبار اطلاق می شود بر اجسام و ابدان دنیویه ؛ لأنّها تستر الأرواح فيها ، كما أشار اليه تعالى : « وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ »(۲) ، یعنی : چنان که ارواح و نفوس و سماوات و ارواح اهالی ارض مطیع و منقاد اوامر قضا و قدر حقّ اند ، نیز اجسام و ابدان آنها هم منقادند ، نهایت ارواح مطیع اند طوعاً و رغبه ، و اجساد منقادند کرهاً ، یعنی : به قسر قاسری که روح متعلقه باشد ، كما فی حدیث اثبات الصانع : « أزلّياً صمدياً ، لا ظل [له] یمسکه »(۳) ، أي لا جسم یمسکه ، « و هو یمسک الاشياء بأظلالها »(۴) ، أي بأجسامها .

### شرح کلام امیر مؤمنان در مقام

و أيضاً مؤید مطلب است کلام امیرالمؤمنین : « کنا تحت ظلّ غمامه ، اضمحلّ فی الجو متلفقها و مجتمعها »(۵) که تأویل این کلام شریف آن است که بودیم ما ، که

ص: ۱۹۴

۱-۲ - مصباح المتهجد ، ص ۶۲۶ ؛ عوالی اللئالی ، ج ۱ ، ص ۲۳ .

۲-۳ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۱۵ .

۳-۴ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۹۱ .

۴-۵ - ادامه حدیث قبل است .

۵-۶ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۹۹ ؛ نهج البلاغه ، ص ۲۰۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۲ ، ص ۲۰۶ : - و مجتمعها .



« نا » اشاره به ارواح است ، یعنی ارواح بودند اولاً در تحت ظلّ غمامه که ابدان

طبیعیه باشد که مرکبند از عناصر اربعه ، به غلبه جزء ارضیه که ساتر ارواح اند در دنیا .

« اضمحلّ فی الجوّ » یعنی آن ظل ساتر به مرور از منته و دهور بعد از قطع علاقه روح از او به سبب موت مضمحلّ و فانی و متلاشی شود .

« متلفّها » یعنی : هیئت منضمّه او از تشکیل جوارح و اعضاء .

و « مجتمعها » یعنی : نیز ترکیب اجتماعی آنها به هم خورد و متفرّق شده هر یک از عناصر به مرکز خود رجوع نمایند .

« فی الجوّ » یعنی : در این فضای عالم و حال آن که صورت او در علم خدا و لوح محفوظ مصون است ، کما قال تعالی : « قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ (۱) » ، ای ما اکلها من لجومهم و دمائهم و فنائهم أبداً ، « وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۲) » ، و هو اللوح المحفوظ ، الذی فیهِ صور الأولین و الآخرین من ابتداء الخلقه إلى یوم القیامه ، لذا قیل :

چار مرغند این عناصر بسته پا مرگ و رنجوری و علت پاگشا (۳)

و به اعتباری ظلّ در لسان ائمه هدی علیه السلام اطلاق شده بر عالم مجردات ؛ زیرا که چون نمی رسد عقول ناقصه ناس به سوی ادراک حقایق جواهر ملکوتیه لهذا عبروا عنهم ب- « الظلال » ، به واسطه این که شاید منتقل شوند که قصد ایشان از این ، آن است که موجودات آن عالم مجرد از کثافات جسمانیه اند ، چنانچه ظلّ مجرد از کثافت است ، این است که علی علیه السلام در حقّ آن موجودات مجردة ملکوتیه

ص: ۱۹۵

---

۱-۱ - سوره مبارکه ق ، آیه ۴ .

۲-۲ - همان .

۳-۳ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۷۸۶ ، « جذب هر عنصری جنس خود را » .

فرموده اند: « صور عاریه عن الموائد ، عالیہ (۱) عن القوه والاستعداد » (۲) الی آخره .

## مقام رضا و تسلیم

قوله علیه السلام : وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَرْضِي مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مِنْ جُمَّلِهِ خَلَقَكَ .

« ارضی » : أفعال تفضیل است ، یعنی قرار بده ما را از راضی ترین کسی که مرور کرده بر او لیل و نهار از جمله خلق خودت .  
بعد بدان که : اشرف ترین اخلاق سالکین الی الله یکی مقام رضا است ، و یکی مرتبه تسلیم . ولی مقام رضا مقدم است شرفاً بر مرتبه تسلیم ؛ زیرا که تسلیم بر امری قهراً و جبراً می شود ، ولی ابدأً به قسر قاسر رضا ممکن نیست ، باری ، چون خوشنودی انسان به کلّ واردات الهیه خیلی صعب و دشوار است ، لهذا از خدا استغاثه آن مقام را می نماید .

كما فی الحدیث : « خذ لنفسك رضاها (۳) من نفسی (۴) ، ای اجعل نفسی راضیه لكل ما یرد علیها منك ، ولی عدم رضای انسان بر تقادیر خدا از باب عدم علم او است به نتیجه و مقصود ؛ چه آدم مادام الحیاه واقع در تحت تصرّفات و تدبیر و تربیت ربّ الأرباب - جل شأنه - است ، به واسطه آن که او را یوماً فیوماً ، بل آناً فاناً از مقام نقصان ، ارتقا به درجه کمال و از غفلت و نسیان او را به ظهور آیات انفسی در وجود خودش ، یعنی : گاهی به مرض و گاهی به صحت ، گاهی به خوف و گاهی به امن ، گاهی به فقر و گاهی به غنا - الی غیر ذلک - مُخبر و متنبّه می نماید ،

ص: ۱۹۶

۱-۴- اصل : هو خالیه .

۲-۵- غررالحکم ، ص ۲۳۱ ؛ مناقب آل ابی طالب علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۴۹ ؛ بحارالأنوار ، ج ۴ ، ص ۱۶۵ .

۳-۱- اصل : رضی .

۴-۲- مصباح الکفعمی ، ص ۴۲ ؛ فلاح السائل ، ص ۲۵۴ ؛ إقبال الاعمال ، ص ۱۹۱ ؛ بحارالأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۱۱۹ .

كما قال تعالى : « فَأَخَذْنَاَهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ (١) » لذا در حدیث قدسی می فرماید : « من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فلیخرج من أرضی و سمائی و لیطلب رباً سوائی » . (٢)

چه ، علی ائی حال ، رب نسبت به مربوب خود جز اراده خیر قصدی ندارد ، كما ورد : « إذا أراد الله بقوم خيراً ابتلاهم » (٣) ، « فمن رضی فله الرضا ، و من سخط فله السخط » . (٤) قال المولوی :

پوست از دارو بلاکش می شود چون ادیم طائفی خوش می شود [ ... ]

تلخ و ترش (٥) و مالش بسیار ده تا شود زفت (٦) و لطیف و با فره

ور نمی تانی رضا ده ای عیار که (٧) خدا رنجت دهد بی اختیار (٨)

از اینجا است که : « من اطلع علی سرّ القدر فقد استراح » (٩) ، و « من عرف الله کلّ لسانه » (١٠) .

ص : ١٩٧

- 
- ١-٣ - سوره مبارکه انعام ، آیه ٤٢ .
  - ٢-٤ - بسنجید : جامع الأخبار ، ص ١١٣ ؛ متشابه القرآن ، ج ١ ، ص ١٩٦ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ١٨ ، ص ٩٢ : « من لم یرض بقضائی و لم یشکر علی بلائی ، و لم یصبر علی بلائی فیطلب رباً سوائی » .
  - ٣-٥ - جامع الاخبار ، ص ١١٣ ؛ بحار الأنوار ، ج ٦٤ ، ص ٢٣٦ .
  - ٤-٦ - الکافی ، ج ٢ ، ص ٢٥٣ ؛ الخصال ، ص ١٨ ، با اختلاف کمی .
  - ٥-١ - مصدر : تیز .
  - ٦-٢ - مصدر : پاک .
  - ٧-٣ - مصدر : گر .
  - ٨-٤ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ٤ ، ص ٨٢٠ : « حکایت آن واعظ که هر آغاز » .
  - ٩-٥ - در مصادر معتبر یافت نشد .
  - ١٠-٦ - مشکاه الانوار ، ص ١٧٦ .

قوله عليه السلام: أَشْكُرُهُمْ لِمَا أُؤَلِّتَ مِنْ نِعْمِكَ.

ولی: به معنی تولی، و تولی: به معنی اقبال و إعراض و به معنی اتباع آمده، ولی در ما نحن فیه معنای ثانی مراد است؛ چه شکر خدا که می گوئی شکرست لله، ای اعترفت بنعمته. و اعتراف به نعمت خدا تابع او است مزید نعمت او را، کما قال تعالی: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ (۱)» یعنی:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفرت بیرون کند (۲)

و «اشکرهم»: افعال التفضیل است؛ پس مفاد فقره دعا آن که: قرار بده ما را از جمله شاکرترین عباد خود، برای آن که «اولیت» یعنی تابع کرده [ای] آن شکر را به مزید نعماء خودت.

### طلب شریعت مداری

قوله عليه السلام: وَ أَقْوَمَهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ.

یقال: قام بالأمر، إذا جد فيه و استقام و ثبت. و ضده: قعد عنه و تقاعد.

الشریعه: هی السنه و الطریقه و السیره. و الشریعه ما شرع الله لعباده، و افترضه علیهم.

و الشارع: هو الطریق الأعظم، و الشارع: هو النبی صلی الله علیه و آله وسلم. و المتشرعه: الأئمه. و نیز «شَرَع» به معنی «ظَهَرَ» آمده است.

پس مفهوم فقره دعا آن که قرار بده ما را أقوم و أثبت خلقت به آن چیزی که ظاهر نمودی از شرایع، یعنی از قوانین موضوعه که به توسط خاتم پیغمبران خود

ص: ۱۹۸

۱-۷- سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۷.

۲-۸- مثنوی معنوی، مولوی، د ۱، ص ۶۶، «باز ترجیح نهادن».

تأسیس فرموده [ای] که بهترین قوانین است ، به مقتضای : « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (۱) » .

### مقام اجتناب از نواهی الهی

قوله عليه السلام : وَ أَوْقَفَهُمْ عَمَّا حَذَرْتَ مِنْ نَهَيْكَ .

یعنی باز ما را قرار بده واقف و ساکن و مطمئن ترین خلقت از آن چیزی که تحذیر و تخویف فرموده [ای] از منهیات احکام خود در کتاب کریم ، از قبیل « لاتشرك » و « لاتسرق » و « لاتزن » و « لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ (۲) » ، « وَلَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا (۳) » الی غیر ذلك ، از آن چیزهایی که صراحه نهی فرموده ای .

و الحذر : هو الاحتراز عن الخوف ، كما في الدعاء : « أَعُوذُ بِكَ مِمَّا أَخَافُ وَ أَحْذَرُ (۴) » ، یعنی پناه می برم به تو از الم و مکروه ، واقع الحصول و مکروه و آلام متوقع الحصول في المستقبل ، و أشهد سماءك و أرضك .

### تحقیق در معنی اسم شهید

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ إِنِّي أُشْهِدُكَ وَ كَفَى بِكَ شَهِيدًا .

كما قال تعالى : « أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵) » و الشهيد : من

أسمائه تعالى ، و أشهد سماءك و أرضك أي لأنَّه لا يغيب عنه شيئاً ، بل كل الأشياء بمحضره و عيانه

ص: ۱۹۹

۱-۱ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۳ .

۲-۲ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۸۸ .

۳-۳ - سوره مبارکه حجرات ، آیه ۱۲ .

۴-۴ - ر . ك : مجمع البحرين ، ج ۱ ، ص ۴۷۶ : « أحاذر » .

۵-۵ - سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۳ .

یعنی آیا کفایت نمی کند ادله ظهور و ثبوت بر تحقق و تصرّفات ربّ تو در عالم و حال او تعالی بر هر شیء [ای] از اشیاء حاضر، و عالم است بر اعمال خلاق از این که هر نفسی را آناً فآناً مجازات خیر و شرّ می دهد بر حسب تقاضای اعمالش، چنان که خطاباً للنّبی صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: « قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ (۱) » یشهد لی بالرساله و علیکم بالکفر؛ چه شهادت خدا از برای پیغمبران است که بر حسب استدعای او در حین لزوم اظهار معجزات و خوارق عادات برید او جاری می نماید، که دلیل بر صدق ادعای رسالت او باشد.

و شهادت خدا بر کفر کافران که او را در دنیا عاجلاً- مجازات و عقوبت می نماید، ولی « مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲) »، و « سَسْتَدْرِيْجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۳) »، یعنی غالباً اخذ می نماید آنها را به عذاب و عقوبت از جاهائی که نمی فهمند و گمان ندارند، کما قال تعالی: « فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۴) » الی آخره.

### شهادت گرفتن آسمان و زمین

قوله علیه السلام: [وَأَشْهَدُ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ]

بالجمله، داعی علیه السلام عرض می نماید که من تو را شاهد می گیرم، و کافی است شهادت تو، و شاهد قرار می دهم سماء و ارض تو را، شاهد قرار دادن امام علیه السلام سماء و ارض را دلیل است بر این که آنها تماماً حقیقهٔ احیا و ذی شعورند، و لو به شعور بسیطی؛ و إلا جماد عدیم الشعور قابل خطاب و شهادت نیست، و چون در نظر قاطبه اولیاء الله علیه السلام تمام موجودات آفاقی و انفسی ذی حیات و شعورند

ص: ۲۰۰

- ۱-۱ - سوره مبارکه انعام، آیه ۱۹.
- ۲-۲ - سوره مبارکه زمر، آیه ۲۵.
- ۳-۳ - سوره مبارکه قلم، آیه ۴۴.
- ۴-۴ - سوره مبارکه توبه، آیه ۵۵.

حضرت در موضع دیگر خطاب به هلال نموده سلام می کند که :

« السلام عليك أيها الخلق المطيع و الدائب (۱) السريع في فلك التقدير » (۲).

قال المولوی :

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان

که سمیعیم و بصیریم و هُشیم با شما نامحرمان ما خامشیم (۳)

و من هذا قال تعالی خطاباً للسماء : « فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۴) » .

### به شهادت گرفتن ملائکه و موجودات دیگر

قوله عليه السلام : وَ مَنْ أَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ سَائِرِ خَلْقِكَ .

یعنی نیز شاهد می گیریم کسی را که ساکن سماوات و ارض است از ملائکه مقربین و سایر اصناف و انواع از مخلوق تو را .

و « الملائکه » : اجسام لطیفه نورانیه کامله فی العلم ، و القادره (۵) علی الأفعال الشاقّه ، شأنها الطاعات ، و مسکنها السماوات ، و أشرف و اعظم آنها چهار ملک معروفند که حاملین عرش باشند ، یعنی : جبرائیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل . چنان که روز قیامت حاملین عرش هشت ملک می شود ، کما قال تعالی : « وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (۶) » چه ، از همان نفوس کلیه و جزئیه متعلقه

ص : ۲۰۱

۱-۱ - اصل : الدابه .

۲-۲ - بسنجد : الصحيفه السجديه ، ص ۱۸۲ ؛ الإقبال الأعمال ، ج ۱ ، ص ۱۷ ؛ المصباح (كفعمی) ، ص ۵۶۱ : « ... السريع المتردد في منازل التقدير ، المتصرف في فلك التدبير » .

۳-۳ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۵۶۳ ، « حکایت مارگیری که ازدهای افسرده ... » .

۴-۴ - سوره مبارکه فصلت ، آیه ۱۱ .

۵-۵ - اصل : القدره .

۶-۶ - سوره مبارکه حاقه ، آیه ۱۷ .

به اجرام سماوات که باعث بر تحریک آن اجرام عظیمه می شوند به اعتباری در لسان قرآن و اخبار تعبیر به ملائکه شده ، کما  
قیل :

از ملک نه فلک چه گردان است ملک اندر تنِ فلک ، جان است

خنفساء و مگس حمار قبان همه با جان و مهر و مه بی جان

### به شهادت گرفتن موجود بر وحدانیت خدا

قوله علیه السلام : فِي يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِي هَذِهِ وَ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ مُسْتَقَرِّي هَذَا، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

یعنی در این روز و در این ساعت و در این لیل و در این موضع قرارگاه خودم از ارض ، همه را شاهد می گیریم بر شهادت  
خود به وحدانیت ، و ربوبیت تو ، که تو اله و معبودی هستی واحد بلا شریک ، و نیست در مُلک تو معبود و مؤثری سوای تو .

### برهان توحید

چه اگر فرضاً ، دو مؤثر و دو معبود در عالم باشند [۱] : یا آن دو موافق در رأی اند ؛ [۲] : یا مخالف در رأی .

در صورتی که موافق در رأی باشند ؛ [الف] : یا متحد در ذات باشند ، [ب] : یا مختلف در ذات اند و مشترک در اسم الوهیت  
؛ آن وقت لابد هر ما به الاشتراکی لازم دارد ما به الامتیاز را ، که از آن دو مشترک را از هم ممتاز نماید تا دوئیت بین آنها  
محقق شود ، چون زید و عمرو که در حقیقت نوع انسان متحد و شریکند و ممتازند از یکدیگر به عوارضات مشخصه ، چون  
شکل و هئیت و زمان و مکان و اضافات لاحقه به فلان پدر و فلان مادر ؛ و مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز در ثبوت  
و تحقق محتاج به اجزا است ، و هر محتاج به شیء ممکن است ،

ص: ۲۰۲



و ممکن واجب بالذات نشود .

و اگر با هم مختلف بالذات باشند در تمام حقیقت ، چون انسان و حجر آنها متحد در فعل و اثر نخواهند بود لابد یکی که نور است دیگری باید ظلمت باشد ، و اثر ظلمت غیر از اثر نور است ، چون عقیده باطله زنادقه مجوس که قائل به یزدان و اهرمن شده ، یزدان را فاعل خیرات و نور می دانند ، و اهرمن را فاعل شرور و منشأ ظلمت .

و اگر دو اله و دو معبود مخالف در رأی و اثر باشند ، به این که مثلاً یکی از آن دو به حسب اقتضای ذات اراده نماید که عالم مُضیء باشد و دیگری که ذی ظلمت

باشد ، لابد :

[۱]: یا امر هر دو واقع می شود ، لازم آید اجتماع ضدّین در موضوع عالم واحد .

[۲]: و یا امر أحدهما واقع می شود دون امر دیگری ، لازم آید غالبیت أحدهما و عجز و مقهوریت ثانی .

[۳]: و یا امر هیچ یک واقع نمی شود ، لازم آید اولاً ارتفاع نقیضین در موضع واحد ، و آن واحد و ثانی عجز و مقهوریت هر دو تعالی عن ذلک علوّاً کبیراً .

پس عقول سلیمه به ادلّه واضحه شهادت می دهد که اله و معبود و مؤثر در عالم واحده است .

ص: ۲۰۳

[قسط و عدل و رأفت الهی]

قوله عليه السلام: قَائِمٌ بِالْقِسْطِ.

القسط: من الاضداد لأنها يقال قسطه في حكمه أي جار و ظلم و انحرف .

و قسط: أي عدل و استقام ، ولی در ما نحن فيه معنی ثانی مراد است ، كما قال تعالى: « وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۱) » أي بالعدل .

لذا قال عليه السلام: وَ عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ.

العدل: مصدر و حمل المصدر على ذات الله لأنَّ حقيقه ذاته عين العدل ، لا ذات ثبت له العدل . چه صفات مطلقاً در حق عين ذات است نه ترکیب از ذات و صفات ، چون در یا علیم و یا حکیم و قدیر و غیره ، أي نفس العلم و نفس الحکمه و القدره .

پس از اصول خمسه عقاید انسان که در آنها چون در فروع عقاید تقلید جایز نیست ، بلکه تحقیق و یقین می خواهد یکی این است که حق تعالی را در کلیه احکامی که صادر و وارد بر عباد خود فرموده از خیر و شرّ ، عزّت و ذلّت ، فقر و غنا عادل دانسته ، و تمام را به مقتضای عدل و رعایت مصالح حال عباد و بر

حسب استدعای فطری و استحقاق ذاتی آنها فرض نمائی ، نه آن که از روی جور و ظلم و انحراف و اتفاق ملاحظه نمائی ، كما قال فی القدسی: « و إنّ من عبادی من لا یصلحه إلاّ الغنی [و] لو صرفته إلى غیر ذلك لهلك ؛ و إنّ من عبادی [المؤمنین] من لا یصلحه إلاّ الفقر ، لو صرفته إلى غیر ذلك لهلك » (۲) .

و قال فی القرآن: « یَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳) » ؛ زیرا که حق تعالی لا اغنی المرء لكرامته و لا أفقره لمهانتة ، لكن یوسع علی من یشاء و یضیق علی من یشاء حسب ما یوجه الحکمه و یقتضیه الصلاح ، كما قيل :

آن کس که تو را غنی (۴) نمی گرداند او مصلحت تو از تو به (۵) می داند (۶)

ص: ۲۰۴

۱-۱ - سوره مبارکه حدید ، آیه ۲۵ .

۱-۲ - الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۵۲ .

۲-۳ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۳۰ .

۳-۴ - مصدر: توانگرت .

۴-۵ - مصدر: تو بهتر داند .

۵-۶ - گلستان ، سعدی شیرازی ، حکایت ۱۵: « موسی علیه السلام درویشی را دید » .

قوله عليه السلام: رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ.

یعنی: او است شدید الرحمه به عباد خود؛ العطوف عليهم بألطفه.

### تحقیق در اسم مالک

قوله عليه السلام: مَالِكُ الْمَلِكِ.

الملک: المملکه والسلطنه، و هی الاستیلاء و التمكن فی التصرف.

و به اعتباری لفظ ملک اطلاق شده بر عالم طبیعی و عالم ناسوت، چه مراتب عوالم ایجاد در تنزلات و ترقیات چهار است از: عالم لاهوت و عالم جبروت و ملکوت و ناسوت که:

اول: اشاره به عالم اسماء و صفات.

و ثانی: اشاره به عالم مجردات که عقول طولیه و ملائکه «سَابِقَاتٍ سَبَقًا»<sup>(۱)</sup> باشند.

و ثالث: یعنی نشأه ملکوت عالم نفوس مجردة و ارواح بسیطه سماویه، که از

آنها به ملائکه «مُدَبِّرَاتٍ أَمْرًا»<sup>(۲)</sup> تعبیر شده، چه استکمال عالم عنصریات مربوط به تدبیرات حرکات اجرام سماویه و نفوس متعلقه آنها است.

و عالم ملک که از او به عالم ناسوت تعبیر شده «فارقات فرقا»<sup>(۳)</sup> اند چه هر جزئی از جزء دیگر او در افتراق اند. ولی در فقره دعا و آیه شریفه که: «مَالِكُ الْمَلِكِ»<sup>(۴)</sup> بر خدا اطلاق شده، مراد همان مملکت و استیلائی بر تمام مراتب عوالم بجملتها مراد است، نه آن که مالک دنیا است فقط که عالم ملک مقابل ملکوت باشد، چنان که در فاتحه الکتاب می خوانی: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»<sup>(۵)</sup>، یعنی او است

ص: ۲۰۵

۱-۶ - اشاره است به سوره نازعات، آیه ۴.

۲-۱ - اشاره است به کریمه نازعات، آیه ۵.

۳-۲ - اشاره است به سوره مرسلات، آیه ۴.

۴-۳ - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۲۶.

۵-۴ - سوره مبارکه فاتحه، آیه ۴.

مالک روز جزا که عالم ملکوت و عالم آخرت باشد .

## رحمت الهی

قوله عليه السلام : رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ .

الرحمن و الرحيم : هما مشتقان من الرحمة ، و هو العطفوه بالنسبه إلى العباد . ولی مورد استعمال اند و تغییر دارند ، چه « رحمان » اطلاق می شود بر حقّ به اعتبار انتشار فیض و نِعْم ظاهره و باطنه بر عباد ، المتعلّقه بامور دنیا هم .

و الرحيم : يطلق عليه باعتبار فیضان علوم و معارف حقه از او بر اهل ایمان ، لذا ورد فی الدعاء : « يا رحمان الدنيا و يا رحيم الآخرة » (۱) ارحم من ليس له الدنيا و الآخرة .

که رحیمیت حقّ که اعطای معارف باشد متعلّقه به احوال روح و عالم آخرت است .

از اینجا است که چون وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم منبع و منشأ علوم و معارف است ، نسبت به خلق می فرماید : « وَ مِآ أَرْضِيْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۲) » ، و نیز اشاره به آن که رحمت خدا و جهت رحیمیت او غیر از جهت رحمانیت او

است ، و رحیم مخصوص به ارشاد و هدایت حقه است بلاواسطه ؛ چون نسبت به خود انبیاء عظام که آنها را خود هدایت نماید و به واسطه ، چون ارشاد خدا به اقتضای رحیمیت خلق را به توّسط انبیاء چه « هادی المضلّین (۳) » از القاب و اوصاف خود حق است لاغیر .

ص: ۲۰۶

---

۱- ۵ - ثواب الاعمال ، ص ۷۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۸ ، ص ۳۵۵ ، ذیل عبارت در ادعیه مشهور وارد نشده است .

۲- ۶ - سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۱۰۷ .

۳- ۱ - بنگرید : مصباح الكفعمی ، ص ۲۵۷ ؛ البلد الأمين ، ص ۴۱۰ ؛ إقبال الاعمال ، ج ۱ ، ص ۴۵۲ .

باری ، ایماء به مطلب مذکور است ، کلام الهی که : « أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا (۱) » ، زیرا که چون منکرین و معاندین ایراد می کردند که اگر این قرآن منبع علوم و معارف و از خدا است ، چرا باید نازل نشود بر رجلی معروف و از اهالی یکی از دو شهر عظیم ، و نازل شود بر شخصی غیر معروف از اهل مکه که وادی غیر ذی زرع است ، و ابداً اشتها و اهمیتی ندارد .

خدا در ردّ عقیده باطله آنها می فرماید که : آیا آنها تقسیم می نمایند رحمت و معرفت خدا را ، که مقصود ارشاد محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، و وصول او به درجه نبوت و خصوصیت نزول قرآن به او باشد که امر روحانی معنوی است ، و دست تصرف آنها به کلی از او مقطوع است ، و حال آن که معیشت و امور معاشیه آنها که امر حسی جسمانی ظاهری است در حیات دنیا ، ما بر آنها تقسیم می نمائیم در قلت و کثرت ، به آن که به حکمت خود رفعت می دهیم بعض آنها را بر بعضی در معیشت و تمول و ثروت ، تا آن که اخذ نماید بعض از متمولین بعض دیگران مستضعفین را سخریاً ، یعنی منقاد و مستخدم که اگر تمام در درجه مساوی بودند امور کلیه عالم مختل و مهمل بود ، کما قیل :

اگر کُناس نبود در ممالک همه خلق اوفتند اندر مهالک (۲)

و نیز از جمله آیات شریفه که دلالت می نماید بر آن که رحیم که از رحمت است مخصوص است به افاضه کمالات مغیوبه و معارف الهیه که حقّ تعالی از الطاف و عنایات خود به قلوب مستعدّه عطا می فرماید ، و آن غیر از انعام حسیه

است که عام باشد این آیه مبارکه است : « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبَدَلِكُ »

ص: ۲۰۷

۱- ۲ - سوره مبارکه زخرف ، آیه ۳۲ .

۲- ۳ - گلشن راز ، شبستری ، « اشارت به زنا » .

فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (۱)»، یعنی: بگو پس فرح و سرور شما به علوم و معارف که امور معنویه و رحمت و فضل باقیه اند باشد بهتر است از فرح و انبساط شما به آنچه سایرین از جهال و ابناء دنیا جمع می نمایند. از اثاثیه و زخارف دنیا و زینتها التي لا تبقی لكم، و أنتم لا تبقون لها؛ لذا ورد فی الحدیث: «لو یعلم الناس ما فی فضل معرفه الله تعالی، ما مدّوا أعینهم إلی ما متّع به الأعداء من زهره الحیاه الدنیا» (۲).

## مراتب عبودیت

قوله علیه السلام: وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ (۳)

أولاً بدان که: عبودیت اعلی مراتب درجات انسان است و به این لحاظ در تمام موارد تشهّد و غیره، او را مقدّم قرار داده اند بر مقام رسالت، چه عبودیت غایت خضوع و تذلل است نسبت به مولی، و آن حاوی سه درجه است:

اول آن که: لایری العبد لنفسه فی ما خوّله الله ملكاً، بل یرون المال، مال الله .

و دیگر آن که: لایدبّر العبد لنفسه تدبیراً، أو جمله اشتغاله فیما أمره الله تعالی و نهاه .

فإذا لم یر العبد فیما خوّله الله لنفسه ملكاً هان علیه الانفاق، و إذا فوّض العبد تدبیره علی مدبّره هانت علیه مصائب الدنیا؛ و اذا اشتغل فیما أمره الله و نهاه فزع من المباهاه و المفاخره الی الناس؛ و لذا ورد فی الحدیث: «العبد و ما فی یده کان لمولاه» (۴)، أي من الوجود و توابعه؛ زیرا که مقام عبودیت واقعی مقام فناء است که

ص: ۲۰۸

۱-۱ - سوره مبارکه یونس، آیه ۵۸ .

۲-۲ - الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷ .

۳-۳ - اصل: + و خیرتک من خلقک .

۴-۴ - در مصادر معتبر یافت نشد، ولكن این عبارت مضمون احکام متعدّد فقهی درباره عبد است که بدین گونه بیان شده است . تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۲۸۵؛ جواهرالکلام، ج ۲۴، ص ۱۷۴ .

محو ذات و اثر است ، كما قال تعالى في حقه : « وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (١) » .

و باز چون مرتبه رسالت اشرف از مرتبه نبوت است لهذا اطلاق بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده .

### فرق نبی و رسول

چه ، نبی آن انسانی است [که] مخبر عن الله [است] به غیر واسطه بشر ؛ و الرسول : أيضاً هو المخبر عن الله بغیر واسطه بشر ، و له شریعه ناسخه لشریعه قبله ، و يقال له : أولوالعزم ، و هم خمسہ أعنی : نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله .

و فرق دیگر نبی و رسول آن که : « النبی یرى الملك فی المنام و یسمع الصوت و لا یعاین الملك ، و الرسول یرى فی المنام و یسمع الصوت و یعاین الملك » (٢) .

### نبی اکرم منتخب خلق الهی

قوله علیه السلام : و خیرتک من خلقک .

أی هو المختار المنتخب ، كما قال علی بن الحسین علیه السلام : « فأنا الخیره ابن الخیرین » (٣) ، أراد المنتخب من العرب والعجم ؛ لأن أمه کان من الکسری من أحفاد انوشیروان ، عادل الذی افتخر النبی صلی الله علیه و آله وسلم بوجوده و قال : « ولدت فی زمن السلطان

ص : ٢٠٩

١-٥ - سورة مبارکه انفال ، آیه ١٧ .

٢-١ - ر . ک : بحار الأنوار ، ج ٢٦ ، ص ٧٨ (مصادر آن قبلاً بیان شد) .

٣-٢ - مجمع البحرین ، ج ١ ، ص ٧١٨ ، بسنجید : الکافی ، ج ١ ، ص ٤٦٦ ؛ بحار الأنوار ، ج ٤٦ ، ص ٨ : « أنا ابن الخیرین » .

## عمل به مؤدای رسالت

قوله عليه السلام : حَمَلْتُهُ رِسَالَتَكَ فَأَذَاهَا.

یعنی حمل نمودی تو بر او بار رسالت را آن هم کما هو حَقُّهُ رعایت نمود در حفظ و ادای ابلاغ او .

و أعباء الرسالة (۲) : أثقالها ، و هو الحمل الثقيل ؛ چنان که حق تعالی خطاب به موسی فرمود : « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۳) » ، و به پیغمبر فرمود : « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (۴) » ؛ و چون آن حضرت زیاد خود را به جهد و مشقت انداخت در نشر و ترویج و تبلیغ احکام و ایصال او علی ای نحو کان بخلق ، قال تعالی رعایه لحاله : « فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۵) » ، ای تزیب نفسک علیهم غمماً و أسفًا .

## نصیحت و اقسام آن

قوله عليه السلام : وَ أَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا.

و النصیحه : من النصح ، و هو فی اللغة الخلوص .

و النصیحه لله : الاعتقاد فی وحدانیتة و اخلاص النیه ، و نصره الحق .

و النصیحه لكتاب الله : هو التصدیق به والعمل بما فیہ .

النصیحه لرسول الله : التصدیق برسالتة و الانقیاد لما أمر به و نهی عنه . قال تعالی

ص : ۲۱۰

۱-۳ - مناقب آل أبی طالب ، ج ۱ ، ص ۱۴۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۵ ، ص ۲۵۰ ، با کمی اختلاف .

۲-۱ - هکذا در اصل / این تعبیر صرفاً در تفسیر فقره شریفه صحیفه سجادیه جنبه خطور ذهنی دارد .

۳-۲ - سوره مبارکه طه ، آیه ۱۳ .

۴-۳ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۶۷ .

۵-۴ - سوره مبارکه کهف ، آیه ۶ .



حکایه عن لسان النوح علیه السلام لقومه : « وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ » . (۱)

و نصیحه الرسول لأمته : التشریح و التبیین لأحكام الله و مواظب أخبار الأمم الماضيه ، و آنچه بر آنها وارد شده از جزای اعمال خیراً و شراً « لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » (۲) .

### صلوات و إكثار آن

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَي أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ .

الصلوة : بمعنی الدعاء و التعظیم ، و استدعاء و وصول البركه من الله الى المدعو

إليه . « اللهم صل على محمد » أى باركه و عظمه فى الدنيا بأعلا ذكره و إبقاء شريعته و فى الآخرة بمزيد أجره و مثوبته .

و فى الحديث : « الصلاه على النبى أفضل من الدعاء لنفسه » . (۳)

و فى الدعاء : « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ [...] كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَي إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ » (۴) . چه ، عظمت و برکت بر ابراهيم آن است كه : كثر نسله و أحفاده و جعل منهم الرسل والأنبياء والائمة ، كما قال تعالى : « وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا » (۵) ، يعنى سلطنت و استيلاء و غلبه بزرگ در اولاد او قرارداد ، چنان كه در داوود عليه السلام و سليمان عليه السلام كه از ذريه اويند بود .

ص: ۲۱۱

۱-۵ - سورة مبارکه هود ، آیه ۳۴ .

۲-۶ - سورة مبارکه توبه ، آیه ۱۲۲ .

۳-۱ - در مصادر معتبر یافت شد .

۴-۲ - بحار الأنوار ، ج ۸۷ ، ص ۱۳۵ ؛ التهذيب ، ج ۳ ، ص ۱۱۹ ؛ إقبال الاعمال ، ج ۱ ، ص ۴۸۶ .

۵-۳ - سورة مبارکه نساء ، آیه ۵۴ .

پس داعی علیه السلام ، به صلوات(۱) بر محمد و اولاد او از خدا استدعا می نماید افضل از این برکات را بر او و ذریه او ، قال تعالی : « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۲) » ، که بعد از امر به درخواست برکت و عظمت بر نبی امر خاص می نماید بر اهل ایمان که باید تسلیم و منقاد باشد به تمام ما امر به و نهی عنه ، لآنکه لایرید منکم إلا خیراً ، لذا قال : « مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۳) » .

### رتبه و درجه نبی اکرم و علمای امت او در قیامت

قوله علیه السلام : وَ آتِهِ عَنَّا أَفْضَلُ مَا آتَيْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ .

یعنی : عطا نما او را « عَنَّا » ، ای بدعائنا افضل و اکمل آن مقامی را که عطا کرده ای [هر فردی را از افراد عباد خود ، و اجزاً به افضل و اکرم ما جزیت احداً من انبیاء ک عن امته ، یعنی : او را جزای خیر بده از دعای ما افضل و اکرم آن درجه را که جزا داده ای] [هر یک از انبیاء اولوالعزم خود را به دعای امت آنها ، چنان که خداوند عطا فرموده او را در آخرت رتبه [ای] که خود خبر داد : « آدم و من دونه

تحت لوائی یوم القیامه «(۴) .

و در دنیا او را مرتبه داده که می فرماید : « لو کان موسی حیّاً لما وسعه إلا اتباعی »(۵) . یعنی : اگر فرضاً در زمان من بود ممکن نبود او را الا متابعت و کسب علوم و معارف حقه الهیه از ناحیه من ، چنان که درباره تابعین از امت خود فرموده

ص: ۲۱۲

۱-۴- اصل : صلاه .

۲-۵- سوره مبارکه احزاب ، آیه ۵۶ .

۳-۶- سوره مبارکه حشر ، آیه ۷ .

۴-۱- بحار الأنوار ، ج ۱۶ ، ص ۴۰۲ ؛ الصراط المستقیم ، ج ۱ ، ص ۲۵۱ .

۵-۲- معانی الأخبار ، ص ۲۸۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۹۹ .

که : « علماء أمتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل » (۱).

و در حق اولیاء و اوصیاء خود فرمود : « انّ لله عبداً ليسوا بانبياء يغبطهم النبيون » (۲) ، یعنی : اگر چه مرتبه نبوت به مقتضای « لا نبی بعدی » (۳) ختم است ، ولی اوصیاء مرا مرتبه و مقامی است در کشف و شهود که غبطه و حسرت می برند بر مقام آنها انبیاء سلف ، کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام : « ما لله نباء أعظم منّي ، و ما لله آیه هی أكبر منّي و لقد عرض فضلی علی الأمم الماضیه علی اختلاف ألسنتها فلم تقف بفضلی » (۴).

[ قوله عليه السلام : وَ اجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَ أَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ أُمَّتِهِ ]

[ ... ]

قوله عليه السلام : إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ، الْغَافِرُ لِلْعَظِيمِ.

و فی حدیث علی علیه السلام : « و قد سئل عن الحنّان و المّنّان اللذان من أسمائه تعالی ، فقال : الحنان هو الذي يقبل علی من أعرض عنه ، و المّنّان هو الذي يبدأ بالنوال قبل السؤال » (۵).

«الغافر العظيم» ، غفر بمعنی : ستر . و الغفار من أسمائه تعالی ، أي هو الساتر لذنوب عباده و عيوبهم ، المتجاوز عن خطاياهم و ذنوبهم . و أيضاً الغفير : الزیاده فی

ص: ۲۱۳

- 
- ۱- ۳ - در مصادر معتبر بدین عبارت نیامده است ، بلکه وارد شده : «كأنبياء بني إسرائيل» ، بحار الأنوار ، ج ۲۴ ، ص ۳۰۷ ؛ عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۷۷ ؛ منیه المرید ، ص ۱۸۲ .
- ۲- ۴ - ریاض السالکین ، ج ۶ ، ص ۳۹۳ ، بسنجید : مجمع الزوائد ، ج ۱۰ ، ص ۲۷۷ .
- ۳- ۵ - الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۵ ؛ الفقیه ، ج ۴ ، ص ۱۶۳ .
- ۴- ۶ - مجمع البحرین ، ج ۴ ، ص ۲۵۹ .
- ۵- ۷ - الرواشح السماویه ، ص ۲۳۷ ؛ مجمع البحرین ، ج ۶ ، ص ۲۴۰ .

الرزق و المال و العمر و الولد . و الغافر : اسم فاعله .

و غافر در فقره دعاء به معنی ثانی آنسب است به مناسبت لفظ مَثَان که در مقَدَم او است ، چه او است تعالی زیاد کننده عطاهاى مذکوره جسیم و کثیر و عظیم آنها را به رسول اکرم و به هر یک از عباد خود به قدر لیاقت و استحقاق آنها ، چه العطیات بقدر القابلیات ، و المعروف بقدر المعرفه .

و فى الدعاء : « یا من یعطى الكثير بالقليل ، یا من یعطى من سأله ، یا من یعطى من لم یسأله و من لم یعرفه ، تحنناً منه و رحمه » (۱) .

قوله عليه السلام : وَ أَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ .

ص: ۲۱۴

## اشاره

قوله عليه السلام: يَا اللَّهُ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ.

## اسماء جمالی و جلالی

أولاً- بدان که: از برای حق تعالی اسماء جلالیه متقابله است که هر یک از آنها به اعتباری بر او اطلاق می شود، كما قال: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۱)»، بعضی از آنها اسماء جمالیه ثبوتیه است، و بعضی اسماء جلالیه سلبیه (۲)، و پاره [ای] لطیفه و قهریه اند.

## اسم الهی و معنی آن

و اسم آن ذات است مأخوذ به صفتی از صفات، و اسم در حق تعالی عین مسمی، و صفات عین ذات است؛ یعنی همان ذات به ملاحظه منکشف بودن اشیا نزد او علم است و عالم، و از جهت ظهور و بروز نور است، و از حیث توانائی او بر ایجاد قدیر و قادر است، و از باب آن که هستی عین او است موجود و حی، و

ص: ۲۱۵

---

۱- ۱ - سوره مبارکه حشر، آیه ۲۴.

۲- ۲ - مؤلف درین تعبیر پنداشته است که هر اسم جلالی سلبی است، حال آن که در تفصیل دقیق، اسماء جلالی الزاماً سلبی نیستند، و بر همین بیان قید ثبوتی در اسماء جمالی.

به واسطه قوام و ثبوت و عدم تغییر قائم و قیوم است الی غیر ذلک .

و آن که در حدیث وارد است : « ان لله تسعه و تسعين إسماء من احصاها دخل الجنة » (۱) ، مقصود از احصاء تعداد لفظی و حفظ آنها نیست (۲) که موجب دخول

جنت شود ، بلکه آن احصائی که باعث دخول جنت است این است که انسان که خلیفه الله است متخلق به آنها شده ، و دانش حکایت از آنها نماید .

### اسم اعظم

و اسم اعظم « الله » است ، زیرا که آنچه نعوت و اوصافی که در تمام اسماء است در « الله » منطوی است ، این است که هر یک از حقایق کونیه از سماء و سماوی و ارض و ارضی است در مقام بروز حکایت از اسم و صفتی از صفات حق تعالی نماید ، حتی ملائکه از اسم سبوح و قدوس او حکایت نمایند ، به خلاف انسان که مظهر « الله » است ؛ این است که کمالات و فعلیاتی که در تمام موجودات است به طور انتشار در انسان است ، به طور لف و جمع ، کما قیل :

لیس من الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد (۳)

باری ، گفته اند که « الله » مشتق از « اله » است ؛ لأنه یألهون إلیه ، أي یشتاقون الخلاق فی حوائجهم إلیه ، قال المولوی قدس سره :

معنی الله گفت آن سیبویه یألهون فی الحوائج ، هم لدیه

### علم الهی

و آن که در فقره دعا « لایخفی علیه شیء » (۴) « أي أنه تعالی عالم بحقایق الأمور

ص: ۲۱۶

۱-۳ - التوحید ، ص ۱۹۵ .

۲-۴ - اصل : است .

۳-۱ - اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۴۷۲ ؛ ارشادالقلوب ، ج ۲ ، ص ۲۱۷ .

۴-۲ - الصحیفه السجادیه ، ص ۲۵۴ ؛ فلاح السائل ، ص ۲۶۶ .

من السماء والارض و ما فيها قبل وقوعها ؛ زیرا که اعیان حقایق ثابتة قبل از ایجاد نبودند نه موجود و نه مذکور ، كما ورد : « كان الله و لم يكن معه شيء » (۱) ، و هو عالم و لا- معلوم ، كما قال المعصوم : « كان ربنا عزوجل والعلم ذاته ، و لا معلوم والسمع ذاته و لا مسموع ، و البصر ذاته و لا مبصر ، والقدره ذاته و لا مقدور ، فلما أحدث الأشياء و كان المعلوم ، وقع العلم [منه] على المعلوم ، والسمع على المسموع ، والبصر على المبصر ، والقدره على (۲) المقدور » (۳) و این مرتبه از علم را علم ذاتی

ازلی گویند .

### مراتب علم الهی

بعد از او علم قلمی و قضائی است ، و بعد از او علم لوحی قدری است و بعد از او علم لوح محو و اثبات است ، و بعد از او مرتبه علم قدر عینی است .

أما علم قضائی و قلمی آن وجود تمام ذرات عالم کون است بجملتها قبل از وقوع در زمان در عقل اول که صادر نخستین است به طور اجمال ، که از او به « کتاب مبین » تعبیر فرموده ، به واسطه انتقاش صور اشياء در او ، كما قال تعالى : « وَ لَا حَبِيبٍ فِي ظُلُمَاتٍ الْأَعْرَاضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۴) » ، و أيضاً : « وَ مَا مِنْ غَمَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۵) » ، و أيضاً : « وَ مَا مِنْ دَآئِبَةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۶) » .

و بعد از او ، مرتبه علم حق است در لوح قدر علمی که آن عبارت از وقوع

ص: ۲۱۷

۱-۳ - بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۲۳۸ .

۲-۴ - اصل : فی .

۳-۵ - الكافي ، ج ۱ ، ص ۱۰۷ ؛ التوحيد ، ص ۱۳۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۷۱ : « لم يزل الله جل و عز ربنا و العلم ... » .

۴-۱ - سورة مبارکه انعام ، آیه ۵۹ .

۵-۲ - سورة مبارکه نمل ، آیه ۷۵ .

۶-۳ - سورة مبارکه هود ، آیه ۶ .

صور موجودات غیر متناهیه متوالیه است قبل از وقوعش در سلسله زمان در قدر خدا که نفس کلیه فلکیه باشد که از ید قدرت به توسط قلم اعلی دفعه در او مرتسم و منقش شود ، کما قیل : « المتعاقبات فی سلسله الزمان مجتمعات فی وعاء الدهر » (۱) .

چه ، هر یک از صور اشیاء علمیه در لوح قدر محفوظ است ، بعد از مرور دهور ازمنه وقت [و] تحقّق شرایط وجود او از دورات مخصوصه فلکیه و استعداد ماده قابله ، آن صورت مخصوص در عالم پیدا شود .

و لوح محو و اثبات که یکی از جمله دفاتر علم خدا است ، آن عبارت است از اجرام صافیه سماویه که صور کائنات به اراده حق تعالی از نفس مجرّده فلکیه در

آنها مرقوم و منقوش شود ، و چون این صور مخصوصه هر یک به اقتضای زمان بخصوص به خود متدرّجاً از آن اجرام و اجسام سماویه در لوح مواد عنصریه واقع شدند ، خدای تعالی آن صور را از مرآت جرم فلک محو نموده و صورتی که در مشیّت او است - که باید بعدها یعنی در دوره لاحق در عالم کون ایجاد شود - در او ثبت نماید به مقتضای : « یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۲) » ، چنان که قدر عینی که از مراتب و دفاتر علم حق است آن وقوع صورت مجرّده علمیه است در مواد عنصریه که عالم خلق و تقدیر است که از او به « سجل کون » و « بحر مسجور » تعبیر شده [است] .

### بازگشت حوادث به وضع اولیه خود بر مبنای دور و کور

بالجمله ، بدان که تمام موجوداتی که در هر دوره « کهغر » که بیست و پنج هزار

ص: ۲۱۸

۱-۴ - بسنجید : شرح المنظومه ، ج ۵ ، ص ۳۴۷ ؛ التعليقات علی الشواهد الربوییه ، ص ۷۵۰ .

۲-۱ - سوره رعد ، آیه ۳۹ .



و دویست سال است که قدر حرکت فلک ثابت باشد، باید در این عالم مادی تدریجاً به اقتضای زمان واقع شود، ید قدرت دفعه به قلم قضائی در نفوس و اجرام فلکیه که به منزله «سجل» و «صحیفه» است مرقوم و مکتوب می نماید، و آن دوران فلک که هر جزء از حرکت او مقتضی بروز و ظهور امری از حوادث کونیه است به منزله طی و پیچیدن آن صحیفه است.

کما قال تعالی: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ (۱)»، یعنی پیچیدن صحیفه که مرقوم و مکتوب باشد، و چون آن مکتوبات او، اعنی صور موجودات متوالیه زمانیه به تدریج تا آخر دوره سابقه به تمام و کمال ظاهر شده، به انتها رسید آن دوره به آخر رسد آن صفحه؛ و چون به اول دوره لاحق رسد باز ید قدرت به قلم قضائی صور موجوداتی که باید در دوره لاحق در عالم ایجاد شود دفعه رسم می فرماید که متدرجاً هر یک در زمان خاص به خود مثل دوره سابق ظاهر شود، هر یک بأمثالها نه بآعینها، کما قال تعالی: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ (۲)»، یعنی چنان که ابتداء ظاهر کردیم اول خلق «نعیده»، یعنی چنان که

ابتداء ظاهر کردیم اول خلق را در دوره سابقه، «نعیده بمثلها» در دوره لاحق، نه بعینها؛ چنان که از «کاف» «کما» مثلثیت معلوم می شود.

قال صدر المتألهين (۳) قدس سره:

إن نفوس الفلك الدوار (۴) نقوشها واجبه التكرار (۵)

چنان که نمونه او را مشاهده می نمائی در دوره شمسی که سیصد و شصت روز است، که آنچه در دوره سابقه ظهور و بروز نموده از نباتات و فواکه و اثمار و

ص: ۲۱۹

۱-۲ - سوره مبارکه انبیاء، آیه ۱۰۴.

۲-۳ - همان.

۳-۱ - ناظم، حکیم سبزواری، استاد مؤلف است، که از وی جهت احترام هم نام با ملاصدرا یاد شده است.

۴-۲ - اصل: الدواری.

۵-۳ - شرح المنظومه، ج ۵، ص ۲۰۵.

حبوبات و ازهار و ریاحین هر یک در زمان مخصوص به خود نیز مثل آنها در دوره لاحق ظاهر شود، ولی معلوم است که گُل امسال عین گل پارسال نیست، بلکه مثل او است؛ چه آن غنچه که گل گشت دگر غنچه نگردد.

### بازگشت حوادث در دوره کهغری

این است که یوزاسف که یکی از حکماء متقدمین ماهر در هر علم نجوم است گوید که: من چنان که حالیه منجمین وقایعات دوره شمسی را از روی حرکات نجوم استخراج می نمایند، دوره «کهغری» را استخراج می نمایم از روی حرکات کواکب و افلاک.

و آنچه در حدیث وارد است که: «من اطلع علی سر القدر فقد استراح»<sup>(۱)</sup>، اشاره به همین مطلب است؛ چه فهمیدی که لوح قدر خدا که صورت اشیاء کونیه و حوادث زمانیه در او است همان نفوس کلیه فلکیه است که از او به «لوح محفوظ» تعبیر شده، که انسان اگر فی الجمله اطلاع به اوضاع آنها پیدا نمود که وقایعات عالم در آنها است، و هر یک لابد بدون تخلف باید در زمان خاص به خود واقع شود، لابد انقلاب و اضطراب او کم شده، اطمینان و استراحت حاصل نماید. ولی علم به او کما هو حقه خاص به انبیاء و اولیاء علیهم السلام است.

و اشاره به همین مطلب ما نحن فیه است آیه مبارکه: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ \* لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»<sup>(۲)</sup>، یعنی: نرسیده است مصیبت، و وارده مکروهی در ارض از قبیل قحط و غلا و فساد زراعات و اثمار و غلبه

ص: ۲۲۰

۱-۴ - بنگرید به: الحکمه المتعالیه، صدر المتألهین، ج ۷، ص ۲۹۷، پاورقی ۱.

۲-۱ - سوره مبارکه حدید، آیات ۲۲ و ۲۳.

دشمن - از قتل و غارت - و وقوع زلزله و انهدام ابنیه و عمارات .

« وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ » یعنی : و نرسید از واردات و مکروهات نفسی شما از قبیل آلام و اسقام و امن و خوف و موت اولاد و غیره از خیر و شرّ ، إلا این که این واردات شما سابقا مکتوب بوده در کتابی که لوح محفوظ باشد .

« لِكَيْلَا تَأْسَوْا » الی آخره ، اشاره به این است که اگر شما بدانید که کلّ واردات شما قبل از وجود شما مکتوب و مرقوم شده و لابدّ به شما می رسد ، هر آینه کم می شود فرح و سرور شما بر آنچه به شما می رسد ، از خیرات ، و کم می شود حزن و اندوه شما بر آنچه فوت می شود از شما از منافع ؛ چه خواهید فهمید که فرح و حزن شما مدخلیتی در تقادیر الهیه ندارد . این است که تدبیر کند بنده ، و تقدیر نداند « العبد يدبر والله يقدر » (۱) .

### اثبات علم در خداوند

قوله عليه السلام : وَ كَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ يَا إِلَهِي مَا أَنْتَ خَلَقْتَهُ .

معصوم در اثبات علم به نحو اتمّ و اکمل از برای حق تعالی عرض می نماید که چگونه می شود که مخفی و مستور باشد بر تو چیزی که تو او را ایجاد فرموده [ای] ، که اشاره به اثبات علم است از طریقه علم به علّت تامّه که مستلزم علم به معلول است ، چنان که از اثر و معلول هم علم به علّت حاصل می شود ، که یکی را دلیل « لِمّ » گویند ، و دیگری را دلیل « إنّ » .

چنان که حق تعالی اثبات علم از برای خود می نماید از روی دلیل اوّل که : « أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۲) » ، که استفهام انکاری است . یعنی : چگونه

ص : ۲۲۱

۱- ۲- ر . ک : شرح أصول الكافي ، ج ۵ ، ص ۱۶ .

۲- ۳- سوره مبارکه ملک ، آیه ۱۴ .

عالم به اشیاء نباشد و حال آن که آنها را خلق نموده ، با وجود آن که علم به علت که خود ذات مقدس باشد ، مستلزم علم به معلوم است ، چنان که مشهود است که وقتی که انسان علم به وجود و حضوراتش که علت است حاصل نمود ، علم به حرارت لازم او است ، و علم به طلوع شمس که علت است پیدا شد ، علم به وجود نهار بالتبع حاصل است ؛ زیرا که : کَلَّمَا طَلَعَ الشَّمْسُ فَالْنَّهَارُ مَوْجُودٌ ، و علم به وجود اربعه مستلزم است علم به زوجیت را الی غیر ذلک .

چنان که گاهی از اثر و معلول علم به مؤثر و علت پیدا می شود ، مثل این که دیدن دخان از دور مستلزم علم به وجود آتش است ، و دیدن بنا و صنایع دقیقه ، دلالت بر وجود بنا و صانع ، و دیدن کتابت که اثر است ، دلالت بر وجود کاتب و مؤثر می نماید .

چنان که از این طریقه ثانی از آثار پی به مؤثر بردن ، موسی علیه السلام استدلال نمود وقتی که فرعون از او دلیل اثبات خدا و کنه حقیقت سؤال نمود به « من » ، و « مای حقیقیه » ، کما قال تعالی : « قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۱) » ، چون حق تعالی سوای وجود بحت بسیط ماهیتی ندارد که ذات او را محدود نموده و بتواند عقل احاطه به کنه او پیدا نماید ، به این جهت تعریف کنه ذات غیر ممکن است ، لهذا موسی علیه السلام اثبات او را به آثار او نموده .

قال : « رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۲) » ، یعنی : این آثار و صنایع و آیات آفاقی و انفسی و سما و سماوی و ارض و ارضی ، دلالت بر وجود صانع و رب عالم می نماید . و چون فرعون از حقیقت سؤال نمود ، و موسی علیه السلام با آثار جواب داد و به ظاهر مطابق با سؤال او نبود ؛ به حضار محضر خود گفت از روی استهزاء و

ص: ۲۲۲

---

۱-۱ - سوره مبارکه شعراء ، آیه ۲۳ .

۲-۲ - سوره مبارکه مریم ، آیه ۶۵ .

سخریه : « إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۱) » ، یعنی این فرستاده به سوی شما مجنون است ، چه ، ارتباطی در محاورات و تکلمات او نیست ، زیرا که من از چیزی سؤال می نمایم و او از چیزی جواب می دهد .

باری ، « لطیف » در آیه شریفه چون مقابل غلیظ و کثیف است ، لهذا به معنی تجرّد است ، و تجرّد همه جا مناط علم است ، چنان که مادیت و جسمیت مناط غیبت و جهل است .

پس حق تعالی در آیه مبارکه ، اولاً اثبات علم را برای ذات خود می نماید ، از راه لطافت و تجرّد خود ، و بعد اثبات علم خود را بماسوی خود می نماید از راه علم خود به ذات خود که علّت است . و علم به علّت فهمیدی که مستلزم علم به معلول است .

و قال : « أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۲) » ، یعنی : چگونه می شود که عالم به ذات خود نباشد ، با آن که او لطیف و مجرد است ؟ و چگونه عالم بماسوی نیست با آن که خالق ماسوی است ؟ و حال آن که علم به علّت مستلزم علم به معلول است ، پس او است « خبیر بما کان و ما یكون » .

### فرق بین اسماء خبیر و علیم و شهید

و فرق بین خبیر و علیم و شهید که از اسماء الله اند آن که :

إذا اعتبر العلم مطلقاً ، فهو العليم .

و إذا أضيف العلم الى الأمور الباطنه ، فهو الخبير .

و إذا أضيف الى الأمور الظاهره ، فهو الشهيد .

ص : ۲۲۳

---

۱-۳ - سوره مبارکه شعراء ، آیه ۲۷ .

۲-۱ - سوره مبارکه ملک ، آیه ۱۴ .

قوله عليه السلام: وَ كَيْفَ لَا تُحْصِي مَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ.

یعنی: چگونه تو احصا و تعداد تمام جزئیات و کلیات ذرات موجودات را در علم خود نداشته باشی با آن که تو صانع و جاعل آنهائی، كما قال تعالى: « وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۱) »، ای احصی ما کان و ما یکون من ابتداء خلق عالم و ایجاد آدم الی قیام الساعه و انقراض العالم از وقایعات کلیه، چون خسف و زلزله و هلاکت قوی و استیلای امام جابر و ظهور امام عادل.

بلکه، احصاء عدد ساعات و انفاس هر فردی و عدد ما أكل من الحبوب فی مدّه عمره و اعمال فرداً فرد (۲)، و تولده فی ائی مکان و موته فی ائی مکان، كما قال تعالى: « وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ عَدَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳) »، ای و هو الذی احصی کلّ شیء بعلمه و أحاط به، فلا يفوته دقیق منها و لاجلیل، « وَ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ (۴) (۵) »، قال تعالى: « كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۶) ».

باطن او که تمام اشیاء متوالیه عالم در او ید قدرت احصا و ثبت نموده عقل اول است، که لوح قضای حق است که از او چون مقدم بر تمام موجودات و اول ما صدر است، به « امام مبین » تعبیر شده که فعلیات و وقایعات کونیه از حق بلا واسطه در او مرتسم شود، و از آنجا در لوح نفس کلیه که به لوح محفوظ تعبیر فرموده منتقل شده، ثبت شود.

و ظاهر آن « امام مبین » که کمالات و فعلیات و علم وقایعات عالم را خدا در او

ص: ۲۲۴

۱-۲ - سوره مبارکه جن، آیه ۲۸.

۲-۱ - کذا در اصل / صحیح: اعماله فرداً بعد فرد.

۳-۲ - سوره مبارکه لقمان آیه ۳۴.

۴-۳ - اصل: فی الارض و لا فی السماء.

۵-۴ - سوره مبارکه سبأ، آیه ۳.

۶-۵ - سوره مبارکه یس، آیه ۱۲.

احصا فرموده ، وجود مبارک علی علیه السلام است که می فرماید : « سلونی قبل أن تفقدونی فإنی بطرق السماوات أعلم منکم بطرق الارض » (۱) ، كما روی « أنه مرّ مع اصحابه بوادی النمل فقال واحد منهم : سبحان من يعلم عدد هذا النمل .

فقال علیه السلام : لا تنقل کذا ، قل سبحان من خلق هذا النمل .

قال : کأ نکت تعلمه یا أمیرالمؤمنین .

قال : نعم ، واللّه إننی لأعلمه ، و أعلم الذکر منه من الأنثی ؛ [ ... ] أما قرأت قوله تعالى : « وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ » (۲) « (۳) .

قوله علیه السلام : أَوْ كَيْفَ يَغِيبُ عَنْكَ مَا أَنْتَ تُدَبِّرُهُ .

یعنی : باز چگونه غائب است از تو چیزی که « تدبیره » ، یعنی : به ترتیب و تدبیر

تو ایجاد شده ، نشو و نما می کند ؛ كما فی الحدیث : « أنه لطیف لعلمه بالشیء ، اللطیف ، کالبعوضه و ما أخفی منها (۴) ، و علم موضع نشوها ] . . . و علم نقلها الطعام و الشراب الی أولادها فی المفاوز و القفار » (۵) .

بالجمله ، از جمله اسماء الله ، « یا مدبّر الکائنات » است ، چه اشیاء ملکی و ملکوتی تمام در تحت تدبیر و ربوبیت او است ، كما قال تعالى : « يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۶) » ، « امر » اشاره به روح است به مقتضای : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (۷) » ، و تدبیر او از سماء

ص : ۲۲۵

۱-۶- غررالحکم ، ص ۱۱۹ ؛ المناقب ، ج ۲ ، ص ۳۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۰ ، ص ۱۵۳ : « أخبر منکم » .

۲-۷- سوره مبارکه یس ، آیه ۱۲ .

۳-۸- ر . ک : مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۵۲۸ .

۴-۱- اصل : منه .

۵-۲- بسنجید : مجمع البحرین ، ج ۴ ، ص ۱۲۱ (با اختلاف اندک) .

۶-۳- سوره مبارکه سجده ، آیه ۵ .

۷-۴- سوره مبارکه اسراء ، آیه ۸۵ .

به سوی ارض ، هبوط و نزول او است برای استکمال از جهت علوی به سوی ارض هبوط و نزول او است برای ترقی ، چه ، انزل ترین (۱) عوالم وجود است ، « ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَيْهِ » متدرجاً در ترقیات استکمالیه فی یوم هو یوم القیامه و یوم الموت به مقتضای : « من مات فقد قامت قیامته» (۲) کان مقداره ألف سنه ، أى یصعد إليه ، به مقتضای : « إِلَيْهِ يَصْغُرُ الْعَدُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ (۳) » ، و هی النفس المطمئنه ، یعنی نزول الروح و الملائکه الموكله الحافظین علیه من السماء ، ثم الصعود و عروجها الى المحل الذى نزلوا منه ، بحيث لو قطع البشر هذا المقدار من المسافه كان فى ألف سنه ، أى خمسين مائة للنزول ، و خمسين مائة للصعود ؛ لأن من الأرض خمسين مائة سنين الى السماء ، و من سماء الى سماء خمسين مائة سنين ، لذا كان إیابه و ذهابه ألف سنه .

### مظاهر اسم مدبر الكائنات

باری ، مظهر این اسم « یا مدبر الكائنات » در عالم ظهور نفوس کلیه سماویه اند که از آنها به ملائکه « مدبرات » و « زاجرات » (۴) تعبیر شده کما قال تعالی : « فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۵) » ، لذا قيل : الأفلاك يقع فيها أمر الله ، فيجرى به القضاء فى الدنيا .

قال على عليه السلام : « المراد بذلك جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل ، يدبرون أمر الدنيا و يدبرون أمر العباد من السنه إلى السنه » (۶) .

چنان که نزد اولوالالباب مکشوف است که مدبر و رب الارباب از باب آن که در عالم اسباب « لاتجرى الأمور إلا بأسبابها » (۷) ، لهذا به توسط نفوس افلاك که

ص: ۲۲۶

۱- ۵ - کذا .

۲- ۶ - بحار الأنوار ، ج ۵۸ ، ص ۷ .

۳- ۷ - سوره مبارکه فاطر ، آیه ۱۰ .

۴- ۸ - بنگرید کریمه صافات ، آیه ۲ .

۵- ۹ - سوره مبارکه نازعات ، آیه ۵ .

۶- ۱ - بسنجید : مجمع البحرين ، ج ۲ ، ص ۸ .

۷- ۲ - بسنجید الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ ، بصائر الدرجات ، ص ۵۰۵ : « أبى الله أن يجرى الأشياء إلا بأسبابها » .



موجب تحریک اجرام عظیمه افلاک اند ، و به ترتیب و تدبیر حرکات کواکب خصوص شمس که سید کواکب و ربّ ادنی است ، چگونه بسایط اربعه را ترتیب نموده ، و به تدبیر آنها مرکبات معدنیه انشاء و ایجاد نماید .

و بعد ، در مرتبه ثانی آنها را ترقی داده به مقام نباتات رسانیده ، و نفس نباتی از مبدأ فیاض بر آنها فیاض نماید .

و به وسایط ترتیب آنها در درجه ثالث به مقام حیوانیت رسانیده ، و نفس حیوانی که مبدأ آثار سمع و بصر و حسّ و حرکت است بر آن ماده مرکبه فیاض شود .

و از آن مرتبه به تدبیر خود ترقی داده به مرتبه انسانیت رساند ، و صفات ربوبیت از علم و قدرت و حیات و اراده از مبدأ بر او فیاض گردد که از جامعیت او ، صفات الله را مسمی به خلیفه الله شده .

چنان که تمام این درجات ترقیات مذکوره ، در همان انسان واحد ظاهر است ، چه مقام تربیت او ابتداء امر او است به مقتضای : « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ (۱) » ، زیرا که تکوّن ماده انسان اولاً از عناصر اربعه است به غلبه جزء ارضی ، که به تدبیر خدا و تأثیر افلاک مرکب شده اغذیه نباتیه ، چون جوب و فواکه و حیوانیه ، چون گوشت و روغن و سایر فروعات او حاصل شود ، و اغذیه در معده انسان که به منزله قرع و انبیق است ، بعد از کیلوس و کیموس ذوب شده ، طبیعت جزء کثیف او را دفع نموده ، لطیف او را خون نماید .

چنان که باز جزء کثیف خون را گرفته لطف او را منی و نطفه نماید ، و نطفه را

در رحم علقه ، و علقه را مضغه ، و مضغه را جنین نموده ، ثم یخرجکم طفلاً- حتی أن یبلغه بمقام العقل الذی منه بدأ و الیه یعود ، بمفاد : « کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲) » .

ص: ۲۲۷

---

۱-۳ - سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۷ .

۲-۱ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۲۹ .

و مظهر تدبیر خدا در عالم کبیر نفس ناطقه انسان است در عالم صغیر خود . از اینجا است که حکماء او را نور مدبّر و نور اسپهد نامیده اند ، یعنی سپهسالار ؛ چه ، تدبیر بدن مادام الحیوه با او است که هر یک از اخلاط اربعه که بر بدن او غلبه نماید تدبیر به ضدّ می نماید ، و الاّ عن قریب بدن هلاک شود .

### سزّ احاطه تصرف ربوبی

قوله علیه السلام : « أَوْ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَهْرَبَ مِنْكَ مَنْ لَا حَيَاةَ لَهُ إِلَّا بِرِزْقِكَ .

استطاعت : به معنی توانائی و قدرت بر فعل و بر ترک است .

و الهرب : الفرار و المهرب : الموضع الذی یهرب إليه .

معنی فقره دعا آن که : چگونه توانائی و طاقت فرار دارد از تحت تصرّفات ربوبیت تو ، کسی که حیات دنیویه او موقوف به وصول رزق تو است ، كما ورد فی الدعاء : « لا مهرب من حکومتک و لا منجی من نعماتک و لا ملجأ من سطواتک » (۱) ، لذا رسیده است از متقدّمین حکماء (۲) : « الأفلاک قسی و الحوادث (۳) سهام ، و الانسان هدف ؛ [الرامی] فأین المفر (۴) .

فأجاب علی علیه السلام : « فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ (۵) » ، چنان که حق تعالی از قهاریت و غلبه خود و مقهوریت عباد در تحت نفوذ اوامر و نواهی تکوینی ازلی خبر می دهد : « يُرْسَلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِرٌ مِّنْ نَّارٍ وَ نَحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۶) » ، که یکی از وجوه تفسیر و تأویل آیه مبارکه آن که : ای قاطبه جنّ و انس که خود را به حسب بشریت و امر

ص : ۲۲۸

۱-۲ - در مصادر معتبر یافت نشد .

۲-۳ - بنگرید : أفلاطون فی الاسلام ، ص ۲۴۵ ، به نقل از أفلاطون .

۳-۴ - کذا در اصل / صحیح : الحوادث .

۴-۵ - بنگرید : أفلاطون فی الاسلام ، ص ۲۴۵ ، به نقل از أفلاطون .

۵-۶ - سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۵۰ .

۶-۷ - سوره مبارکه رحمن ، آیه ۳۵ .

تکلیف خارج از تحت نفوذ امر ما دانسته [اید] و در دنیای غرور و مخالفت و

مخاصمت می نماید (۱)، به مقتضای: « أَوْ لَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۲) »، پس آیا نمی فهمید و نمی بینید ابتداء خلقت خود را که به این توهم سخیفه خود را مستقل در اثر و منغزل از فرمان ما دانسته اید، « و لیس الأمر كما ترعمون » .

زیرا که ما می فرستیم بر شما لاهی از نار، که مقصود رقیقه او در دنیا فتنه و عقوبات است، و در آخرت حقیقت او صورت نار؛ چنانچه از این حدیث استنباط می شود: « اطفؤوا نائره الضغائن باللحم و الثريد (۳) »، چه نائره: فاعله از نار است، و اطفاء نائره عبارت از تسکین فتنه است؛ یعنی آن فتنه و عقوبات و صدمات و زحمات که بین خودتان ناشی می شود، از کینه و احقاد و عداوتها که اسباب رنج و تعب و ابتلاءات که هر یک از متخاصمین به واسطه عداوت از هم به خود جلب می نماید، آن نارها را خاموش نمائید به لحم و ثريد .

یعنی به ضیافت و انعام و احسان به یکدیگر؛ چه انسان به همان دشمن مهلك خود که انعام نمود از باب آن که: « الإنسان عبید الاحسان (۴) » لابد آن آتش عداوت فی ما (۵) بین ما خاموش شده، دوست شوند؛ چنان که مؤید او این حدیث است: « الغضب شعله من نار تلقی صاحبها فی النار (۶) »، که مراد همان عقوبات و زحماتی است که از نتیجه غضب برای او تولید می شود .

بالجمله، نحاس در آیه شریفه از نحوست و شؤومت است، و انتصار به معنی

ص: ۲۲۹

۱-۱- اصل: می نماید .

۲-۲- سوره مبارکه یس، آیه ۷۷ .

۳-۳- الکافی، ج ۶، ص ۳۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۸۱ .

۴-۴- بسنجید: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۱۷؛ شرح اصول الکافی، ج ۱۱، ص ۲۵۰ (این عبارت حدیث نیست) .

۵-۵- اصل: بین ما .

۶-۶- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۱۵ .

امتناع است .

## ایصال بلیات و مضارّ به عباد

پس به وجهی تأویل آیه مبارکه آن که : ما ارسال می نمائیم بلیات و عقوباتی که به منزله نار است ، و « تَذِيبُ أَبْدَانِكُمْ » ، و نیز ما ارسال می نمائیم بر شما نحوست و شوومت احوال و نقصان ارزاق و اموال را در دنیا بر حسب مجازات و مکافات

اعمالتان ، « فَلَا تَنْتَصِرَانِ » . (۱)

یعنی و شما قادر نیستید که ما را از ایصال او به خود منع نموده و از خود دفع مضارّ کنید . پس در این صورت « فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲) » ، یعنی به کدام یک از تصرّفات و آیات ربوبیت ما در وجود خود تکذیب می نمائید ، پس لا مهرب من حکومته و لا منجی من نعماته ؛ لَأَنَّهُ « يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۳) » و « يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۴) » .

« لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِهِ (۵) » و لا راد لقضائه (۶) این است که در آیه مبارکه به واسطه تنبیه الغافلین می فرماید : « إِنَّ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (۷) » ، یعنی اگر بگردد آب قنوات شما ، فرو رونده در زمین ، پس کسی است که بیاورد برای شما به ماء معین .

## احاطه سلطنت الهی

قوله عليه السلام : أَوْ كَيْفَ يَنْجُو مِنْكَ مَنْ لَا مَذْهَبَ لَهُ فِي غَيْرِ مُلْكِكَ .

الملک : السلطنه و الغلبه ، و التمكن من التصرف .

یعنی : چگونه خلاص و ناجی است از تو کسی که نیست از برای او مذهب و

ص : ۲۳۰

۱-۱ - سوره مبارکه رحمن ، آیه ۳۵ .

۲-۲ - همان ، آیه ۱۳ .

۳-۳ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۴۰ .

۴-۴ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۱ .

۵-۵ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۴۱ .

۶-۶ - بحار الأنوار ، ج ۲۶ ، ص ۱۴ .

۷-۷ - سوره مبارکه ملک ، آیه ۳۰ .

محل ذهاب و ایابی در غیر مملکت و سلطنت کلیه تو .

بعد بدان که : گاهی از احاطه ملک و سلطنت عامه خود تعبیر به « کرسی » نموده به مقتضای : « وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (۱) » ، ای احاط ملک و علمه بالسموات والأرض و ما بینهما و ما تحت الثری ، و گاهی تعبیر به « عرش » فرموده به مفاد : « ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (۲) » ، ای استولی و استعلی علمه و ملکه و حکمه علی عالم الوجود بشراشره ، و ایماء به آن که حکم و سلطنت او آنآ فآنآ ، لیلاً و نهاراً ، نافذ در تمام ذرات عوالم ایجاد است ، « وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (۳) » .

### احاطه الهی بر آسمانها

ما ورد فی القرآن العظیم : « اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴) » ، و « أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۵) » ، یعنی او است موجدی که ایجاد نموده هفت آسمان را که اجرام سبعة فلکیه باشد .

یا علویات سبعة سیاره ، یعنی : قمر و عطارد و زهره ، شمس و مریخ ، مشتری و زحل ، به واسطه اهمیت آنها بر مادون خود .

« و من الأرض مثلهنَّ » یعنی مثل علویات سبعة ، هفت طبقه از ارض را به اعتبار اقالیم سبعة ایجاد نموده که هر یک گویا طبقه [ای] از ارض است .

و بعد « يتنزل الأرض بينهنَّ » ، یعنی نازل می نماید متدرجاً امر را بین طبقات ارض و اقالیم سبعة برای هر نفسی ، ما قدر لها من خیر و شرّ ، بلاء و ابتلاء ، به مقتضای : « إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۶) » ، از عمر و مال و ولد ،

ص : ۲۳۱

۱-۸ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۵ .

۲-۹ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۳-۱۰ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۸ .

۴-۱ - سوره مبارکه طلاق ، آیه ۱۲ .

۵-۲ - همان .

۶-۳ - همان ، آیه ۳ .

و هر چیزی که برسد به هر فردی از افراد فی مده عمره .

«لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱)»، یعنی : به واسطه ملاحظه نمودن این واردات و اختلافات اوامر تکوینیه ما را نسبت به خودشان که گاهی در امن اند و گاهی در خوف ، و گاهی در صحت اند ، و گاهی در سقم ، و زمانی در سلوک و رفاهیت اند ، و زمانی در رنج و تعب ، تا عالم و عارف شوند که خدا بر هر شیء قادر ، یعنی حاکم و قاضی است .

### نفوذ علم الهی و عدم عبث بودن خلقت

چه ، «القدر» : ما قضی و حکم به الأمر ؛ و نیز از مشاهده این آثار متفاوت در وجود خود عالم شوند به : «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۲)» ، یعنی علم او

نافذ بر تمام است که هر یک را بر حسب پاداش و استحقاق اعمال خود جزای حسنه و سیئه می دهد .

کما قال تعالی : « وَ تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً (۳) » ، یعنی ما مبتلا می نمائیم شما را به وصول خیر و شرّ فتنه ای اختباراً و انتباهاً .

لعلکم يتذكرون ؛ یعنی شاید منتبه شوید که شما مربوب و مصنوع و در تحت تصرف و تربیت رب و صانعید .

و بدانید که : « وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (۴) » ، یعنی عبث و بلانتیجه « ذَلِكُمْ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا (۵) » ، چنان که جاحدین و جاهلین و غافلین به مبدأ چنان گمان می نمایند که خلقت سماء و ارض از روی عبث ، و محض اتفاق است ، « وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ (۶) » .

ص: ۲۳۲

۱-۴ - همان ، آیه ۱۲ .

۲-۵ - همان .

۳-۱ - سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۳۵ .

۴-۲ - سوره مبارکه ص ، آیه ۲۷ .

۵-۳ - همان .

۶-۴ - سوره مبارکه جاثیه ، آیه ۲۴ .

قوله عليه السلام: سُبْحَانَكَ أَخْشَى خَلْقِكَ لَكَ أَعْلَمُهُمْ بِكَ، وَ أَخْضَعُهُمْ لَكَ (١) أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ (٢).

التسبيح: التنزيه .

و التحميد: كما قالوا في: «سبحانك اللهم و بحمدك» أي سبّحتك سبحاناً و تنزيهاً من كلّ نقص . و بحمدك: أي بقوتك سبّحتك لا بقوتى .

«أخشى خلقك لك اعلمهم بك»، كما قال تعالى: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (٣)» .

بعد بدان که: اگر چه خوف و خشیت به حسب لغه واحداً الا آن که گاهی مورد استعمالشان تفاوت می نماید .

و الخوف: من العقوبه المتوقعه فى المستقبل .

و الخشيه: حالته تحصل عند الشعور بعظمه الحقّ و كبريائه، و هذا خاصّ لمن أطلع بعلمه على مقام الكبرياء، و هم العلماء الواقعي من صدق قوله [و] فعله من أولياء الله، الذين «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٤)»، أي خوف العقوبه .

الخضوع: التذلل و الانقياد، و هو فى البدن و جوارحه و فى البصر و الصوت .

الخشوع: التواضع و [ال]طمأنينه الحاصله فى القلب، و يظهر أثرها فى البدن .

### تنزيه خداوند و شناختن خاضعترین فرد به او

بالجمله، پس معنای فقره دعاء آن که داعی در مقام تعجب عرض می نماید منزّه و مبرّائی تواز تمام نقایص و اوصاف مخلوقات، و بیمناکترین خلق تو به تو دانا و خاضع و خاشع و عمل کننده تر آنها است، در اداء اوامر و ترک نواهی تو،

ص: ۲۳۳

۱-۵- اصل: + و .

۲-۶- اصل: لطاعتك .

۳-۷- سوره مبارکه فاطر، آیه ۲۸ .

۴-۱- سوره مبارکه یونس، آیه ۶۲ .

چنان که خود پیغمبر که اعلم و اخضع ناس بود این قدر اهتمام در اوامر و اداء فرایض و اعمال مندوبه داشت که خطاب رسید : « طه \* مِآ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۱) » ، یعنی ما نفرستادیم احکام قرآنیه را که تو این قدر خود را به مشقت اندازی ، چنان که مأثور است از کثرت صلوات « تو زومت (۲) قدمه (۳) » .

## رزق الهی و ناسپاسان آن

قوله عليه السلام : وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَيْكَ مَنْ أَنْتَ تَرْزُقُهُ وَ هُوَ يَعْبُدُ غَيْرَكَ .

يقال : هَوْنَهُ اللَّهُ أَيْ خَفْفَهُ وَ ذَلَّلَهُ وَ أَحْقَرَهُ . هَان ، يَهِينُ مِنَ الْمَهَانَةِ وَ الْحِقَارَةِ . وَ أَهَانَ الرَّجُلُ : اسْتَخَفَّ بِهِ .

والرزق : كَلَّمَا يَنْتَفِعُ بِهِ النَّاسُ فِي مَعَاشِهِمْ ، قَالَ تَعَالَى : « وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۴) » ، لِأَنَّهُ لَا يَقْطَعُ رِزْقَهُ عَنِ عِبَادِهِ ، وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا النِّعْمَةَ ، كَمَا قَالَ : « وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (۵) » .

و من أسمائه تعالى : الرَّزَّاقُ (۶) ، وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْزَاقَ وَ أَعْطَى الْخَلَائِقَ أَرْزَاقَهَا وَ أَوْصَلَهَا إِلَيْهِمْ .

والرزق نوعان : ظاهريه للأبدان و باطنيه للقلوب ، كالمعارف و العلوم . و چون قرآن که جامع علوم اولین و آخرین است خداوند او را رزق ارواح امت مرحومه قرار داده ، و از باب آن که بعضی از غافلین به واسطه نداشتن قوه کسب و التذاذ و

ص: ۲۳۴

۱-۲ - سورة مبارکه طه ، آیات ۱ و ۲ .

۲-۳ - اصل : تورم .

۳-۴ - الاحتجاج ، ج ۱ ، ص ۲۲۰ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۰ ، ص ۲۰۵ ؛ بحار الانوار ، ج ۱۰ ، ص ۴۰ .

۴-۵ - سورة مبارکه جمعه ، آیه ۱۱ .

۵-۶ - سورة اعراف ، آیه ۱۵۶ .

۶-۱ - بنگرید : سورة ذاریات ، آیه ۵۸ : « إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ » .



انتفاع به علوم او از روی جهالت « وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ (۱) » تکفیر و تکذیب می نمودند ، می فرماید : « وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتَكُمْ تُكذِّبُونَ (۲) » ، یعنی رزق و ما به الانتفاع خود را که قرآن باشد عوض آن که شکر بر وصل این نعمت عظمی کنید کفران و تکذیب می نمائید .

و علت تکذیب آنها را بیان می کند : « بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ (۳) » ، یعنی سبب کفران عدم احاطه آنها است از روی علم به حقایق قرآن ، مثل آن که جانی می فرماید : « هُدَىٰ لِلْمُتَّقِينَ (۴) » ، با آن که مورد نزول قرآن عام است ، هدایت و ارشاد او را خاص به متقین می نماید لآنهم هم الذین یتنفعون بهدایه القرآن ، قال المولوی قدس سره :

همچو قرآن که بمعنی هفت توست عام را و خاص را مطعم دروست (۵)

چه در او است بعض قصص و حکایات ؛ و احکام (۶) الظاهریه ، کحکم المعاملات و الديات ، أو القصاص و الموارث ، والنکاح من الأمور المتعلقة بالأبدان ، و ینتفع منها أهل الظاهر ، كما أن فی القرآن من غوامض علوم المبدأ و المعاد والحشر و القيامة و حقیقه الجنه و النار و معرفه النفس ، من الأمور التي لا ینتفع بها إلا الخواص من الأولیاء و الحكماء الإلهیین ، و إن فی ما یکون إدراکه مخصوصه

بالنبی صلی الله علیه و آله وسلم ، كما ورد « لا یعلم القرآن إلا من خوطب به » (۷) .

و العباده : لیس إلا الخضوع و التذلل و الطاعه و الانقیاد ، لذا جعل سبحانه و تعالی ، اتباع الهوی و الانقیاد إليه عباده له ، كما قال : « أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ

ص : ۲۳۵

۱-۲ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۳۹ .

۲-۳ - سوره مبارکه واقعه ، آیه ۸۲ .

۳-۴ - سوره مبارکه یونس ، آیه ۳۹ .

۴-۵ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲ .

۵-۶ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۶۲۳ ، « سؤال کردن بهلول آن درویش را » .

۶-۷ - هکذا در اصل ، اظهر : الأحکام .

۷-۱ - بسنجید : مستدرک الوسائل ، ج ۱۷ ، ص ۳۳۵ ؛ طب الأئمه ، ص ۹ .

هَوَاهُ (۱) ، و جعل طاعه الشيطان عباده له ، فقال : « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲) » .

### تمسک ناسپاسان به حکام جور در رزق

باری ، پس معنای فقره دعا آن که اهون و خار و حقیر و پست ترین (۳) مخلوق تو نزد تو ، کسی است که تو او را رزق و انتفاعات صوری و معنوی می دهی ، و او از روی جهالت و غفلت و نقصان عقیده اطاعت غیر تو را می نماید از ابناء جنس خودش ، اعنی اعیان و امراء و سلاطین را خضوع و تذلل نموده و آنها را مستقلاً فاعل ما یشاء دانسته ، به آنها تضرع و ابتهال نماید به مؤثریت و الوهیت و ربوبیت آنها ، کما قال تعالی : « اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ (۴) » هر چه را انسان در عالم سوای حق مؤثر داند ، کأَنَّهُ به مقتضای شرک خفی ، به الوهیت او قائل شده ، با آن که خود آن معبودین مجازی در وجود ، و توابع وجود و رزق و حیات و ممات ، چون عابدین خود محتاج و فقیر بملک الملوک اند ، چنان که می فرماید : « وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا (۵) » ، جمع « واو و نون » که جمع ذی العقول است آورده ، تا بدانی که مقصود از الآهه نه همان اجسام میته مصنوعه منحوته از ذهب و فضه و حدید و احجار مراد است ، بلکه مقصود از آلهه همین بعض از افراد ناس ، از امراء و حکام و ولات اند که آنها را خلق اعمی ، مستقلاً مؤثر دانسته ، و نسبت آثار را در وصول انتفاعاتشان به آنها دهند ، با آن که

خود آنها محتاج و فقیر الی الله اند ، به مقتضای : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ

ص: ۲۳۶

۱-۲ - سوره مبارکه جاثیه ، آیه ۲۳ .

۲-۳ - سوره مبارکه یس ، آیه ۶۰ .

۳-۴ - اصل : پستترین .

۴-۵ - سوره مبارکه توبه ، آیه ۳۱ .

۵-۶ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۳ .

وَ اللَّهُ هُوَ الْغَيْبِيُّ (۱)»، زیرا که مالک جلب نفع و دفع ضرر از خود نیستند، چه رسد به غیر.

و اله: فعال به معنی مفعول است، لَأَنَّهُ مَأْلُوه، أى معبود.

و اثبات این مطلب که اله به معنی مطاع و معبود است و آنچه را سوای حق تعالی از روی وهم و پندار محلّ اتکال و اعتماد خود قرار داده به مقتضای: «أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲)»، و آنها را مستقلاً اطاعت و تذلل نمایند آن اله آنها است.

مؤید آن قراءت ابن عباس است در: «وَ يَذْرَكُ وَ آلِهَتَكَ» بکسر الهمزه، أى: و عبادتک و اطاعتک، که حقّ تعالی خبر می دهد از لسان اشراف از قوم فرعون که درباره موسی به فرعون می گویند: «أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرَكُ وَ آلِهَتَكَ (۳)»، یعنی: آیا و می گذاری موسی و قوم او را که افساد و اغتشاش نمایند در ارض، و او بگذارند تو را و عبادت و اطاعت تو را، یعنی مردم را خارج از تحت غلبه سلطنت تو نموده خود سلطنت نماید.

چنان که نمرود به ابراهیم علیه السلام گفت: «لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۴)»، یعنی: اگر اخذ نمائی برای خود ربّ واجب الاطاعه ای غیر من، هر آینه قرار می دهم تو را از اشخاص دائم الحبس.

بالجمله، پس ماحصل فقره دعا آن که: اهون و خوار و بی مقدارتر خلق نزد تو آن کسی است که تو او را رزق و حیات می دهی، و او غیر تو را عبادت و اطاعت نموده، و از قصور فهم خود جلب منفعت و دفع مضرت خود را از غیر تو دانسته، و به او خشوع و تذلل نماید. این است که فرماید: «وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَّا

ص: ۲۳۷

۱-۱ - سوره مبارکه فاطر، آیه ۱۵.

۲-۲ - سوره مبارکه اسراء، آیه ۲.

۳-۳ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۲۷.

۴-۴ - سوره مبارکه شعراء، آیه ۲۹.

يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ» (۱).

## قدرت و سلطنت مطلق خداوند

لذا معصوم در فقره دعا می فرماید: «سُبْحَانَكَ لَا يَنْتَقِضُ سُلْطَانُكَ مِنْ أَشْرَكَ بِكَ، وَكَذَّبَ رُسُلَكَ» (۲).

یعنی: منزّه و مبرائی تو از شریک، زیرا که ناقص نمی نماید سلطنت و استیلای کلیه تو را کسی که شریک قرار داده برای تو، و آن که تکذیب نموده به انبیاء تو، همان مشرک در عین اشراکش مسخر و منقاد در تحت اراده و مقهور در حیطة تصرف و غلبه امر تو است؛ چه از جمله اسماء حقّ تعالی «یا جبار» است، و هو الذی یجبر الخلق و یقهرهم علی بعض الأمور التی لیس لهم فیها اختیار علی الردّ و التّغییر (۳).

و الجبار من أوزان المبالغة، أى عظیم الشأن فى ملكه و سلطانه، كما قال فى كلامه المجید: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۴)، یعنی دعا و استغاثه و تذللّ نمائید با تصدیق و عقیده به مطاع و مؤثر حقیقی مؤثر دیگری را از مخلوق او، زیرا که نیست مؤثر و معبودی بالحقیقه در دار وجود الا هویت صرفه.

و تمام اشیاء که در نظر وهم و لحاظ ظاهری ذی اثر و ذی حیات می نماید، در متن واقع هالکنند، و ظاهر و هویدا نیست بالفعل الا ذات خدا و وجه او که وجود منبسط باشد بر هیاکل موجودات که مبدأ آثار است، و ابدأ عدم بر او روا نیست؛ چه کلّ ما ثبت وجوده، امتنع عدمه له.

ص: ۲۳۸

۱-۵ - سوره مبارکه فرقان، آیه ۵۵.

۲-۱ - اصل: برسلک.

۳-۲ - اصل: التّغییر.

۴-۳ - سوره مبارکه قصص، آیه ۸۸.

الحکم یعنی : حکم و اثر ازلاً و ابداً از برای او است تعالی ، و اشاره به آن - که همان کافر و جاحد و مشرک که به ظاهر بشریت و عوالم تکلیف منکر صانع و خارج از اوامر تشریحی حق است ، به حسب باطن و تکوین تمام حرکات و سکنتات و آثار او بر وفق اراده حق و مقهور و مغلوب در تحت اوامر قضا و قدر ، و به مقتضای : « لا مؤثر فی الوجود إلا الله » ، به منزله آلات و ادوات ظهور آثار فاعلیه حق اند - این آیه کریمه است : « إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ

اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱) » ، یعنی نیستند این ماهیات و اعیان موجودات مگر اسمائی بی مسمی ، و صفاتی بی ذات نازل نشده (۲) ، نکرده است خدا به آنها سلطنت ، و حقیقت و اثری ، و نیست حکم و اثر الا از برای خدا ، که امر کرده است به حسب تکوین که عبادت و اطاعت و تذلل نمایند إلا او را ، از باب آن که تضرع و ابتهاج به هر شیء در حاق واقع ابتهاج به حق تعالی است .

این است آن دین قیّم ؛ یعنی آن طاعت قائم دائم که ابداً ابناء و عصیان بر نمی دارد ، به خلاف اوامر تکلیفی تشریحی که قابل اطاعت و اتیان و ابناء و عصیان است .

« وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » ، یعنی پی بردن به این مرتبه از توحید تکوینی که کل را مسخر و منقاد در تحت اوامر و نواهی خدا دانستن ، علم او خاصّ به طبقه انبیاء و اولیاء و کمّلین از اتباع آنها است ، و اکثر ناس از علم به او محرومند ، لذا حق تعالی به واسطه تنبیه و ارشاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اول امر به این مقام از توحید و مغلوبیت تمام در حیطه نفوذ امر غالب خود برای تسلیه او می فرماید : « وَ لَوْ

ص: ۲۳۹

۱-۱ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۴۰ .

۲-۲ - هکذا در اصل .

شَاءَ اللَّهُ لَجَمْعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۱)»، به آن که خود آنها را به اراده و استقلال خود قادر در عدم قبول ایمان دانی، چه: «فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (۲)». این است که معصوم در فقره دعا عرض می نماید:

### مقهوریت عباد در قضاء و قدرت خداوند

وَ لَنْ (۳) يَسْتَطِيعَ مَنْ كَرِهَ قَضَاءَكَ أَنْ يُرَدَّ أَمْرُكَ، وَلَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ مَنْ كَذَّبَ بِقُدْرَتِكَ.

« لن » نفی ابد می کند، و استطاعت: به معنی قدرت و طاقت است.

یعنی نیست هرگز کسی [که] کراهت داشته باشد از قضا و قدر تو، قادر بر ردّ امر تو. چنان که یکی از قضایای حتمی حقّ که اغلب ناس از باب عدم علم به

نتیجه عاقبت او مکره از اویند و توانائی بر ردّ او ندارند قضای موت است، که با کمال کراهت قادر بر دفع او از خود نیستند، چه: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (۴)»، كما ورد: «یا من قهر عباده بالموت و الفناء و لا یمتنع» (۵)، الی آخره.

یعنی قادر نیست که امتناع نماید از نفوذ امر تو، کسی که تکذیب به قدرت تو کرده، به آن که خود را مؤثر و فاعل مختار داند من جمیع الوجوه. پس مقهور و مغلوب در تحت ورود واردات حقّ است، خواه صابر و شاکر، و خواه به ظاهر جانی و منکر، لذا قال تعالی: «وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ (۶)».

ص: ۲۴۰

۱-۳ - سوره مبارکه انعام، آیه ۳۵.

۲-۴ - سوره مبارکه فاطر، آیه ۸.

۳-۵ - صحیفه: لیس.

۴-۱ - سوره مبارکه انبیاء، آیه ۳۵.

۵-۲ - بسنجد: العدد القویه، ص ۲۷۲، الیوم الثالث والعشرون؛ بحر الانوار، ج ۸۴، ص ۳۴۱.

۶-۳ - سوره مبارکه یونس، آیه ۱۰۷.

و اشاره به مقهوریت عباد در تحت ربوبیت و ربّ العباد است ، ما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام : « اعلموا علماً یقیناً أنّ (۱) الله لم يجعل للعبد و إن عظمت حیلته و اشتدّت طلبته و قویّت مکیدته ، أكثر ممّا سمی له فی الذکر الحکیم ، و لم یحلّ (۲) بین العبد فی ضعفه و قله حیلته و بین أن یبلغ ما سمی له فی الذکر الحکیم و العارف بهذا العامل به أعظم الناس راحه فی منفعه ، و التارک له الشاکّ فی أعظم الناس شغلاً فی مضرّه ، و ربّ منعم علیه مستدرج بالنعماء ، و ربّ مبتلیّ مصنوع له بالبلوی ، فرد أيها المستمع فی شکرک و قصر من عجلتک و وقف عند منتهی (۳) رزقک » . (۴)

قوله علیه السلام : « اعلموا علماً یقیناً » ، بدان که علم یقین آن علمی است که برای انسان حاصل شود از طریق برهان که مقدمات او محسوسات و ضروریات و بدیهیات اولیه ، یا منتهی به بدیهی است که بعد از ترتیب مقدم و تالی نتیجه [ای] که بر او

مترتب می شود ابتدا جای شک و تردید نیست ، لذا قال تعالی : « قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۵) » ، مثل آن که او مشاهده تغیرات (۶) عالم که امری است حسیّ - که گاهی زمستان و گاهی تابستان ، و گاهی روز و گاهی شب ، و گاهی خدب و عسرت ، و گاهی خصب و وسعت الی غیر ذلک - ترتیب مقدم و تالی داده می شود بر هیئت شکل اول از اشکال اربعه منطقیه ، که حدّ وسط را محمول در صغری و موضوع در کبری ، به این طور که بگوئی : العالم متغیر و کلّ متغیر حادث ، نتیجه می دهد : العالم حادث را .

ص : ۲۴۱

۱-۴ - اصل : بأن .

۲-۵ - اصل : لم یجعل .

۳-۶ - اصل : منتهاء .

۴-۷ - نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ .

۵-۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۱۱ .

۶-۲ - هکذا در اصل .

و این مرتبه از علم که از طریق برهان حاصل می شود و او را علم یقین گویند، ادنی مرتبه از یقین است چه مراتب علم سه درجه است از علم یقین و عین یقین و حق یقین .

اما اول : چنان که مذکور شد از اقامه برهان است .

و ثانی : طریق حصول او از ریاضات و مجاهدات و مکاشفات است ، که در آخر از اثر تصفیه قلب مشاهده و عیان یقین پیدا شود ، كما قال تعالى : « وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (۱) » ، که هدایت و ارشاد طریق خود را موقوف نموده بر مجاهده با نفس اماره بالسوء در مراتب شریعتی و طریقتی .

اما شریعتی آن : مجاهده با هواهای نفس است بر تحمل اداء فرایض ، و صبر بر ترک منہیات .

و طریقتی آن : تخلیه از رذایل اخلاق و تحلیه به مقابلات آنها از اوصاف حمیده است ؛ و اثره این هدایت که از نتیجه مجاهده پیدا شده از باب : « المعرفه بذر المشاهده » (۲) ، موجب کشف و انتقاش صور علمیه در مرآت نفس می شود ،

چنان که این مقام برای زید بن حارثه پیدا شد ، حیث قال : « رأیت أهل الجنة فی الجنة متنعمون ، و رأیت أهل النار فی النار معذبون » (۳) .

و این مرتبه از عین یقین مخصوص اولیاء مقربین و عرفاء شامخین است ، كما ورد فی حقهم : « حملہ القرآن عرفاء أهل الجنة » (۴) .

و حق یقین : آن فناء در معلول است ، چه « آن را که خبر شد خبرش باز

ص : ۲۴۲

۱-۳ - سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۶۹ .

۲-۴ - بسنجید : شرح اصول الکافی ، ج ۳ ، ص ۱۷۵ ؛ شرح الأسماء الحسنی ، ج ۲ ، ص ۱۰۹ .

۳-۱ - بسنجید : تحف العقول ، ص ۲۸۱ .

۴-۲ - الکافی ، ج ۲ ، ص ۶۰۶ ؛ دعائم الاسلام ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ .



نیاید» (۱). قال علی علیه السلام: «محو الموهوم و صحو المعلوم» (۲).

چنان که به این مراتب متوالیه از علم که هر یک فرع بر دیگری است در کلام مجید اشاره فرمود: «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ \* كَلَّا- سَيُوفَ تَعْلَمُونَ \* ثُمَّ كَلَّا- سَوْفَ تَعْلَمُونَ \* كَلَّا- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ \* ثُمَّ لَتَسْتَلْنَنَّ (۳)» الی آخره .

علی الجملة ، پس آن علمی که مطلوب و مناط یقین است آن است که : از طریق برهان حاصل می شود ، به خلاف علوم فرعی اهل قیاس که تمام ظنیات است ، کما قال تعالی : «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (۴)» ، و جای دیگر تویحاً لهم : «لَيْسَ لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۵) ، و لذا قال تعالی فی موضع آخر : «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ (۶)» ، یعنی : آن کسی که با تصدیق و عقیده اجمالی خود به خدا بخواند ، - اعنی تضرع و ابتغال و استغاثه به غیر خدا نماید - ، معلوم است که نیست هنوز از برای او برهان و یقینی به خدا ، یعنی اگر علم آنها به خدا از روی برهان که مناط یقین است بود هرگز با عقیده کامل به خدا غیر او را نخوانده ، و غیر او را مؤثر در امور خود ندانسته بودند .

### نفوذ مقدرات الهی

باری ، پس بعضی از ترجمه کلام امیرالمؤمنین علیه السلام آن که : « بدانید از روی یقین

ص: ۲۴۳

- 
- ۱-۳- دیباچه گلستان سعدی ، و در آن آمده : کانرا که خبر شد خبری باز نیامد .
  - ۲-۴- در جوامع روایی معتبر نیامده ، ولی در کتب معتبر عرفانی آمده است ، شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۱۳۲ .
  - ۳-۵- سوره مبارکه تکاثر ، آیات ۱ و ۸ .
  - ۴-۶- سوره مبارکه نجم ، آیه ۲۸ .
  - ۵-۷- اقتباس از سوره مبارکه جاثیه ، آیه ۳۴ .
  - ۶-۸- سوره مبارکه مؤنون ، آیه ۱۱۷ .

که خدای تعالی قرار نمی دهد از برای عبد هر چند عظیم باشد حيله ، و تدبير او در تهیه اسباب ، و شدید باشد طلب او در کسب و تحصیل معاش ، و قوی باشد خدعه او در جلب منافع و دفع مضار ، زیادتر از آنچه نامیده ، و تعیین شده برای او سابقاً در ذکر حکیم که لوح محفوظ باشد «(۱)» ، چنان که حق تعالی در کلام مجید از آن لوح محفوظ تعبیر به ذکر حکیم فرموده ، و قال : « كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۲) » ، یعنی مکتوب و مفروض نمودیم در زبور داود علیه السلام بعد از فرض نمودن در ذکر حکیم و لوح محفوظ که وراثت و خلافت ارض از برای عبادی است که صلاحیت آن را دارند ، الصالح ما ادى فرائض الله و حقوق الناس .

چه سابقاً فهمیدی که مقدرات الهیه که باید هر فردی از افراد عباد برسد به طریق تنزلات است از مرتبه اعلی به درجه [ای] تا مرتبه ادنی ، و وصول به مرزوقین و مخلوقین ، چنان که صعود و ترقیات ارواح و ملائکه هم به ناحیه مبدأ المبادی و غایه الغایات به مرتبه اعلی بعد از مرتبه [ای] است تا وصول الی الله ، « تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ (۳) » ، الی آخره ؛ چه ترقیات و تنزلات و حرکات اشیاء در هبوط و صعود حرکات دوری است ، و در حرکات دوریه مبدأ و منتهی واحد است ، « كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۴) » .

« و لم يحل بين العبد في ضعفه » (۵) الی آخره یعنی : خدا حایل نمی کند بین عبد و بین آنچه مقدر و معین شده از برای او در ذکر حکیم ، ضعف و عدم تدبير او را ، یعنی : آنچه سابقاً قبل از وجود و ایجاد او برای او تعیین و تحدید شده لا محاله

ص: ۲۴۴

- 
- ۱-۱ - نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ : « اعلموا علماً يقيناً أنّ الله لم يجعل للعبد و إن عظمت حيلته و اشتدت طلبته و قويت مكيدته أكثر ممّا سمى له في الذكر الحكيم » .
- ۲-۲ - سوره مبارکه انبياء ، آیه ۱۰۵ .
- ۳-۳ - سوره مبارکه معارج ، آیه ۴ .
- ۴-۴ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۲۹ .
- ۵-۵ - نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ .

می رسد ، ضعف تدبیر و اهمال طلب او حایل نمی شود بین او و مطلوب و مقدور

او ، کما قیل :

و إن تكن الأرزاق قسماً مقدراً (۱) فقله سعی المرء في الكسب أجمل (۲)

### راحتی یقین داران در دنیا

« و العارف بهذا (۳) ، أعظم الناس راحة في منفعه » (۴) ، یعنی : عارف و عالم به این مقام از یقین نیست الا- بهترین مردم از حیث راحت در انتفاعات تعیش خود ، به واسطه آن که آن علم او را مانع می شود از کوشش بی فائده و تعب ناشی شونده از حرص ؛ زیرا که از نتیجه یقین است قناعت و توکل و رضای به آنچه قسمت شده از برای او در ازل .

و صاحب « ینفق مما رزقه الله بالسهوله فیکون فی رفاهیه من عیشه » . چنان که « من أعرض عن العلم استولى عليه الحرص ، فیعیش ضنکاً » (۵) . یعنی : جاهل چون خود را و تدبیر و کوشش خود را مؤثر در تحصیل معاش دانسته ، و چنان گمان نماید که آنچه بیشتر سعی و طلب کند بیشتر تهیه مایحتاج می نماید و نفهمیده که « الرزق مقسوم و الحرص محروم » (۶) ، لهذا دائم در رنج بی فائده است ، از این است که بعد می فرماید :

ص: ۲۴۵

- 
- ۱-۱- اصل + اثر .
  - ۲-۲- بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۴۹ به نقل از حضرت ابو عبدالله الحسین علیه السلام .
  - ۳-۳- نهج البلاغه : العارف لهذا العامل به .
  - ۴-۴- نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ ؛ غررالحکم ، ص ۱۰۲ ؛ الأمالی ، طوسی ، ص ۱۶۳ .
  - ۵-۵- در تفسیر غریب القرآن (طریحی ، ص ۴۳۹) آمده است : « من أعرض عن الدین استولى عليه الحرص والجشع ... فیعیش ضنکاً » .
  - ۶-۶- أعلام الدین ، ص ۱۲۲ .

« والتارك له الشاك فيه أعظم الناس شغلاً في مضرتة » یعنی : تمام كوشش و تعبی كه به خود دهد در مضرت خود است ، و ذره [ای] نتواند اضافه بر ما « قدر له » نماید .

[برخورداری از نعمات و استدراج بنده]

و مع ذلك : « فربّ منعم عليه مستدرج بالنعمة (۱) و رب مبتلا مصنوع له

بالبلوى (۲) ؛ یعنی : چه بسیار انعام کرده شده ای است كه آن نعمت اسباب استدراج او است ، یعنی كه خدای او را به آن نعمت اخذ نموده به عذاب متدرجاً من حيث لا يشعرون ، كما قال تعالى : « سَنَسِيْطُدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ (۳) » ، لذا قال خطاباً للنبي صلى الله عليه و آله وسلم : « فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۴) » ، و نیز بسا مبتلا به عقوبات و صدماتی است كه احسان کرده شده است به سبب آن بلا و عقوبات یعنی : همان بلا ، اسباب تنبّه و ارشاد و موجب انابه و رجوع او شده به حق تعالى ، كما قال تعالى : « وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ (۵) » و اذا مسّه الشرّ ، فذو دعاء عريض ، لذا قال :

شكر کی روید زاملاک و نعم شكر می روید ز بلوی و سقم (۶)

ص : ۲۴۶

۱-۷- اصل : بالنعماء .

۲-۱- نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ ؛ بحار الانوار ، ج ۱۰۰ ، ص ۳۷ .

۳-۲- سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۸۲ .

۴-۳- سوره مبارکه توبه ، آیه ۵۵ .

۵-۴- سوره مبارکه اسراء ، آیه ۸۳ .

۶-۵- مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۶۹۴ ، « بیان آن كه حق تعالى صورت ملوك را . . . » .

« فزد أيتها المستمع في شكرك ، و قصر من عجلتك ، و وقف (۱) عند منتهی رزقك » ، یعنی : پس در این صورت که فهمیدی که آنچه در مدت عمر به هر فردی از افراد ناس می رسد همان بعینها مکتوب و مقدر او است « لایزید و لاینقص » (۲) ، ای استماع کننده این کلمات حکمت آمیز زیاد نما در شکر خود ، و کوتاه نما از عجله خود و تعب بیهوده در طلب معاش (۳) ، و توقف نما در همان رزق خود ؛ زیرا که همان چیزهایی که در طول حیات آنآ فآنآ به تو می رسد ، همان منتهای رزق تو است ، باید البته برسد ، و به تعب و تلاش اضافه نمی شود ، کما قیل :

و کم ساع لیشری ، لم ینله و آخر ما سعی لحق الشراء

پس :

رضا بداده بده و از جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشادند (۴)

### شمول قدرت الهی بر منکران

قوله علیه السلام : « وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ مَنْ كَذَّبَ بِقُدْرَتِكَ ، وَ لَا يَفُوتُكَ مَنْ عَبَدَ غَيْرَكَ .

امتناع : به معنی ابا کردن است ، يقال : امتنع علی الأمر ، كف عنه مانعته . و بمعنی نازعته ، یعنی : نمی تواند هرگز باز بدارد خود را از قاهریت امر تکوینی نافذ تو ، کسی که - یعنی (۵) مقهوری که - به حسب ظاهر بشریت و تکلیف تکذیب به قدرت عامه تو کرده ، به این که خود را فاعل مستقل در امور خود تصور نماید .

و نیز « منع » به معنی : حرمان آمده ، کما فی الدعاء : « اللهم من منعت فهو

ص : ۲۴۷

۱-۶- اصل : و وقف .

۲-۷- بسنجید : الکافی ، ج ۱ ، ص ۵۱ .

۳-۸- اصل : معاشیه .

۴-۱- حافظ شیرازی ، دیوان ، ش ۳۷ : « بیا که عقد اصل سخت سست بنیاد است » .

۵-۲- هکذا در اصل .

ممنوع» (۱) ای من حرمت فهو محروم و لا يعطيه أحد غيرك و لا يفوتك .

در عنوان دعا « الفوت » : الموت ، كما ورد : « يا جامع كل فوت » (۲) . و الفوت أيضا بمعنى السبقة ، يقال : فاتني فلان بكذا ، أي سبقني . و في الدعاء : « أنما يعجل من يخاف الفوت » (۳) ، أي الفوات . یعنی : سبقت نمی نماید از تحت نفوذ امر تو کسی که غیر تو را عبادت نموده ، و مؤثر در عالم کون و فساد دانسته ، جالب منفعت و دافع مضرت خود گمان کرده خضوع و تذلل به او نماید ، كما قال تعالى : « وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ \* لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ » (۴) ، یعنی : غافلین و جاهلین از عوام از روی ظنّ و گمان اخذ نموده اند برای خود از دون خدا آلهه و ارباب شتی از ولات و اعیان و امراء و سلاطین مجازی ، به امید آن که آنها را در شدائد معاونت نمایند ، با آن که خود آن معبودین و متبوعین آنها استطاعت و قدرت بر معاونت و حمایت آنها ندارند ، هر چند که

برای آنها احزاب و جنودی باشد برای همراهی آنها حاضر ، نه غایب از آنها .

این است که در موضع دیگر فرماید : « بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ ءَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ » (۵) ، یعنی : همان اربابهائی که مربوبین آنها حمایت و منفعت خودشان را از آنها تصور می نمایند ، ما [به] آنها تمتع و انتفاع به رزق و معیشت داده ایم آنها را و پدران آنها را ، تا آن که طول یافته است بر آنها عمر دنیایی .

آیا پس از این نمی بینند و نمی فهمند خاضعین و عابدین آنها ، که ما وارد می شویم ارض را ، و به موت ناقص و کم می نمائیم آن آلهه و اعیان را از اطراف و

ص: ۲۴۸

۱-۳ - بنگرید : الفائق فی غریب الحدیث ، ج ۳ ، ص ۱۱۳ .

۲-۴ - مصباح المتهجد ، ص ۶۰ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۶۱ .

۳-۵ - الفقیه ، ج ۱ ، ص ۴۹۰ ؛ التهذیب ، ج ۳ ، ص ۸۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹ ، ص ۱۷۸ .

۴-۶ - سوره مبارکه یس ، آیات ۷۴ و ۷۵ .

۵-۱ - سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۴۴ .

جوانب ارض ، به ، مقتضای : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۱) » که ضمیر « نَنْقُصُهَا » راجع به « آلهه » باشد ، نه به ارض ، به قرینه متمم آیه شریفه .

پس در این صورت « أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ » یعنی : با آن که ما آن ارباب و آلهه آنها را به خلاف میل و اختیار آنها مغلوب و مقهور می نمایم به موت ، پس آیا آنها مع ذلك غالبند بر ما و اراده ما که جاهلین و غافلین آنها را مبدأ و مؤثر اثر تصور می نمایند از غیر ما؟ حاشا و کلا؛ لذا قال تعالی : « أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۲) » .

### محدودیت عمر در دنیا

قوله عليه السلام : وَلَا يُعَمَّرُ فِي الدُّنْيَا مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ كَ .

کرهت إليه الشیء تکریهاً ، نقیض حبته إليه ، اگره فهو مکروه .

یعنی : زیادتر از آنچه تو مقدر نموده [ای] برای هر فردی از عباد خود در دنیا از عمر نمی تواند باقی بدارد خود را به تدابیر واهیه کسی که مکروه دارد لقای تو ، یعنی موت را ؛ چه موت هر فردی در موعد و وقت مقرر خود از قضایای حتمیه است ، که : « فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳) » .

و موت چنان که در خبر وارد است از تحف و هدایای حق است ؛ زیرا که

غایت حیات دنیا که وصول هر فردی است الی کماله المترقبه به موت است ، و اگر موت حکم حتمی نبود لایصل المفنیات الی غایاته ، کما قیل :

آن یکی گفتمی که خوش بودی جهان گر نبودی پای مرگ اندر میان

آن دگر گفت ار نبودی مرگ هیچ که نیرزیدی جهان پیچ پیچ

ص: ۲۴۹

۱-۲ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۲-۳ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۳۹ .

۳-۴ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۳۴ .

زیرا که انسان از اول ولادت او در دنیا در حرکات جوهریه استکمالیه است یوماً فیوماً ، کالشره التي یبدو من ابتداء ظهور [ها] و بروزها فی الشجره یتحرک إلى غایه کمالها فی الطعم و اللون والراحه ، و انتها بلوغه حین کمل و سقط من الشجره ، كذلك غایه حرکات الإنسان هو عند انقطاعه عن البدن و وصوله إلى الموت و لقاء الله ، لذا قال تعالى : « نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ \* عَلَىٰ أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَ نُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲) » .

و وقوع این آیه شریفه عقیب آیه : « أَيْطَمُعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ \* كَلَّا - إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (۳) » ایما به این است که چون جاحدین و منکرین و مخلّصین الی الدنیا ، کسانی که از جهل خود گمان می کردند که انسان بعینه همین هیکل کثیف طبیعی است ، بعد از توصیف و تعریف نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اوصاف بهشت و دخول مؤمنین را در او ، طمع می نمودند که هر یک از آنها به همین هیکل طبیعی معدن و منبع قاذورات « يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ » ، قال : « كَلَّا - إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ » ، ای لیس الأمر كما یزعمون ؛ زیرا که ما خلق نموده ایم آنها را ممّا یعلمون ، ای مخلوقون من نطفه قدره ، و المتکون من هذه الماده لایناسب عالم القدس و الطهاره .

پس « أَيْطَمُعُ » کلام حق تعالی جاری مجرای جواب کلام مقدر است ، کأ نه قیل : « اذا كان المخلوق من الماء المهين لایناسب جوار رب العالمین ، إذ ما للتراب و رب الارباب ؛ فکیف یدخل المؤمن الجنة؟

أجاب : « إِنَّا لَقَادِرُونَ \* عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ [خَيْرًا مِنْهُمْ] (۴) » أمثالکم ، ای نبذلهم بنشأه

ص: ۲۵۰

۱-۱ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۵ ، ص ۱۱۸۴ ، « جواب آن مغفل که گفته است » .

۲-۲ - سوره مبارکه واقعه ، آیات ۶۰ و ۶۱ .

۳-۳ - سوره مبارکه معارج ، آیات ۳۸ و ۳۹ .

۴-۴ - همان ، آیات ۴۰ و ۴۱ .



خیر من هذه النشأه ، فيحصل لهم أهليه الدخول ، و قال : « نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ (۱) » ، الى آخره . يعنى : ما تقدير و تعيين نموديم بين افراد و اشخاص شما موت هر يك را در مدت معين خود ، و نيستيم ما آن موت را از موعد و وقت محدود خودش سبقت دهنده .

## علت مرگ

و تقدير موت بين شما به واسطه آن است كه تبديل نمائيم امثال و ابدان و هياكل صوري دنيوي شما را به مقتضاي : « يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ (۲) » ، يعنى : تبديل نشاه دنيوي به نشاه اخروي ، و بدن طبيعي را به مثالي ، كما قال تعالى : « أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَالًا- لَا رَيْبَ فِيهِ (۳) » ، به اين كه خواص دنيويه را از ثقل و كثافت و قذارت و كسالت كه از لوازم دار طبيعت است ، از آنها گرفته ، « وَ نُشِئْنَاكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۴) » ، و ذلك لا يمكن إلا بتبدل نشأتهم الدنيويه إلى نشأتهم الأخرويه التي هي أصفى و أخلص من هذه الخواص المذكوره ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۵) » ، لذا قال تعالى في موضع آخر : « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ \* عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶) » كه تبديل به احسن گرفتن بدن دنيوي كثيف كه معدن آلام و اسقام و معرض نوائب است از ارواح اناسي ، و انشاء آنها در ابدان برزخيه مثاليه التي لا يعلمونها حين كونهم في الدنيا .

چنان كه وارد است در اخبار ائمه هدى عليه السلام : « إذا قبضه الله إليه صير تلك الروح

ص: ۲۵۱

۱-۱ - سوره مباركه واقعه ، آيه ۶۰ .

۲-۲ - سوره مباركه ابراهيم ، آيه ۴۸ .

۳-۳ - سوره مباركه اسراء ، آيه ۹۹ .

۴-۴ - سوره مباركه واقعه ، آيه ۶۱ .

۵-۵ - سوره مباركه احزاب ، آيه ۳۳ .

۶-۶ - سوره مباركه معارج ، آيات ۴۰ و ۴۱ .

فی قالب کقالبه فی الدنیا ، [ف] یا کلون و یشربون ، فإذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلك الصوره التي كانت فی الدنیا «(۱)» .

و فی حدیث آخر : « أرواح المؤمنین علی صور أبدانهم ، لو رأیته لقلت هذا فلان » (۲) .

و فی آخر : « أرواح المؤمنین فی روضه كهیئته الأجساد » . (۳)

### دنیا ، سرای انتقال به آخرت برای مؤمن و کافر

پس چون ثابت شد که جمیع موجودات طبیعه منبعثه الی نشأه أخرى متوجهه الی دار الآخرة بحرکه السریعه الذاتیه ، ثبت أنّ الدنیا دار الانتقال الی دار القرار ، كما قال تعالی عن لسان السحره : « وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ » (۴) .

و یستوی فی هذا التوجه الذاتی و الحرکه المعنویه (۵) ، المؤمن و الکافر ، و المؤمن (۶) و المطیع و العاصی ، إذ کلهم مأمور بهذا الإیتان و السیر الی الله و الدار الآخرة ، و لاینافی الشقاوه و العذاب ؛ إذ منشأ العذاب تأکد الوجود و رفع الغشاوه و کشف الغطاء و حدّه البصر ، كما قال تعالی : « فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصَرِ رُكَّ الْيَوْمَ حَدِيدٌ » (۷) ، فالنفوس الشقیه عند کشف الغطاء یتبّهون من نوم طبیعه ، فیطلعون علی نتایج معاصیهم و خسران نفوسهم ، فیتألمون غایه الأذى و الآلام (۸) ، فلحقهم

ص: ۲۵۲

۱-۷- الکافی ، ج ۳ ، ص ۲۴۵ ؛ الأمالی ، طوسی ، ص ۴۱۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶ ، ص ۲۲۹ .

۲-۱- بسنجید : التهذیب ، ج ۱ ، ص ۴۶۶ : « سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أرواح المؤمنین ، فقال : فی الجنة علی صور أبدانهم ، لو رأیته لقلت : فلان » .

۳-۲- بسنجید : الکافی ، ج ۳ ، ص ۲۴۵ : « أنا نتحدث عن أرواح المؤمنین . . . قال : فی روضه كهیئته الأجساد » .

۴-۳- سوره مبارکه زخرف ، آیه ۱۴ .

۵-۴- اصل : المعنوی .

۶-۵- کذا ، لفظ « المؤمن » زائد باید باشد .

۷-۶- سوره مبارکه ق ، آیه ۲۲ .

۸-۷- کذا و همچنین در موارد بعدی .

الندم كحال من لسعه الحيات و العقارب فى السكر الشديد ، فإذا زال عنه السكر أصبح متأثراً بما تأذيها الآلام و الأذى .

### سلطنت الهى و قدرت و نفوذ اوامر او

قوله عليه السلام : سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ ، وَ أَقْهَرَ سُلْطَانُكَ ، وَ أَشَدَّ قُوَّتَكَ ، وَ أَنْفَذَ أَمْرَكَ .

الشأن : القدر و المنزله و العظمه ، كما قال تعالى : « وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ

قَدْرِهِ (١) » ، أى ما عَظَموه حقَّ عظمته .

القهر : الغلبه ، يقال : قهره يقهره ، أى غلبه .

و فى الدعاء : « الحمد لله الذى علا قهره » (٢) . أى قهر عباده بالغلبه و القدره ، فهم تحت قدرته .

السلطان و السلطنه : التحكم و التمكن الشديد بالعلو و الارتفاع .

و شدَّ الله ملكه : أى قواه .

النفوذ : الخروج و الإمضاء (٣) ، يقال : نفذ فى الأمر و القول نفوذاً ، إذا أمضى فيه . « و أنفذ أمرك » در كلام معصوم يقال : أمره نافذ ، أى مطاع متَّبِع ، و اين امر چنان كه مَفْصِيلاً ذكر مى شود امر تكوين است كه مطاع است ، يعنى ابدأً قابل تمرد و عصيان نيست .

بالجمله ، اعظم و اقهر و أشد و انفذ كه در عنوان دعا است ، تمام افعال التفضيل است كه مشعر و حاكى بر مبالغه باشد .

يعنى : منزه و مبرأئى تو ، كه چقدر عظيم و بزرگ است شأن تو ، و چقدر غالب و قاهر است سلطنت و حكومت تو ، و چه اندازه شديد است قوت تو و نافذ و

ص: ٢٥٣

١-١ - سورة مبارکه انعام ، آیه ٩١ .

٢-٢ - مصباح المتهدج ، ص ٥٤٣ ، فى ترتيب نوافل شهر رمضان ؛ و در آن : «علا فقهر» آمده است .

٣-٣ - اصل : الامضى .

راسخ است امر تو .

## اقسام اوامر الهی

بعد بدان که : امر خدا نسبت به مخلوقین او دو نوع است :

[۱]: امر تکلیفی تشریحی .

[۲]: و امر تکوینی .

که آن اوّل خاصّ به بنی نوع انسان ، و از حقّ تعالی صدور او به توّسط انبیاء از اوّل خلقت است ؛ و آن نیز دو قسمت از امور اصلیه که خمسه است از قبیل : توحید ، مبدأ و معاد ، إثبات انبیاء و اولیاء ، و عدل . و از امور فرعیه که مهمات آنها هشت است ، و فروع بر آنها غیر محصور است .

و امور اصلیه مطلقاً از ابتدای ارسال رُسل ، و انزال کتب ابدأً در هیچ قرنی از قرون برای هیچ امتی از امم ماضیه اختلاف نداشته . ولی امور فرعیه در هر قرنی به حسب اقتضای اهالی آن عصر از جانب خدا تغییر می نماید ، کما أنّ حکم القتل کان فی زمن موسی علیه السلام منحصره فی القصاص من دون أخذ الدیه و حکم الحج مخصوصه بزیاره بیت المقدس ؛ و فی زمان خاتم الأنبیاء کان ولی المقتول مخیراً بأخذ الدیه والقصاص ، و حجّه زیاره بیت الله الحرام . و الصوم فی الأمم الماضیه کان ثلاثه أشهر دون شهر واحد . إلی غیر ذلك .

این بود مجملی از امور فرعیه تشریحی .

اما امر تکوینی او که عامّ است و تمام ذرات موجودات را شامل و تمام مأمور به آن امرند ، و ابدأً قابل اِباء و عصیان نیست آن امر وجودی است ، المعبر عنه بکلمه « کن » ، چنان که در کلام مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام که اقتباس از آیه کریمه فرموده اند می فرماید : « انما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فیکون ، لا بصوت

یقرع و لا بندا یسمع ؛ بل انما کلامه سبحانه فعله «(۱)؛ چه همان افعال خدا که ایجاد ممکنات و موجودات باشد از مکارم غیب بعینه امر خدا و کلام او است .

زیرا که امر و خطاب و کلام چیزی است که معرب و مشعر عمّا فی الغیب باشد ، و هر یک از موجودات که امر خدا و کلمه حقّ اند به واسطه آن است که به وجودشان حکایت از مقام غیب الغیوبی می نمایند ، یعنی آن اسماء و صفاتی که در مقام ذات مستور بود این موجودات عالم ظهور هر یک به قدر خودش ابراز و اظهار می نماید ، به همین لحاظ هم بر هر یک از آنها آیه تکوینی اطلاق شده که :

و فی کلّ شیء له آیه تدلّ علی أنّه واحد(۲)

چه آیت علامت ذو الایه است .

### اقسام نواهی الهی

علی الجملة ، پس چنان که امر خدای تعالی نسبت به قاطبه ممکنات دو امر است : امر تکوینی - که تمام ، اتیان و انقیاد است از غیر امتناع و عصیان - و امر تشریحی تکلیفی - که قابل اطاعت و انقیاد و ابا و تمرد و عصیان است - همچنین در مقابل نهی او هم دو قسمت است : نهی تکوینی ، و نهی تشریحی در ایجاد اثر مخصوص ، چون حلاوت در شکر امر خدا است در او ، ب- «کُنْ حُلُوًّا» و سلب آن اثر در موجودی دیگر ، چون حنظل نهی تکوینی خدا است در او بعدم کونه حلوّاً .

« و نفوذ امرک » که در عنوان دعا است ، اشاره به همان امر تکوینی است ، کما قال تعالی : « وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلٰی أَمْرِهِ (۳) » . و ایماء به امر و نهی تکوینی است ما ورد فی الحدیث : « أمر الله ابليس بسجده آدم و لم يشأ ، و نهی آدم عن أكل الشجره

ص: ۲۵۵

۱-۱ - نهج البلاغه ، ص ۲۷۲ (خطبه ۱۸۶) ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۳ ، ص ۸۱ .

۲-۲ - نیز بنگرید : عده الداعی ، ص ۲۳۱ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۴۱۲ .

۳-۱ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۲۱ .

یعنی : خدا امر نمود شیطان را به سجده آدم تکلیفاً و تشریحاً به خطاب : « وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۲) ». .

« و لم يشأ » یعنی : نخواست سجده او را لآدم تکویناً ، چه در ذات شیطان قرار داده شده إباء و عصیان ؛ زیرا که اگر اطاعت و انقیاد از برای آدم نموده بود آن هم ملک بود نه شیطان ، چون که نافرمانی و تمرد لازمه ذات شیطان است ، چنان که نهی نمود آدم را از اکل شجره منهی به حسب امر تکلیف و تشریح به موجب خطاب : « يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجْرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳) ». .

« و شاء أكله من آدم تکویناً » ، چه از لوازم ذات انسان است قربت به شجره طبیعت و نزول و هبوط او به عالم طبع و تعلق به بدن ؛ زیرا که قبل از تعلق او به این شجره خبیثه (۴) لم یکن انساناً بل کان ملکاً ، کما قیل :

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم (۵)

و آن که از نقصان عقل و عدم بصیرت ایراد نماید که با نفوذ امر و احاطه علم خدا به قربت انسان به عصیان و اکل او از شجره منهی ، چه مصلحت بود .

ص: ۲۵۶

۱-۲ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۱ ، باب المشیه و الإراده ، حدیث ۳ ، با کمی اختلاف .

۲-۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۴ .

۳-۴ - همان ، آیه ۳۵ .

۴-۵ - اقتباس از کریمه سوره ابراهیم ، آیه ۲۶ .

۵-۱ - حافظ شیرازی ، مطلع غزل : « فاش می گویم و از گفته خود دلشادم . . . » .

و در نزول انسان از مقام علو به مرتبه اسفل السافلین و استیلائی شیطان بر ذریه او گوئیم: به مقتضای حدیث قدسی: «إنه جعلت معصیه آدم سبباً لعماره هذا العالم» (۱)، چون حکمت بالغه الهیه اقتضا نمود نزول آدم را از مقام اعلی به مقام اسفل، به واسطه بلوغ به کمال و وصول به مرتبه خلافت و معرفت، لذا بعد از خمیره طینت آدم بیدین جلال و جمال و نفخ روح امری قال: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (۲) «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (۳)، یعنی: بعد از تکمیل هیكل جسدی انسان در رحم و طی مقامات و اطوارات از نطفه و علقه و جنین و اضافه و افاضه روح امری در این کالبد مظلومه بدن که نظیر ليله القدر است.

اولاً امر فرمود به تنزل ملائکه و روح فیها، یعنی: آن ملائکه که اشاره و ایما به قوی و مدارک ظاهره و باطنه و از جنود روح اند به اذن و امر خدا برای محافظت او نازل شدند.

و بعد از هبوط و نزول در این ليله القدر امر نمود که واقع شوید از برای آدم حال بودنتان «ساجدین»، ای مطیعین و منقادین دون مخالفین و متمردین، فانقادوا له الملائکه کلهم أجمعون، یعنی: هر یک از آنها در آن خدمت و عبادتی که خدا مأمور فرموده بود عمل نمودند، چه عمل هر یک از قوی «فیما خلق لأجله»

عبادت آنها است، یعنی: عبادت سامعه که یکی از مستخدمین انسان است شنیدن و از باصره دیدن، و از ذائقه چشیدن، و از شامه استشمام روایح است، الی غیر ذلک.

ص: ۲۵۷

۱-۲- در مصادر معتبر حدیثی یافت نشد، ولیکن بنگرید: ریاض السالکین، ص ۱۸۵.

۲-۳- سوره مبارکه بقره، آیه ۳۰.

۳-۴- سوره مبارکه حجر، آیه ۲۹.

و تمام در اطاعت و انقیاد و آدم عمل فی « ما خلق لأجله » خود را به انجام رساندند إلا ابلیس واهمه ، که لایطیع و لاینقاد للانسان ، بل « اَبی وَاَسِیَّتْکِبَر (۱) » و « قَال خَلَقْتِنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِیْن (۲) » ، یعنی : چون شیطان واهمه نظرش قاصر از معرفت حقیقت انسان و واقف و ناظر به همان هیكل ترابی او است ، و ادراک نکرده مقام روحانیت آدم را که روحش از روح الله و خلیفه خدا است در عالم ارض ، لذا قال : « اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ (۳) » ؛ و به خلاف ملائکه قوی تمرد امر خدا را در سجده به آدم نموده و نیز از انقیاد و اطاعت امر انسان خارج شده چنان که مشهور است که انسان به چشم و گوش امر نماید ، ببین و بشنود بدون تمرد دید و شنید .

ولی مثلاً در جسد میت آنچه عاقله به واهمه ثابت می نماید که او چون سایر جمادات ابدأ مبدأ اثر نیست ، نباید از او وحشت نمود ، ابدأ قبول این امر را نکرده و از او هراسان است ، چنان که آنچه حق تعالی خطاب می فرماید که : سوی خدا از عباد او بذاته لایضرر و لاینفع اند ، نباید پیش غیر تذلل نموده او را مؤثر دانست ؛ زیرا که آنها فی حاقّ الواقع کأ نهم خشب مسنده اند (۴) ، باز هم آن شیطان واهمه به همان عقیده فاسده خود ، آنها را معبود خود دانسته ، از آنها طلب جلب منافع و دفع مضرات نماید ، کما ورد فی الحدیث : « کلّ ما میزّتموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه فهو مخلوق ، مصنوع مثلکم ، مردود إلیکم » (۵).

باری ، پس برای عمارت عالم به توسط آدم خداوند آن شیطان را مستولی بر او

ص: ۲۵۸

۱-۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۴ .

۲-۲ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۲ .

۳-۳ - همان .

۴-۴ - اشاره به آیه ۴ سوره مبارکه منافقون می باشد .

۵-۵ - بحار الأنوار ، ج ۶۶ ، ص ۲۹۲ : - فهو .



نمود که اگر شیطان نبود و انسان عصیان نکرده بود ، و تمام افراد ناس در اطاعت و انقیاد خدا و طلب معرفت و ایمان بالله و کتبه و رسله و الیوم الآخر بودند ، باقی بود عالم و آدم بر همان طبقه واحده از انبیاء و اولیاء و نظام عالم مختل و مهمل مانده بود ، به واسطه عدم نفوس عاصیه قاصیه غلاظ ، المباشره لأعمال الشاقه الدنیویه ، كما ورد : « لولا الحمقاء لخرت الدنيا » . (۱)

پس از این حیث نهی آدم تکلیفاً و شاء کله تکویناً ، و لو شاء الله عدم أكل آدم من الشجره لما غلبت اراده آدم علی مشیه الله ، به مقتضای : « ماشاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن » ، و أمر ابليس و لم يشأ ، و لو شاء الله إطاعه الشيطان لما غلبت مشیه الشيطان علی إرادته الرحمن ، لذا قيل :

اگر بینی بد و نیکی ، مزین دم که هم ابلیس می باید ، هم آدم

از آن روید گل و خار اندر این باغ که هم طاووس در کار است و هم زاغ

و من هذا قيل فی جواب من قال : « سبحان من تنزه عن الفحشاء » ، « سبحان من لا یجری فی ملکه إلا ما یشاء » . (۲)

### وجوب مرگ برای تمام انسانها

قوله علیه السلام : سُبْحَانَكَ قَضَيْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ الْمَوْتَ مِنْ وَحْدِكَ وَ مَنْ كَفَرَ بِكَ .

« سبحانک » : از اسماء تنزیهیه و تقدیسیه است .

قضیت : ای حکمت علی جمیع خلقک الموت ؛ چه موت نه منحصر به انسان است ، بلکه آنچه در عالم ایجاد و خلق است در تحت این امر و حکم مقهور و

ص : ۲۵۹

---

۱-۱- ر . ک : تفسیر کنزالدقائق ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ . در غررالحکم ۱۴۳ آمده است : لو عقل أهل الدنيا لخرت الدنيا .  
۲-۲- بنگرید : اسرارالحکم ، ص ۱۸۶ : جمله اول ، گفتار قاضی عبدالجبار معتزلی است که  $\hat{A}$  أبو اسحاق اسفراینی دنبال آن جمله دوم را گفته است .

مغلوب اند ، چه موت که مقام فنا و نیستی است حکم حتمی است بر عموم به مقتضای : « كَلَّ مَنْ عَلَيَّهَا فَإِنَّ \* وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۱) » .

پس عنوان دعا آن که : چقدر منزه و مبرائی که از رعایت صلاحیت حال عباد

خود حکم نموده [ای] بر آنها موت را ، اعم از آن که توحید نماید تو را ، یا تکفیر و تکذیب نماید تو را قضا . و حکم موت بر آنها از همان ابتداء خلقت آنها است .

### جبرئیل و جنود او

چنان که جنود جبرئیل بر آنها از همان ابتداء موکل اند که آنها را تربیت به علم و معرفت و ترغیب به هدایت و ارشاد نمایند .

### اسرافیل و جنود او

و جنود اسرافیل مأمور بر آنها اند که روح هر یک را که در نوم ، قطع علاقه از بدن می نماید به مقتضای : « النوم أخ الموت (۲) » باز آنها به امر خدا در صبح به نفخ صور ابدان میته را احیاء بعد الموت نموده ، و انتشار در کسب معیشت و طلب حوائج می دهند کما ورد فی دعاء الانتباه بعد النوم : « الحمد لله الذی أحيانا بعد ما أماتنا ، و اليه النشور » (۳) . سَمَى النوم موتاً ، لِأَنَّهُ يَزُولُ مَعَهُ الْحَسُّ وَالْحَرَكَةُ .

### میکائیل و جنود او

و نیز جنود میکائیل بر او موکل اند که جذب و جلب اغذیه نموده به توسط اعوان خود آن غذا را از معده که مطبخ بدن است به وساطت عروق و آورده و

ص: ۲۶۰

۱-۳ - سوره مبارکه رحمن ، آیات ۲۶ و ۲۷ .

۲-۱ - بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۸۹ و ج ۸۴ ، ص ۱۷۳ .

۳-۲ - عوالی اللثالی ، ج ۱ ، ص ۱۰۴ ؛ بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۱۸ .

شرائین کِئیل و تقسیم نموده ، به هر عضوی از اعضاء بدن آنچه از غذا بدل ما یتحلل او که لایق به او و سهم او است برساند .

## عزرائیل و جنود او

همچنین از ابتداء خلقت جنود عزرائیل هم به هر فردی از افراد ناس از جانب حق تعالی موکل اند ، و به توسط اعوان خود آنها فآنا در ذوب و تحلیل ابدان و نزع ارواح از او مشغول اند ، کما قال تعالی : «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ

بِكُمْ» (۱) ، یعنی : بگو به آنها که قبض ارواح می کند شما را ملک موتی که موکل بر شما است و شما از او غافلید نهایت تا انقضای اجل محدود آنچه از بدن مادام العمر برای نزع روح به توسط جنود و اعوان موکله عزرائیل قبض و اخذ شده ، و یوماً فیوماً به تحلیل می رود .

## مرگ و فرآیند آن

حق سبحانه و تعالی آنا فآنا از اغذیه و اشربه به توسط میکائیل بدل او را می رساند ، چون شعله چراغ که آنچه از روغن او به تحلیل رود باز بدل او را برسانند ، نهایت جنود میکائیل موکله بر بدن در عمل خود در جلب بدل ما یتحلل از ابتداء در ازدیاد و قوه اند ، و بعد کم کم در نقصان به مقتضای : « وَ مَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ (۲) » بخلاف اعوان ملک الموت که از ابتداء خلقت دائماً در قوه و تزایدند ، تا آخر غلبه برطرف مقابل خود نموده ، و غلبه او موت است .

چنانکه مشهود است که آن قوه در جلب و اخذ بدل ما یتحلل در طفل . « إذ ابتداءً » در تزاید است یعنی آنچه از بدن او به تحلیل می رود بدل او را اخذ می نماید

ص: ۲۶۱

۱-۱ - سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۱ .

۲-۲ - سوره مبارکه یس ، آیه ۶۸ .

و به اعضا می رساند ، و مازاد او را صرف نموده و تا انتهای سنّ شباب نمو می دهد در اقطار ثلاثه ، یعنی در طول و عرض و عمق ، تا انتهای سنّ وقوف ؛ و در سنّ وقوف آن قوه غذایی قدرتی ندارد که زیاده از همان بدل ما يتحلّل چیزی اخذ نموده ، و نامیه بر اقطار بدن بیفزاید .

و بعد از سنّ وقوف سن شیخوخیت و کهولت است که آن قوه ضعیف شده که علاوه بر آن که نمی تواند بر بدن اضافه نماید و نمو بدهد ، قادر بر همان اخذ بدل ما يتحلّل هم کما هو حقّه نیست ، این است که بدن کم کم از طراوات افتاده ، زرد و لاغر می شود ، تا بالأخره خیلی ضعیف پیدا نموده ، نهایت ضعف و وقوف او و غلبه قوه محلله روحی که در تمام بدن مادام الحیاه در انبساط و انتشار است ، نزع و موت است

و چون تمام این قوی و ملائکه به منزله آلات و ادوات اند در انجام مأموریت ؛ لهذا جائی فعل ملک الموت را حق تعالی نسبت به خود دهد که : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَمَّةَ نَفْسَ حِينَ مَوْتِهَا (۱) » ، و از همین نظر است که داعی علیه السلام در فقره دعا که گذشت عرض می نماید : « قضیت علی جمیع خلقک الموت » ، یعنی تو امر و حکم نموده بر عموم خلایق ذی حیات خود موت را ، کما قیل :

الموت لا والداً یبقی و لا ولداً [هذا السبیل إلی أن لا تری أحداً] (۲)

[إن لم تمت غبطه تمت هرما] للموت کأس ، و کلّ الناس ذائقه (۳) پس ثابت شد که جنود عزرائیل از همان ابتداء ولادت انسان موکّل و متصرّف

ص: ۲۶۲

۱-۱ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۲-۲ - مناقب آل ابی طالب ، ج ۱ ، ص ۲۳۸ ؛ بحار الانوار ، ج ۲۲ ، ص ۵۲۳ .

۳-۳ - تفسیر القرطبی ، ج ۴ ، ص ۲۹۷ ؛ فیض القدیر ، ج ۱ ، ص ۷۸ : « للموت کأس و المرء ذائقها » .

در اخذ و قبض ارواح اند تا انتها اجل مسمیٰ کما قال صدر المتألهین قدس سره :

ز آغاز کار جانب جانان همی رویم مرگ ار پسند نفس نه جان راست صد شعف(۱)

و قال علی علیه السلام :

أی یومین (۵) من الموت أفزّ یوم ما قدر أو یوم قدر

یوم ما قدر لم أخش الردی و اذا قدر لم یغن الحذر(۶)

و چون فرض و وجوب موت برای انسان بلوغ او است الی کماله و غایه وصوله الی لقاء الله لهذا قال الداعی علیه السلام :

### مرگ و بازگشت به سوی خداوند

وَ كُلُّ ذَاتٍ قُ الْمَوْتِ، وَ كُلُّ صَائِرٍ إِلَیْكَ.

به واسطه آن که غرض قصوی از خلق سماوات و ارض و دوران افلاک و سیر کواکب رسانیدن اشیاء است الی غایاته الذاتیه و خیراته الاصلیه . و شکی نیست که

دنیا داری است مشحونه به آفات و محن و آلام و نقایص و مقصود اصلی از ابداع وجود از باری تعالی و فیضه آن یصل کل ناقص الی کماله .

« و النفس فی أوائل إنشائها ضعیفه الوجود ، ثم تخرج فی أيام الحیاه البدنیه من القوه الی الفعل ، و یشتد وجود الروح و یضعف البدن ، و یهرم و یکلّ القوى و الآلات شیئاً فشیئاً ، لأنّ کلّها جسمانیه و الأمور الجسمانیه متناه التأثير ، و هكذا حاله الی أن یغنی من (۲) البدن و یموت ، و یبقی الروح راجعه الی ربّه کما قال تعالی :

ص: ۲۶۳

۱- ۴ - حکیم سبزواری . ۵ - اصل : یومین . ۶ - دیوان امام علی علیه السلام ، ص ۱۹۳ ؛ بحار الانوار ، ج ۴۲ ، ص ۵۸ ؛ مناقب

آل ابی طالب ، ج ۳ ، ص ۸۴ .

۲- ۱ - المظاهر الإلهیه : یغنی البدن .

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۱) » . (۲)

و قال : « أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۳) » ، أى الأرواح تصير و ترجع بعد تعلقها عن البدن راجعه الى الله ؛ لأن العالم ، عالمان : عالم الخلق و عالم الأمر .

عالم الخلق : كل ما خلق من شىء .

و عالم الأمر كل ما أوجد من لا شىء بمجرّد أمر الله من غير استعداد و قوه ، كما قال تعالى : « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ » . (۴)

و گاهى تعبیر مى شود از عالم خلق به عالم ملک ، و از عالم امر به عالم ملکوت ، و قال تعالى : « فَسَيَبْحَثَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ (۵) » ، أى ارواحهم فى تصرّفه و إليه ترجعون ، أى نفوس و ارواحكم ترجعون الى الله بعد قطع علائق الدنيا و أوزار الطبيعه و ثقل البدن . و در این رجوع مساوى است مؤمن و كافر چنانچه در فقره دعا گذشت ، كه : « كل صائر إليك » .  
قوله عليه السلام : فَتَبَارَكَتْ وَ تَعَالَيْتَ .

تباركت : أى كثرت نعمتك و اتسعت رحمتك ، كما قال تعالى : « فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۶) »

و تعاليت : أى أنت فوق كل شىء ، و كلهم تحت تسخيرك و تذليلك .

## توحيد و اقسام آن

قوله عليه السلام : لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ [لَا شَرِيكَ لَكَ] .

ص : ۲۶۴

۱- ۲ - سورة مبارکه فجر ، آیات ۲۷ و ۲۸ .

۲- ۳ - بسنجید : المظاهر الإلهیه ، ص ۹۶ ؛ اسرار الآيات ، ص ۹۳ .

۳- ۴ - سورة مبارکه شوری ، آیه ۵۳ .

۴- ۵ - سورة مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۵- ۶ - سورة مبارکه یس ، آیه ۸۳ .

۶- ۷ - سورة مبارکه مؤمنون ، آیه ۱۴ .

یعنی: نیست معبود و مطاع و مؤثری جز تو و در اثر واحدی بلا شریک .

بعد بدان که: توحید حق تعالی سه قسمت است که عبد موحد باید تصدیق نماید؛ اول: توحید ذات، دوم: توحید صفات، سوم: توحید افعال .

### توحید ذاتی

اما توحید ذات آن که: قائل باشد که خدا در ذات شریک ندارد، واحد و فرد است، چنان که احد است، یعنی: بسیط الذات است نه آن که چون ممکنات مرکب باشد از اجزاء خارجی چون ماده و صورت؛ و از اجزاء معنوی چون ماهیت و وجود و جنس و فصل، چه هر مرکب از اجزاء در تحقق محتاج به اجزاء است. و این توحید ذاتی وقتی ثابت می شود که موحد به مقتضای: «یا هو یا من هو یا من لیس الا هو» (۱) وجود را بالحقیقه از کلیه موجودات سلب و ساقط نموده، به مفاد «التوحید إسقاط الإضافات» (۲)، تمام را مظاهر آیات آفاقی و انفسی خدا داند، كما قال تعالی: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ \* وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (۳)، و به این لحاظ است که «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۴).

### توحید صفاتی

اما توحید صفاتی آن است که: موحد آنچه صفات علیا و اسماء حسنی در موجودات مشاهده می نماید تمام را از صقع ربوبیت دانسته، و جمیع را مظاهر صفات او ملاحظه نماید؛ یعنی انسان را که اشرف ممکنات است مظهر حی، علیم

ص: ۲۶۵

- 
- ۱-۱ - بسنجید: بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۶۹: «یا هو یا هو یا» من لیس کهو الا هو یا من لاهو...» .
  - ۲-۲ - بنگرید: عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۲۹؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۷۸.
  - ۳-۳ - سوره مبارکه ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.
  - ۴-۴ - سوره قصص، آیه ۸۸.

سمیع ، بصیرِ مدرکِ داند ، و کلیه طبایع را مظهر یا ضارّ و یا نافع ، حتی هدایت و ارشاد هادیان و اضلال مضلین را از او دانند ، به مقتضای اسم «یا هادی» ، و «یا

مضل» ، کما قیل :

آنچه در چشم جهان بینت نکو است عکسِ حُسن و پرتو احسان او است

گر بر آن احسان و حسن ای حق شناس از تو روزی در وجود آید سپاس

در حقیقت آن سپاس او بود نام این و آن لباس او بود

### توحید افعالی

اما توحید افعالی آن که : تمام آثار و افعالی که در قاطبه افراد انسان و حیوان حتی در ذوات طبایع و اجرام مشاهده می شود موخِیدِ کلیه باید مبدأ آثار را خدا داند ، که اگر چیزی را سوی حق تعالی مستقلاً مؤثر آثار تصوّر نماید به مقتضای : « وَ مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۱) » ، «و لا حول و لا قوه الا بالله» (۲) هنوز در شرک خفی است ، نه در توحید حقیقی ؛ و به این لحاظ است آیه شریفه : « وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۳) » ، و نیز ایماء به این مقام است قوله تعالی : « وَ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ (۴) » کما قیل : گر گزندت رسد ، ز خلق مرنج که نه راحت رسد ز خلق ، نه رنج [ . . . ]

ص: ۲۶۶

۱-۱ - سوره مبارکه تکویر ، آیه ۲۹ .

۲-۲ - اقتباس از سوره مبارکه کهف ، ۳۹ .

۳-۳ - سوره مبارکه انفال ، آیه ۱۷ .

۴-۴ - سوره مبارکه توبه ، آیه ۱۴ .



گر چه تیر (۱) از کمان همی گذرد از کمان دار بیند اهل خرد (۲)

چنان که بظاهر ، حیات ظاهریه اشیاء به ماء است ، به مفاد : « وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا (۳) » ، نسبت به خود فرماید : « هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ (۴) » ، و اضاءه

عالم به ظاهر از شمس و قمر است ، به خود منسوب نموده که : « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (۵) » ، آی الله منور السماوات و الارض .

و نیز با آن که به وسایل و وسایط آباء سبعه و أمهات اربعه و تأثیر أشعه شمسیه و قمریه ، و به معاونت مَلَك نامیه موکله بر نباتات تکمیل اشجار و زراعات می شود ، مع ذلك يسقط الآثار عن الكل ، و يستند إلى ذاته الشريف ، و قال : « أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶) » ، چنان که تصویر اشکال به ظاهر فعل مصوره است از او سلب نموده و اضافه به خود دهد ، « و الله يَصُورُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ (۷) » ، الی غیر ذلك ، لذا قيل :

مؤثر حق شناس اندر همه جای ز حد خویشتن بیرون منه پای (۸)

و به این نظر است که چون منجمون آثار این عالم عنصریات را مستقلاً از حرکات و اتصالات و مقارنات کواکب دانسته ، و هر شکلی از اشکال آنها را منشأ اثری تصویری نمایند و گویند : لزحل كذا و كذا من الآثار ، و للمشتري كذا و كذا ، و للشمس والقمر كذا و كذا ، و لم يشعروا بمقام التوحيد أسند التكذيب اليهم ، و قال

ص: ۲۶۷

۱-۵- اصل : پیش .

۲-۶- گلستان ، سعدی شیرازی ، حکایت ۲۴ ، « ملک زوزن را خواجه ... » .

۳-۷- سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۳۰ .

۴-۸- سوره مبارکه یونس ، آیه ۵۶ .

۵-۱- سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .

۶-۲- سوره مبارکه واقعه ، آیه ۶۴ .

۷-۳- اقتباس از سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۶ .

۸-۴- گلشن راز ، شبستری ، جواب از « سؤال از ناسیت قرب و بعد ... » .

الرسول: «المنجمون يكذبون برّب الكعبه» (۱)، یعنی: چون از قصور فهم آنها را بذاته مؤثر این آثار دانند كَأَنَّهُ تَكْذِيبٌ بِهِ فَاعْلِيَّتٌ وَرَبُوبِيَّةٌ حَقٌّ تَعَالَى نَمُودَةٌ أُنْدُ، كَمَا قِيلَ:

منجم كو(۲) ز ايمان بى نصيب است اثر گوید از این شكل غريب است(۳)

و قال تعالى توبیخاً لهم: «وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَغْلِبُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتَسْتَأْذِنَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ (۴)» على الله، یعنی منجمين و طبيعين(۵) و دهرين قرار می دهند از برای اشیاء عديم الشعور كواكب نصيب و حظی از برای آن چیزهائی كه ما رزق افراد بشر قرار داده ايم .

یعنی: تکمیل ارزاق خودشان را كه ما مستقلاً به آنها عنایت کرده ايم نسبت به حرکات افلاك و سیر كواكب عديم الشعور می دهند، به خدا قسم كه ما از آنها سؤال و مؤاخذه می نمائيم از این بهتان و افتراء آنها، كه فعل ما را نسبت به غير ما می دهند، با آن كه: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا (۶)»، چه معلوم است كه مبدأ اثر در اعيان ممكنات وجود است، اعم از وجود سماء و سماوی، و ارض و ارضی، و وجود در همه جا از ناحیه حقّ است، پس آثار كلا و طراً از او است، لذا قيل:

موحد(۷) را كه وحدت در شهود است نخستين نظره بر نور وجود است(۸)

ص: ۲۶۸

۱-۵ - در مصادر حدیثی معتبر یافت نشد. وليكن بسنجيد: بستان السياحه، ۵۰۰.

۲-۶ - مصدر: چون.

۳-۷ - گلشن راز، شبستری، «قاعده تفكر در آفاق».

۴-۸ - سوره مبارکه نحل، آیه ۵۶.

۵-۹ - اصل: طبيعين.

۶-۱ - سوره مبارکه هود، آیه ۶.

۷-۲ - مصدر: محقق.

۸-۳ - گلشن راز، شبستری، جواب از «سؤال در ماهیت فکرت».

قوله عليه السلام: آمَنْتُ بِكَ، وَ صَدَّقْتُ رُسُلَكَ، وَ قَبِلْتُ كِتَابَكَ.

اولاً- بدان که: ایمان، اقرار به لسان و تصدیق به جان و عمل به ارکان است. (۱) و حقیقت ایمان به معنی ایقان، و آن نیست (۲) به مجرد لقلقه لسان، بلکه یقین امری است که در قلب حاصل می شود از طریق برهان، که مصدر آن علم و برهان منتهی به انبیاء است، از این است که مرادف فرموده است داعی علیه السلام، ایمان و یقین به خدا را به یقین به قاطبه انبیاء علیهم السلام و رسل، چنان که باز ایمان به آنها موقوف است به قبول نمودن جمیع کتب سماویه که به توسط انبیاء بر خلق نازل شده، كما قال تعالى: «الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْهُ وَ كُتِبَ وَ رُسُلِهِ (۳)» و اليوم الآخر.

و ایمان به خدا كما هو حقّه حاصل نمی شود مگر وقتی که از طریق برهان علمی که سلسله او منتهی به وحی و الهام است یقین حاصل نمائی بر مبدأی واجب الوجود، غنی بالذات، و بعد به اسماء حسنی و صفات علیای او که او ذاتی

است مستجمع این صفات، و این اسماء مشتق از اوصاف قدیمه است در او، نه اسم علم، یعنی ذات حقیقت این صفات است، أی أَنَّهُ نَفْسُ الْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ وَالْإِرَادَةِ وَالْحَيَاةِ.

و هم چنین ایمان به او وقتی است که به مراتب توحید ذاتی و صفاتی و افعالی او - چنان که ذکر شد - موقن باشد، چنان که ایمان به رسل او بعد از آن است که ایقان حاصل شود به یکصد و بیست و چهار هزار نفر انبیا که قلبی از آنها رسولند، یعنی صاحب کتاب و مأمور به تبلیغ احکام، و پنج نفر از آن جمله

ص: ۲۶۹

۱-۴ - بنگرید به: الأمالی، صدوق، ص ۲۶۸؛ الخصال، ص ۱۷۹. «الایمان اقرار باللسان و معرفه القلب...»

۲-۵ - اصل: آن این است.

۳-۶ - سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸.

اولوالعزم اند، یعنی صاحبان رأی و عزم و احکام، که احکام هر یک ناسخ حکم رسول قبل از او است، و یک نفر از آن  
خمس از باب جامعیت او اوصاف و کمالات تمام را خاتم، چه به او ختم باب نبوت شده، چون وجود محمّد بن عبدالله،  
منادی بقول: «لا نبی بعدی» (۱).

### ایمان به کتاب خدا

و همچنین ایمان به کتاب خدا حاصل نمی شود مگر بعد از ایقان به تمام کُتب مُنزله، که من جمله از او است صیحف ابراهیم  
علیه السلام و تورات موسی علیه السلام و انجیل عیسی علیه السلام و زبور داود علیه السلام و فرقان محمد صلی الله علیه و آله  
که جامع و حاوی کمالات و حقایق کُتب متقدّمین و متأخرین است کما قال صلی الله علیه و آله وسلم: «أوتیت جوامع الکلم  
» (۲).

### اقسام کتاب الهی و آیات و کلمات آن

باری، کتاب خدا که صاحب ایمان و ایقان باید به حقایق او تصدیق نماید از روی علم و تحقیق نه از روی ظنّ و تقلید اولاً  
دو قسم است، تکوینی و تدوینی، اما کتب تدوینی که مسطور و مرقوم بر قرطاس و مابین دفتین است مذکور شد؛ ولی کتاب  
تکوینی او نیز انواع و اقسامی دارد. به لحاظ اوّل کلیه عالم وجود کتاب الهی است، کما قیل:

به نزد آن که جانش در تجلّی است همه عالم کتاب حق تعالی است

ص: ۲۷۰

---

۱-۱ - الکافی، ج ۸، ص ۲۵؛ الأمالی، صدوق، ص ۴۶؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲-۲ - ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۲؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۰؛ بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۲۷۶.

عرض اعراب و جوهر چون حروف است مراتب همچو آیات وقوف است

از او هر عالمی چون سوره خاص یکی چون فاتحه دیگر چو اخلاص (۱)

چه معنای کتاب که: « ما یکتب فیه » باشد بر عالم وجود صادق است، زیرا که او مسطور و مرقوم از آیات تکوینی و کلمات وجودی است، چه بر هر موجود بما هو موجود چون بذاته مشعر مراتب غیب و به آثار و صفات خود مظهر و مبرز صفات و اسماء ذات غیب الغیوب حقّ است « آیه » و « کلمه » اطلاق شده، کما قال تعالی: « وَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ (۲) »، و قال مولانا أميرالمؤمنین علیه السلام فی حقّ آدم علیه السلام:

و أنت کتاب المبین الذی بأحرفه تظهر المضمّر

أترعم (۳) انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر (۴)

و قال فی حقّ ذاته الشریف: « أنا کلام اللّٰه الناطق » (۵)، پس عالم بتمامها کتاب تکوینی، است و چون حاوی بر مراتب طولیه است از مراتب سته، لهذا آنها هر یک به منزله سوره [ای] است از آن کتاب، جواهر عالم چون ثابت و محقق اند به منزله حروفات آن سوره اند، و اعراض تسعه به منزله اعراب اند.

### قاعده امکان اشرف

و مراتب متفاضله عالم در تقدّم و تأخّر علیّت و معلولیت چون آیاتی اند که باید

ص: ۲۷۱

۱-۱ - گلشن راز، شبستری، « قاعده در تشبیه کتاب آفرینش ».

۲-۲ - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۴۵.

۳-۳ - مصدر: و تحسب.

۴-۴ - دیوان علی علیه السلام، ص ۱۷۵: با تقدیم و تأخیر در ابیات.

۵-۵ - بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۴۶ و ج ۷۹، ص ۱۹۹.

وقوف در او نمود که تا مرتبه فوق کسب افاضه از مبدأ ننماید نوبت به مرتبه احسّ از او نمی رسد به طریق امکان اشرف در قوس نزول ، و طریقه امکان احسّ در

قوس صعود ، چنان که مبرهن است که در نزول و هبوط تا اشرف از اشرف اخذ وجود و فیض از مبدأ فیاض مطلق ننماید نوبت وجود بمادون او نمی رسد .

این است که اوّل آن چیزی که از مبدأ وجود گرفته صادر شد عقل اوّل است که او صادر نخستین است به مفاد : « اوّل ما خلق الله العقل » (۱) ، زیرا که در عالم وجود بشرآشیره هیچ موجودی رتبه و مقام او را ندارد ، و بعد از او به توسط آن افاضه فیض به عقل ثانی که احسّ از عقل اوّل است و اشرف از مادون ، به همین ترتیب افاضه وجود شد تا انتهای به عقل عاشر که عقل فعال است .

و عقل عاشر صاحب دو جنبه است جهت و جنبه امکان و وجه النفسی که (۲) ظلمانی است ، و جهت و جنبه وجود و نورانیت بر وجه الهی .

حق تعالی از جهت وجه الهی او در سلسله هبوط و نزول نفس کلیه را ایجاد فرمود ؛ و از جهت وجه النفسی و امکان او ، فلک اقصی را به همین ترتیب ، تا منتهی شوند نفوس به نفوس نباتیه و افلاک به فلک قمر ، چنانچه از جهت نورانیت نفس صور برزخیه مثالیه را ایجاد فرمودند ، و از جهت ظلمانیت نفس طبایع جرمیه مرکبه معدنیه را ، به همین طریق تا سلسله وجود منتهی شد به بسایط خارجیّه و عناصر اربعه که امّهات عوالم طبع اند از نار و هوا و ماء و ارض که مرتبه او در وجود اسفل از مراتب سافله است که اگر یک درجه دیگر نور وجود از او تنزل می کرد منتهی به عدم شده بود ، این است انتهای قوس نزول .

ص: ۲۷۲

---

۱-۱ - عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۹۹ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۸ ، ص ۱۸۵ ؛ بحارالانوار ، ج ۱ ، ص ۹۷ .

۲-۲ - اصل : و .

و باز از آنجا نور وجود در قوس صعود و عروج الی الله به مقتضای: « أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۱) » و ترقی به مبدأ المبادی است به طریق امکانِ اُخس، یعنی تا مرتبه اُخس از اُخس استیفا [ی] وجود از مبدأ وجود ننماید نوبت وجود به اشرف تر از او نرسد، چنان که حقّ تعالی در ترقی و عروج انسان درجه بعد درجه فرماید:

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ (۲) »، چه تراب در ترقی، ترکیب شده مقام جمادیت و معدنیت پیدا نماید، یعنی: اولاً: اغذیه نباتیه حیوانیه است و از او تکون ماده نطفه حاصل شود، به همین اطوار از علقه و مضغه و جنین و طفل و مراهق و شاب و کهل و شیخوخت، تا در انتها چنان که فرماید: « لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) »، فایز شود به مقام عقل قدسی و نفس مطمئنه که ابتداء اصل خلقت اند.

[چهارم پاکی قلب است از غیر] و آنجا منتهی می گرددش سیر

و چون تمام قوس نزول و صعود منتهی در وجود انسان کامل محمدی است که او غایه الغایات و لبّ اصفا و ثمره شجره وجود، بلکه آن حقیقت کلیه از حیث روح و بدن عالم وجود است بتمامها، یعنی او است انسان کبیر که عقلش عقل کلّ، و نفسش نفس کلّ، و جسمش جسم کلّ [است] به مقتضای: « مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ (۴) ». و او است حاوی بر مراتب قوس نزول و قوس صعود بکماله، و او است خلیفه واحده برای مستخلف واحد من جمیع الوجوه، و باقی مراتب عالم از عقول و نفوس و ملائکه و افلاک و کواکب به منزله اعضاء و اجزاء او، به تبع و شفاعت و همراهی او محشور الی الله، او است مظهر حق و جان عالم، کما قیل:

ص: ۲۷۳

۱-۳ - سوره مبارکه شوری، آیه ۵۳.

۲-۱ - سوره مبارکه غافر، آیه ۶۷.

۳-۲ - همان.

۴-۳ - سوره مبارکه لقمان، آیه ۲۸.

حقّ جان جهان است و جهان جمله بدن اصناف ملائکه قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها همه فن (۱)

### انسان صغیر

چنان که انسان صغیر که باز خلیفه و مظهر او است ، آنچه در انسان کبیر و کلیه

عالم وجود است در او است ، نمونه اش به طور مختصر که عقل جزئی او نمونه عقل کلی ، و نفس جزئی او نظیر نفس کلیه او ، و عالم خیال انسان صغیر به منزله عالم مثال ، و واهمه او به منزله ابلیس ، و روح بخاری او به منزله افلاک ، که مادام الحیاه چون فلک در سیر و حرکت است و اعضاء رئیسه او از قبیل قلب و دماغ و کبد و ریه و طحال چون کواکب سیاره اند در عالم ، که قلب منبع نور حیات است ، چون شمس است . و دماغ که کسب و مدد حیات از قلب می نماید به منزله قمر است . و بدن انسان صغیر که مرگب از عناصر است به منزله بسایط عالم و استخوانهای بدن که او باعث بر ثبوت و استقرار بدن است به منزله کوههای عالم که او تاد ارض اند ، الی غیر ذلک .

### انسان و مقام جمعی او بر اساس سوره قدر

پس آن حقیقت کلیه که خلیفه الله و انسان کبیر است حاوی بر مراتب نزولیه و عروجیه است ، او است آن قرآن تکوینی ، و کتاب مبین است که او را حقّ تعالی در ليله القدر نازل نموده ، کما قال تعالی : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۲) » ، چه تنزل

ص: ۲۷۴

۱-۴ - دیوان ، رباعی ها ، بابا افضل کاشانی .

۲-۱ - سوره مبارکه قدر ، آیه ۱ .



آن نور قیومی از عالم لاهوت و مرتبه ربوبیت به واسطه اضافه عالم و ظهور ذات غیب الغیوبی ، و معروفیت اسماء و صفات او به مقتضای : « کنت کنزاً مخفياً ، فأحییت أن أعرِف فخلقت الخلق لکی أعرِف » (۱) از پرده کمون تنزل نموده ، درجه به درجه چون درجات تنزلات مرتبه به مرتبه رو به ظلمت آمده ، که عاقبت منتهی به عالم طبایع و اجسام که اسفل السافلین عالم است می رسد .

لهذا حقّ تعالی از آن نزول ارواح و ملائکه جنود او تعبیر به سیر در لیله القدر فرموده ، که مقصود نزول روح کلی انسان کامل محمدی است ، منتهی به مرتبه ترایه او تشبیهاً به لیل صوری در ظلمت ، كما قال تعالی : « تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا (۲) » ، ای فی عالم الطبیعه ؛ لأنّها عالم مظلّمه ، ساتره لوجه الروح المضيئه .

و چون ترقی آن نفس کلیه درجه به درجه در قوس صعود به خطاب « ارجعی (۳) » ، رو به مبدأ نور الأنوار است ؛ لهذا حق تعالی از آن عروج تعبیر ب- « یوم القیامه » نموده تشبیهاً بیوم صوری ، كما قال تعالی : « تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ (۴) » .

و آن که در آخر می فرماید : « تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ \* سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ (۵) » ، به حسب تأویل آن است که نزول روح امری و ملائکه جنود و اعوان او از قوی ، در این لیله القدر عالم ظلمانی و دار طبیعت بدنی به امر خدا است برای کسب معرفت و ظهور آثار ربوبیت من کلّ امر ، یعنی این سیر او به این عالم از عالم امر و عالم ارواح است مرتبه به مرتبه در تنزلات ؛ زیرا که عالم امر مرادف و مقابل عالم خلق است به مقتضای : « أَلَا لَهُ

ص: ۲۷۵

۱- ۲ - بحار الأنوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۹۸ و ۳۴۴ .

۲- ۳ - سوره مبارکه قدر ، آیه ۴ .

۳- ۱ - سوره مبارکه فجر ، آیه ۲۸ .

۴- ۲ - سوره مبارکه معارج ، آیه ۴ .

۵- ۳ - سوره مبارکه قدر ، آیات ۴ و ۵ .

الْخَلْقُ وَالْأَعْمُرُ (۱)»، مراد نزولش چنان که رسیدی از عالم ارواح است، «سَيِّئَاتٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»، یعنی آن ليله القدر بدن ظلمانی به حالت سلامتی از آفات و فساد باقی است در علاقه روح به او، «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»، تا وقت طلوع و بروز نور فجر روح از این کالبد مظلوم به سبب موت، چه لغه فجر به معنی ظهور و انتشار نور است، یعنی بدن سالمًا عن الآفات به حال حیات عارضی باقی است تا وقت خروج و طلوع نور روح از او در رجوع الی الله، که بعد از آن که از او به کلی روح قطع علاقه نمود «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۲)»، یعنی بعد از آن که طرح و القا نمود ارض بدن روح را از خود، و به کلی خالی از حس و حرکت شد، سلامتی او برطرف شده ترکیبش عن قریب منحلّ شود، کما قیل :

جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو گفتا چه کنم خانه فرو می آید (۳)

این بود رشحه [ای] از رشحات حقایق بعضی از آیات قرآنی که بر قلوب صافیه و عقول سلیمه بعضی از حکماء الهی اسلام که علم آنها اقتباس از رشحات انوار

علوم خاتم الانبیاء و اعلی الأزکیاء محمد مصطفی و حضرت مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیهما السلام [است] تراوش نموده، والله تعالی عالم بحقایق کلامه و تأویل بیانیه.

### معبودهای غیر الهی

قوله علیه السلام: وَكَفَرْتُ بِكُلِّ مَعْبُودٍ غَيْرِكَ.

سابقاً گذشت که معبود شیء [ای] است که انسان او را مستقلاً مؤثر و مطاع خود دانسته و در جلب منافع و دفع مضارّ خود به او اظهار تذلل و انقیاد نموده

ص: ۲۷۶

۱-۴ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۴.

۲-۵ - سوره مبارکه انشقاق، آیه ۴.

۳-۶ - مرزبان نامه، داستانی ماهی و ماهی خوار.

مؤثر و مطاع خود فرض نماید ، و بدترین معبودی که انسان از او اطاعت نموده هوای نفس است ، كما فی قوله تعالى : « أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (۱) » .

و من ذلك ما روى عنه صلى الله عليه و آله وسلم : « ما عبد معبود فى الأرض مثل الهواء » . (۲) و قال تعالى : « وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ (۳) » ، يعنى جهال و كسانى كه مستور و محجوب از معرفت حق اند متبوعين و آمرين آنها طاغوت است ، يعنى : نفس امّاره بالسوء اطلاق اسم طاغوت شده بر او ، به واسطه آن كه نفس كثير الطغيان و التجاوز است از حدود الهيّه ، لأنّ النفس هي أقرب مبادئ المعنويه للانسان ؛ إذ ما أضلّه مضلّ و ما أغواه مغو ، عن الصراط المستقيم إلا بواسطه ميله و هواه إلى ما يرغب اليه و يعبده ، بل لا يعبد الإنسان معبود غير الله إلا بتبعيه عبادته و عادته .

و كفران به اين معبود به مقتضای قوله تعالى : « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴) » آن كُفران و انكار به هوى ، يعنى عدم التفات الى محبه نفسه و الاهتمام لجلب ما يلدّها و دفع [ما] يكرهها ، « فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ (۵) » التى هي إقبال الى اجنبه (۶) الحق ، و إعراض عن جنبه الباطل ، و ذلك يوجب وجدان روح الوصال ، و نعم الاتصال و

الخلاص عن الافتراق ، و جهنم القطيعه ، قال تعالى : « وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ (۷) » ، أن يعبدوها ، كه مراد اجتناب و دورى از اراده و شهوات نفسانى و خروج از طاعت او است .

ص: ۲۷۷

۱-۱ - سورة مبارکه فرقان ، آیه ۴۳ .

۲-۲ - بسنجد : أسرار الآيات ، ص ۱۳۲ : « ما عبد فى الأرض إله ابغض إلى الله تعالى من الهوى » ، ثم تلا : « أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ » .

۳-۳ - سورة مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

۴-۴ - همان ، آیه ۲۵۶ .

۵-۵ - همان .

۶-۶ - اصل : الجنبه .

۷-۱ - سورة مبارکه زمر ، آیه ۱۷ .

باری ، پس مفهوم از فقره دعا که من کفران می نمایم به هر معبودی غیر تو که او را تذلل نموده مطاع خود قرار بدهم ، شامل این معبود داخلی و تمام معبودین مجازی خارجی می شود ، به مقتضای « کَلِّ مَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ » (۱) ، لذا در فقره بعد عرض می نماید :

### تَبْرَىٰ از معاندین و جاحدین

وَبَرَأْتُ مِمَّنْ عَبَدَ سِوَاكَ.

یعنی : علاوه بر آن که تکفیر و تکذیب می نمایم تمام معبودین را سوای تو ، چه عبادت و اطاعت حقیقی خاص تو است ، به مقتضای : « إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۲) » ، که تقدیم ما هو حقه التأخیر که مفعول « نعبد » باشد یفید الحصر ، نیز برائت و بیزاری می نمایم از کسی که هم غیر تو را اطاعت نماید ، زیرا که همان طور که تولای خدا و اولیاء او شرط ایمان است ، نیز تبرای از معاندین و جاحدین خدا هم شرط است ، كما أخبر الله تعالى عن لسان يوسف الصديق : « إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ \* وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (۳) » ، که اولاً یوسف اظهار تبری (۴) می نماید از جاحدین و مشرکین بالله .

و بعد از تبری اظهار تولی می نماید به موحدین آباء گرام خود ، لذا قال تعالى : « مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ

ص: ۲۷۸

- 
- ۱-۲ - بسنجید : تاریخ مدینه دمشق ، ج ۳۴ ، ص ۱۴۶ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۱۰ ، ص ۲۷۹ ، « کَلِّ مَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ وَلَدٍ فَهُوَ مَشْهُومٌ » .
  - ۲-۳ - سوره مبارکه فاتحه ، آیه ۵ .
  - ۳-۴ - سوره مبارکه یوسف ، آیات ۳۷ و ۳۸ .
  - ۴-۵ - اصل : تَبْرَا .

مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱) . و قال مولانا اميرالمؤمنين عليه السلام : « انّ الدين شجره ، أصلها اليقين باللّه ، و ثمرها الموالاه باللّه و المعاداه فى اللّه سبحانه » (۲) .

### درخواست عدم فقر

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبِحُ وَ أُمْسِي مُسْتَقِيلاً لِعِلى (۳)

يعنى : « يا الله » من صبح و شام مى کنم در ايام عمر خود ، در حالتى که متحمل هستم از تو طلب رفع حاجات امور معاشيه خود را .

« لعلی » : أى لفقرى و فاقتى فى كلّ ما أحتاج اليه فى معاشى ، و لانتعمد و لا نتوجه أبداً لغيرك من أبناء الدنيا ، المتبوعين المعبودين للناس ، المطعين للهوى ؛ لأنّ غيرك لا يضرّ و لا ينفع و لا يعطى و لا يمنع ، كما قيل :

حمد مى گوید خدا را عندليب که اعتماد رزق بر توست ای مجيب [ . . . ]

همچنين از پشه گيرى تا به فيل شد عيال الله [و] حقّ نعم المعيل (۴)

و منه الدعاء : « أعوذ بك من العيله » (۵) ، أى الفقر و المسكنه . يقال : عال الرجل أى كثر عياله ، فهو معيل ، و المرأه معيله .

ص : ۲۷۹

۱-۶ - سوره مبارکه توبه ، آيه ۱۱۳ .

۲-۷ - غررالحکم ، ص ۸۵ .

۳-۱ - در صحيفه سجاديّه : « لعلی » آمده است .

۴-۲ - مثنوى معنوى ، مولوى ، د ۱ ، ص ۱۵۸ : « صبر فرمودن اعرابى زن خود را » .

۵-۳ - الأمالى ، طوسى ، ص ۱۷ .

قوله عليه السلام: مُعْتَرِفًا بِذَنْبِي، مُقِرًّا بِخَطَايَايَ.

الاعتراف و الاقرار بمعنى واحد ، كما أنّ الذنب و الخطايا واحد و هو الإثم . و گاهی ذنب بمعنی نصیب استعمال می شود ، كما فی قوله تعالى : « فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا (۱) » ، مثل ذنوب أصحابهم ، أى نصیب من العذاب ، مثل نصیب مصاحبین آنها از کفار .

و الذنب : الإثم ، و الإثم : الفساد ، كما قيل : « شربت الإثم حتّى ضلّ عقلي » ، أى شربت الخمر ؛ لأنّه منبع الفساد و أمّ الخبائث ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يُصَدِّكُمْ عَنِ الذِّكْرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۲) » .

## اسراف بر نفس و نتایج آن

قوله عليه السلام: [أَنَا] بِإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي ذَلِيلٌ.

داعی علیه السلام با آن که به واسطه آن ملکه راسخه عصمت که در ذات هر یک از ائمه هدی سرشته است معصوم از خطا و اثم اند ، هضمًا لنفسه برای تحذیر غافلین عرض می نماید : خدایا ذلت و خاری من به سبب اسراف و تجاوزات من است بر نفس خودم ، که « از ما است که بر ما است » (۳) ؛ زیرا که سبب عمده ذلت دنیوی برای هر فردی از افراد بشر به واسطه تعدی و تجاوزات آنها است از حدود الهیه به ارتکاب ملامی و مناهی ، و متابعت هواهای شیطان نفس که اماره بالسوء (۴) است

ص: ۲۸۰

۱-۴ - سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۵۹ .

۲-۱ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۹۱ .

۳-۲ - غزلیات ، ناصر خسرو ، مطلع : « گویند عقابی به در شهری برخاست » .

۴-۳ - اقتباس از کریمه : یوسف ، آیه ۵۳ : « إِنَّ النَّفْسَ لَأَءْمَارَةٌ بِالسُّوءِ » .

در جلب شهوات ، كما قال الله تعالى : « إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ (۱) » ، أى من النعمه و العزّه و الصّحه ، « حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (۲) » .

### ظهور فساد و ناخوشیها به واسطه شیوع اعمال زشت

من تغیر الأخلاق الحسنه و الطاعات بأخلاق السيئه و ارتكاب المنهيات والمعاصی .

زیرا که مباشرت هر یک از معاصی موجب ذلّت و سخطی از حقّ است ، به جهت آن که ذنوب اولاً متنوع الی مالیه و بدنیه ، و البدنیه : الی قولیه و فعلیه ، و الفعلیه یختلف باختلاف الآلات الی تفعل بها ، فمنها ما یغیر النعم ، و منها ینزل النقمه ، و منها ما یقطع الرجاء ، و منها ما یدیل الاعداء ، و منها ما یرد الدعاء ، و منها ما یستحقّ بها نزول البلاء ، و منها ما یحبس غیث السماء و ما یکشف الغطاء ، و منها

ما یعجل القضاء ، و منها ما یلزم الهواء ، و منها ما یورث الندم ، و منها ما یهتک العصم الی غیر ذلك .

و لذا قال تعالى : « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (۳) » ، یعنی : آنچه ظاهر و هویدا شده از فساد در برّ و بحر از قبیل قتل و غارت و محق برکات و کسر سفینه و غرق أهلها ، تمام به سبب اعمال قبیحه مکتبه ایدی ناس است .

زیرا که اسراف و تجاوزات نفس در هر امری از امور واجبه فرضیه ، و ارتكاب اعمال منهیه مستلزمه یک نوع فساد مخصوصی است در ارض ؛ چنان که حقّ تعالی در قرآن احوال امم ماضیه من جمله احوالات بنی اسرائیل را خبر می دهد

ص : ۲۸۱

۱-۴ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۱۱ .

۲-۵ - همان .

۳-۱ - سوره مبارکه روم ، آیه ۴۱ .

که آنها را به اوامر و نواهی مأمور و مخاطب نموده .

و برای آنها در اطاعت هر یک جزائی معین نموده از عزّت و ثروت و استیلاى بر دشمن ، و صحّت و عافیت ، و بر مخالفت هر یک از اعمال منہیہ فساد و عقوبتی را تهدید فرموده ، كما قال تعالى : « وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا \* فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا (۱) » ، و بعد از غلبه دشمن و نزول عقوبات بر آنها چون اضطرار از اعمال قبیحه و معاصی منہیہ خود نادم شده ، توبه و انابه به حق نمودند ، خدا نیز بر آنها ترحم نموده تبدیل عقوبت و قهر را به رحمت و نعمت داد ، كما أخبر : « ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا \* إِنَّ أَحْسَنَ نَسَبٍ أَحْسَنُ لِنَفْسِكُمْ وَ إِنَّ أَسْأَثُمْ فَلَهَا (۲) » ، و باز بعد از وفور دولت و غلبه و سلطنت به مقتضای : « إِنَّ الْأِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِنْتَعَىٰ \* أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ (۳) » طغیان و تجاوز از حدود الهیہ نموده ، به تجدید فساد در ارض .

لهذا حق تعالی مجدداً به مکافات اعمال آنها را به عقوبات و استیلاى عدو

مبتلا نموده ، كما أخبر فى القرآن : « فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِهِ لِيُسْوَأُوا أَوْ أَوْجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ (۴) » ، یعنی : بیت المقدس ، « كَمَا دَخَلُوا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُبَيِّرُوا مَا عَلَوْا تَبِيرًا (۵) » ، باز بعد از ابتلا نادم شده استغاثه نموده ، و خدا فساد را از آنها دفع نمود ، كما قال : « عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ (۶) » ولی بدانید « إِنَّ عُدَّتُمْ عِدْنَا (۷) » یعنی : اگر شما عود نمودید به فساد و معاصی و ارتکاب شهوات نفسانیہ ، « عُدْنَا » یعنی :

ص: ۲۸۲

۱-۲ - سوره مبارکه اسراء ، آیات ۴ و ۵ .

۲-۳ - همان ، آیات ۶ و ۷ .

۳-۴ - سوره مبارکه علق ، آیات ۶ و ۷ .

۴-۱ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۷ .

۵-۲ - همان .

۶-۳ - همان ، آیه ۸ .

۷-۴ - همان .



باز ما هم عود خواهیم نمود به فساد و عذاب شما کما قیل :

گفت ان عدتم کذا عدنا کذا نحن زوجنا الفعّال بالجزاء(۱)

« وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۲) » ، یعنی : ما قرار داده ایم همیشه اوقات جهنم دارِ طبیعت را که مورد آلام و صدمات است بر کافرین و جاحدین و متمردین از اوامر و نواهی خود حصیراً ، اُی محبساً محصوراً ؛ زیرا که جهنم خدا محدود به محلّی دون محلّی نیست بلکه ،

هر کجا خواهد خدا دوزخ کند اوج را بر مرغ ، دام و فح کند(۳)

کما قال تعالی : « يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۴) » ، کما قیل :

هم ز دندان برآرد دردها تا بگوئی دوزخ است و ازدها(۵)

بالجمله ، مؤید مطلب مذکور است فقره دعا :

### هلاکت و محرومیت به واسطه اعمال و شهوات

عَمَلِي أَهْلَكَنِي، وَ هَوَايَ أَرْدَانِي، وَ شَهَوَاتِي حَرَمَتْنِي.

اهلک : - بالتحریک - الشیء الذی یهوی و یسقط ، و الهلاک : العطب .

و الهواء : مصدر ، هواه إذا أحبّه ، یقال : فلان اتّبع هواه ، اُی اتبع میل نفسه ؛ لأنّه یهوی صاحبه فی الدنیا فی کلّ داهیه ، و فی الآخره إلى الهاویه . التردی : أيضاً السقوط .

ص: ۲۸۳

۱-۵ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۶۸۴ ، « وخامت کار آن مرغ » .

۲-۶ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۸ .

۳-۷ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۹۶ ، « در بیان آن که شناسای قدرت حق نپرسد » .

۴-۸ - سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۵۴ .

۵-۹ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۹۷ ، « در بیان آن که شناسای قدرت حق نپرسد » .

و فی الدعاء: «أعوذ بك من الهوى المردیه(۱)»(۲)، أي المهلكه . و «أعوذ بك من مردیات سخطك»(۳).

و الشهوه: هی اشتیاق النفس الی الشیء، و فی الحدیث: الجهنم(۴) محفوفه باللذات و الشهوات.(۵)

و أيضاً قال الداعی: - هضمًا لنفسه - اعمال ناشایسته من مرا أوقفنی فی الهلكه، یعنی: هوا و میل نفسانی من مرا ساقط نموده است از مقامات عالیه مقربین، و اشتیاق نفس من به لذات فانیه دنیویه محروم و ممنوع کرده مرا از جوار رب العالمین، و وارد و قریب نموده است مرا به معاشرت و مجاورت جهّال و شیاطین متمردین .

زیرا که هر عملی از اعمال شرّیه و خیریه لازمہ[ای] دارد که چون ظلّ لاینفک ملازم او است، کما ورد: «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ(۶)» .

و قال تعالی: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ(۷)»، یعنی: جزای مناسب او را از مشوبت و عقوبت ملاحظه می نماید در دنیا و عقبی . پس بنابراین آنچه مشاهده می شود بر اشخاص از عزّت و ذلّت، و فقر و مسکنت، تعب و رفاهیت تمام مقتضای نتایج اعمال خود آنها است .

### عدم تساوی زندگی اصل ایمان با فاسقان

و چون جهّال و طبعیین و دهریین این اختلافات حالات مردم را از بلا و ابتلا

ص: ۲۸۴

۱-۱ - در مصدر: اعوذ بك من التردی .

۲-۲ - بنگرید: مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۷۰ .

۳-۳ - همان مصدر .

۴-۴ - اصل: جهنم .

۵-۵ - در چند سطر بعد متن کامل حدیث آمده است .

۶-۶ - روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۲۱؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۷۸ .

۷-۷ - سوره مبارکه زلزله، آیات ۷ و ۸ .

نسبت به اقتضای دهر داده و امور اتفاقیه فرض نمایند ، لهذا حقّ تعالی بر ردّ عقیده باطله آنها خبر می دهد : « أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۱) » ، یعنی : آیا گمان کرده اند کسانی که کسب اعمال سوء از فسق و فجور و معاصی منهیة نموده آن که ما قرار می دهیم آنها را با اهل ایمان و صاحبان اعمال صالحه مرضیه ، مساوی محیا و ممات هر دو فرقه را؟

المحیا : هو عموم ما كان لهم من الخيرات و وجوه النعم و المنافع و ما يبقون به في الدنيا ، كالمعاش و ما يتعيشون به من المسكن و المطعم و المشرب و الملبوس و المركوب و المنكوح و جميع ما يحتاجون اليه في حياه الدنيا .

و الممات : هو ما يرد على الإنسان قبل موته ، و يكون بسببها موت الإنسان ، كالآلام و الأقسام و الأوجاع .

که ما حصل کلام الهی آن که : باید این گمان را نکنند فسقه و عاصین که ما موازی قرار دادیم معایش و لوازم زندگی آنها را و اسباب موتشان را با اهل ایمان و اعمال صالحه بلا تفاوت ؛ چه این گمان و عقیده مطابق واقع نفس الامر نیست ، بل « سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲) » ، خیلی بد فهمیده و بد حکم می کنند .

زیرا ما آنها را که ایمان حقیقی و اعمال نیک که مأمور به آنها است دارند ، عموماً در تمام معایش و زندگیشان لذت و راحت داده ایم به تهیه جمیع ملزومات ، کما قال تعالی : « فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (۳) » ، یعنی : زندگی با لذت و وقت انقضاء اجل محدود هم آنها را از دنیا برده ایم به ادنی سببی و سهل سقمی ، به خلاف اهل فسق و عصیان که اگر چه به ظاهر در او جمع اموال و اولاد و اثقال است ، علاوه که از

ص: ۲۸۵

۱-۱ - سوره مبارکه جاثیه ، آیه ۲۱ .

۲-۲ - همان .

۳-۳ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۹۷ .

آنها راحتی ندارند ، آنها را اسباب رنج و عذابشان قرار داده ایم به مقتضای : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۱) » .

چنان که ممات آنها یعنی آن اسبابی که قبل از موت بر آنها وارد می شود از

آلام و اسقام و اوجاع در کمال زحمت و مشقت و طول مدت مرض ، و ألم ارواح خبیثه آنها از بدن عنفاً و قهراً نزع می شود ،  
کما قال تعالی : « وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا (۲) » ، نازعات : هی الملائکه التي ینزعون أرواح الکفار عن أبدانهم بالشده . قال تعالی : « وَ  
مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ (۳) » .

اعنی اگر ایراد شود حدیث : « الدنيا سجن المؤمن و جنه الکافر » (۴) ، گوئیم : این اشاره به آن است که از برای مؤمن حقیقی  
در آخرت درجات و مقاماتی است که اگر آن مقایسه شود عیش و زندگی لذیذ او در دنیا آن همه لذت دنیویه او نسبت به او  
، عین جهنم و دوزخ است .

کما ورد : « اللهم إن العیش عیش الآخره » ، (۵) چنان که برای کافر و منافق در کاتی است در آخرت که اگر قیاس شود به  
تعبات دنیویه او در کمال رنج و شدت ، باز زندگی دنیا برای او بهشت خواهد بود ، کما قیل :

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان (۶)

ص : ۲۸۶

۱-۴ - سوره مبارکه توبه ، آیه ۵۵ .

۲-۱ - سوره مبارکه نازعات ، آیه ۱ .

۳-۲ - سوره مبارکه طه ، آیه ۱۲۴ .

۴-۳ - الفقیه ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ ؛ أعلام الدین ، ص ۱۹۲ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۱۶ ، ص ۱۷ و ج ۲۴ ، ص ۲۴۵ .

۵-۴ - بحار الانوار ، ج ۲۰ ، ص ۲۳۸ .

۶-۵ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۸۱۸ ، « تمامی حکایت آن عاشق که از عسس گریخت » .

قوله عليه السلام: فَأَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ سُوءَآلَ مَنْ نَفْسُهُ لَاهِيَةٌ لَطُولٍ (۱) أَمَلِهِ.

بدان که: «نفسه» گاهی اطلاق می شود بر ذات انسان، كما قال تعالى عن لسان عيسى: «تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ (۲)»، ای تعلم ما فی ذاتی و لا أعلم ما فی ذاتک. و گاهی اطلاق بر قلب می شود، که مراد مرتبه [ای] از مراتب سبعة نفس است، و در کلام امام مقصود، معنی ثانی مراد است، كما فی قوله تعالى: «لَاهِيَةٌ قُلُوبُهُمْ (۳)»، ای مشغوله بالباطن عن الحق و تذکره. يقال: تلهيت و

لهيت عنه إذا شغلت عنه و تركته، قوله تعالى: «أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۴)»، یعنی أشغلكم التفاخر و كثرة الأموال و الأثقال عن الله و عن ذكر الآخرة، «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» رأی، حَتَّى أدخلكم مقابر الأبدان، لأنَّ البدن الأخرى قبر الروح (۵)، أو أشغلكم النزول بعالم الكثرات و بعدكم عن عالم الوحده «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ». یعنی: توجه به كثرت اموال و اولاد به درجه [ای] شما را از عالم آخرت که عالم وحدت است باز داشت که میل و قصد نمودید مقابر ابدان را، یعنی از كثرت غفلت و اعراض آخرت فقط مقصود خود را حیات دنیوی و صحت بدنی قرار دادید، چه دنیا مقبره است و ابدان دنیوی به منزله تابوتی است که ارواح در او مدفون و محبوسند، كما قال مولانا امیرالمؤمنین عليه السلام:

و فی الجهل قبل الموت موت لأهله، و أجسادهم قبل القبور قبور (۶)

چه، حیات دنیا نسبت به حیات آخرت، نوم و موت است از باب اتحاد معنای نوم و موت؛ لأنَّه يزول معها الحسن و الحركة و لا شكَّ أنَّ الانسان مادام كونه فی

ص: ۲۸۷

۱-۶- اصل: بطول.

۲-۷- سوره مبارکه مائده، آیه ۱۱۶.

۳-۸- سوره مبارکه انبیاء، آیه ۳.

۴-۱- سوره مبارکه تکاثر، آیات ۱ و ۲.

۵-۲- اصل: لروح.

۶-۳- دیوان علی علیه السلام، ص ۱۷۹.

الدنيا نائم بمقتضى: «الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا» (١)، وقال تعالى: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (٢)»، و الموت الاضطرارى الانتباه، و البعث من النوم، لذا يقولون الارواح بعد الموت: «مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا (٣)».

و يوم الموت: يوم القيامة. بمفاد: «من مات فقد قامت قيامته» (٤)، وقال تعالى: «تُمْ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (٥)»، كما قال فى موضع آخر: «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ تُمْ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى (٦)».

لذا قال: «تُمْ أَمَاتُهُ فَأَقْبِرُهُ (٧)»، أى أماته فى الحياه الدنيا، فأقبره فى البدن؛ لأنّ القبر الغلاف، و هو شىء يوارى فيه.

«تُمْ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (٨)»، أى أحياءه و أيقظه بالموت الاضطرارى و بعثه بحياه الأخرى (٩) التى هى حقيقه الحياه، كما قال تعالى: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (١٠)»، و قيل:

مردہ دلا قبر تن خاکی است زندہ شو از عشق و در آی از قبور

الامل فى عنوان الدعاء: الرجاء، و هو ضدّ اليأس، و فى الحديث: «من أطال الأمل أساء العمل (١١)»؛ و أيضاً: «طول الأمل ينسى الآخرة (١٢)» لأنّ من لوازم طول الأمل حبّ الدنيا؛ فاذا أنس الانسان بها و لذاتها ثقل عليه مفارقتها.

ص: ٢٨٨

١-٤ - مجموعه ورام، ج ١، ص ١٤٥؛ خصائص الأئمه، ص ١١٢؛ بحار الأنوار، ج ٧٠، ص ٣٩.

٢-٥ - سورة مبارکه زمر، آیه ٣٠.

٣-٦ - سورة مبارکه یس، آیه ٥٢.

٤-٧ - بحار الأنوار، ج ٥٨، ص ٧ و ج ٧٠، ص ٦٥.

٥-٨ - سورة مبارکه مؤمنون، آیه ١٦.

٦-٩ - سورة مبارکه انعام، آیه ٦٠.

٧-١٠ - سورة مبارکه عبس، آیه ٢١.

٨-١ - همان، آیه ٢٢.

٩-٢ - کذا صحیح: بالحياه الأخریه.

١٠-٣ - سورة مبارکه عنکبوت، آیه ٦٤.

١١-٤ - بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ١٣؛ شرح نهج البلاغه، ج ١٨، ص ١٥٥.

١٢-٥ - الکافی، ج ١، ص ٤٤؛ أعلام الدین، ص ٨٩؛ خصائص الأئمه، ص ٩٦.

پس ما حصل کلام امام علیه السلام آن که سؤال تضرع و استغاثه می نمائیم تو را ای رب و مالک و مدبر و اولی به تصرف در امور خودم ، سؤال کسی که مشغول است قلب او از حقّ به ذکر باطل دنیا به سبب طول آرزوهای نفسانی و حبّ الشهوات .

### غفلت بدن

قوله علیه السلام : وَ بَدَنُهُ غَافِلٌ لِّسُكُونِ (۱) عُرْوَقِهِ .

بکثره النعم علیه .

أولاً بدان که : غفلت و انتباه و آگاهی بالذات مستند به ارواح است ، و نسبت دادن او را در فقره دعا به بدن مجازی است نه حقیقی ، چه بدن بما هو بدن قطع نظر از اضافه روح حیوانی به او چون سایر جسادات خالی از آثار است ، و تمام آثار او از حسّ و حرکت در ایاب و ذهاب و مشاعر ظاهره و باطنه و ارادت و غفلت و ایقاز او به واسطه روح اضافی است که عین این آثار و صفات است .

چنان که سکون بدن بذاته است و محرّک او یمیناً و شمالاً روح است ، و غفلت بدن به سبب سکونت عروق او به جهت زیادتی و وفور نعمت بر او ، که مفاد فقره دعاء (۲) اشاره به راحت و تمتّع او است به غلبه نعم ظاهریه از عموم لوازم معاشیه به

تنعمات دنیویه از مأکول و مشروب و ملبوس ، و اشتمال او بر نعم باطنیه ، لاسیما نعمت صحّت و عافیت که اعظم نعماء الهیه است .

و چون سکون بدن و عروق او مطلقاً موجب راحت است از این حیث چون نوم باعث بر سکونت بدن است از حرکات عنیفه ظاهریه از قبیل کوشش و تلاش در تحصیل منافع دنیویه ، و موجب سکون از حرکات فکریه در جلب شهوات و حرکات غضبیه برای دفع منافر ، چون از تمام اینها بدن در نوم ساکن است ، لهذا

ص : ۲۸۹

۱- ۶- اصل : بسکون .

۲- ۷- اصل : + است .

حق تعالی او را راحت انسان خوانده ، و قال : « وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۱) » ، ای سکوناً و انقطاعاً عن الأعمال الشاقه العنيفه ، الموجب للتعب و تحليل الرطوبات .

پس سکونِ مطلقِ راحت است ، چنان که حرکات مطلقاً زحمت ، و آن حرکات بدنیه هم که مورث رنج است ، یا اختیاری است که فهمیدی در کسب معاش و حرص ، و یا حرکات بدن و عروق او اضطرابی است ، چون در امراض و اسقام که از این حرکات اضطرابی تعبیر به ضربان شده ، كما يقال : ضرب العرق ضرباً و ضرباناً إذا تحرّك بقوه ، و ضرب بعضها بعضاً من الاضطراب ، و هو الحركه و الضربان . شده الألم الذي يحصل في الباطن من قولهم : ضرب الجرح ضرباناً ، إذا اشتدّ وجعه و هاج ألمه .

این است که مراره که او را در وجود حیوان زهره خوانند که باعث و مصبّ صفرا است چون در وجود انسان به قرار غیر طبیعی به هیجان و حرکت آمده ، غلبه نماید به حرارت و حدّت خود ، سایر اخلاط را فاسد گردانند ، به وجهی که تیز و سوخته شود به درجه [ای] که صحت و افعال بدن تباه گردد و اعتدال مزاج زایل شود ، و در انسان اضطراب و بدخوئی و غضب پدید آید .

و چون مواد در تجاوز عروق متعفن گردیده حُمّیات مطبّقه و محرّقه حادث شود ، و این به وجهی نمونه و عبارت باشد از سلاسل و اغلال و عذابِ دوزخِ دار طبیعت ، از این باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « إِنَّ الْحَمِيَّ مِنْ فِیْحِ جَهَنَّمَ فَاطْفُوها بِالماء البارد » (۲) .

و سکونت عروق که آثار کثرت نعماء شمرده اند به واسطه نبودن این هیجان و این حرکات اضطرابی عروق است به سبب وقوع اختلالات در آنها ، از این است

ص: ۲۹۰

---

۱-۱ - سوره مبارکه نبأ ، آیه ۹ .

۲-۲ - السنن الکبری ، ج ۱ ، ص ۲۲۵ ؛ مسند أحمد ، ج ۲ ، ص ۲۱ ؛ شرح أصول الکافی ، ج ۱۲ ، ص ۴۶ .



که حکیم حاذق از حرکات مختلفه غیر طبیعی نبض - که عرقی است متصل به کبد - استنباط مرض بدن و فساد اخلاط اربعه را می نماید .

[قوله عليه السلام : وَقَلْبُهُ مَفْتُونٌ بِكَثْرَةِ النَّعْمِ عَلَيْهِ]

## تفکر و جایگاه آن

قوله عليه السلام : وَفِكْرُهُ قَلِيلٌ لِّمَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ.

یعنی : سؤال من از تو سؤال کسی است که فکر او کم است در اموراتی (۱) که بالمآل صائر و راجع به او است از امور عقوبات عاجله دنیویه بر طبق جزای اعمال او ، و از امورات طولیه اخروییه که به او رجوع کننده است ، از قبیل واردات عالم برزخ و حشر ارواح و مواقف قیامت ، الذی يحصل الاطلاع علیه بعد الموت ، كما في الدعاء : « أعوذ بك من هول المطلاع » (۲) .

و چون فکر در این امورات وارده مستقبله ممدوح است ، لذا ورد : « تفکر ساعه خیر من عبادہ ستین سنه (۳) » ، به واسطه آن که فکر توصل الی اللہ است ، و العبادہ توصل الی ثواب اللہ ، و الذی یوصلک الی اللہ خیر مما توصلک الی غیر اللہ ؛ و لأنّ الفکر عمل القلب و الطاعه عمل الجوارح و القلب ؛ فالقلب أشرف من القلب ، و الفکر أعلى من العمل ، لهذا أمر رسول اللہ بالتفکر فی آثار و آیات صنایع اللہ ، و قال : « تفکروا فی آلاء اللہ و لاتتفکروا فی ذات اللہ » (۴) ، لأنّ ذات اللہ غیر متناه ، محیط

ص: ۲۹۱

۱-۱ - کذا و همچنین در سایر موارد .

۲-۲ - الإقبال الأعمال ، ص ۳۷۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۵ ، ص ۲۴۶ .

۳-۳ - بحار الانوار ، ج ۶۶ ، ص ۲۹۲ .

۴-۴ - مجمع الزوائد ، ج ۱ ، ص ۸۱ ؛ المعجم الأوسط ، ج ۶ ، ص ۲۵ ؛ الجامع الصغير ، ج ۱ ، ص ۵۱۴ .

بالاشیاء و عقول البشر متناهٍ محدود محاط . و احاطه محدود متناهی بر محیط غیر متناهی لایجوز ، كما قيل :

به عقل نازی حکیم تا کی به فکرت این ره نمی شود طی

به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا(۱)

## فکر و نظر

والتفکر : التأمل ، و هو ترتب أمور معلومه فی الذهن لیتوصل بها الی المطلوب علماً و ظناً . والنظر : أيضاً تأمل الشیء ، و النظر والفکر یطلب بها العلم و الظن . و چون نظر و فکر به حسب معنی واحدند و ممدوح ، حق سبحانه و تعالی ، لهذا قال : « أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ (۲) » إلى آخره .

و چون فهمیدی که عالم دو عالم است : عالم ملک و عالم ملکوت ، که از عالم ملک تعبیر شده به عالم خلق و دنیا و شهادت و ظاهر ؛ و از عالم ملکوت به عالم امر و آخرت و باطن و غیب و عالم ارواح .

پس مفاد کلام الهی آن که : آیا نظر و تأمل و تفکر نمی نمایند در ملکوت سماوات و ارض ، یعنی در عالم ارواح و نفوس متعلقه به اجسام سماوی و نفوس و ارواح مدبره ارضی ، که از اولی در لسان شرع به ملائکه اعلی تعبیر شده ، و از ثانی به ملائکه ملأ ادنی . « و ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ (۳) » اشاره به عالم مُلک و خلق است ، چنان که ملکوت اشاره به عالم امر ، « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْإِعْرَاقُ (۴) » .

یعنی : آیا نیز تأمل و تفکر نمی کنند در اجسام صافیه علویه سماویه و ابدان و

ص: ۲۹۲

۱-۱ - شعر از میر مشتاق اصفهانی می باشد .

۲-۲ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۸۵ .

۳-۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۸۵ .

۴-۴ - همان ، آیه ۵۴ .

هیاکل سفلیه ارضیه ، که غرض از تحریص و ترغیب نظر و فکر در روحانیات نفوس قدسیه و ملائکه مجردة ملکوتیه - که چگونه آنها مظهر تنزیه و تقدیس خدا و مبرز آثار و حکم لاتعدّ و لاتحصای باری تعالی اند ، و نظر در اجسام سفلیه که چگونه حاوی صنایع و بدایع مبدع و موجد حقیقی اند - به واسطه این است که از فکر و نظر در اینها به نظر اعتبار برای انسان مقام ایمان و یقین و معرفت کامل حاصل شود به وجود مُبدع حکیم و صانع و مخترع قدیم ؛ چه مقصود اصلی از

خلقت بشر نیل آنها است به این درجه از ایمان و معرفت یقینی .

چنان که می فرماید : آیا نظر نمی نمایند و حال آن که بسا باشد که : « قَدْ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ (۱) » ؟ ، یعنی : نزدیک شده باشد اجل محدود و توقّف آنها در دنیا به واسطه کسب و تحصیل این معرفت و ایمان از تأمل و مشاهده این مبدعات و مخترعات و مکونات .

### تکمیل ایمان و یقین در دنیا

و چون تکمیل و تحصیل ایمان و یقین که علّت غائی ایجاد نوع انسان است موقوف به دنیا است از دیدن این آثار و آیات بدیعه ، و در عبور از دنیا که مزرعه آخرت است ، و آخرت « یوم حصاد » اوست ، نیل ایمان و معرفتی که مُثمر ثمر است ممکن نیست . لهذا فرماید : « وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۲) » ، اگر چه بعضی از مفسرین « حدیث » را قرآن گرفته اند ، و ضمیر « بعده » را راجع به قرآن نموده اند ، یعنی به کدام کلام و اخبار بعد از قرآن ایمان می آورند ، و حال آن که کلام آسمانی در قرآن ختم است .

ولی چون در ما تقدّم آیه شریفه ابدأ ذکر « قرآن » نیست که مرجع ضمیر

ص: ۲۹۳

۱-۱ - همان ، آیه ۱۸۵ .

۲-۲ - همان ، آیه ۱۸۵ .

«بعده» واقع شود، ممکن است که از حدیث مراد امر جدید حادث که همان انتهاء و انقضاء اجل مسمی، و ضمیر «بعده» راجع به وقوع موت باشد، یعنی پس از انقضای اجل و مدت عمر دنیوی که موضوع برای اکتساب ایمان و تحصیل معرفت است به کدام امر بعد از وقوع او ایمان پیدا خواهید کرد، با آن که تهیه ایمان به واسطه وجود شرایط او مقید و مخصوص به دنیا است، و در آخرت ابدأ مفید نیست.

و بعضی از مفسرین چون نیشابوری(۱) و غیره مرجع ضمیر «بعده» را «نظر» که در مقدم آیه است دانسته اند، یعنی به چه امر دیگر بعد از نظر و فکر که در دنیا برای آنها حاصل می شود دیگر ایمان می آورند؛ چه ایمان حقیقت ایقان است، و

یقین از نتایج علم است، و علم پیدا نمی شود مگر از طریق نظر و فکر و استدلالات قواعد منطقیه برهانیه.

از اینجا است که متفکرین در امر سماوات و ارض ممدوح حقّ اند به اولوالالباب، یعنی ذوالعقول قال تعالی: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (۲)»، و جای دیگر: «لَا آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۳)»، كما قيل:

تفکر کن در خلق سماوات که تا ممدوح حقّ گردی در آیات(۴)

### غلبه آرزو و فتنه هوی

قوله عليه السلام: سؤَالَ مَنْ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْأَمَلُ، وَ فتنَةُ الْهَوَى.

یعنی: سؤال و ابتهاج من به تو سؤال کسی است که غلبه کرده است بر او آمال

ص: ۲۹۴

۱-۳ - غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۳، ص ۳۵۷.

۲-۱ - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۹۰.

۳-۲ - سوره مبارکه رعد، آیه ۳.

۴-۳ - گلشن راز، شبستری، «قاعده تفکر در آفاق».

و آرزو، و سؤال کسی که مبتلا و معذب نموده است او را هوای نفس اماره بالسوء .

زیرا که تمام فتنه و فساد اعمال و اخلاق و ابتلاء به واردات سوء کلیه منشأ و مصدر آنها هوی است، از باب آن که چنان که علم مبدأ اخلاق حمیده است، هوی مبدأ اوصاف ذمیمه است، اگر چه به ظاهر اوصاف ذمیمه نتایج نفس و ابلیس اند؛ اما چون هوی بر همه محیط است زیادت و نقصان ایشان متعلق به جنبش او است، چون آدم و حوا به هم عقد بستند و از مقاربت و مخالطت ایشان با یکدیگر صورت ذریه از اولاد آدم پیدا شدند، نیز از امتزاج آن دو در ولادت معنویه هوی متولد گردید، و بر حسب الهام فجور و تقوی نفس اماره و لواحه را هوی در حرکت آورد .

بالجمله، متابعت هوی و ضلالت و شقاوت بنی آدم و غلبه او بر ایشان به حدی است که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فرمود: «الهُوَى أَوْلُ إِلَهٍ عُبِدَ فِي الْأَرْضِ» (۱)، پس تمام فتنه و عذابهای دنیوی و اخروی از نتیجه هوی است، چنان

که مخالفت این طاغوت موجب و مستوجب فوز دنیا و آخرت و دخول جنه المأوی است، کما قال تعالی: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» (۲).

و خوف از مقام ربّ چنان که معصوم فرموده، این است که: «من علم أنّ الله تعالى يعلم ما تصوّر الانسان في نفسه و يسمع ما يقول فيه الملائـ و الخلائـ من [الـ] أقوال الشنيعة، و يبصر كلّ ما يصدر منه من الأفعال القبيحة المنهيّة، و ذلك العلم يحجزه و يمنع عن عموم المعاصي و التفكّرات السخيفه و الأقوال الشنيعة و الأفعال الذميمة المنهيّة، فهذا ممّن خاف مقام ربّه و نهى نفسه عن الخطأ» (۳)، فله

ص: ۲۹۵

۱-۴ - بسنجید: شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۲۷ و ج ۲، ص ۶۱.

۲-۱ - سوره مبارکه نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

۳-۲ - این عبارت ناظر به مأثور ذیل است: «من علم أنّ الله يراه و يسمع ما يقول و يعلم ما يعمل من خير أو شرّ فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال، فذلك الذي خاف مقام ربّه و نهى النفس عن الهوى». الكافي، ج ۲، ص ۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۶۴.

فی الدنيا الفوز بمطلوبه و فی الآخره الجنه مأواه و منزله ، لذا قال المولوی قدس سره :

از پی آن گفت حق ، خود را سمیع تا ببندی لب ز گفتار شنیع

از پی آن گفت حق ، خود را بصیر تا بود دید ویت هر دم نذیر

از پی آن گفت حق ، خود را علیم تا نیندیشی فسادى را ز بیم(۱)

### سلطنت دنیا بر انسانها

قوله عليه السلام : وَ اسْتَمَكَنْتَ مِنْهُ الدُّنْيَا(۲) ، وَ أَظَلَّهُ الْآءَ جَلُّ .

التمكّن : السلطنه و القدره و الاستقامه ، و مكّن فلان عند السلطان : أى عظم عنده . و تمكّن منه : أى قدر عليه . و له مكنه أى قوه و شدّه ، يقال استمكن الرجل من الشىء ، أى استولى و قدر عليه .

الأجل : هو وقت المضروب المحدود فى المستقبل ، و قيل الأجل ، الموت . قال تعالى : « وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِى أَجَّلْتَ لَنَا(۳) » أى الوقت والزمان الذى فرضت و عينت ،

و هو أجل مسمى فى علم الله ، و اللوح المحفوظ فى الدعاء : « أسألك ايماناً لا أجل له دون لقائك(۴) » ، أى لا منتهى له دون لقائك ، يعنى : أموت عليه و لاقيك فيه (۵) .

و الظلّ والظلل : هى ما غطى و ستر من سحاب أو جبل أو نحو ذلك و الظل :

ص: ۲۹۶

۱-۳ - مثنوى معنوى ، مولوى ، د ۴ ، ص ۸۲۸ ، « غرض از بصیر و سمیع و علیم گفتن خدا را » . (با تقدیم و تأخیر در ابیات) .

۲-۴ - اصل : الدينار .

۳-۵ - سورة مبارکه انعام ، آیه ۱۲۸ .

۴-۱ - الكافى ، ج ۲ ، ص ۵۸۵ ؛ البلد الأمين ، ص ۲۱۳ ؛ مصباح الكفعمى ، ص ۵۹۹ .

۵-۲ - مجمع البحرين ، ج ۱ ، ص ۴۱ ، و در آن « و الأليک » آمده است .

بمعنی الدنوّ و القرب [و] الإحاطه ، كما ورد « يا أيها الناس قد ظلّكم (۱) شهر رمضان » (۲) ، أي قرب بكم و صار ظلّاله عليكم ، عبّر بذلك وصوله .

پس ما حصل عنوان فقره دعا آن که سؤال و تضرّع من از تو سؤال کسی است که استیلا و سلطنت و قوّه و غلبه نموده است بر او دنیا و حبّ دنیا که « رأس كلّ خطيئه » (۳) است .

و « أظله لأجل » یعنی : احاطه پیدا کرده و قریب شده او را اجل که انتهای عمر معینه دنیویه باشد ، و قریب اجل اقتران و بروز و ظهور آثار و علامت او است از نقصان بُنیه و اسقاط اضراس ، و ضعف باصره و سامعه و ذائقه و شامّه ، و قلت قوه باه و غیره که از شرایط و امارات قیامت و موت است ، كما قال تعالى : « فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (۴) » ، ساعت یکی آن اسماء قیامت است و قیامت صغری موت است ، چنان که ذکر شد حدیث : « من مات فقد قامت قیامته » (۵) ، یعنی : آیا انتظار دارند الا این که بیاید آنها را موت بغتّه - ای فجأه و دفعه - بدون گمان و سابقه آنها که خود را مهیّا نموده باشند .

و چون استفهام انکاری است ، به معنی نهی است ، یعنی نباید جز این ورود موت انتظاری داشته باشند به مقتضی : « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ (۶) » ، با آن که « فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا » ، یعنی : دیگر چه جای انتظار است ، و حال آن که آمده است شرایط و امارات و علامات قیامت و موت از همان آثار

نقایص بدنیه که مذکور گردید ؛ چه قوای جسمانی متناهی التأثیر و التاثرند « فَأَنَّى

ص: ۲۹۷

۱-۳ - اصل : اظلتکم .

۲-۴ - بسنجید : مجمع البحرین ، ج ۵ ، ص ۴۱۶ .

۳-۵ - الکافی ، ج ۲ ، ص ۱۳۰ ؛ الخصال ، ج ۱ ، ص ۲۵ ؛ روضه الواعظین ، ج ۲ ، ص ۴۴۱ .

۴-۶ - سوره مبارکه محمد ، آیه ۱۸ .

۵-۷ - پیش از این مصادر آن گذشت .

۶-۸ - سوره مبارکه احزاب ، آیه ۲۳ .

لَهُمْ إِذَا حَيَّاهُ تَهُم ذِكْرَاهُمْ (۱)»، یعنی: چه چیز است آنها را این انتظار و غفلت در صورتی که آمده است ایشان را ذکر أهم یعنی آن اموری که متذکر می نمایند آنها را به معاد و قیامت و ارتحال از دار فنا به دار بقا، که خود را مهیّا و مستعدّ نماید.

و ابدأ در آنها حال انتباه از نوم غفلت نیست، «بل اذا ماتوا انتبهوا» (۲). لذا ورد فی الدعاء: «اللهم ارزقنی (۳) التجافی عن دار الغرور والانا به الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل حلول الفوت» (۴)، و قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام:

إلام تجر أذیال التصابی و شیبک قد نضا (۵) برد الشباب (۶)

طمعت إقامه فی دار ظعن فلا تطمع فرجلک فی الرکاب

بلال الشیب فی فودیک نادى بأعلى الصوت حی علی الذهاب (۷)

### رَبِّ و ولی حقیقی

قوله علیه السلام: سُوءَآلٍ مِّنْ اسْتَكْتَرْتُ ذُنُوبَهُ، وَ اعْتَرَفَ بِخَطِيئَتِهِ، سُوءَآلٍ مِّنْ لَا رَبَّ لَهُ غَيْرُكَ، وَ لَا وَلِيَّ لَهُ دُونُكَ.

الرَّبِّ: المالك و المدبّر و السيد و المرّبّی و المتمّم و المنعم و الصاحب. و هذا المعانی کلّها جایز إطلاقها علی الله تعالی. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)»، و هو توحید و تحمید و إقرار بأنّه المالك للأشياء لا غیر، و لا یشارك أحد فی ربوبیته.

الولایه بالفتح: الربوبیه، و بالكسر: التولیة و السلطان. الولی من أسماؤه تعالی، و هو المالك للموجودات، المتولی لأمرها، المتصرّف فیها بالتدبیر و القدره، قوله

ص: ۲۹۸

۱-۱ - سورة مبارکه محمد، آیه ۱۸.

۲-۲ - مصادر آن گذشت.

۳-۳ - اصل: ارزقنا.

۴-۴ - مصادر آن گذشت.

۵-۵ - اصل: نضوا.

۶-۶ - اصل: الشبابی... الرکابی.

۷-۷ - دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۸۳: با تقدیم و تأخر در دو بیت آخر.

۸-۸ - سورة مبارکه فاتحه، آیه ۲.



تعالی : « ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا (۱) » ، اى وليهم والقائم بأمرهم ، و كل من

ولى عليك أمرک فهو مولیک .

پس مفهوم فقره دعاء آن که : سؤال و استغاثه می نمایم از تو استغاثه و ابتهاج کسی که زیاد شمرده بر تو ذنوب و عصیان خود را ، و اعتراف و اقرار کرده به جرم و خطاهای خود ، سؤال کسی که نیست رب و مالک و مدبر و سید و منعمی برای او غیر تو

«ولا-ولی» ، و نیست قائم به امر و اولی به تصرف در ظاهر و باطن او سوای تو ، که ربوبیت و ولایت را حصر فرموده اند بالحقیقه به حق سبحانه و تعالی ، هر چند که در عالم ارباب مجازی که مظهر ربوبیت حق اند زیاد است ، چون افلاک تسعه که آباء علویه اند ، و چون کواکب سیاره که ربوبیت در عالم ملک دارند ، چنان که ارباب انواع که از عالم ملکوت اند ، هر یک تربیت (۲) در افراد متعلقه خود دارند .

زیرا که اولاً به تربیت و تأثیر و تدبیر حرکات افلاک و سیر کواکب است که ترتیب موالید ثلاثه - اعی نبات و معدن و حیوان - حاصل شود ، و به آثار و تربیت آنها است تکمیل مایحتاج انسان از فواکه و حبوب و کلیه مأكولات و ملبوسات و مرکوبات

آیا مشاهده نمی نمائی که اگر تخمی را در جایی بکاری با وجود جمیع شرایط ، ولی بعید باشد از اثر تابش شمس - که یکی از سیارات است - ابداً به کمال نرسیده و ثمری بر او مترتب نشود .

چنان که به الهام ارباب انواع است حرکات و سکنتات و نشو و نما و بلوغ به کمال افراد هر نوعی از انواع ؛ زیرا که قدماء از حکماء متألهین رسیده اند : « لكل

ص : ۲۹۹

۱- ۹ - سوره مبارکه محمد ، آیه ۱۱ .

۲- ۱ - اصل : ترتیب ( و همچنین موارد بعد ) .

نوع مادی طبیعی، فرد مجرد عقلانی فی عالم الإبداع مسمی برب النوع» (۱) چنان که در لسان شرع مطهر هم اشاره به آن ارباب انواع شده، که من جمله خروسی است در عرش که از تسیح او تمام افراد خروس عالم ملک به صدا و تسیح آیند، و قال صلوات الله علیه: «ثور فی تحت العرش لایرفع رأسه استحياءً من الله» (۲). که

اینها تماماً اشاره به همان رب النوع است.

پس اگرچه ارباب به امر خدا در عالم زیادند ولی حق سبحانه و تعالی رب الأرباب است و سید السادات، یعنی تمام اربابان مجازی در تحت ربوبیت اویند و مجازاً مرئی و آلت تربیت اند، لذا قال تعالی: «أَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۳)، قال المولوی (۴) قدس سره:

آسمانها است در ولایت جان کار فرمای آسمان جهان

### تنها ملجأ انسانها

قوله عليه السلام: «وَلَا مُنْفَذَ لَهُ مِنْكَ، وَلَا مَلْجَأَ لَهُ مِنْكَ، إِلَّا إِلَيْكَ».

النقذ و التنقيد: التخليص، و منه حقاً على أن استنقذه من النار، و منه: «يا منقذ الغرقى (۵)» و أمثالها.

و يقال: إلتجأ إلى الله، أى اعتصم به. و إلتجأت أمرى إلى الله، أى أسندته إليه، و فيه تنبيه على أنه اضطر إليه. و فى الدعاء (۶): «لا ملجأ ولا منجى منك إلا إليك» (۷).

ص: ۳۰۰

۱-۲ - بسنجید: إشراق هياكل النور، ص ۲۴۴؛ الشجرة الإلهية، ج ۱، ص ۴۳۳.

۲-۳ - در منابع معتبر یافت نشد.

۳-۱ - سوره مبارکه يوسف، آیه ۳۹.

۴-۲ - کذا، مولانا این بیت را از حکیم سنایی نقل کرده است، مثنوی معنوی، د ۱، ص ۱۳۹، «تفسیر بیت حکیم سنایی».

۵-۳ - التهذيب، ج ۳، ص ۹۷؛ مصباح الكفعمی، ص ۲۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۵۵.

۶-۴ - هکذا در اصل، (استشهاد به عین متن دعاء شده است!).

۷-۵ - الفقيه، ج ۱، ص ۴۶۹؛ مصباح المتعجد، ص ۳-۵؛ مفتاح الفلاح، ص ۲۷۴.

قوله عليه السلام: إلهي أسألك بحقك الواجب علي جميع خلقك.

اولاً بدان که: یک حقی است از خالق بر مخلوق، و یک حقی است از مخلوق بر خالق.

اما حق واجب خالق بر خلق آن که يعبدونه و يتذللون اليه في الرخاء و الشدة، و لا يشركون بعباده ربهم أحد، به این که تمام امورات (۱) وارده را از موت و حیات، نعمت و نعمت، یسر و عسرت، سقم و صحت، بلا و ابتلای خود را از او دانسته و

خواسته، كما قال الخليل عليه السلام: «وَ إِذَا مَرَضْتُ فَهَيَّوْا شِفَافِيْنَ \* وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِيَنِي \* وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۲)» لذا ورد في الدعاء: «يا من خلقني فسوانی (۳)، يا من رزقني و رباني، يا من أطمعني و سقاني، يا من قرّبي و أدناني، يا من عصمني و كفاني، يا من حفظني و كلاني، يا من أعزني و أغناني، يا من وفقني و هداني، يا من آنسني و آواني، يا من امانتي و أحياني (۴)».

كما قال تعالى: «وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَمَالِيهِ تَجْتَرُونَ \* ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ يَسْتَعْجِلُ بِالَّذِي بَرَّبْتُمْ يُشْرِكُونَ (۶)»، لذا قال تعالى في موضع آخر: «وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ \* وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ (۷)»، یعنی: استماع و امتثال نمود ارض به حسب تکوین امر حق را در امتداد و انبساط و حق، یعنی واجب است از برای او که یسمع امره، اذهی مخلوقه لله تعالی.

ص: ۳۰۱

۱-۶ - کذا.

۲-۱ - سوره مبارکه شعراء، آیات ۸۰ - ۸۲.

۳-۲ - مصدر: و سوانی.

۴-۳ - مصباح الكفعمی، ص ۲۵۴؛ البلد الأمين، ص ۴۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۹۲.

۵-۴ - اصل: منهم.

۶-۵ - سوره مبارکه نحل، آیات ۵۲ و ۵۳.

۷-۶ - سوره مبارکه انشقاق، آیات ۳ و ۵.

و أمّا حق الله بمعنى : الواجب و اللازم .

و أمّا حق العباد فهو بمعنى : الجدير من حيث إنّ الاحسان الى من لم يتخذ ربّاً سواه مطابق للحكمه ؛ قوله تعالى : « وَ كَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (١) » ، أى ايجاباً حققت عليه القضاء .

و أمّا حق المخلوق بر خالق خود اين است كه مادامى كه آنها را به خلاف اراده و ميل طبيعى آنها به حيات مستعار دنيويّه محبوس نموده ، بر او است كه هر كس را به قدر لياقت و استحقاق خود تمام ما يحتاج كه اسباب تعيش او است كما هو حقه برساند ، تا انقضای اجل مسمى ، به مفاد : « وَ مِمَّا مِنْ دَائِهِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا (٢) » ، چه خلق ، عيال الله اند به مقتضای : « الخلق عيال الله ، أحبهم الى الله أنفعهم لعيله و أبغضهم الى الله أضرهم لعيله » (٣) . و بر معيل است عقلاً و عرفاً ايصال

رزق و ما يحتاج عيال .

### واجب الوجود و حق بودن او

الحقّ : من أسماء تعالى ، و هو الموجود المتحقّق وجوده و الهيته (٤) ، و هو واجب الوجود ؛ لأنّ الشىء بالحصر العقلى :

[الف] : إمّا واجب الوجود ، و هو الذى ثبت وجوده بذاته من غير علّه ، و لا يطرده عليه العدم بأى نحو كان ، و واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جميع الجهات ، أى واجب العلم والقدره ، واجب الاراده قديم بالذات ، لأنّه إن كان حادثاً يلزم أن يكون محتاجاً الى محدث ، و المحتاج الى الشىء لا يكون واجباً بذاته .

و يجب أن تكون صفاته واجبه عين ذاته ؛ لأنّها إن كان زائده عارضاً (٥) عليه ، كان

ص: ٣٠٢

١-٧ - سورة مبارکه روم ، آيه ٤٧ .

٢-٨ - سورة مبارکه هود ، آيه ٦ .

٣-٩ - بسنجيد : الكافى ، ج ٢ ، ص ١٦٤ ؛ النوادر ، ص ١١ ؛ دعائم الإسلام ، ج ٢ ، ص ٣٢٠ : « الخلق عيال الله فأحب الخلق إلى الله من نفع عيال الله و أدخل على أهل بيت سروراً » .

٤-١ - مجمع البحرين ، ج ٥ ، ص ١٤٨ .

٥-٢ - كذا ، صحيح : عارضه .

مفتقراً الى العله . و العله إما ذاته أو غير ذاته .

إن كان عين ذاته لزم أن يكون عين الذات فاعلاً و منفعلًا .

و إن كان غير ذاته ، و الغير إما واجب أخرى و إما ممكن .

على الأولى لزم تعدد الواجب .

و على الثاني احتاج الواجب في أوصافه و كمال ذاته الى الممكن ، تعالى عن ذلك علوًا كبيرًا .

[ب]: و إما ممكن الوجود .

[ج]: او ممتنع الوجود .

والممكن هو الذى يكون الوجود و العدم الى ذاته مساوياً و فى وجوده محتاجاً الى الواجب حتى يطرد عنه و يسلب أنحاء العدم و يربح طرف وجوده على طرف عدمه ، و هو امكان الخاص . و أجزاء العالم داخل فى تحت هذا الامكان ، و الممكنات فى حكم ممكن واحد ، محتاجه الى مرجح زائد على ذاته .

### اسماء الهى و اقسام آن

قوله عليه السلام : وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي أَمَرْتَ رَسُولَكَ أَنْ يُسَبِّحَكَ بِهِ .

أولاً بدان كه : اسماء الله كثير است ، به اعتبارى سيصد و شصت ، و به اعتبارى تسعه و تسعين اسماً ، و كلّها حسنى ، كما قال تعالى : « وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا (١) » ؛ لكن بعضها حسن ، و بعضها أحسن ؛ زیرا كه پاره [ای] از آنها جامعه معانى كثيره اند ، و بعضى دال بر معنى مفرده .

آن كه دلالت بر معانى متعدده دارد ، اسم اعظم است ؛ چون لفظ الله .

و به وجهى ديگر اسماء او تعالى :

ص: ٣٠٣

[۱]: یا دلالت بر ذات می نماید فقط از دون اعتبار امری ؛

[۲]: یا دلالت بر ذات می کند به اعتبار امری ؛

[الف]: و آن امر یا اضافه است فقط [ب]: یا سلب فقط ، [ج]: یا اضافه و سلب که بدواً چهار قسم می شود .

اول : که دلالت بر ذات فقط نماید آن لفظ الله است که آن اسمی است موصوف به جمیع کمالات ربانیه ، المنفرد بالوجود الحقیقی ، به واسطه آن که هر موجودی سوای حقّ سبحانه غیر مستحقّ است از برای وجود بذاته ، بلکه استفاده وجود از غیر می نماید . که در ورقه قبل مذکور شد ؛ و قریب به این اسم لفظ « حقّ » است در صورتی که اراده شود به او ذات من حیث هو واجب الوجود ، چه معنی حقّ دائم الثبوت است ، و الواجب أيضاً هو الثابت الدائم ، غیر قابل للعدم و الفناء ، فهو حقّ ، بل أحقّ من کلّ حقّ .

و ثانی : از اسماء که دلالت بر ذات نماید به اضافه ، مثل :

قادر ، از باب آن که به اضافه به سوی مقدور فعلیت یابد قدرت به تأثیر .

و العالم ، فإِنَّه إسم للذات باعتبار انکشاف الأشياء له .

و الخالق ، فإِنَّه اسم للذات باعتبار تقدیر الاشياء .

و الباری ، أطلق علی الذات باعتبار اختراعه و ایجاده .

و المصوّر ، باعتبار أنّه مرتّب صور المخترعات بأحسن ترتیب .

و الکریم ، باعتبار و إنه اسم للذات باعتبار إنّه اعطا السؤالات و العفو عن

السيئات .

و العلی (۱) ، إسم للذات باعتبار أنّه فوق سایر الذوات .

و العظیم ، إسم للذات باعتبار تجاوزه عن حدّ الإدراکات الحسیه و العقلیه .

ص: ۳۰۴

و الأول ، باعتبار سبقه على الموجودات .

والآخر ، باعتبار صيروره الموجودات اليه .

والظاهر ، إسم للذات باعتبار دلالة العقل على وجوده .

و الباطن ، فإنه إسم للذات باعتبار عدم ادراك الحسّ و الوهم له .

و ثالث : از اقسام أسماء : ما يدلّ على الذات باعتبار سلب الغير (1) عنه ، مثل لفظ :

واحد ، به اعتبار سلب شريك و نظير .

و الفرد ، باعتبار سلب الحاجه .

والقديم ، باعتبار سلب العدم .

و السلام ، باعتبار سلب العيوب و النقايس .

و القدّوس ، باعتبار سلب ما يخطر بالبال عنه .

و رابع : از اقسام أسماء : به اعتبار اضافه و سلب با هم ، چون اسم :

حي ، فإنه مدرّك الفعّال الذي لا تلحقه الآفات .

و الواسع ، باعتبار سعه علمه و عدم فوت الشىء منه .

و العزيز ، الغالب الذي لا نظير له .

و الرحمن ، اسم للذات باعتبار إعطاء الرزق بعموم خلقه بحيث لا يخرج عن تحت شمول رزقه و إنعامه أحد .

و الرحيم ، اسم للذات باعتبار إحاطه رحمته و عنايته بخلقه و إرادتها لهم الخيرات .

ص : ٣٠٥

پس آن اسم که معصوم در فقره دعا عرض می نماید سؤال می کنم تو را به آن اسم اعظم که امر نموده [ای]؟ رسول خود را به این که تسبیح و تهلیل نماید تو را به آن اسم اعظم جلاله ، آن «الله» است . که اسم موصوف به جمیع صفات باشد ، چه معانی تمام اسما مذکوره در او منطوی بنحو لفّ است .

### مظاهر اسماء

بعد بدان که : هر یک از اسماء سیصد و شصت گانه که در مقام ذات غیب الغیوبی مندرج در لفظ «الله» است فرداً فرد را در مقام ظهور و بروز فعلی در عالم مظهري لازم است که آثار آن اسم را ظاهر نماید ، قال مولانا علی بن موسی الرضا علیه السلام : «قد علم أولوالالباب أنّ ما هنا لك لا يعلم إلا بما ههنا» (۱) یعنی : از آثار مظاهر اسماء که در عالم شهادت است پی به حقائق اسماء غیبیه الهیه برده می شود به موجب « فخلقت الخلق لكي أعرف » (۲) ، مثلاً :

مظهر اسم سبوح و قدوس ملائکه اند که ذات آنها منزّه و مبرا از عموم نقایص عالم کون و فساد است .

و مظهر « یا مدبّر الکائنات » و « یا قاضی الحاجات » و « رفیع الدرجات » افلاکند ، که رفع حوائج موالید ثلاثه نموده ، و به حرکات و تدبیر آنها هر یک به کمال لایق به خود رسند .

و بسایط خارجیّه هر کدام مظهر اسمی از اسماء الله اند . چون « یا قهار » که مظهر او نار است ، و « منفسّ الکروب » هوا است ، و « محیی الأموات » ماء است ، و مظهر امین و حافظ ارض است ، که از امینی خود ردّ می نماید به تو حبوب

ص: ۳۰۶

۱-۱ - شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۴۲ .

۲-۲ - بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۹۸ و ۳۴۴ .



مدفونه را به اضعاف مضاعف .

و مظهر « یا سمیع و بصیر » حیوان است .

و مظهر « یا ضارّ » و « یا نافع » ادویه جات ضارّه و نافع است ، الی غیر ذلک که هر یک حکایت اسمی از اسماء اللّٰه نمایند .

به خلاف انسان که هیکل توحید و مجمع تفرید و نوع الانواع و خلیفه اللّٰه است در ارض ، مظهر اسم جامعه « اللّٰه » است که حاوی معانی و صفات کلّ است . از اینجا است که انسان کامل محمد صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید : « من رأنی فقد رأى الحقّ » (۱) ، کما قیل :

هر آن نقشی که بر صحرا نهادیم تو نیکو بین که ما نیکو نهادیم

چه آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم (۲)

و فی القدسی : « یا آدم خلقت الاشیاء [الأجلک] و خلقتک لأجلی » (۳) . قال الجامی :

ای نسخه نامه الهی که توئی ای آینه جمال شاهی که توئی

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

### وجه خدا

قوله علیه السلام : وَبِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي لَا يَبْلَى وَلَا يَتَغَيَّرُ، وَلَا يَحُولُ وَلَا يَفْنَى، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

ص: ۳۰۷

۱-۱ - بحار الأنوار ، ج ۵۸ ، ص ۲۳۴ .

۲-۲ - عطار نیشابوری ، دیوان ، غزلیات ، ش ۶۰۲ .

۳-۳ - بسنجید : اسرار الحکم ، ص ۱۰۸ .

بدان که : گاهی مراد به « وجه خدا » ذات او است که می فرماید : « كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۱) » ، ای إلا ذاته .

و جای دیگر : « وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۲) » که آن وجه باقی و ذات سرمد ذوالجلال است ، یعنی صاحب جلال و صفات و اسماء قهریه است ، چون قهار و عزیز و منتقم و جبار و متکبر و ذوالجلال والا-کرام است . یعنی آن ذات مجمع صفات و اسماء جمالیه است . کما قیل :

جمالک فی کل الحقایق سایر و لیس له الا جلالک ساتر (۳)

و گاهی مراد از اطلاق وجه بر حقّ به اعتباری اشاره به وجود منبسط است که ظلّ ممدود و فیض مبسوط او است ، و ساری و جاری بر کلّ حقایق موجودات است ، یعنی فی العقل عقل ، و فی النفس نفس ، و فی الطبع طبع ، فی کلّ بحسبه ؛ زیرا که آن وجه کریم و وجود منبسط القاب حسنی بسیار دارد که به جهاتی بر او اطلاق می شود ، که من جمله مشیت فعلیه است ، کما ورد : « خلق الأشياء بالمشیه و المشیه بنفسها » (۴) چه هر چیز از اعیان موجود به وجود است ، و وجود موجود بذاته لا بوجود آخر .

قول حکماء است : « الوجود الحقّ هو الله ، و الوجود المطلق فعله ، و الوجود المقیّد أثره » (۵) . و آن وجود مطلق را به اعتباری که معرب مراتب غیب است کلمه گویند ، چه کلمه معرب عمیّا فی الضمیر است . و به اعتباری او را « نفس رحمانی » و « رحمت واسعه » نامند . و آن مضافاً الی المهیات تسبیحات آنها است ، و مضافاً الی الله کلمات تکوینی او .

ص: ۳۰۸

۱-۴ - سوره مبارکه قصص ، آیه ۸۸ .

۲-۵ - سوره مبارکه رحمن ، آیه ۲۷ .

۳-۶ - بنگرید : شرح المنظومه ، ج ۳ ، ص ۶۳۷ ؛ اسرار الحکم ، ص ۱۱۷ .

۴-۱ - بسنجید : التوحید ، ص ۱۴۷ و ۳۳۹ : « خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشیه » .

۵-۲ - بنگرید : الأسفار ، ج ۲ ، ص ۳۳۰ به نقل از علاءالدوله سمنانی .

و چنان که از برای کلمات لفظیه مقاطع بیست و هشتگانه هجائیه است ، نیز از برای آن وجود ظلیه و کلمه معنویه است ، این مقاطع بیست و هشتگانه وجودی تکوینی ، أعنی العقل و النفس و الأفلاک التسعه و الأركان الاربعه و الموالمید الثلاثه و عالم المثل و المقولات : (۱) التسع العرضیه .

بالجمله ، پس داعی علیه السلام عرض می نماید به جلال آن وجه کریم خود که این وجود منبسط باشد که مظهر جلال و جمال تو است ، و به مظاهر و مراتب ظهور این وجه خود که بلا (۲) کهنگی و تغییر و تبدیل و تحویل و تحوّل و انتقال از حالی به حالی [است] ، و فنا و نیستی به او راه ندارد ، چه « کَلِّمًا ثَبِتَ وَجُودَهُ امْتَنَعَ عَدَمُهُ » ؛ زیرا که وجود مقابل عدم است ، و شیء قابل مقابل خود نشود ، و این اوصاف سخیفه بلا فناء و تغییر و آفات کلاً و طراً از لوازم ماهیت و مواد است ، که بذاته خالی از تمام و به دفعات وجود و عدم فنا و بقا کون و فساد او را عارض شود .

و بالجمله ، به این وجه باقی تو را قسم می دهم که رحمت و برکات خود را آناً بر روح پُر فتوح سید کائنات و آل کرام او صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مزید فرما .

### عبادت خدا و دوری از همه چیز

قوله علیه السلام : وَ أَنْ تُغْنِيَنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ بِعِبَادَتِكَ ، وَ أَنْ تُسَلِّيَ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا بِمَخَافَتِكَ .

الغنا : بمعنی الدفع و الانصراف . و بمعنی ضد الفقر كما فی الحدیث : « من استغنی بالله و عطاءه یغنیه الله » (۳) ، یعنی کسی که طلب بی نیازی و کفایت نماید در امور خود به خدا و عطای خدا به این که مکفی بداند خدا را ، کفایت می کند او را

ص : ۳۰۹

۱-۳- اصل : التحولات .

۲-۴- بلا : بدون .

۳-۱- بسنجید : کشف الغمه ، ج ۲ ، ص ۳۴۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۷۹ : « من استغنی بالله افتقر الناس الیه » .

خدا ، یعنی خَلَقَ فی قلبه غنّی ، او عظیمه ما یغنیه عن الخلق . و الغنی : من أسمائه تعالی ، هو من لا یحتاج الی أحد و کلّ یحتاج الیه ، لا یشارک فیّه غیره .

## عبادت و رسوم آن

العباده : کما مرّ سابقاً هی غایه الخضوع و التذلل ، و هذا الحال لا یلیق الی غیر الله ، بل منحصره فیّه ، کما استفاد من تقدیم ما هو حقّه التأخیر ، أعنی ضمیر « إِيَّاكَ نَعْبُدُ (۱) » که مفعول ، و حقّ او تأخیر از فعل است ، و تقدیم او افاده حصر می نماید .

و رسوم العباده من العبد لله ثلاثه أنواع : الأول : (۲) ما یجب علی الأبدان ، كالصلاه و الصیام و السعی فی المواقف الشریفه لمناجاته تعالی ، كالمعابد و الكعبه و المشاهد المتبرّكه . و عبادت واقعی که نتیجه عبادات صوری است آن ذکر قلبی او است ، چه اگر صورت اعمال مفروضه و مناسک واجبه باشد بدون تذکر قلب ، شَبَّحَ بی روح و شجر لا ثمر است ، کما قال تعالی : « أقيم الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۳) » ، یعنی : علت

غائی او ذکر است ، لذا ورد « لا صلاه الا بالحضور » (۴) ، ای حضور القلب که توجه و ذکر قلب است .

السلا : بمعنی الكشف و الإزالة ، یقال : سلانی من همّی ، ای کشفه عنّی . و السلوی : النعمه و الرفاهیه ، یقال : هو فی سلوه من العیش ، ای فی رفاهیه و نعمه . و أيضاً سلوت : بمعنی صبرت ؛ ولی در ما نحن فیّه معنی اخیر مناسب است .

پس مفاد فقره دعا آن که : انصراف بده و کفایت و دفع نما مرا از توجه به هر شیء به اشتغال به عبادت خود از اهتمام به غیر ، برای جلب نفع و دفع ضرر و

ص: ۳۱۰

۱-۲ - سوره مبارکه فاتحه ، آیه ۵ .

۲-۳ - کذا / در متن دو قسیم آن نیامده است .

۳-۴ - سوره مبارکه طه ، آیه ۱۴ .

۴-۱ - بسنجید : بحار الانوار ، ج ۸۱ ، ص ۲۴۳ : « لا صلاه الا باسباغ الوضوء و احضار النیه . . . و إفراغ القلب و ترك الأشغال

تسلیه ؛ و صبوری بده نفس مرا از دنیا و حبّ شهوات به سبب ایجاد خوف خود در قلب من ، یعنی خوف خود را حاجز و مانع من قرار بده از توجهات در طلب تمتّعات دنیا که دائر و زائل است ؛ چه طالب مولی و مُعرض از ما سوی ، دنیا من غیر رام بدّ لازم و ظلّ لاینفکّ او است ، كما فی الحدیث القدسی : « یا دنیا اخدمی (۱) من خدمنی و اتعبی (۲) من خدمک (۳) . به خلاف طالب دنیا و معرض از مولی که خاسر از هر دو ، و « له معیشه ضنکاً » (۴) است .

### فرار و ترس و استغاثه به خداوند

[قوله عليه السلام : وَ أَنْ تُثَبِّتِنِي بِالْكَثِيرِ مِنْ كَرَامَتِكَ بِرَحْمَتِكَ].

[...]

قوله عليه السلام : فَإِلَيْكَ أَفْرُ، وَ مِنْكَ أَخَافُ، وَ بِكَ أَسْتَعِيْثُ.

الفرار : الهرب ، قوله تعالى : « فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ (۵) » ، أي من معصية الله الى طاعته ، و من عقابه الى رحمته .

من كلام الحكماء : « الفرار الى الله الإقبال عليه و توجيه السير إليه ، و هو على مراتب :

أولها : الفرار من بعض آثاره إلى البعض ، كالفرار من أثر غضبه إلى أثر رحمته .

و الثاني : أن يفتر العبد عن مشاهدته الأفعال و يترقى في درجات القرب إلى مصادر الأفعال ، فيفتر من بعضها إلى بعض ، كما يستعاذ من سخطه بعفوه .

ص : ۳۱۱

۱-۲- اصل : اخدم .

۲-۳- اصل : اخذل .

۳-۴- بسنجيد : عدّه الداعى ، ص ۱۱۱ : « هو تعالى يقول للدينا : اخدمى . . . » ؛ و الفقيه ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ : « يا على أوحى الله تبارك و تعالى الى الدنيا اخدمى . . . » .

۴-۵- اقتباس از کریمه : طه ، آیه ۱۲۴ : « فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً » .

۵-۱- سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۵۰ .

الثالث : أن يترقى عن مقام الصفات إلى ملاحظه الذات ، فيفرّ منها إليه .

چنان که جمع فرموده پیغمبر صلوات الله و سلامه عليه این مراتب مذکورہ فقال فی سجوده : « أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ » (۱) ، ثمّ قرب و غنا عن مشاهدہ الأفعال ، و يترقى إلى مصادرها و هي الصفات ، و قال : « و أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ » (۲) ، ثم يترقى عن مشاهدہ الصفات و اقترب إلى ملاحظه الذات و قال : « و أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ » (۳) .

و هذا فرار منه إليه ، و هو مقام الوصول و لَمَّا وصل إلى انتهاء مقام القرب و انقطع عن الوجود النفسی و عن کلّ ما سواه و لم ير فی الوجود غیر الله قال : « لا احصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك » (۴) ، كما قيل :

قرب نه آن پایین به بالا رفتن است (۵) قرب حق از قید هستی رستن است

و « بك أستغيث » در عنوان دعا . استغاثه : ای طلب منه الاغاثه ، و منه : یا غياث المستغيثين ، أنت الغياث المستغاث . و طلب غوث و یاری اولاً از عدو باطنی است که نفس اماره بالسوء باشد که أعداء عدو (۶) انسان است ؛ زیرا که متابعت او در هوی و جلب شهوات موجب دخول نار است كما ورد : « حَقَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ » (۷) ، لذا

قال صلوات الله عليه : « الغوث الغوث - أي الامان الامان - خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ » (۸) .

ص: ۳۱۲

۱- ۲ - الکافی ، ج ۳ ، ص ۴۶۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۵ ، ص ۴۱۷ .

۲- ۳ - مصدر پیشین .

۳- ۴ - شرح نهج البلاغه ، ج ۱۱ ، ص ۷۳ ؛ عوالی اللئالی ، ج ۴ ، ص ۱۱۳ .

۴- ۵ - شرح نهج البلاغه ، ج ۱۱ ، ص ۷۳ ؛ عوالی اللئالی ، ج ۴ ، ص ۱۱۳ .

۵- ۶ - در کشکول شیخ بهایی آمده است : قرب نی بالا ، نه پستی رفتن است .

۶- ۷ - اقتباس از حدیث : «أعداء عدوك نفسك بين جنبيك» ، عوالی اللئالی ، ج ۴ ، ص ۱۱۸ .

۷- ۸ - مصادر آن گذشت .

۸- ۱ - مصباح الكفعمی ، ص ۲۴۷ و ۲۵۹ .

قوله عليه السلام: «وَإِيَّاكَ أَرْجُو، وَ لَكَ أَدْعُو»(١).

الرجاء: بمعنى الخوف، كما قال تعالى: «لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا»(٢)، أى لا يخافون لله عظمه. والرجاء أيضاً: التأخير، قال تعالى: «أَرْجِهْ وَأَخَاهُ»(٣) أى أخره ولا تعجل بقتله ولا يقبل دعوته. والرجاء: الآمال و الاميد(٤). وهذا المعنى الأخير مناسب لما نحن فيه. و الرجاء بهذا المعنى قسمان: ممدوح و مذموم.

و الممدوح منه: الرجاء الى الله حال كون رجاء المرعى مقروناً بالطاعات و إتيان أعمال الخير.

و المذموم منه: أن يكون مع اقتترانه بسوء الأعمال، و يقال: إئننى أرجوا الله أن يغفر لى و يعطينى. و لا يعلم أن المشروط ينتفى بانتفاء الشرط، كما قال مولى اميرالمؤمنين عليه السلام:

ترجو النجاه و لم تسلك مسالكها أن السفينه لاتجرى على اليبس(٥)

و فى الحديث: «يدعى [بزعمه] أنه(٦) يرجو الله(٧) كذب. و العظيم ما باله لا يتبين رجاؤه فى عمله»(٨) و فيه ذم من يرجو الله بلا عمل، كالمدعى للرجاء.

الدعاء: هو العباده له؛ لأنّها هى الإقبال عليه و الإعراض عمّا سواه، يقال: ادعوه دعاءً، أى ابتهلت اليه بالسؤال. و رغبت فيما عنده من الخير.

و فى حديث عرفه: «أكثر دعائى و دعاء الأنبياء قبلى لا اله إلا الله وحده لا

ص: ٣١٣

١-٢- اصل: + و اليك الجأ.

٢-٣- سورة مباركه نوح، آيه ١٣.

٣-٤- سورة مباركه شعراء آيه ١٣؛ سورة مباركه اعراف، آيه ١١١.

٤-٥- كذا/ اميد واژه فارسى است.

٥-٦- ديوان على عليه السلام، ص ٢٤١؛ شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ٣٢٠.

٦-٧- اصل: أن.

٧-٨- اصل: + اليه.

٨-٩- نهج البلاغه، ص ٢٢٥؛ شرح نهج البلاغه، ج ٩، ص ٢٢٦؛ بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٥٨.

شريك له ، له الملك و له الحمد و هو على كل شىء قدير» (١).

و الدعاء الذى علمه جبرئيل ليعقوب ، فردّ الله ابنه هو : « يا من لا يعلم أحد كيف هو الآهو ، يا من سدّ السماء بالهواء و كبس الأرض على الماء ، و اختار لنفسه أحسن الاسماء آتى بكذا» (٢).

أنما سمى التهليل و التحميد و التمجيد دعاءً ، لأنّه بمنزله فى (٣) استيجاب ثواب الله و جزائه .

### بناه جستن و يارى جستن از خداوند

قوله عليه السلام : وَ إِلَيْكَ أَلْجَأُ ، وَ بِكَ أَتَّقُ ، وَ إِيَّاكَ أَسْتَعِينُ .

أى أنت حصنى و حصن من سواى ، يلجؤون إليك و يتحصنون فيك ، و لا ملجأ و لا مخلص و لا مهرب و لا ملاذ لمن طلبه إلا إليك . و أَلْجَأُ اليه : أى اعتصم به . و أَلْجَأْتُ ظهري إليك : أى اعتمد فى أمورى بظهره .

أَتَّقُ : من الوثوق ، و هو كلما يستوثق بها من الأمر ؛ الميثاق : اليمين المؤكّدة و العهد ، قوله تعالى : « وَ أَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (٤) » ، أى عهداً وثيقاً . و ورد : « كلّ يمين فيها كفّاره » (٥) إلا ما كان من عهد أو ميثاق . أى إلا ما يتعهّد به الانسان و يلتزمه لغيره ؛ فإنّه لا كفّاره له سوى الوفاء به . و أيضاً : وثقت الشىء توثيقاً إذا ربطته و شدّدته . و منه الحديث : « إذا مات المؤمن وثّقه ملك الموت ، و لو لا ذلك لم يستقرّ » (٦) .

ص : ٣١٤

١- ١٠ - بحار الأنوار ، ج ٨٣ ، ص ٢٥٦ .

٢- ١ - بحار الأنوار ، ج ١٢ ، ص ٢٤٤ و ج ٩٢ ، ص ١٨٥ ؛ مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ٣٨ .

٣- ٢ - در اصل به اندازه يك كلمه سفيد است .

٤- ٣ - سورة مبارکه نساء ، آيه ٢١ .

٥- ٤ - وسائل الشيعه ، ج ٢٣ ، ص ٢٤٩ .

٦- ٥ - بسنجيد : الفقيه ، ج ١ ، ص ١٣٥ : « قال أمير المؤمنين عليه السلام : إنّ المؤمن إذا حضره الموت ، وثّقه ملك الموت ، فلو لا ذلك لم يستقرّ » .



در تأویل این حدیث شریف ، وجوهی از معانی مستنبطه است ، من جمله آنچه

را که گفته اند بعضی از حکماء که فهم آن تطبیق تأویل(۱) ، اولاً مسبوق است به دانستن مقدماتی ، از جمله آنها آن که باید دانست :

### دنیا و عینیت مرگ با آن

اولاً- که حیات دنیویه نسبت به حیات اخرویه - که دار حیوان و نفس حیات و حیات وصف ذات او است ، نه عارض بر او - عین موت است چنان که جائی توصیف نموده حیات دنیا را به لهو و لعب که امور بی فائده است که لا حقیقه لها ؛ و قال : « وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲) » .

و جائی ، حیات او را عین موت خوانده ، کما قال تعالی : « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَمِيَّتُونَ (۳) » . و از باب اتحاد معنی موت و نوم است که : « الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا » (۴) .

و ایضا اشاره به آن که حیات دنیا نسبت به حیات آخرت موت است ما قاله تعالی : « أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۵) » ، لَأَنَّ الْبَعْثَ الْإِنْتِبَاهَ مِنَ النَّوْمِ ، چنان که از آیه مبارکه استفاده می شود ، « هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا

ص: ۳۱۵

۱-۱ - کذا در اصل .

۲-۲ - سوره مبارکه عنكبوت ، آیه ۶۴ .

۳-۳ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۳۰ .

۴-۴ - مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ ؛ عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۷۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۴۳ .

۵-۵ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۲۱ .

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱)»، ای فی نهار، که مراد ایقاظ و انتباه از نوم است .

## اتحاد مرگ و خواب

و نیز از جمله آیاتی که دلالت می کند بر اتحاد نوم و موت آیه شریفه: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (۲)» است، یعنی خدا می میراند و قبض روح می نماید نفوس را در حین موت، یعنی وقت انقضای اجل محدود .

«وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا»، یعنی و نیز خدا آن نفسی را که «لم تمت» یعنی نیامده و نرسیده انقضای اجل طبیعی او قبض روح می نماید در نوم .

پس نفس، در نوم و موت طبیعی حتمی در هر دو صورت در قطع علاقه از بدن دنیوی به وجهی واحد است، نهایت فرقی که دارند آن است که در موت طبیعی «فَيُمْسِكُ»، یعنی: پس نگاه می دارد آن نفسی را به کلی قطع علاقه از بدن نموده، «و قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ» یعنی: گذشته است بر او موت محدود .

«وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ» یعنی: ارسال می نماید دیگری را که نفس نائمه باشد در نوم دنیا، که نوم در نوم است در روز، و یقظه به بدن خود .

«إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» تا انتهای اجل محدود معین .

و آن که در حدیث وارد است: «النوم أخ الموت» (۳) . برادر او است نه عین او، به واسطه این است که در موت نفس از باب عدم استعداد بدن به کلی از او قطع علاقه نموده، حتی آن قوای ضعیفه خسیسه خود را که به امر خدا مستخدم و مادام الحیاه بر بدن گماشته شده اند، از قبیل قوه لامسه و ماسکه و هاضمه و دافعه که

ص: ۳۱۶

۱-۶ - سوره مبارکه انعام، آیه ۶۰ .

۲-۷ - سوره مبارکه زمر، آیه ۴۲ .

۳-۱ - مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۲۳ .

قوای نباتیه اند ، هم بالتبع نفس قطع علاقه می نمایند ، ولی در نوم اگر چه اکثر قوی و جنود نفس از قبیل قوه سامعه و باصره و شامه و ذائقه و حسّ مشترک و واهمه و خیال و حافظه با نفس قطع علاقه کرده اند ، ولی هنوز آن قوای طبیعیه که ذکر شد از جانب نفس به امر خدا در بدن باقی اند برای حفاظت او ، و الا باید چنان که بدن در نوم نمی بیند و نمی شنود نیز هضم غذای مأكول و نگاه داری او در معده هم ننماید ، نمی بینی که اگر سر خاری در نوم به بدن برسد لامسه درک نموده ، انسان متنبه و متألّم می شود ، پس به این جهت « نوم أخ الموت » است ، نه عین او .

### ملک الموت و شناخت او

و دیگر از مقدمات لازمه مربوطه به فهمیدن حدیث شریف آن که باید دانست که مراد به « ملک الموت » در حدیث که می فرماید : « و اذا مات المؤمن وثقه ملک الموت » (۱) ملک به کسر لام مقصود است ، که اشاره به ذات مقدّس حق تعالی باشد ، نه ملک به فتح لام ، بنابر همان آیه : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ (۲) » که قبض نفوس را از ابدان نسبت به خود دهد ، نه به ملک به فتح لام .

چنان که از کلمات علی علیه السلام است : « اعلم أنّ مالک الموت هو مالک الحیاه ، و أنّ [الخالق هو الممیت ، أنّ] المفنی (۳) و المبدء هو المعید » (۴) که مالک و ملک موت خود و حقّ است بالحقیقه ، و نسبت دادن این فعل را به ملک به فتح لام مجاز است و صحّت سلب دارد .

پس بعد از اینها تأویل حدیث شریف مذکور آن که : « اذا مات المؤمن » یعنی

ص: ۳۱۷

۱-۱ - نیز بنگرید : مجمع البحرین ، ج ۴ ، ص ۴۶۶ .

۲-۲ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۳-۳ - اصل : - المفنی .

۴-۴ - نهج البلاغه ، ص ۳۹۴ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۶ ، ص ۷۴ ؛ تحف العقول ، ص ۷۱ .

زمان موت مؤمن که کون او است در حیات مجازی دنیا - که عین موت است - نسبت به حیات آخرت وقوف و بقای او به واسطه این است که « وثقه » ای شدّد و ربط الله تعالی الذی هو مالک الموت و الحیاه روح بعلاقه البدن بالحکمه و التدبیر الی انقضاء أجل مسمی ، محبوسه فی سجن الدنيا ، بنابر آن که « الدنيا سجن المؤمن (۱) » ؛ و ابقاؤه فی البدن بسبب الحیاه .

« و لو لا- ذلک » ، یعنی : اگر نبود این وثوق و ارتباط از جانب حق تعالی ، « لم یستقر » ای لایستقرّ أبداً ساعه فی الدنيا ، لاشتیاق روحه بالملا و لقاء الله ، به واسطه درجه کمال یقین و معرفت مؤمن به آن عالم فوق و جنه المأوی .

### اشتیاق به مرگ

و مؤید این تأویل است کلام علی علیه السلام در ذکر علامات متّین : « لو لا- أجل (۲) اللّٰه الذی کتب اللّٰه لهم لم تستقرّ أرواحهم فی أبدانهم (۳) طرفه عین ، شوقاً الی الثواب و

خوفاً من العقاب (۴) ، چنان که وقتی که بر وجود مبارک پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه نازل شد سوره مبارکه : « إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (۵) » که اشاره و ایما به انفتاح و گشادگی و انحلال روح مقدسشان از تعلق به تن باشد نه خبر فتح مکه و غیره ، فرمودند که : حق سبحانه و تعالی مژده موت و وصال و ترک علاقه تن و سجن دنیا را به من داده ، و عن قریب - یعنی دو ماه دیگر - از میان شما می روم چه نزول سوره در آخر ذیحجه در مراجعت از سفر حجه الوداع بود ، و دو ماه از او گذشته ، تقریباً خبر در شهر ربیع الأوّل را داد ، کما قیل :

ص: ۳۱۸

---

۱- ۵ - الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۵۰ ؛ مجموعه ورام ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ ؛ الخصال ، ج ۲ ، ص ۱۰۸ .

۲- ۶ - مصدر : الاجل .

۳- ۷ - مصدر : أجسادهم .

۴- ۱ - نهج البلاغه ، ص ۳۰۳ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۰ ، ص ۱۳۲ ؛ الأمالی ، صدوق ، ص ۳۰۳ .

۵- ۲ - سوره مبارکه نصر ، آیه ۱ .

این است که بعد از مژده از باب اشتیاق به لقاء الله فرمودند: « من بشرنی بخروج الصفر(۲) فقد بشرته بالجنه(۳) » ، قال المولوی قدس سره :

بس رجال از نقل عالم شادمان از بقایش شادمان این کودکان(۴)

کما قال مولانا علی علیه السلام: « واللّه إنّ ابن ابيطالب آنس بالموت [من الطفل] بشدی أمّه(۵) . از این است که حقّ تعالی معیار ولایت و دوستی خود را تمنای موت قرار داده در صورت صدق این داعیه و قال: « قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا آآ إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ(۶) » .

### سرّ تعلق روح به بدن

بالجمله ، پس اشاره به همین تأویل حدیث شریف است ما ورد فی کلام الهی: « نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا(۷) » ، یعنی : ما به

قدرت کامله خود خلق نموده ایم ابدان آنها را که از عالم خلق است مقابل عالم امر ، « وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ » یعنی : و ما بعد از آن که ارواح آنها را که از عالم امر است انشاء و ایجاد نموده ، و علاقه داده ایم به ابدان آنها « شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ » ، یعنی : وثیق و محکم کرده ایم روح امری آنها را به قید ارتباط و تعلق چندی به اقتضای حکمت و مصلحت به بدن دنیوی آنها برای کسب معرفت تا اجل مسّمی ، و به

ص: ۳۱۹

۱-۳- مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۸۲ ، « قوله صلى الله عليه و آله : من بشرنی بخروج صفر » .

۲-۴- در مصدر : صفر .

۳-۵- بسنجید : تذکره الموضوعات ، ص ۱۱۶ ؛ کشف الخفاء ، ج ۲ ، ص ۲۳۶ .

۴-۶- مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۸۲ .

۵-۷- نهج البلاغه ، ص ۵۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۲۱۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۱ ، ص ۵۷ .

۶-۸- سوره مبارکه جمعه ، آیه ۶ .

۷-۹- سوره مبارکه انسان ، آیه ۲۸ .

واسطه آن که آن روح لطیف از باب ارتباط به محلّ علوی خود قطع علاقه و ارتباط از این هیكل مظلّمه و اعراض از محلّ کثیف مستعار خود نماید مربوط و مستحکم کرده ایم اسارت و قید او را به تن که فی الحقیقه اسیروار مقید باشد، کما قیل :

جان گشاده سوی بالا بالها تن زره اند و زمین چنگالها(۱)

چار مرغ اند این عناصر بسته پا مرگ و رنجوری و علّت پا گشا(۲)

« وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا (۳) » یعنی : زمانی که خواسته و تقدیر کرده ایم که انتهای اجلّ مسمی است ، تبدیل می نمائیم امثال و صور و هیاكل آنها را(۴) یک نوع تبدیل ؛ زیرا که مثل ، چنان که اطلاق می شود بر شبیه و نظیر ، کما یقال : و فیکم مثله ، ای شبیه و نظیره . و اطلاق می شود بر صفت ، کما قال تعالی : « لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ الشُّؤْمِ (۵) » ، ای الصفه الذمیمه .

همچنین اطلاق می شود بر صور و هیاكل ، کما قال تعالی : « مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۶) » ، ای ما هذه الصور و الهیاكل ، چنان که در ما نحن فیه مراد از « أمثالهم » هیاكل است ، یعنی زمانی که خواسته ایم تبدیل می نمائیم امثال و صور آنها را به این که صورت دنیویه را از آنها به سبب موت گرفته ، و صورت مثالی اخروی به آنها می دهیم ، ولی مثلی است که به اعتباری عین او است - چه شیئی شئی به صورت او است ، نه به مادّه او - و به اعتباری غیر او است ، چه آن

خصایص و اوصاف سخیفه دنیویه در آن صورت مثالی اخروی نیست ، از قبیل

ص: ۳۲۰

۱-۱ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۱۴ ، « چالیش عقل با نفس ... » .

۲-۲ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۷۸۶ ، « جذب هر عنصری جنس خود را » .

۳-۳ - سوره مبارکه انسان ، آیه ۲۸ .

۴-۴ - اصل : و .

۵-۵ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۶۰ .

۶-۶ - سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۵۲ .

کون و فساد ، امراض و اسقام ، کسالت و کثافت قذارت ، و نوم(۱) و غیره .

از اینجا است که وارد شده « أهل الجنة جُردُّ مُردُّ »(۲)؛ زیرا که معرّا و مبرّا و مجرّدند از عموم این عوارضات دنیویه ؛ پس به لحاظی بعینها همان است ، نهایت کامل تر شده ، چنان که سابقاً فهمیدی از حدیث که چون روح مؤمن را از بدن دنیوی قبض نماید محشور می نماید او را در آخرت به بدنی که هر کسی او را ملاقات نماید گوید : « هو و الله فلان بن فلان » .

باری ، مقصود این است که وثوق و ارتباط بیشتر برای نفس مؤمن است که چون عالم و عارف به نشانه بهتر از این عالم است « لولا وثقه الله لم يستقرّ في الدنيا طرفه عين » ولی به خلاف کافر و جاهل که چون سوی این عالم محسوس عالمی را به یقین معتقد و قائل نیست ، لهذا دنیای را که مزبله عارفین است جنت خود قرار داده ، و کمال کراهت را از موت و ترک علاقه از محبوب خود دارد ، کما قال تعالی : « وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَمْتُمْ اَيْدِيَهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ (۳) » ، هر چند که او را در این غفلت و جهالت نخواهند گذاشت طوعاً راغب نیست لابد کرهاً ، کما قال تعالی : « قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّوْنَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِيْكُمْ ثُمَّ تُرَدُّوْنَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشّٰهَادَةِ فَيُبَيِّنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ (۴) » .

### ایمان و توکل به خداوند

قوله عليه السلام : وَ بَكَ اَوْمِنُ ، وَ عَلَيْكَ اَتَوَكَّلُ ، وَ عَلَي جُودِكَ وَ كَرَمِكَ اَتَكِلُ .

« بک اؤمن » : می شود از امانت و امنیت گرفته شود ، یعنی به تو امینم و تو را مؤتمن خود قرار داده ام ، يقال : ائتمنه على الشئ ، أى جعله أميناً ، کما قال تعالی :

ص: ۳۲۱

۱-۱ - هکذا در اصل / شاید : کسالت و نوم و کثافت و قذارت .

۲-۲ - الاختصاص ، ص ۳۱۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۶ ، ص ۲۹۴ .

۳-۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۹۵ .

۴-۴ - سوره مبارکه جمعه ، آیه ۸ .

« فَالْيَوْمَ الَّذِي أُوتِمْنَ أَمَانَتُهُ (۱) » وَالْأَمْنَةُ : الَّذِي يَثِقُ بِكُلِّ شَيْءٍ ، وَالْأَمْنُ الْأَمَانُ ، قَالَ

تعالی : « لَهْمُ الْأَمْنُ (۲) » ؛ أَيْ الْأَمَانُ (۳) ؛ چَه حَقِّ تَعَالَى مُؤْتَمِنِ انْسَانِ اسْت .

یعنی : اگر عبد امانت و ودیعه در دنیا به او سپارد در آخرت ردّ نماید او را به اضعاف مضاعف ، كما فی الدعاء : « اللَّهُمَّ إِنِّي أُوَدِّعُكَ يَقِينِي هَذَا وَثَبَاتِ دِينِي ، وَ أَنْتَ خَيْرُ مُسْتَوْدِعٍ ، [ . . . ] فَرَدَّهُ عَلَيَّ وَ قَتَّ حَضُورَ مَوْتِي وَ عِنْدَ سَوَالِ مَنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ (۴) .

و الْمُؤْمِنُ : مِنْ أَسْمَائِهِ تَعَالَى ، سَمَّى اللَّهُ الْمُؤْمِنَ لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ مِنْ عَذَابِهِ مِنْ أَطَاعِهِ . وَ أَيْضاً فِي دَعَاءِ آخِرٍ : « وَ أَخْرَجَنِي مِنَ الدُّنْيَا أَمْنًا (۵) » أَيْ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بِأَنْ تَوْفَّقَنِي لِلتَّوْبَةِ مِنْهَا قَبْلَ الْمَوْتِ . وَ مِنَ الَّتِي بَيْنِي وَ بَيْنَ خَلْقِكَ بِأَنْ تَوْفَّقَنِي لِلخَّلَاصِ مِنْهَا ، وَ لَا تُؤْمِنِي مَكْرَكَ .

و الْأَمِينُ : الْمُؤْتَمِنُ عَلَى الشَّيْءِ ، وَ مِنْهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمِينُ اللَّهِ عَلَى رِسَالَتِهِ .

### ایمان و معنای آن

و می شود « بک أومن » از ایمان مراد باشد ، که آن تصدیق بالله است بأن یصدق بوجوده و بصفاته ، و ایمان برسله بأن یصدق أنهم صادقون فیما أخبروا به عن الله ، و بکتبه بأن یصدق أنها كلام الله ، و مضمونها حقّ و بالبعث و الصراط و المیزان و الجنة و النار ، و بالملائکه بأ أنهم موجودون و عباد مکرمون ، « لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا

ص: ۳۲۲

۱-۵ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸۳ .

۲-۱ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۸۲ .

۳-۲ - مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۱۱۲ .

۴-۳ - بسنجید : مستدرک سفینه البحار ، ج ۷ ، ص ۱۲۲ .

۵-۴ - معانی الأخبار ، ص ۱۳۹ ؛ بحار الانوار ، ج ۸۳ ، ص ۲۵ .



بَأْمَرِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۱)» .

و قد سئل عن أدنى ما يكون العبد مؤمناً ، فقال : « يشهد أن لا إله الا الله و أن محمداً عبده و رسوله ، و يُقرّ بالطاعه و يعرف امام زمانه » (۲) .

## توکل و شناخت آن

التوکل - فی عنوان الدعاء - : هو انقطاع العبد الى الله في جميع ما يأمله عن

المخلوقين . و التوکل عليه العلم بأن المخلوق لا يضرّ و لا ينفع ، و لا يعطى و لا يمنع ، و استعمال اليأس من الناس ، فإذا كان العبد كذلك لم يعمل لأحد سوى الله ، و لم يطمع في أحد سوى الله ، لذا قال تعالى : « وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳) » .

پس معنای توکل حقیقی عباد بر خدا چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده به این است که خود را به کلی عری و بری نموده از حول و قوه خود در امورات (۴) وارده و مكتسبه ، و انتظار بکشند ما یأتی به القدر را ، چه خدا بالغ و رساننده است هر امری از امورات قضائیه و قدریّه خود را در زمان معین محدود خود ، « قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا » ، یعنی : برای وصول و ایصال مقدرات خود قدر و زمانی و اندازه مخصوصی قرار داده که از آن قدر و اندازه ابداً تغییر و تبدیلی نیست ، كما قال تعالى : « فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۵) » ، چه عباد صابر و شاکر باشند ، و چه جافی و منکر خدا کشتی آنجا که خواهد برد ، لذا قال علی علیه السلام : « کن أبداً راضياً بما یأتی به القدر » (۶) .

ص: ۳۲۳

۱-۵ - سوره مبارکه تحریم ، آیه ۶ .

۲-۶ - معانی الأخبار ، ص ۲۹۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۶ ، ص ۱۶ .

۳-۱ - سوره مبارکه طلاق ، آیه ۳ .

۴-۲ - کذا ، و همچنین در سایر موارد .

۵-۳ - سوره مبارکه فاطر ، آیه ۴۳ .

۶-۴ - غررالحکم ، ص ۱۰۳ .

« و علی جودک و کرمک أتکمل » در فقره دعا به جود و کرم عمیم تو اتکال دارم ، یعنی اعتماد دارم . يقال : فلان وکلّ إليه الأمر ، أى فوضه إليه . یعنی : چون تو ولی و اولی به تصرف در امور منی ، لهذا من به مقتضای عبودیت محضه که « کلّ ما فی یده کان لمولاه » تفویض امور خود را در حرکات و سکنات عموماً به تو می نمایم ، لأنک لا ترید بعبادک إلاّ خیراً ، و ما یصلح بحالهم ، كما قال تعالی : « أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۱) » ، و كما أخبر الله تعالی عن لسان یوسف الصدیق علیه السلام : « قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَآيَّتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ (۲) » .

یعنی : چون تو ولی و سید و مولی و مالک و اولی به تصرف در امور دنیوی و اخروی منی به این که در دنیا « آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ » یعنی : عطا کرده ای به من بعضی از ملک و سلطنت و استیلا بر ملک مصر را ، و تو تعلیم نموده [ای] به من بعض از تأویل احادیث ، را که پاره ای از معانی و تأویلات اخبار کتب سماویه که بر انبیاء سلف نازل شده ، یا این که تعلیم کرده [ای] به من از تأویل احادیث ، که مراد تعبیر رؤیا باشد ، چه رؤیای صادقه حدیث و إلهام ملک است ، كما أخبر به پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله : « إِنَّ فِي أُمَّتِي مَكَلِّمِينَ وَ (۳) مُحَدِّثِينَ (۴) » که هر دو به صیغه مفعول است ، یعنی اولیاء عرفاء از امت من تکلم کرده شدگان و حدیث شدگان اند به کلام و حدیث ملک ، به نحو خواطر ربانی و الهامات .

« فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » ، یعنی : ای فاطر و مبدع سماوات و ارض و

ص: ۳۲۴

۱-۵ - سوره مبارکه غافر ، آیه ۴۴ .

۲-۱ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۱۰۱ .

۳-۲ - مصادر : - و .

۴-۳ - بسنجید : مفاتیح الغیب ، ص ۴۲ .

موجد و منشأها مِنْ غَيْرِ مِثَالٍ ، که من به تدابیر و تصرفات تو در دنیا به این رتبه و مقام فایض و نائل شده ام .

پس به اعتبار آخر هم بعد از انقضای اجل مسمی « توفنی مسلماً » ، یعنی : بمیران مرا در حال تسلیم و انقیاد و ملحق نما به صالحین از آباء کرام خود .

بالجمله ، از اینجا است که در آیه شریفه فرماید : « مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱) » ، یعنی : آنهایی که از باب نقصان معرفت و عدم توکل و علم به نفوذ تأثیر و عموم قدرت حق سبحانه و تعالی در ذرات موجودات عالم کون و فساد به مشیت ازلیه به عقاید فاسده خود غیر خدا را مؤثر در جلب نفع و دفع ضرر خود دانسته ، مثل و حال آنها شبیه به حال عنکبوت است که اخذ نماید برای منافع و محافظت خود خانه [ای] ، و حال آن که سست ترین بیوت بیت عنکبوت است ، که به بادی متلاشی شود .

لذا قال تعالی : « قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا (۲) » ، یعنی : در صورتی که اولیاء شما برای نفس خودشان مالک و متصرف نفع و ضرر و موت و حیا نیستند ، و بدون میل و اراده نفسی آنها به اقتضای مشیت ازلیه هر یک از این واردات در موعد مقرر به آنها می رسد ، پس چگونه شما از آنها جلب منفعت و دفع مضرت خود را متوقعید ، کما قیل :

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش (۳)

لذا قال الداعی علیه السلام : « و علی جودک و کرمک اُتکل » ای اعتمد .

ص: ۳۲۵

۱-۴ - سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۴۱ .

۲-۱ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۱۶ .

۳-۲ - هفت اورنگ ، عبدالرحمن جامی ، « عقد چهارم در استدلال به ظهور آثار وجود » .

و أيضاً يقال : وکله إلى نفسه أى خلاه و نفسه . و رجل وکله الله الى نفسه ، أى خلا بينه و بين شيطانه ، و هو مقصود بالضلال . لذا ورد فى الدعاء : « اللهم فاطر السموات والأرض ، عالم الغيب والشهادة ، [الرحمن الرحيم] إني أعهد اليك فى هذه الحيوه الدنيا بأنى أشهد بأن لا إله إلا أنت ، وحدك لا شريك لك ، و أن محمداً عبدك و رسولك»(١).

« [...] فلا تكلنى إلى نفسى تقربنى إلى الشر ، و تباعدنى من الخير ، و إني لا أثق إلا برحمتك ، فاجعل عندك عهداً توفيته و يوم القيمة ، إنك لا يخلف الميعاد»(٢).

« فلا تكلنى إلى نفسى » ، چه اگر تحميل كنى مرا بر نفس خودم به آن كه واگذارى بين من و بين نفس أماره بالسوء ، المعتر عنها بالطاغوت ، لأنها كثير التجاوز عن حدود الله .

« تقربنى الى الشر » يعنى : در آن وقت نزدیک کرده ای مرا به سوى شرورى كه لازمه متابعت شهوات و پیروى هوای نفس است ، و دور نموده ای مرا از هر چیزی ، لأن النفس والشيطان لا يميل بطبعهما أبداً الى خير ؛ چه اگر نفس بطبعه مایل و راغب به صدور طاعات و اعمال حسنه بود ابداً محتاج به ارسال رسل و

انزال كتب نبود .

### ظهور انبياء جهت نهی از منكر

پس به واسطه جلوگیری از فواحش هر نفسی از نفوس ناقصه شقیه ، بر هر نفس عالمه[ای] فوق او لازم شده امر به معروف و نهی از منکرات را ، و لذا قال

ص: ۳۲۶

۱-۳ - بسنجید : مصباح المتهجد ، ص ۲۱۳ ؛ الکافی ، ج ۷ ، ص ۲ ؛ الفقیه ، ج ۴ ، ص ۱۸۷ ؛ إقبال الاعمال ، ص ۴۲۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۱۵۲ ، دعای نقل شده ترکیبی از چند دعا با تصرّف است .

۲-۴ - مسند احمد ، ج ۱ ، ص ۴۱۲ ؛ کنز العمال ، ج ۲ ، ص ۲۲۸ .

تعالی : « فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱) » .

اولا بدان که : « أُولُوا بَقِيَّةَ » در آیه شریفه مراد صاحبان علم و معرفت و تمیز و طاعت اند ، چنانچه در وصف ائمه هدی است : « أَنْتُمْ أُولُوا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ » (۲) یعنی : شمائید رحمت خدا و منبع معارف و مصدر طاعات الهیه بین عباد ، که منت گذاشته بر آنها به وجود شما برای هدایت و ارشاد عباد خود .

و « مترف » در آیه متنعم و متلذذ در عیش و رفاهیت در متابعت شهوات مراد است .

و از « مجرم » ، آثم و مُفسد و مُذنب و مُنقطع عن الحقّ الی الباطل مراد است .

پس بعد از ترجمه لغات الفاظ مفرده آیه تفسیر ، و ما حصل آیه شریفه آن که : « فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ » .  
الی آخره ، یعنی : پس چرا نباید باشد از قرون ماضیه و امم سالفه قبل از شما اولوا بقیه ، یعنی : صاحبان تمیز و طاعت و رحمت ، که عالمین و ناصحین اند ، الا قلیل از آن کسانی که نجات دادیم از ایشان یعنی از امم قبل شما ، چه هر قوم و امتی را از امم که خداوند به واسطه عصیان آنها بلای هلاکت و استیصال نازل می فرمود عموماً هلاک می شدند ؛ الا قلیلی از اهل تمیز و طاعت که ناهی دیگران بودند از عصیان باقی می ماندند ، که باز آن معدود قلیل در مرور ازمنه و دهور تناسل و توالد نموده از نسل آن قلیل کثیر پیدا می شد .

باز « فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ (۳) » یعنی : چون امتداد مدت نزول عذاب

بر آنها طولانی می شد قاسی می گردید قلوبشان به اعراض از خداوند و اقبال بر

ص: ۳۲۷

۱-۱ - سوره مبارکه هود ، آیه ۱۱۶ .

۲-۲ - بسنجید : مجمع البحرين ، ج ۱ ، ص ۵۷ : - اولوا .

۳-۳ - سوره مبارکه حدید ، آیه ۱۶ .

شهوات، به حدی که مستوجب هلاکت می شدند الا معدود محدودی از اهل ایمان و تمیز و طاعت که ناهی دیگران بودند باقی می ماندند، و لقب آن «أولوا بقیه» در هر دوره [ای] نبی بود، و عدد آنها که ناهی از منکرات بودند در هر دوره چون قلیل بود، لهذا می فرماید: «فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ (۱)» إلی آخره، یعنی: چرا باید آنها در هر دوره قلیل باشند که ناهی نمایندگان مترفین و متلذذین و متنعمین از ظلمه و جهال را از فساد در روی ارض، و به واسطه قلت آن ناهیان متابعت نمایند جهال و عوام آن چیزهائی را که متلذذاند از منکرات و نیل شهوات نفسانی، «وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۲)» یعنی: و باشند به واسطه متابعت شهوات مجرم، ای منقطعین عن الحق و الراغبین الی الباطل حتی یتوجب العقوبه و الهلاک.

### نهی از منکر و مراتب منکر

لذا بعد از این فرماید: «وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلَهَا مُضِلُّحُونَ (۳)»، چه اصلاح و نصیحت انسان اولاً: نفس خود را، و ثانیاً: ابناء جنس را به مقتضای: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ (۴)»، آن امر به معروف است که عبارت باشد از ترغیب و تعلیم به اخلاق حمیده و اوصاف مرضیه از علم و تقوی و زهد و ورع و صدق که اخلاق ملائکه و اوصاف انبیاء است، و نهی از منکرات که ردع وضع از اخلاق و اعمال شیاطین و اشرار باشند؛ چنان که مآثر است که از جمله طاعات و عبادات شرعیه بعد از صلوات چیزی معادل این طاعت - اعنی امر به معروف و نهی از منکر - نیست، لذا قال النبی صلی الله علیه و آله: «من امر بمعروف و نهی عن منکر، (۵) کان (۶) خلیفه الله فی أرضه و خلیفه رسول الله و خلیفه

ص: ۳۲۸

۱-۱ - سوره مبارکه هود، آیه ۱۱۶.

۲-۲ - همان.

۳-۳ - همان، آیه ۱۱۷.

۴-۴ - سوره مبارکه تحریم، آیه ۶.

۵-۵ - اصل: المنکر.

۶-۶ - مصدر: فهو.

چه حق تعالی ودیعه گذاشته در نفوس بشریه قوای اربعه ؛ الشهویه البهیمیه ، و الغضبیه السبعیه ، و الوهمیه الشیطانیه ، و العقلیه الملکیه ، و این قوه اخیر محتاج نیست تهذیب [را] ، به واسطه آن که از نتایج ارواح قدسیه است . اما سه قوه دیگر محتاج به تأدیب و تهذیب اند در تحت قوانین شرعیه و عقل .

و نهی از فحشاء در کلام الهی ، عبارت از منع تحصیل لذات شهویه خارج از اذن شرعیه است .

و نهی از منکر ، عبارت از افراط آثار قوه غضبیه است از ایداء ناس و ایصال شرّ به سوی آنها از دون استحقاق .

و نهی از بغی اشاره به منع از افراط قوه وهمیه است از ترفع و حبّ ریاست و جاه .

### علت صفات متضادّ در انسان

و علت ظهور و بروز این آثار و صفات متقابلّه متضادّه در انسان که خلیفه الله است در ارض ، از باب آن است که در حق تعالی صفات و اسماء متضادّه ای است ، از قبیل : لطف و قهر ، رحمت و غضب ، هادی و مضلّ ، به ازای آنها در انسان ظهور علم است و جهل ، نور و ظلمت ، هدایت و غوایت ، سعادت و شقاوت ، توفیق و خذلان . ملائکه و اخیار مظهر نور و علم و قرب و اهل جنه اند ، شیاطین و اشرار مظهر ضلالت و جهالت و بُعد و اهل نارند ، و قلب انسان که لطیفه ربّانی است چون مرآت دو رو است ، وجهی به عالم ملکوت دارد ، و وجهی به عالم مُلکک ، و از برای او دو قوه علمیه و دو قوه عملیه است .

ص: ۳۲۹

امّا دو قوه علمیه او :

اولاً : قوه عقلیه است که به حسب فطرت از ملائکه است

و ثانی : قوه وهمیه است که به حسب فطرت اولیه شیطان است .

و از برای این دو قوه - اعنی قوه عاقله که از سنخ ملائکه و امر به معروف و ناهی از منکر و قوه وهمیه که شیطان انس است و آمر و راغب به فحشاء و منکر و متعدّی و متمرّد از حدود الهیه ، و جالب عموم مکروهات و عقوبات است ، ریاست و حکومت و سلطنت است مادام العمر در وجود انسان دنیوی ، كما أخبر الله تعالی عن لسان ایوب علیه السلام : « أُنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِنُضْبٍ وَ عَذَابٍ (۱) » ، چه « نصب » عبارت از امراض و اوجاع و اسقام بد نیست . و عذاب عبارت از هموم و غموم روحانی است که آنها را عموماً ، منشأ و مصدر شیطانِ نفس اماره بالسوء است که اعدا عدو مبین است .

### وصول بلیات به واسطه طاغوت نفس

چنان که مشهود اولوالابصار است که آنچه بلیات جسمانی و روحانی به انسان می رسد به واسطه متابعت طاغوت نفس است ، كما قال تعالی : « وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (۲) » ، چه ولی در اینجا به معنی امیر و حاکم و مستولی و اولی به تصرف در امور مراد است ، و طاغوت از طغیان و تجاوز از حدود است ، كما قال تعالی : « إِنَّ الْأِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ (۳) \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى (۳) » .

ص: ۳۳۰

۱-۱ - سوره مبارکه ص ، آیه ۴۱ .

۲-۲ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

۳-۳ - سوره مبارکه علق ، آیات ۶ و ۷ .



و نور اطلاقاتی دارد از ظاهر و باطن ، تأویل و تفسیر ظاهر او نور حسّی است از نور شمسی و قمری و کوکبی و سراجی که ظاهر بالذات و مظهر غیر است . و تأویل نور ، اطلاق بر علم است که ما به الانکشاف اشیاء است ، و مقابل او جهل است ، چه جاهل محجوب و مستور است از معرفت حقایق اشیاء ، لذا قال تعالی فی موضع : « وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (۱) » و فی

موضع : « هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۲) » .

و دیگر اطلاق نور بر ایمان است از آنجائی که حقیقت ایمان ایقان است ، و یقین نتیجه علم و معرفت است ، و نقیض او کفر است که به حسب لغت به معنای ستر و غطاء است .

و ثالثاً : اطلاق نور بر وجود است که ظاهر و موجود است بذاته ، و مظهر و موجد ماهیات است که ظلمات اند ، کما قیل فی حَقِّهَا :

ظلمات اند محو گشته به نور مومهاوند در گرفته به نار

قال تعالی : « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۳) » ، آی وجود السماوات والأرض .

و گاهی استعاره می شود از ابتهاج و سرور و انبساط به نور ، و از شداید و امورات شاقّه صعبه به ظلمت ، کما قال تعالی : « قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لِّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ \* قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ (۴) » ، که از شداید و عقوبات که در برّ و بحر طاری انسان می شود تعبیر به ظلمات فرموده ، چه وجه قلب را کدر و مُظلم می نماید ، چنان که ضمیر « منها » به ظلمات خاصّه واقعه راجع است ، و « مِنْ كُلِّ

ص: ۳۳۱

۱-۴ - سوره مبارکه فاطر ، آیات ۱۹ و ۲۰ .

۲-۱ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۹ .

۳-۲ - سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .

۴-۳ - سوره مبارکه انعام ، آیات ۶۳ و ۶۴ .

كَرْبٍ» به سایر ظلمات متوقع الحصول فی المستقبل .

پس بعد از این مقدمات ، تأویل آیه مبارکه که مؤید مطلب سابق است آن که : کسان کفار و جهّال ولی و فرمانفرما و اولی به تصرّف در وجود آنها نفس طاغوت است ؛ زیرا که کثیر الطغیان و متمرد از قوانین الهی است ، که تابعین خود را همه اوقات خارج می نماید از حال بهجت و سُروور به سوی ظلمات و بلیات بدنی و روحی ، با این همه توصیه و تأکیدات الهی که : « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱) » .

### جنود و اعوان قوای علمی انسان

بالجمله ، برای هر یک از این دو قوه اعنی عاقله و واهمه که در مملکت بدن داعیه حکومت و ریاست دارند ، حق تعالی جنود و اعوانی از ملائکه و شیاطین قرار داده که آنها به تقویت جنود خود مادام العمر در معرکه قلب مشغول مدافعه و مخاصمه اند ، و در عاقبت فتح و غلبه که برای هر یک از آن دو حاصل شد مملکت قلب بتمامه در حیظه تصرّف او است .

امّا جنود عاقله : اوّلًا : عفت است ، که آن سیاست قوه شهویه باشد از آن که او مستولی شود . در طرف افراط که اسمش « شره » است ، و یا مطموس و مقهور شود به کلی در طرف تفریط که اسمش « خمود » است ، و هر دو مذموم .

دوم : شجاعت است که تعدیل قوه غضبیه است از حد افراط که « تهوّر » است ، و از تفریط که « جبن » است ، و هر دو مذموم .

و سیم : از جنود عاقله « حکمت » است که اصلاح قوه فکریه و ادراکیه باشد ، از حدّت او که اسمش « جریزه » است در استنباط دقایق حیل شیطان در تفریعات

ص: ۳۳۲

علوم جزئیہ فرعیہ ، کہ ضرّھا اکثر من نفعھا ، و از جمود و خمود او کہ « بلادت » است ، و هر دو مذموم .

### غلبه جنود عاقله در اولیاء و حزب ملائکہ

باری ، در انبیاء و قاطبه اولیاء و اخیار علیهم السلام جنود عاقله و حزب ملائکہ کہ حزب اللّٰه اند غلبه یابند ، کہ : « فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۱) » ، و در فسقه و جهله و اشرار و کفار حزب شیطان غالب شود ، به مقتضای قوله تعالی : « اسْتَتَحَوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ (۲) » .

علی الجمله ، از ظهور و غلبه این اوصاف حمیده کہ جنود عاقله اند در انسان محقق شود ملائکہ راسخه ، کہ تعبیر می شود از او به « عدالت » کہ او است صراط مستقیم و میزانی کہ أنزل اللّٰه علی رسولہ ، و قال : « أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۳) » کہ اقتصاد در کلیه امور باشد کہ « خیر الأمور أوسطها » (۴) کما قیل :

عدالت چون صراط مستقیم است ز هر دو جانبش راه جحیم است (۵)

ص: ۳۳۳

۱-۱ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۵۶ .

۲-۲ - سوره مبارکه مجادله ، آیه ۱۹ .

۳-۳ - سوره مبارکه رحمن ، آیه ۸ .

۴-۴ - عوالی اللئالی ، ج ۴ ، ص ۱۱۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۸ ، ص ۱۵۴ ؛ فیض القدیر ، ج ۱ ، ص ۶۴۳ .

۵-۱ - گلشن راز ، شبستری ، « قاعده در بیان اقسام فضیلت » .



## ۷- و كان من دعائه عليه السلام : اذا عرضت له مهمه أو نزلت به ملامه و عند الكرب

### از بین رفتن مکاره و شداید به واسطه خداوند

قال عليه السلام : يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عَقْدُ الْمَكَارِهِ، وَيَا مَنْ يُفْتَأُ بِهِ حُدُّ الشَّدَائِدِ، وَيَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرُجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ.

الانحلال : فكَّ القيد .

العقد : جمع العقده ، أعنى گره .

المكاره : جمع المكروه ، و هي كل مايتنافر الإنسان منه .

الفناء : الكسر و الانكسار .

الفل : السكون . يقال : فئأت القدر ، أي سكنت غليانها .

این بود لغات مفرده فقرات دعا ، و ما حصل او : ای کسی که گسیخته و منحلّ کرده می شود به واسطه او گره های مکاره ایام ، که از جهات عدیده به انسان توجه نموده و متراکم شده ، موجب اضطراب و یأس انسان می گردد ، به مقتضای : « أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ (۱) » .

ص: ۳۳۵

ای کسی که « یفتأ » یعنی : ساکن و منکسر می شود به سبب اسم او حدت و سورت تمام شدائد و تعبات و نصبات ، كما ورد في الأدعية النبويه : « باسم الله

الذي لا يضر مع اسمه شيء في الأرض ولا في السماء » (۱) .

« و یا من یلتمس منه المخرج » : یعنی : ای کسی که طلب می شود از او محلّ خروج از تمام بلیات ، كما قال أمير المؤمنين عليه السلام : « ولو أنّ السماوات والأرض كانتا على عبد رتقاً ثم اتقى الله ليجعل [الله] له منهما مخرجاً » (۲) . و قال تعالى في كلامه المجيد : « وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » (۳) .

«الی روح الفرج» . الروح : الراحة ، والاستراحة : الفرج ، كشف الغم ، وإزالة الهم .

### حل شدن تمام دشواری ها در قدرت الهی

قوله عليه السلام : ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصَّعَابُ .

ذل به کسر به معنی لین و انقیاد است ، و به ضمّ به معنی هوان .

القدره : بمعنی القوّه و التمكن ، و فاعله قدير و قادر و الشيء مقدر عليه .

والصعب : الأمر الشاق . و ناقه صعبه : خلاف الذلول .

و بر هر امر خشن غیر منقاد اطلاق صعوبت می شود که مقابل لین و ذلول است ، كما في الدعاء : « اسقنا ذلل السحاب » (۴) ، و هو الذي لا رعد فيه ولا برق .

ص : ۳۳۶

۱-۱ - الأمان ، ص ۶۱ ؛ وسائل الشيعة ، ج ۲ ، ص ۴۲۳ (ط : آل البيت) ؛ مستدرک الوسائل ، ج ۱۶ ؛ ۳۰۶ .

۲-۲ - نهج البلاغه ، ص ۱۸۸ ؛ غررالحکم ، ص ۲۷۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲۲ ، ص ۴۱۱ .

۳-۳ - سورة مبارکه طلاق ، آیات ۲ و ۳ .

۴-۴ - نهج البلاغه ، ص ۵۸۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۸ ، ص ۳۱۸ .

پس مفاد فقره دعا « ذَلَّتْ بِقَدْرَتِكَ » یعنی : ذلیل و منقاد و لین(۱) است در نزد قدرت عامّه تو ، تمام امورات صعبه شاقه .

### جعل اسباب به واسطه لطف الهی

قوله عليه السلام : وَ تَسَبَّبْتُ بِلُطْفِكَ الْاَسْبَابُ .

« تسبب » یعنی : قبول سببیت و شفاعت در تأثیر نموده است به واسطه عنایت ازلیه ، و لطف عمیم تو عموم اسبابهای عالم ، یعنی اگر تو این اثر را در آنها جعل

نمی نمودی ، کی علل ناقصه منشأ و مصدر ظهور آثار مترقبه می شدند ، لذا قیل :

از سبب سازیش من سودائیم وز سبب سوزیش سوفسطائیم(۲)

چه سبب سازیش تَسَبَّب و تهیه اسباب است ، به مقتضای : « اذا أراد الله شيئاً هيئاً أسبابه »(۳) . و سبب سوزیش آن است که انسان غافل جاهل به کثرات و مّرات به تدابیر واهیه خود برای انجام امری ترتیب اسبابی می دهد ، ولی از آنجائی که ازّمه امور مقهور و مغلوب در تحت اراده حقّ تعالی و موکول به قضا و قدر است ، به کلی این اسباب و تدابیر سخیفه به ادنی سببی مضمحل شده ، بلا نتیجه و بلا اثر می ماند ، به طوری که نواقص العقول سوفسطائی شده ، یعنی عالم را خیال محض تصور نمایند(۴) .

### قضای الهی و عدم تغییر آن

قوله عليه السلام : وَ جَرَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ .

ص: ۳۳۷

۱-۵- لین : نرم .

۲-۱- مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۱ ، ص ۴۰ ، « بیان خسارت وزیر » (با اختلاف در نقل) .

۳-۲- بسنجید : الخرائج ، ج ۲ ، ص ۹۲۸ ، در حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام و مهمانانش قریب این مضمون آمده است .

۴-۳- اصل : نماید .

القدره : عباره عمّا قضاه الله ، و حکم به من الأمور ، و هو مصدر . و أيضاً القدره من القدر ، و هو ما يقدر الله . فاعله : قادر به معنى مقدر .

و القضاء : بمعنى الحكم ، كما أخبر الله تعالى عن لسان السحرة حيث قالوا لفرعون : « فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ (١) » أى فاحكم ما أنت حاكم .

پس مفاد فقره دعا آن که جریان کلیه امورات (٢) را جزء و کلّ عالم و واردات و وقایعات (٣) متوالیه او ، لکلّ نفس بما قدر لها يوماً فیوماً و آنآ فآناً ، از روی قضای ازلی و حکم ، حتی لایردّ و لایبدل است ، به مقتضای : « لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (٤) » ، یعنی : مالک الملوک حقیقی است ، از باب آن که : « یا من هو فی السماء إله و فی الارض إله (٥) »

### علم ازلی و تکوین موجودات

چون فاعل مختار و مؤثر تامّ الآثار است و عموم ذرات موجودات آفاقی و انفسی از حیث عبودیت تامّه و مملوکیت محضه در حیظه تصرف و تقلیب او است ، لهذا از روی علم و حکمت و ملاحظه مصلحت برای هر یک ، در حرکات جوهریه و ترقیّات معنویه ترتیب اموری در علم ازلی خود تعیین و تشخیص داده ، که هر فردی از افراد و هر ذره از ذرات ، از ابتدای وجود نفسی تا انتهای آن به حسب تکوین در آن مجری و معبر مشی نمایند ، اعمّ از سیر و حرکات و مقارنات کواکب و اثرات سعادت و نحوست که بر آنها مترتب می شود ، از حرکات و سکناات اهالی ارض از ذی روح و غیر ذی روح ، ذوی العقول مکلف و غیر

ص: ۳۳۸

۱-۴ - سوره مبارکه طه ، آیه ۷۲ .

۲-۵ - کذا در اصل / صحیح : امور (همچنین در سایر موارد) .

۳-۶ - کذا / صحیح : وقایع .

۴-۷ - سوره مبارکه احزاب ، آیه ۶۲ .

۵-۸ - اشاره به آیه ۸۴ سوره مبارکه زخرف : « وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ » .



مکلف ، آنچه در مدّت محدود و اجل ممدود از نتیجه حرکات و سکنات آنها به ظهور آید ، از باب آن که : « مُسَخَّرَاتِ بِأَمْرِهِ (۱) » در تحت نفوذ فرمان و امر تکوینی او است ، تعالی شأنه ای سبق فی علم الله حدوث الکائنات علی هذا الترتیب المشهود ، و أوجب صدورها من العباد ، و إلاّ - لانقلب العلم جهلاً - ، و ذلك لا ینافی القدره الاختیاریه للعبد من حیث الإمكان الذاتی ، لإمكان اجتماع الإمكان والوجوب باعتبارین .

### ظهور اشیاء بر طبق اراده ازلی

قوله علیه السلام : وَ مَضَتْ عَلَيَّ إِرَادَتُكَ الْأَشْيَاءُ.

الإمضاء : لغه بمعنی الذهاب و الإنفاذ ، و هو مع الإراده فی الله تعالی نفس ایجاد إسکان (۲) الشیء فی الخارج ؛ كما روى عن صفوان قال : قلت لأبي الحسن علیه السلام : « أخبرني عن الإراده من الله و من الخلق ، فقال : الإراده من الخلق الضمير ، و ما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل . و أما من الله فإرادته إحداثه لا غیر ، ذلك لأنه لا يروى و لا يتفكر ؛ فهذه الصفات منفيه عنه ، و هي صفات الخلق ، فإرادته الله الفعل ، يقول (۳)

له : « كُنْ فَيَكُونُ (۴) » بلا - لفظ و لا نطق بلسان (۵) . چه امضای خدا کلمه « کن » وجودیه و حیثیت طرد العدم است ، و هو مضافاً إلى الله ایجاده و مضافاً إلى الماهیه وجودها .

پس مفاد فقره دعا آن که : گذشته و خارج شده است از عدم تمام اشیاء ممکنه بر حسب اقتضاء و میل و اراده ازلیه تو ، چه عالم به معنی ما سوی در تحت امکان خاص که آن سلب ضرورت و تساوی طرفین - أعنی وجود و عدم - داخل اند ، و

ص: ۳۳۹

۱-۱ - سورة مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۲-۲ - اصل : الاسکان .

۳-۳ - اصل : يقال .

۴-۱ - سورة مبارکه یس ، آیه ۸۲ .

۵-۲ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ ؛ التوحید ، ص ۱۴۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۱۳۷ .

متساویین مادامی که مرجح خارجی اولاً سلب انحاء عدم از او نکرده و طرف وجود او را ترجیح برطرف عدم ندهد ، بذاته موجود نگردد ، چه ترجیح بلا مرجح محال است .

و ممکنات کثیره هم در حکم ممکن واحداند ، یعنی چنان که بانفراده سلب حاجت از خود و از غیر نتوانند نمایند به هیئت اجتماعی هم نتوانند ، و چون مشاهد است که ممکنات از استواء خارج شده و موجوداند ، فلا بد من واجب الوجود لذاته ، و هو مسبق مدیم لحاجه الممكن فی البقاء و الحدوث الیه ، لذا امکان اشیاء یدل علی وجوب مبدئه ، و فقرها علی غناه ، و عجزها علی قدرته ، و جهلها علی علمه ، و حدوثها علی قدمه .

### تبعیت موجودات از مشیت و اراده الهی

قوله علیه السلام : فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ بِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُتَزَجِرَةٌ.

این فقره دعا مؤید و مثبت مطلب مذکور است ، که از روی حدیث ابی الحسن علیه السلام اثبات شد که امضا و اراده و مشیت که به حسب حقیقت و مصداق متحدند ، و به حسب مفاهیم مختلف در حق تعالی تمام ایجاد و فعل او است از دون قول و لسان ، کما قال علیه السلام : « فہی بمشیتک » الی آخره ؛ ضمیر « ہی » می شود به « مکاره » و « ملّمات » راجع باشد .

و مؤتمره : یقال ائتمر الأمر امثله .

اگر مرجع ضمیر « مکاره » باشد معنی این است که آنها به اراده تو اذعان و امتثال دارند به هر موضوعی که باید وارد شوند ، و از هر محلی که باید انزجار و امتناع نمایند .

و اگر مرجع « ہی » ، « اشیاء » باشد ، یعنی آنها به مشیت و اراده نافذ تو از - دون قول لسانی - تو مؤتمره اند ، یعنی قبول و امتثال نمایند اند ؛ زیرا که مشیت

الهیة فیض مقدّس و وجود منبسط است که اشیاء موجود به او ، و او موجود بنفسه است نه به وجود آخر ، چنانچه همه چیز ظاهر است به نور ، و نور ظاهر است بنفسه ، نه به نور دیگر ؛ لذا ورد فی الحدیث : « خلق الأشياء بمشيته والمشيء بنفسها » (۱) ، پس اشیاء همان قبول افاضه وجود از مبدأ اعلی بعینه امثال و قبول امر تکوینی او است تعالی ، بقوله : « کن » ، کما این که اشیا به اراده خدا از دون نهی تشریحی تکلیفی او منزجره یعنی قبول امتناع نماینده اند .

### توجه به حضرت حق در مهمّات

قوله علیه السلام : أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهَمَّاتِ .

الدعاء : الابتهاال و الاستغاثه .

و المهمّات : جمع بألف و تاء ، و واحد او « مهمّ » است ، المهم : الأمر الشاقّ الشدید ، يقال : أهمتنی الأمر أى اقلقنی و أحزننی .

و « أنت » خبر مقدّم ، و تقدیم ما هو حقّه التأخیر یفید الحصر .

یعنی : ابتهاال و تضرّع و استغاثه در مهمّات و شداید وارده که موجب قلق و اضطراب شود ، منحصر به تو است ؛ چنان که بدیهی است که انسان در اغلب بلیات و حال اضطراب بالفطره از تمام ماسوی فراموش نموده و متوجه به مبدأ اعلی شود ، کما قال تعالی : « فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ » (۲) .

چنان که حضرت صادق علیه السلام اثبات مبدأ را برای آن دهری طبعی که منکر

صانع بود از همین طریقه فرموده : « هل ركبت السفينه حتى تكون مشرفه على الغرق؟ قال : نعم فى سفرنا هذا فى البحر أحيط علينا أمواج أربعة و خرق السفينه و

ص : ۳۴۱

۱-۱ - بسنجید : التوحید ، ص ۱۴۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۵۶ : خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشیه .

۲-۲ - سوره مبارکه عنكبوت ، آیه ۶۵ .

صرتُ آيساً من الحياه و عازماً على الموت . قال عليه السلام : هل توجّهت في تلك الحال الى أحد؟ قال : نعم . قال عليه السلام : الذي توجّهت إليه فهو إلهك « (١) .

### توجه به حضرت حق در شدايد

قوله عليه السلام : وَ أَنْتَ الْمَفْرُوعُ فِي الْمَلَمَّاتِ .

و الإفزع : الاخافه و الاغاثه . المفزع : الملجأ . يقال : فلان مفزع الناس ، أي ملجئهم .

و الملمه : النازله من النوازل الدهر . و الملمات : الشدائد النازله . و في الحديث القدسي : « يا موسى اتخذني حصناً للملمات » (٢) .

### دفع شدايد توسط حضرت حق

قوله عليه السلام : لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعَتْ .

دفع : بمعنی ازاله و ردّ شدن چیزی است از چیزی .

و مرجع ضمير « منها » مهمات است .

و اندفاع : به معنی سرعت . يقال : اندفع الفرس أي أسرع في سيره .

ما حصل فقره دعا آن که : آنچه را از مهمات و مللمات تو امر به رد و دفع او فرموده به سرعت و فوریت ، زایل و ردّ می شود ، نه چون امر مخلوق که بطیئه (٣) الزوال و تدریجی الحصول باشد ، چنان که خود از سرعت نفوذ امر خود خبر می دهد : « وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ (٤) » أو هو أقرب (٥) .

ص : ٣٤٢

١-١ - بسنجد : تفسير الميزان ، ج ٨ ، ص ٢٦٤ ، نزدیک بدین معنی .

٢-٢ - مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ١٤٣ .

٣-٣ - كذا اصحّ : بطي .

٤-٤ - سوره مبارکه قمر ، آیه ٥٠ .

٥-٥ - بسنجد کریمه نحل ، ص ٧٧ : « وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ » .

قوله عليه السلام: وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ.

الكشف: بمعنى الاظهار، و يجىء بمعنى الدفع و الرفع و الازاله. ولى در ما نحن فيه همان معنى حقيقى او كه اظهار و ابراز باشد انبى است؛ زیرا كه اگر به معنى دفع باشد با فقره قبل از دعا تكرر مى شود، و نیز در «يا كاشف البلايا» (۱) چون در مقام مدح و امتنان است لهذا به معنى اظهار است، نه ازاله؛ لَأَيُّ الْبَلَاءِ لِلْوَلَاءِ كَمَا فِي الدُّعَاءِ: «نحمدك على بلائك كما نشكرك على آلائك» (۲).

پس مفاد فقره دعا آن كه: ظاهر و آشكار نمى شود «منها»، يعنى از آن مهمّيات و بليّات در وجود عبدى از عباد، الا آن چيزى كه تو از آن در او ظاهر نمودى، كما ورد: «ان الله اذا أحبّ قوما فابتلاهم» (۳).

### سنگيني دنيا و دردهاى آن بر انسان

قوله عليه السلام: وَقَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ، وَ أَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ.

كئد الامر: الشاق الصعب.

و أَلَمَّ: بمعنى انضمّ و قرب و وقع.

بهظنى: أى عجزنى.

مفاد دعا آن كه: اى ربّ و مالك و مدبّر من، نازل و وارد شده بر من چيزهائى از علايق و اوزار عالم طبيعت كه خيلى شاقّ و دشوار است مرا ثقل و گراني او، و منضمّ شده به من چيزهائى از هموم و آلام و عوارضات دنيوى كه عاجز نموده مرا

ص: ۳۴۳

۱-۱ - مصباح الكفعمى، ص ۲۴۷؛ البلد الأمين، ص ۴۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۸۵.

۲-۲ - در منابع معتبر يافت نشد، شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۵۵.

۳-۳ - مشكاه الأنوار، ص ۵۱۷؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۲۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۸.

تاب تحمل آن . و تمام اینها از باب اسارت تن و قید حیات است ، کما قیل :

تن خاکی به ما چه ها که نکرد چه کشیدیم از این دنی زاده

### اختیار عبد در جلب مکروهات

قوله علیه السلام : وَ بِقُدْرَتِكَ أُوْرِدْتُه عَلَيَّ .

القدره : عباره عمّا قضاء الله و حکم به من الأمور .

و القدر : ما صدر مقدور أعنى فعل القادر . فالقدره التامه للعبد على ما زعمه القدرى باطل . و القول بعدم القدره على شىء من الطرفين كما زعمه الأشاعره ، أيضاً باطل ؛ و الحقّ بينهما ، و هو مقتضا حدیث : « لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین » (۱) .

ولی باید دانست که هر فعلی که از آنان صادر می شود و نسبت دارد ، نسبتی به فاعل و خالق حقیقی ، و نسبتی به قابل مجازی - اعنى خلق - [دارد] ، و نسبت شىء به فاعل بالوجوب است ، یعنی ابداً از او صحت سلب ندارد ، و نسبت آن به قابل بالامکان ، یعنی صحت سلب دارد ؛ چون نور شمس که در حین انبساطش در وجه ارض نسبت به فاعلش که قرص شمس باشد بالحقیقه ؛ و وجوب است یعنی ذاتی او است ، و « الذاتى لا یختلف و لا یتخلف » (۲) ؛ ولی نسبتش به قابل ارض بالمجاز و الامکان است ؛ لذا ورد فی الحدیث : « لا یدخل الجنة قدرى » (۳) ، و هو الذی یقول : لا یکون ما شاء الله و یکون ما شاء ابلیس .

پس ما حصل فقره دعا آن که : این امر مکروهی که تحمل ثقل او مرا عاجز

ص: ۳۴۴

۱-۱ - الاحتجاج ، ج ۲ ، ص ۴۱۴ ؛ متشابه القرآن ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ .

۲-۲ - بسنجید : شرح المنظومه ، ج ۲ ، ص ۱۲۶ .

۳-۳ - بسنجید : الخصال ، ج ۲ ، ص ۴۳۶ ؛ بحارالانوار ، ج ۵ ، ص ۱۰ : « لا یدخل الجنة مدمن خمر و لا سکیر . . . و لا قدرى » .

نموده و به تعب انداخته به تقدیر ازلی و قضاء لایزالی خود بر حسب مقتضیات حکمت و رعایت مصلحت حال و مآل من وارد نموده [ای]، نه آن که امر جزافی گزافی (۱) اتفاقی باشد .

### سلطنت الهی در نزول مکروهات

قوله علیه السلام : وَ بِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتُهُ إِلَيَّ .

یعنی آن وارده مکروه را به سلطنت و حکم و استیلائی خودت متوجه نموده ای

ص: ۳۴۵

---

۱-۴ - کذا : ظاهراً یکی از دو لفظ جزاف و گراف زائد است .

به جانب من ، كما قال في محكم كتابه الكريم : « وَ لَتُبْلَوُنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصِ الْمَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ (۱) » ، یعنی ما به اراده خود ، شما را مبتلا می نمائیم به چیزی از خوف و هراس مدعی و عدو .

والجوع : یعنی جزئی به قحط و غلا- و تسعیر ارزاق ، و به نقص بعضی از اموال ، و فساد پاره ای از زراعات و قلت ثمرات .  
والأنفس : یعنی به موت اولاد و اقارب ما مبتلا می نمائیم ، یعنی به اراده ما هر یک از اینها بر حسب مکافات و مجازات اعمال  
اختباراً و انتباهاً بر شما وارد می شود .

و از متمم آیه شریفه استنباط می شود که این نوع از اختبار و ابتلای به وجه حسن مخصوص به فرقه اسلام است ، دون فرق دیگر ، كما قال تعالى : « وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » ، (۲) که موصوفین به صبر که بشارت الهی خاص آنها است کسانی اند که هر گاه رسیده آنها را نازله مکروهی گفته اند : « ما از خدائیم » ، یعنی مربوب و در تحت تربیت ربّ حکیمی هستیم که از روی حکمت و مصلحت خود گاهی به وصول منافع و

ص: ۳۴۶

---

۱-۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۵۵ .

۲-۲ - سوره مبارکه بقره ، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶ .



خیرات و گاهی به ایصال شرور و آفات بدنی و مالی را تکمیل و تربیت می نماید ، کما قیل :

پوست از دارو بلا گش می شود چون ادیم طایفی خوش می شود [ . . . ]

تلخ و تند(۱) و مالش بسیار ده تا شود خوب و لطیف و با فره(۲)

### عدم توان قدرت اشیاء در مقابل قدرت الهی

قوله عليه السلام : فَلَا مُضِيدَ لِمَا أُورِدَتْ، وَلَا صَيَّارِفَ لِمَا وَجَّهَتْ، وَلَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ، وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ، وَلَا مُيَسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ، وَلَا نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ.

صدر : به معنی رجع . و مصدر : اسم فاعله .

ورود : بمعنی الدخول ، و الإشراف علی الشیء .

و انصراف : بمعنی الانقلاب . « یا مصرف القلوب ثبت قلبی »(۳) ای : یا مقلب القلوب .

و فتحت الباب فتحاً ، خلاف غلقته . و الفتحة : الفرجه ، و فاتح : اسم فاعله .

أغلقت : ای سدت ، و مغلق : اسم فاعله .

قوله : « و لا میسر » ، الیسر : بمعنی السهولة ، و استیسر له : ای تهیأ . و المیسور : ضد المعسور .

پس ما حصل فقرات دعا آن که : نیست برگرداننده و رجوع دهنده مر چیزی را که تو وارد نموده ای ، و نیست انصراف دهنده امری را که تو متوجه نموده ای ، و

ص : ۳۴۷

۱-۳ - مصدر : تیز .

۲-۴ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۸۲۰ ، « حکایت آن واعظ که در آغاز . . . » .

۳-۱ - الفقیه ، ج ۱ ، ص ۳۳۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۲۸۶ .

نیست گشاینده چیزی را که تو مسدود کرده[ای]، و مسدود نماینده چیزی را که گشاینده[ای]. و نیست سهل و آسان کننده امری را که تو صعب و دشوار قرار داده ای، و نیست ناصر و معاون کسی را که تو ترک عون و نصرت او نموده[ای].

و خذلان الله للعباد أن لا يعصمهم، كما قال تعالى: «وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ (۱)».

تمام مفاد عنوانات دعای شریف اشاره به توحید افعال، و استناد کلیه آثار به مبدأ اثر حقیقی و سلب توجه از کلیه ما سوی است، بآنهم لایضّر و لاینفع و لایعطی و لایمنع، به مقتضای: «کلّ میسر لما خلق له» (۲)، ای إنّ الله قدر لكلّ أحد سعادته و شقاوته، فسّهّل علی السعید أعمال السعداء. و هیأه لذلك، و مثله فی الشقی.

### رحمت و قدرت الهی در رفع هموم و ایجاد گشایش

قوله علیه السلام: فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَافْتَحْ لِي يَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ، وَ اكْسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ.

الفرج: انكشاف الغم و الخلوص من الشده.

الطول: الفضل والسعه.

الحوّل: بمعنی الحرکه و التحوّل و الانتقال، و بمعنی التّغيير و الانقلاب «يَحْوُلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ (۳)»، ای یغیر نیاتہ و عزائمہ. و قيل: الحول: القدره. و فی کلمه العلیه: «لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم» (۴)، ای لا قدره لنا علی شیء، و لا

ص: ۳۴۸

۱-۲ - سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۸.

۲-۳ - بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۱۷.

۳-۱ - سوره مبارکه انفال، آیه ۲۴.

۴-۲ - الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ تأویل الآيات، ص ۴۷۹؛ البلد الأمين، ص ۳۱۱.

قُوهُ إِلَّا بِإِعَانِهِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ .

السلطان : بمعنی التسلط والتحكّم و التمكن والغلبه .

و الهم : واحد الهموم ، و الاهتمام : الاغتمام . و فى الدعاء : « أعوذ بك من الهمّ و الحزن و العجز » (۱) .

بالجمله ، مفاد فقره دعا بعد از درود و صلوات بر محمّد و آل او داعی علیه السلام عرض می نماید : مفتوح نما از برای من ای مالک و مدبّر و أولى به تصرّف در امور من ، باب فرج و خلوص از شدايد را « بطولک » ، آی : به سبب فضل و سعه رحمت خود « الّتی وسعت کلّ شیء » (۲) - و در هم شکن سورت غلبه و استیلاى هموم و غموم را از برای من ، به تقدیر و تبدیل خودت به مقتضای قوله تعالى : « يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » (۳) .

### درخواست اصلاح نظر در خود

قوله علیه السلام : وَ أُنَلِّنِي حُسْنَ النَّظْرِ فِيمَا شَكَوْتُ، وَ أَدِقِّنِي حَلَاوَةَ الصُّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ، وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ فَرَجًا هَيِّئًا، وَ اجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجًا وَحَيًّا .

و النوال : العطاء ، و النائل مثله . و « أنل » ممّا أنالك الله ، أى أعط ممّا أعطاك الله .

النظر فى الشىء : التأمل و التدبّر فى حقيقه ذلك الشىء .

و الصنيعه : الإحسان ، و الصنع : آثار الترييه و التكميل فى المصنوع و المربى ، و صانع : فاعله . و قول حقّ سبحانه لموسى : « اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي » (۴) ، يعنى : من تربيت و تكميل نمودم تو را برای ذات خودم به این که رسول من باشی ، چنان که

ص : ۳۴۹

۱-۳ - الفقيه ، ج ۱ ، ص ۳۳۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۱۸۶ .

۲-۴ - الكافى ، ج ۴ ، ص ۷۲ ؛ العدد القويه ، ص ۲۱۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۶۹ .

۳-۵ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۷۰ .

۴-۶ - سوره مبارکه طه ، آیه ۴۱ .

جای دیگر فرماید: « اضْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلامِي (۱) ». .

## مراتب تکامل انسان

بالجمله ، سابقاً اشاره شد که انسان از ابتداء خلقت روحاً و جسداً ، مربوب و مصنوع در تحت تربیت ربّ حکیمی واقع است که به حکمت بالغه از ابتدا ظاهر او را در تحت ربوبیت خود ، درجه به درجه از مرتبه تُرابیت به مفاد : « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ (۲) » در حرکات جوهریه استکمالیه از مرتبه بسایط خارجیّه ارتقاء و صعود داده ، و به تربیت خود از عوالم مرگبات ناقصه - اَعْنَى مَرْتَبَةِ مَنْوِيَّتٍ - و درجه مرگبه تاّمه اَعْنَى مَقَامِ جَنِّيَّتٍ که حافظ مزاج است ، مدت معتدبها و نباتیت و حیوانیت عبور داده ، به مقام انسانیت قابل علم و صنعت کتابت رسانیده .

## تربیت انسان به واسطه عقل و نبی و بلاها

و بعد ، از باب عنایات شامله خود برای اتمام تکمیل و تربیت او از عالم غیب دو رسول ارسال فرموده ، داخلی - اَعْنَى قُوَّةِ عَاقِلِهِ - و خارجی - یعنی پیغمبر - بعد او را به اوامر و نواهی که موجب ازدیاد تکمیل و تربیت و باعث بر ارتقای او به اعلیٰ علّیین است مأمور و مجبور نموده ، و اگر گاهی به اغوا و وساوس نفس و شیطان و مقتضیات طبیعت از آن جاده مستقیم منحرف به جانب افراط و تفریط شود ، او را تنزیهاً و تنبیهاً اختبار می نماید ، گاهی به ورود خیرات ، و گاهی به ایصال مکروهات و شرور و آفات که در نظر انسان ناقص قاصر غافل که از فوائد و حکم آنها به کلی بی خبر است شرّ می نماید ، ولی در حاقّ واقع از باب آن که « فی تحت کلّ نعمة ، و تحت کلّ غضب رحمة ، و تحت کلّ بلاء ولاء » ، یعنی

ص: ۳۵۰

---

۱-۱ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۴۴ .

۲-۲ - سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۷ .

از حیث آن که اختبارات الهی موجب انصراف انسان است از توجّه کثرات و رغبت شهوات به جانب مجیب الدعوات ، لهذا عین احسان و انعام است .

از این باب است که داعی عرض می نماید : « انلنی حسن النظر فیما شکوت » ،

یعنی : عطا نما به من حسن تأمل و تدبّر در آن امور وارده که به حسب ظاهر شرور و آفات و مکروه نفس است ، ولی اگر از حُسن نظر و تأمل آن فوائد عظیمه مندرجه آنها مکشوف انسان شود آن وقت بالطوع والرغبه گوید :

نالِم و ترسم که او باور کند از ترحم جور را کمتر کند

### درخواست فهم حکمت مکروهات

لهذا ، داعی به واسطه کشف آن حکم و مصالح واردات مکروهه درخواست می نماید : « و اذقنی حلاوه الصنع فیما سألت » یعنی : بچشان بر من شیرینی احسان و تربیت خود را در آن امور مکروهه که در بدو امر سؤال می نمایم از تو دفع و رفع آنها را ، یعنی از نتایج و حکم مندرجه آنها را بر من بفهمان که مقام رضا و خوشنودی حاصل شود ؛ چنان که معصوم در مقامی دیگر عرض می نماید : « و طیب بقضائک نفسی ، و وسّع بمواقع حکمک صدری ، و هب لی الثقه لأقرّ معها بأنّ قضاءک لم یجر إلاّ بالخیر ، و اجعل شکری لک علی ما زویت عنی أوفر من شکری ایّاک علی ما خوّلتنی »<sup>(۱)</sup> ، یعنی : لذت بده نفس مرا به سبب قضاء ازلی خود ، و وسعت بده به سبب بروز حکم خود صدر و قلب مرا ، به این که حق تعالی فواید و حکم و مصالح خفیه آن امور مکروهه که به واسطه تربیت و تأدیب آن بنده بر او وارد می نماید به او بفهماند ، کما قال علی علیه السلام :

ص: ۳۵۱

و کم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی (۱)

« و هب لی » ، یعنی : عطا کن از برای یک وثوق و اعتماد کاملی که اقرار نماید به معیت آن ، وثوق و اطمینان کامل به این که قضایای حتمی تو خیراً و شرّاً بلاء او ابتلاء « لم یجر » ، یعنی : جاری نمی شود إلا بالخیر ، یعنی به سبب خیریت که بنده را به ادنی عقوبتی از عقوبات ابدیه و صدمات آخرویه نجات بدهد ، به مقتضای : « وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ (۲) » .

### درخواست شکر بر عدم ایصال برخی از نعمتها

« و اجعل شکری علی ما زویت عنی أوفر » . یعنی : قرار بده شکر مرا از برای خود بر آنچه از تمتعات و منافع دنیویه از من قبض نموده [ای] ، و مرا از نیل او محروم کرده [ای] ، اوفر و اکثر از شکر من تو را بر آن چیزهایی که « خَوَّلْتَنِي » ، یعنی : مرا مالک و متصرف آن قرار داده ای .

زیرا که آنچه را که حکیم علی الاطلاق از روی حکمت و مصلحت از عباد خود منع نماید بیشتر مستوجب شکر است ، تا آنچه را عطا فرماید ، چه مطلقاً در نعمت بُعد و اعراض است ، و در نعمت قرب و اقبال ؛ این است نظر اولیاء الله علیهم السلام .

اما در نظر جاهل قاصر چنان است که أخبر الله تعالی : « وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۳) » ، یعنی : زمانی که اختیار نموده است او را ربّش به فقر و فاقه ، و تنگ نموده بر او رزق و امور ما به التعیش او را ، پس می گوید : خدای من مرا اهانت نموده .

« اذ أدلّنی بالفقر » ، بعد حق تعالی این عقیده سخیفه او را ردّ می نماید ، به

ص: ۳۵۲

۱-۲ - دیوان علی علیه السلام ، ص ۴۹۴ .

۲-۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۱۶ .

۳-۱ - سوره مبارکه فجر ، آیه ۱۶ .

« كلاً » ، أى ليس الأمر كما ظنّ ، بلکه اوسع على من أشاء و أضيق على من أشاء ، حسب ما توجه الحكمة و يقتضيه الصلاح .

### درخواست عدم اشتغال به همّ مفرط مانع از عمل به واجبات و مستحبات

قوله عليه السلام : **وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنِ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ، وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ.**

الاهتمام : إمّا بمعنى الهمة و العزيمة و القصد ، يقال : هممت بالشىء ، أى قصدته و عزمته .

و إمّا بمعنى الحزن و الاضطراب . الاهتمام : الاغتمام . و در ما نحن فيه به قرينه مقام معنى اخير مراد است .

و العهد : بمعنى الأمر و الوصيه و الأمانة و الإقرار و الاعتراف . و التعهّد : هو التحفّظ بالشىء ، كما ورد فى الحديث : « حسن

العهد من الإيمان » (١) ، يعنى حفاظت

و رعایت حرمت او از ايمان است .

و فروض الله : كلّ ما افترض و أوجب إتيانه و تركه على العباد ، فهو مفروض بأى محدود مقطوع .

و السنه : قوانين و آداب مندوبه سنّنه (٢) الأنبياء عليهم السلام فى أمّتهم . و من سنن الرسول صلوات الله عليه التى كانت مأموره

عن جدّه إبراهيم عليه السلام هى عشره خصال ممدوحه ، خمس فى الرأس ، و هى : الفرق و السواك و المضمضه و الاستنشاق

و قصّ الشارب . و خمس فى سائر البدن : الختان و حلق العانه و الاستنجاء و تقليم الاظفار و نتف الابط . (٣)

ص: ٣٥٣

---

١-٢ - غررالحكم ، ص ٢٥٢ ؛ روضه الواعظين ، ج ٢ ، ص ٢٦٩ ؛ بحار الأنوار ، ج ١٦ ، ص ٨ .

٢-١ - كذا در اصل / صحيح : القوانين و الآداب المندوبه التى سنّها .

٣-٢ - بسنجيد : الفقيه ، ج ١ ، ص ٥٣ ؛ تفسير العياشى ، ج ١ ، ص ٣٨٨ ؛ وسائل الشيعه ، ج ٢١ ، ص ٤٣٧ .

بالجمله ، ما حصل فقره دعاء آن که مشغول مکن مرا به سبب هموم و اضطراب و احزان فوق الطاقه از تعاهد خود ، یعنی از محافظت و رعایت اوامر و نواهی مفروضه واجبه ، و از استعمال - یعنی عمل کردن - به مقتضای سنن رسول و قوانین تشریحیه ، به این که هم و غم مفراط مانع شده و منصرف نماید مرا از رعایت اوامر مفروضه و سنن مستحسنه ، چه انسان تا کما هو حقّه فراغت نداشته باشد از عهده وظایف عبودیت بیرون نیاید ، کما ورد : « من لا معاش له لا معاد له » (۱) .

### تنگی قلب از مکروهات و مصیبات

قوله عليه السلام : فَقَدْ ضِيقْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ ذُرْعاً ، وَ امْتَلَأْتُ بِحِمْلِ مَا حَدَّثَ عَلَيَّ هَمًّا .

یقال : نزل بی کذا : أى حلّ فيه . و النازله : الشديده . من شدائد الدهر تنزل بالناس .

و الرب : بمعنی المالک و المرّبی .

ذرعاً : أى صدرأ و قلباً ، ضاق بهم ذرعاً ، أى قلباً . و آن کنایه است از شدت انقباض قلب و اظهار جزع و عجز از مدافعه مکروه و آمده . و ایضاً الذرع : الوسع

والطاقه .

والحدیث اصطلاحاً : الخبر و ما یرادف الکلام . و حدث : بمعنی امر جدید نوظهور . و نامیده شده است خبر به « حدیث » به واسطه تجدد و حدوث او شیئاً فشیئاً .

و چنان که سابقاً گذشت «هم» به معنی حزن و غم ، و نیز به معنای قلق و اضطراب نفس است عند الشداید ، یقال أهمتنی الأمر : أى أقلقنی و أحزنتی .

بالجمله ، ما حصل فقره دعا آن که : ای مالک و مدبّر و مرّبی من ، تنگ شده

ص: ۳۵۴



است قلب من ، و گم شده حوصله و طاقت من به واسطه مکروهات و مصیبات نازل بر من . و مملو شده ام از حیث کثرت قلق و اضطراب فوق الطاقه به سبب تحمیل آن امورات صعبه شاقه جدید نو احداث وارده ، چنان که از باب آن که «الفرار ممّا لا یطاق» (۱) من سنن الانبیاء علیهم السلام حق تعالی این دعاء فرج را در کلام مجید تلقین پیغمبر می نماید : « وَ لَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا إِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الذِّیْنَ مِنْ قَبْلِنَا (۲) » .

### درخواست از خداوند جهت حل تمام مشکلات

قوله علیه السلام : وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَی کَشْفِ مَا مُنِيتُ بِهِ، وَ دَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِي ذَلِكْ وَ إِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ (۳).

قادر : از قدرت باشد که معنای او در خلق ذی حیات مختار ، این است که « إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ » ، تا خارج شود از تعریف افعال و آثار طبایع بسیطه و ادویه جات نباتیه و معدنیه که از روی قدرت و اختیار نیست ، بلکه از روی طبع و تسخیر است .

و معنای قدرت در خالق ، آن اخراج کلیه عالم وجود است به معنای ما سوی الله از موجودات جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه ازلیس محض به ایس محض دفعه واحده سرمدیه . و چون انقطاع فیض بر حق جایز نیست کما قیل : « یا دائم

الفضل (۴) علی البریه یا باسط الیدین بالعطیه (۵) لهذا شاء و فعل ، ولی « وجوب بالاختیار لاینافی الاختیار » (۶) ، و چه قادر به معنی مقدر باشد ، کما قال تعالی :

ص: ۳۵۵

- ۱-۱ - عوالی اللثالی ، ج ۱ ، ص ۲۸۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۶۶ .
- ۲-۲ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸۶ .
- ۳-۳ - اصل : + یا ذاالعرش العظیم .
- ۴-۱ - اصل : الجود .
- ۵-۲ - مصباح الکفعمی ، ص ۶۴۷ .
- ۶-۳ - بسنجید : القبسات ، ص ۴۷۲ ؛ تلخیص المحضّل ، ص ۲۷۵ .

« فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ » (۱).

اما معنی اول آنسب بما نحن فيه است یعنی توئی قادر و توانا بر ظاهر نمودن چیزهائی که من آرزو دارم به آنها، چنان که تو توانائی بر دفع و رفع آن شدایدی که به امر نافذ تو واقع شده ام در او، پس اجابت نموده بجا بیاور نسبت به من آن را، اگرچه من از باب لیاقت و به حسب وجود نفسی و اطاعت طاغوت نفس که اماره بالسوء است « إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (۲) »، یعنی: مگر آن زمانی را که رحمت خدا شامل حال عباد شود. پس من بذاته و به اقتضای اعمال مستحق نیستم، مگر تفضلاً؛ لذا ورد: « الهی عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بعدلک » (۳) یا کریم.

از این باب معصوم عرض می نماید: « فافعل بی ذلک و إن لم استوجبه منك »، یعنی: آرزوی مرا از خیرات عطا نموده [ای] تفضلاً، و رفع مکاره را بنما تکرماً، هر چند من به حسب اعمال مستوجب نیستم از تو، کما ورد فی دعاء آخر: « و افعل (۴) بی ما أنت أهله، و لاتفعل بی ما أنا أهله » (۵).

### عرش الهی

قوله علیه السلام: يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

بدان که عرش اطلاعاتی دارد، سلطنت الهیه عرش خدا است، که حق تعالی استولی علیه، وجود منبسط ظهوری که فیض مقدس است و از دره بیضا تا ذره هباء را محیط است، و فی کل بحسبه عرش خدا است، که محل بروز و تجلی

ص: ۳۵۶

۱-۴ - سوره مبارکه مرسلات، آیه ۲۳.

۲-۵ - سوره مبارکه یوسف، آیه ۵۳.

۳-۶ - بسنجید: شرح اصول الکافی، ج ۱۰، ص ۲۱۴؛ نورالبراهین، ج ۱، ص ۳۹.

۴-۷ - اصل: فافعل.

۵-۸ - الکافی، ج ۲، ص ۵۹۵؛ مصباح المتعجد، ص ۳۶۴؛ التهذیب، ج ۳، ص ۲.

شؤونات (۱) الهیه است . و أيضا العرش علم الله تعالى ، كما في الحديث : « حمله

عرش العلم ثمانیه ، أربعه منّا ، و أربعه ممّا شاء الله » (۲) . كما قال تعالى : « وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً (۳) » .

و نیز فلک اقصی عرش خدا است ، و تعریف عظمت او كما ورد : « يا من في السماء عظمته » (۴) ، آن که شمس که یکی از کواکب سبعة سیاره و در فلک رابع است از بعد مسافت به قدر اترجه دیده می شود ، چنان که از قواعد علم هیئت تعیین مساحت جرم او ثابت شده ، مقدار سیصد و شصت مقابل کلیه کره ارض است ، با آن که ارض سه [ربع آن (۵)] رسوب در ماء دارد ، و ربع از جرم او مکشوف است ، و مقدار قلیلی مسکون ، و چندین مقابل مسکون قریب به قطب جنوبی از خط استواء به واسطه شدت سخونت و حرارت شمس لایوجد فیها نبات و لا حیوان ، چنان که چندین مقابل مسکون قریب به قطب شمالی از خط استوا به واسطه غلبه برودت لایوجد فیها نبات و لا حیوان .

پس چه چیز است گمان تو به عظمت فلک او ، لا سیما فلک اقصی و اعظم ، که گفته اند نیست ابداً راهی از برای بشر به استخراج و تعریف و تعیین بُعد محدب او از مرکز ارض ، فلا یعلمه إلاّ صانعه العزیز العلیم .

و نیز عظمت او از سرعت حرکت او فهمیده می شود ؛ زیرا که ثابت نموده اند که در مقدار زمانی که یکی بگوید واحد ، حرکت می نماید و هزار و هفتصد و سی فرسخ از حیث مقعر خود ، والله أعلم بحرکه محدبه ، كما ورد أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : « قال لجبرئیل : هل زالت الشمس (۶) فقال : لا ، نعم » (۷) چون از نفی و اثبات سؤال

ص : ۳۵۷

۱-۹ - کذا در اصل .

۲-۱ - بنگرید : تفسیر القمی ، ج ۲ ، ص ۳۸۳ : « حمله العرش ثمانیه ، أربعه من الأولین و أربعه من الآخیرین ، فأما الأربعه من الأولین : فنوح و ابراهیم و موسی و عیسی و الأربعه من الآخیرین : محمد و علی و الحسن و الحسین » .

۳-۲ - سوره مبارکه حاقه ، آیه ۱۷ .

۴-۳ - البلد الأمين ، ص ۴۰۷ .

۵-۴ - این قسمت عبارت خوانده نشد .

۶-۵ - اصل : ذاک الظل .

۷-۶ - بسنجید : تذکره الموضوعات ، ص ۱۳ ؛ کشف الخفاء ، ج ۲ ، ص ۹۸ .

فرمود جواب داد که : از گفتن « لا » تا « نعم » شمس حرکت نمود از محل خود دو هزار و هفتصد و سی میل راه ، و رسید به وسط السماء .

و از عظمت عرش است ما روی عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال : « خلق الله ملكاً تحت العرش ، فأوحى إليه أن طر(١) »  
يعنى : طيران كن « فطار ثلاثين ألف سنة ، ثم أوحى إليه أن طر ، فطار ثلاثين ألف سنة أخرى ، ثم أوحى إليه أن طر ، فطار ثلاثين ألف سنة ثالثة ، فأوحى إليه لو طرت حتى ينفخ فى الصور كذلك لم يبلغ الى الطرف الثانى من العرش . فقال الملك عند ذلك : سبحان ربى الأعلى و بحمده »(٢) .

و نیز از جمله اطلاق عرش بر قلب مؤمن است ، که « قلب المؤمن عرش الرحمن »(٣) . و نظر نما عظمت این عرش حقیقی و خانه واقعی حق تعالی را که بایزید بسطامی رحمه الله علیه گوید : « لو أن العرش و ما حواه لوقع فى زاویه من زوايا قلب أبا يزيد لما أحسّ به »(٤) . لذا قال اميرالمومنين عليه السلام فى وصف الإنسان :

أترعم(٥) أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر(٦)

و قال صدرالمتالهين قدس سره :

به جان باشد سپهرت کوی چوگان به تن گر قبضه [ای] زین خاک دانی(٧)

قال فى القدسى : « لايسعنى أرضى و لا سماءى و لكن يسعنى قلب عبدى المؤمن »(٨) .

ص: ۳۵۸

۱-۱ - مصدر : إليه أيها الملك طر .

۲-۲ - عوالى اللئالى ، ج ۴ ، ص ۱۰۰ .

۳-۳ - بحار الأنوار ، ج ۵۵ ، ص ۳۹ .

۴-۴ - بسنجيد : مفاتيح الغيب ، ص ۸۸ ؛ الأسفار ، ج ۳ ، ص ۳۰۱ .

۵-۵ - مصدر : تحسب .

۶-۶ - ديوان اميرالمؤمنين عليه السلام ، ص ۱۷۵ .

۷-۷ - حكيم سبزواری .

۸-۸ - عوالى اللئالى ، ج ۴ ، ص ۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۵ ، ص ۳۹ .

### ۳- و كان من دعائه عليه السلام في الصلاة على حملة العرش و كل ملك مقرب

#### حاملان عرش و تسبيح و تقدیس آنها

قوله عليه السلام: [اللَّهُمَّ] وَ حَمَلَهُ عَرْشَكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِبُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ (۱).

الفتور: إما بمعنى السكون و الانقطاع، و إما بمعنى الضعف و الانكسار. و در ما نحن فيه معنى أوليه أنسب است.

والتسبيح: التنزيه و التقديس من النقايس و أوصاف المخلوقين من الكون و الفساد، و الأسقام والأوجاع، و النوم و اليقظه.

و قول معصوم: «اللَّهُمَّ وَ حَمَلَهُ عَرْشَكَ لَا يَفْتُرُونَ»، اقتباس از آیه شریفه نموده که حق تعالی در وصف ملائکه فرموده: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲)»، یعنی که آنها از این شغل خود سکون و انقطاع ندارند، چه تسبیح از آنها چون جریان نفس است از بنی آدم، که «لا يشغلهم عن شيء و لا يسأمون» السامه:

ص: ۳۵۹

---

۱-۱- اصل: + و لا يؤثرون... أمرک.

۲-۲- سوره مبارکه انبیاء، آیه ۲۰.

الملاله ، كما فى الدعاء : « اذهب عنى السامه »<sup>(١)</sup> ، أى الملاله من تقدیسك .

التقدیس : التطهیر و الطهاره ، قوله تعالى : « تُقَدِّسُ لَكَ »<sup>(٢)</sup> ، أى نظهرك عمّا

لا یلیق بجنابك .

« ولا یتحسرون من عبادتك » .

أى لا یتعبون و لا تحصل لهم أعیاء و التعب من التذلل إلى ذاتك . و فى الحدیث : « ادعوا الله و لا تستحسروا »<sup>(٣)</sup> ، أى لا تملوا .

قوله علیه السلام : وَ لَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِى أَمْرِكَ .

التقصیر فى الأمر : التوانى<sup>(٤)</sup> و التأخیر فیه ، كما أنّ الجِدَّ : الإسراع فیه .

بارى ، واو « [و] حمله عرشك » واو عاطفه نیست ؛ زیرا که سابقه ندارد و افتتاح کلام است . و نیز واو قسم هم نیست ، زیرا که بلا جواب است ؛ پس باید زائده باشد .

و ما حصل فقرات دعا آن که : یا الله - که معنی اللهم است - حاملین عرش تو ملائکه مدبره و حقایق بسیط مجزده اند که فتور یعنی سکون و انقطاع ندارند از تسبیح و تنزیه ، و ابداً ملول نمی شوند از تطهیر و تقدیس ذات مقدس تو ، چه کلال و ملال و ثقیل و سکون از عوارضات و لواحقات<sup>(٥)</sup> اجسام اند ، و آنها به کلی از اوصاف اجسام معزّا و مبرّانند ، و منصرف نمی شوند از خشوع و تذلل به تو که معنی حقیقی عبادت است ، و اختیار نمی نمایند تقصیر و تأنی را در اداء وظایف خود بر جدّ و جهد و سرعت در انجام امر تو .

ص : ۳۶۰

۱-۳ - بسنجید : مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۳۱۶ .

۲-۴ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۰ .

۳-۱ - بحار الأنوار ، ج ۸۸ ، ص ۶۲ .

۴-۲ - الصحاح ، ج ۲ ، ص ۷۹۲ .

۵-۳ - کذا در اصل / صحیح : عوارض و لواحق .

بعد بدان که ، حاملین عرش خدا چنان که در اخبار ائمه هدی علیهم السلام رسیده چهاراند از ملائکه :

[۱]: واحدٌ منهم علی صورة الدیک ، یسترزق الله للطیر ؛

[۲]: و واحدٌ منهم علی صورة الأسد ، یسترزق الله للسباع ؛

[۳]: و واحدٌ منهم علی صورة ابن آدم ، یسترزق الله لولد آدم ؛

[۴]: و واحدٌ منهم علی صورة ثور ، یسترزق الله للبهائم .

فإذا کان يوم القيامة صاروا ثمانیه ، كما قال تعالی : « وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَّةٌ (۱) » ، که این چهار ملک حاملین عرش بر صور مختلفه اشاره به ارباب انواع است .

### ارباب انواع

چنان که حکماء الهی از متقدّسین و متأخرین در کلمات خود عقلاً و نقلاً ثابت نموده اند که از برای هر نوعی از انواع طبیعت فرد مجرد عقلانی است در عالم ابداع ، که تمام افراد طبیعیه هر نوع چنان که صریح روایت بود در تحت تربیت آن ربّ النوع است .

و آن ربّ النوع آنّا فأنّا از خدا طلب رزق و فیوضات معنویه و صوریه می نماید برای افراد خود ، یعنی چه حقّ تعالی که مبدأ المبادی و ربّ الأرباب و علّه العلل است در غایت تجرّد و علوّ ، و مخلوقات و مرزوقات در نهایت تجرّم و دنوّ .

و مسلّم است که عالی را بالذات التفاتی بلا واسطه به سافل و دانی نیست ؛ لذا

ص: ۳۶۱

در وصول فیض از مبدأ اعلیٰ ، واسطه و رابطه لازم است ؛ صاحب دو جنبه عالی و دانی ، که به جنبه عالی اخذ فیوضات و انوار از مبدأ نموده ، و به جنبه دانی بما دون رساند تا تمام ذرات موجودات به واسطه و لا واسطه از رحمت واسعه خدا که به « رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (۱) » مستفیض شوند ، و آن وسایط و روابط نیست إلا ارباب انواع . کلام حکماء است : « لِكُلِّ نَوْعٍ مَادِي فَرْدٍ مَجْرَدٍ عَقْلَانِي فِي عَالَمِ الْإِبْدَاعِ ، يَسْمَى بَرَبِ النَّوْعِ » .

و در کلمات مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام نیز کراراً اشاره به آن موجودات ابداعی عقلانی شده ، من جمله در اوصاف آنها فرموده : « صور عاریه عن الموادّ ، خالیه (۲) عن القوّه و الاستعداد ، تجلّی لها فأشرقّت ، و طالعتها فتألّأت ، ألقى فی هویتها مثاله و أظهر عنها أفعاله » (۳) .

« تجلّی لها » یعنی : حق تعالی به تمام اسماء و صفات تنزیهیه و تشبیهیه بر آنها تجلّی نمود ، و آنها هم چون مرآت تمام نما و آیات کبری اند ، لهذا « فأشرقّت » یعنی : بتمامها قبول آن اشراقات و انوار حقّ را نموده ، و « طالعتها » ، یعنی : نور نور الانوار بر آنها طلوع و بروز کرده ، آنها هم « فتألّأت » ، یعنی : لامع و متألّث شدند ؛ زیرا که هر چند تمام موجودات آفاقی و انفسی ، دانی و عالی ، از صدر تا ساقه مظهر آیات حق و مضمیئه و مستضیئه به نور الهی اند به مقتضای : « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ (۴) » ، آی منور السموات و الارض ، یعنی : در طلوع آن نور حقیقی از افق اعلیٰ هر ذره به قدر وسعت و گنجایش ذات و استعداد خود قبول ضوء نماید ، کما قیل :

ص : ۳۶۲

۱-۲ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۵۶ .

۲-۳ - مصدر : عالیه .

۳-۴ - غررالحکم ، ص ۲۳۱ ؛ مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۲ ، ص ۴۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۰ ، ص ۱۶۵ .

۴-۱ - سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .



بر هیچ ذره نیست که خورشید نتافت اما که گوید که ذره خورشید را یافت

چندین هزار ذره سراسیمه می دوند در آفتاب و غافل از آن کآفتاب چیست

و آن که در کلام امیرالمؤمنین نسبت قبول ضوء و لمعان و اشراق به آنها داده اند که « طالعها فتلاآت » به واسطه این است که آنها فی الحقیقه مظهر اتم و مرآت اعظم [اند]، و چون قمراند که در نزد مقابله و محاذاتش با شمس تمام جرم از او نورانی می شود، و باقی افراد طبیعی آنها به منزله کواکب اند از شمس و مظهریت قمر، قال المغربی :

اگر چه آینه روی جان فزای تو اند همه عقول و نفوس و عناصر و افلاک

ولی تو را ننماید کسی چنان که توئی بجز دل من مسکین بیدل غمناک(۱)

از این است که علی علیه السلام بعد فرماید : « ألقى في هويتها مثاله و أظهر عنها أفعاله » ، یعنی : حق تعالی القا فرموده در وجود و هویات آنها مثال خود را، و ظاهر نموده از وجودات آنها افعال و آثار خود را؛ زیرا که اگر چه برای حق تعالی

مثل نیست به مقتضای : « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (۲) » ولی از برای او مثال هست، به مفاد : « وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى (۳) » ، و مَثَلِ اعْلَى خدا ارباب انواع اند که در تربیت افراد خود مظهر ربوبیت حق اند .

پس آنها ارباب اند و حَقِّ تعالی رب الارباب ، از این حیث است که افلاطون حکیم آن طبقه از عقول متکافئه را که قواهر ادنین اند « مَثَلِ نوريه » نامیده ، لأَنَّهُم

ص: ۳۶۳

۱-۲- دیوان مغربی ، ص ۸۰ .

۲-۱- سوره مبارکه شوری ، آیه ۱۱ .

۳-۲- سوره مبارکه نحل ، آیه ۶۰ .

مثل الأعلى لله تعالى .

و نیز از جمله کلمات علی علیه السلام که اشاره به آن ارباب انواع است این حدیث است : « خلق الانسان ذانفس ناطقه ، إن زكّاهما بالعلم والعمل فقد شبّهت جواهر أوایل عللها ، و ان اعتدلت مزاجها و فارقت الأضداد فقد شارك بها السبع الشداد » (۱) یعنی : انسان اگر آن نفس ناطقه را که خدا در او خلق فرموده که نوری است ربّانی و سرّی است سبحانی ، به علم و عمل تزکیه و تطهیر نمود ، هر آینه شباهت پیدا می نماید بعد از تزکیه اخلاقی به جواهر اوایل علل نفس که همان ارباب انواع باشند ، چه نفس ناطقه از تجلّی و پرتو آنها پیدا شده ، چنان که آنها چون اول ما صدراند از تجلّی حق تعالی ، کما قال صدر المتألّهین قدس سره فی المنظومه :

إذا العناية اقتضت وجوداً ففاض منه بالنظام جودا

قاهر أعلى مثل ذی شاقره فنفس کلّ مثل معلّقه (۲)

### تطهیر نفس از نجاستهای هجده گانه

و تطهیر نفس به علم و عمل به واسطه این است که چنان که برای نفس به اعتبار بدن نجاسات مختلفه و مطهّرات عشره است از ماء و استحاله و انقلاب و غیره که در کتب فقهاء رضوان الله علیهم مفصّلاً مذکور است ، نیز از برای نفس به اعتبار جهت روحانیت او نجاسات عشره ای است که روی آنها به حسب علم است و هشت دیگر به حسب عمل ، اما آن دو که از حیث علم است : جهل بسیط

و جهل مرکب که اعظم نجاسات معنویه ، و أم الخبائث است .

و اما آن هشت که به حسب عمل است :

ص: ۳۶۴

۱-۳ - مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۲ ، ص ۴۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۰ ، ص ۱۶۵ .

۲-۴ - شرح المنظومه ، ج ۳ ، ص ۶۶۴ : غرر فی أن ما صدر عنه تعالی انما صدر بالترتیب .

جریزه و بلاهت که دو طرف افراط و تفریط قوه ادراکیه است و اعتدال او حکمت .

و دوی دیگر ، شره و خمود است ، که افراط و تفریط قوه شهویّه باشد ، که نجس معنوی است ، و مُطَهَّر او عَفْت است که حد وسط بین افراط و تفریط مذکور باشد .

و دوی دیگر ، از هشت نجاسات معنویه : تقتیر و تبذیر است که از جمله اخلاق خبیثه مذمومه است ، و اعتدال او « سخاوت » است .

چنان که هفتم و هشتم از اقسام نجاسات و خبائث معنوی تهوّر و جُبْن است ، و حدّ وسط بین این دو طرف افراط و تفریط « شجاعت » است که مُطَهَّر نفس و ممدوح خدا است ، كما ورد « إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الشَّجَاعَ وَ لَوْ بَقْتَلَ حِيَه » (۱) .

و چنان که مطهّرات بدنی تمام فی الحقیقه راجع به یکی است که آن ازاله نجاست باشد .

و باقی دیگر از استحاله و انقلاب و غیره اِمارات طهارت اند ، هم چنین مطهّرات معنویه راجع به مطهّر واحد است که علم توحید باشد ، که : « التوحید إسقاط الاضافات » (۲) .

و در مُطَهَّریت علم همین کافی است که کلب نجس العین همین قدر که معلّم شده ، و اثر علم از انسان در او ظهور و بروز نموده به طهارت نزدیک شده ، و حکم او با سایر کلاب غیر معلّم تغییر می نماید ، و آن که با وجودی که در « کلاب هفت صفت حسنه است از قناعت و حراست و شب زنده داری و حقوق نعمت شناسی » ، و غیره ، که اگر آن صفات در آن انسان باشد از اولیاء الله است ، مع ذلک شرع

ص: ۳۶۵

---

۱-۱ - کنز العمال ، ج ۱۵ ، ص ۸۷۶ ؛ سبل الهدی و الرشاد ، ج ۱۱ ، ص ۲۹۸ - و لو بقتل حیه .

۲-۲ - بسنجید : مجموعه و مصنّفات کاشانی ، ص ۵۸۲ ؛ کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ ؛ اشراق هیاکل النور ، ص ۲۱۰ .

مطهر حکم به نجاست او نموده ، به واسطه آن که با این صفات ممدوحه ، چون قوه

غضبیه به حدّ افراط بر او مستولی است و شیمه او اذیت است حکم به خبثت و نجاست او شده .

ایماء به این که این صفت نجس معنوی و واجب الاحتراز است ، چنان که نیز حکماء رسیده اند که در گوشت و پاره [ای] از اجزاء خنزیر خواصّ عدیده است برای دفع امراض و اصلاح مصالح حال بنی آدم ، با این وجود شرع نیز حکم به نجاست و حرمت گوشت او نموده ، برای آن که شهوت بر او مستولی است و گوشت او مؤلّد شهوت است ، و از باب آن که شهوت نجس معنوی و واجب الاجتناب است حکم به نجاست و حرمت گوشت او شده که این صفت ذمیمه در اکل او بروز ننماید ، قال العارف :

نجاست اندر این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است

اول پاکی ست از احداث و انجاس و ارجاس (۱) دوم از معصیت و از شر و سواس

سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است که با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سیر است از غیر که اینجا منتهی می گرددش سیر (۲)

ص: ۳۶۶

---

۱-۱ - در مصدر : نخستین پاکی از احداث و انجاس .

۲-۲ - گلشن راز ، شبستری ، « سؤال از شرایط شناخت وحدت » (با اختلاف نقل در ابیات) .

اعنی اولاً تخلیه است که تصفیه قلب باشد از تمام رذائل اخلاق ، و بعد تخلیه زینت دادن صفحه قلب است به مقابلات آنها از اوصاف حسنه و اخلاق مرضیه ، و بعد تجلیه است به انوار قدسیه الهیه ، و بعد مقام فنا است که مقتضای توحید و ساقط نمودن وجود و توابع وجود بالحقیقه از قاطبه ممکنات ؛ لأنها « كَسِرَابٍ بَقِيَعِهِ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ (۱) » ، و قال

تعالی فی حقهم : « مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ (۲) » .

## کروبیان یا ملائکه واله

قوله علیه السلام : وَ لَا يَعْضُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ .

یعنی : از برای حقّ تعالی بعضی از طبقات ملائکه اند که آنها رفیع الدرجه (۳) و اعظم مقام اند از ملائکه ، و « صفات صفاً (۴) » و « سابقات سبقاً (۵) » و « مدبرات امرأ (۶) » که بعد مفصلاً ذکر می شود .

و از آن طبقه « ملائکه » در لسان شرع و قرآن کریم تعبیر به کروبیان شده ، و آنها چنان که معصوم فرموده آنی غفلت ندارند از وله و حیرانی در مشاهده ذات و صفات حقّ تعالی ، و توجّهی نیست برای آنها به کونین ، و تمام توجّهات آنها به جانب فوق و معنی المعانی و مبدأ المبادی است ، مثل آنها چون مجذوبین و مستغرقین از بنی آدم است از مشاهده جمال و جلای الهی ، « الوالیهین فی معرفه الله و محبته ، مشغله بطاعته » . و این قسم از ملائکه مقربین نسبتشان به ملائکه [ای]

ص: ۳۶۷

۱-۳ - سوره مبارکه نور ، آیه ۳۹ .

۲-۱ - سوره مبارکه یوسف ، آیه ۴۰ .

۳-۲ - اصل : رفع درجه .

۴-۳ - اقتباس از کریمه صفات ، آیه ۱ .

۵-۴ - اقتباس از کریمه نازعات ، آیه ۴ .

۶-۵ - اقتباس از کریمه نازعات ، آیه ۵ .

که تدبیر سماوات می نمایند چون نسبت ملائکه مدبّره است نسبت به نفوس ناطقه ، و این نوع وله و حیرانی ممدوح است که پیغمبر صلوات الله علیه از دیداد او را از خدا سؤال می نماید که : « اللهم زدنی فیک تحیراً » (۱).

## اسرافیل و دو نفخه وی

قوله عليه السلام : وَ إِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ، الشَّخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْأَذْنَ، وَ حُلُولَ الْأَمْرِ، فَيَنْبُتُهُ بِالنَّفْحِ صِرْعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ.

« صور » بنا به تفسیر اغلب از مفسرین جمع « الصورة » .

و شخص المسافر شخصاً ، أى خرج عن موضعه .

و الحلول : النزول .

صرع : بمعنی هلك ، الصرعى : جمعه .

الرهن : الحبس ، رهائن القبور : أى محبوسو (۲) القبور .

پس مفاد فقره دعاء آن که : از جمله ملائکه مقرّبین تو اسرافیل است ، که آن ملک یکی از آن اربعه ای است که حاملین عرش اند ، و ارکان اربعه از برای نظام و انتظام کلیه عالم وجود به معنای ماسوی الله ، چه :

یکی بر حیات عالم و ما فیها موکّل اند که « اسرافیل » باشد .

و دیگری واسطه اعطای رزق و بر تقسیم معایش خلق موکّل است ، که « میکائیل » باشد .

و یکی بر تکمیل مقام روحانیت و افاضه ارزاق معنویه - اعنی علم و معرفت - بر بنی آدم که اصل الاصول عالم و ثمره شجره ایجاد است موکّل است ، که

ص: ۳۶۸

۱-۶- بنگرید : شرح الاسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۱۲۲ .

۲-۱- اصل : محبوسین .

و دیگری بر قبض ارواح و ایصال مغیبات به غایات و خلیص از عالم ظلمات مأمور است ، که « عزرائیل » باشد .

این است که معصوم متذکر است که اسرافیل منتظر اذن و حلول امر است که متنبه یعنی ایقاز از رقود نموده ، و به نفخه خود محبوسین قبور و ارواح نائمه را از مراقد ابدان قائم نماید که بعد از قیام از نوم دنیا از ملائکه سؤال نمایند : « مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا (۱) » . چه صور بنا به تفسیر برخی جمع صورت است ، و نفخ صور دمیدن روح است در صور مثالی برزخی ، زیرا که از برای اسرافیل به اذن خدا دو نفخه و دو صور است ، به نفخه [ای] اماته نماید و به نفخه [ای] احیاء ، کما قیل : « النفخ نفختان ، نفخه تطفأ النار و نفخه تشعلها » (۲) . چنان که در کلام الهی اشاره به این دو نفخه احیاء و اماته شده .

اما به وجهی نفخه اماته به مقتضای قوله تعالی : « نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ (۳) » ،

ای مات و نامه . « مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (۴) » ، و آن نفخ روح است در صور طبیعه و فتایل ابدان دنیویه که حیاتشان موت و ایقازشان رقود است ، بمفاد : « الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا » (۵) ، از باب اتحاد معنی نوم و موت اذ یزول معهما الحس و الحركة . از این باب است کلام امیرالمؤمنین علیه السلام : « مَتَّ يَوْمَ وَلَدَتْ » (۶) . و

ص : ۳۶۹

۱-۲ - سوره مبارکه یس ، آیه ۵۲ .

۲-۳ - بنگرید : مفاتیح الغیب ، ص ۵۱۰ ؛ مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین ، ص ۳۲۷ .

۳-۴ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۶۸ .

۴-۱ - همان .

۵-۲ - بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۴۳ ؛ عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۷۳ ؛ مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ .

۶-۳ - بسنجید : الکافی ، ج ۳ ، ص ۲۶۰ به نقل از ابوجعفر علیه السلام : « مَتَّ يَوْمَ مِتَّ » .

قال عليه السلام : « و اجسادهم قبل القبور قبور » (۱).

و قوله تعالى : « ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۲) » اشاره به نفخه احياء است که نفخ روح در صور مثالی اخروی باشد « فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ » یعنی : آن وقت به صیحه و نفخه ثانویه ارواح نائمه از مراقد و مضاجع خود قائم شده ، ينظرون الى المحشر و يقولون : « هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۳) » ، چنان که « فتبته » در عنوان دعا اشاره به این انتباه و ایقاز از نوم دنیا است رهائن قبور و محبوسین ابدان را ، كما قيل :

برون آی از حجاب تن پیر بر ساحت گلشن

کنی تا چند از روزن نظر بر طرف گلشنها

### میکائیل و جایگاه او

قوله عليه السلام : وَ مِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ.

الجاه : القدر و المنزله .

و المكان : هنا بمعنى التمكّن والاستطاعه . يقال له : مكنته أى قويته و شدّده ؛ چه حاجت به زمان و مكان از خصايص اجسام است و ملائكه مقرّبين معرّا و مبرا از امكنه و مكانيات و أزمنه و زمانيات اند ، بلکه جميع امكنه بالنسبه اليها كالنقطه ، و جميع ازمنه و زمانيات بالنسبه إليها كالآن .

بالجمله ، ما حصل فقره دعاء آن كه : ميكائيل كه يكي از ملائكه مقرّبين حاملين عرش و ركن اربعه عالم ايجاد است صاحب رتبه منيعه و درجه رفيعه است در مقام عبوديت و طاعت تو كه ساير از ملائكه آن رتبه و مقام را ندارند .

ص : ۳۷۰

۱-۴ - ديوان اميرالمؤمنين عليه السلام ، ص ۱۷۹ .

۲-۵ - سوره مبارکه زمر ، آيه ۶۸ .

۳-۶ - سوره مبارکه يس ، آيه ۵۲ .



بعد بدان که : هر یک از این ارکان اربعه به اعتبار حقایق کلیه در عالم معنی و سدره المنتهی مقام دارند ، و عالم جسمانی که مضیق و محدود است ، ابدأً گنجایش هر یک از آنها را ندارد ، چنان که جبرائیل که به صورت دحیه کلبی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل می شد درخواست نمود که به صورت اصلی خود بر من وارد شود ، جواب داد که : قوای بدنیه به غایت ضعیف است ، تاب مشاهده نور قوی را ندارد ؛ چون اصرار فرمودند در بروز جناحی از او دیده ، تبّ الخافقین ، یعنی پُر نموده مشرق و مغرب را به طوری که غشوه بر وجود شریفش عارض شد ، اگر چه پیغمبر در سیر معراج به مقامی رسید که جبرائیل به کَلّی وامانده ، اظهار انکسار و عجز نمود ، قال : « واللّٰه لو دنوت أنمله لاحتزقت (۱) » ، لذا قال المولوی :

حیرت اندر حیرت آمد این قصص بیهشی خاصگان اندر اخصّ (۲)

### صفت میکائیل و اعوان او

بالجمله ، از باب آن که « لکلّ حقیقه رقیقه (۳) و لکلّ معنی الصوره » ، رقایق هر یک از آن حقایق کَلّیه تبّ الخافقین است ، مثلاً ملاحظه نما میکائیل را که چگونه رقایق و اعوان خود را به امر خدا در هر نباتی از نباتات و شجری از اشجار و حیوانی از حیوانات و هر فردی از افراد نوع انسان ، بلکه در هر عضوی از اعضاء ظاهره و باطنه موکّل نموده ، و مأمور برای کیل و تقسیم روزی آن جزء قرار داده ، مثلاً ملاحظه نما در غذا که چون در معده انسان و حیوان که به منزله مطبخ است وارد شد ، بعد از نضج و تصفیه و تعدیل در هر یک از مراتب هضومات اربعه ؛ چه طور اعوان میکائیل کیل و تقسیم نموده سهم و قسمت هر عضوی را به توسط

ص: ۳۷۱

۱-۱ - مناقب آل ابی طالب علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۸ ، ص ۳۸۲ - واللّٰه .

۲-۲ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۱۰۵۹ ، « نمودن جبرئیل علیه السلام خود را به مصطفی صلی الله علیه و آله » .

۳-۳ - بنگرید : شرح المنظومه ، ج ۴ ، ص ۴۶۴ .

مستخدمین خود، از مجاری مخصوص به او می رساند .

و به نظر فکر و اعتبار نظر نما در اشجار مرتفعه به آن برگی که در رأس شجره است ، چگونه دست خود را وا نموده و آنافاناً از خدای تعالی درخواست رزق می نماید .

و آن ملکی که از اعوان میکائیل است به امر خدا چگونه آب و خاک کثیف را که طبعاً مایل به سکون و طالب مرکز است او را قهراً و جبراً به خلاف میل طبیعی حرکت داده ، و از ده ذرع مسافت از اسفل به اعلی می رساند ، که آن ورقه مرزوق بی برگ و نوا نماند .

و چون مقسم حقیقی حکیم عادل است ، لهذا اولاً آن غذا را به عدالت تجزیه و تقسیم نموده ، و اعطای هر حقی را به ذی حق ، و وضع هر شیء در موضوع له نماید ؛ یعنی کثیف از آب و خاک را به اجزاء کثیف از شجره دهد ، یعنی به تنه و ریشه ؛ و لطیف او را به اوراق و اغصان ، و لطف او را به ثمره . چنان که مشهود است که طفل رضیع را اگر نان و گوشت بدهند اسباب هلاکت او است ، باید مادران غذا را خورده و دو قرع و انبیک معده خود چندین مرتبه تصفیه و تعدیل نموده ، لطف او را شیر که اجزاء رقیقه و جوهر غذا است کرده به طفل بدهد ، جلّ جلاله و عمّ نواله .

صفت جبرئیل

قوله علیه السلام : وَ جِبْرِیلُ الْأَمِّینُ عَلَی وَحِیکَ .

اولاً- بدان که : جبرائیل ملکی است از چهار ملائکه معظمه که حاملین عرش خدا ، و ارکان اربعه عالم وجودند و این اسم مرگب است از دو لفظ عربی و سریانی ؛ زیرا که « جبر » عربی است ، و بر سه معنی اطلاق می شود :

[۱]: به معنی قهر و غلبه ؛

ص: ۳۷۲

[۲]: و به معنی اصلاح ؛

[۳]: و به معنی عطا .

و « ایل » که سریانی است به معنی « الله » است ، چون اسرائیل که اسم حضرت

یعقوب است یعنی بنده خدا ، که هر یک از معانی ثلاثه جبر ، مناسب حال آن ملک مقرب است .

اما قهر و غلبه ، چه نسبت جبرائیل به عالم طبیعی و انسان کبیر نسبت روح به بدن است ، و روح غالب و قاهر به اعضا و جوارح بدن است ، و به اراده او است ایاب و ذهاب و حرکت و سکون بدن که آلت و مرکب روح است . قال تعالی فی حق جبرائیل : « ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى \* وَ هُوَ بِالْأَعْفُقِ الْأَعْلَى (۱) » ، اى ذوقوه فى عقله و رأیه .

اما جبر به معنی اصلاح ، كما ورد « يا جابر العظم الكسير » (۲) . یعنی ، مُصلِح او نیز مناسب او است ؛ چه جبرائیل معلّم قاطبه بشر علی الخصوص برای اشرف افراد او ، چون کلیه انبیاء علیهم السلام ، و معلّم به ترتیب خود اصلاح مفسد متعلّمین نموده ، و آنها را به امر خدا از حسیض بشریت ارتقا به اوج ملکیت داده ، و کمالات مکمونه که در مقام ذات و استعداد بالقوه دارند به مقام بروز فعلیت رسانیده ، نقایص آنها را جبران می نماید ، كما أخبر الله تعالی فی حقّ بیته : « وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَى \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (۳) » ، که اشاره به جبرئیل است ، وحی و الهام هر دو ، القای در قلب است ، نهایت اگر القا بلا- واسطه ملک باشد « الهام » است ، و اگر به واسطه شد « وحی » . و از باب اثبات شرافت خاتم الانبیاء بر سایر انبیاء اولوالعزم ، واسطه وحی که جبرائیل است القا نموده ، و بذاته فرموده : « فَأَوْحَى

ص: ۳۷۳

۱-۱ - سوره مبارکه نجم ، آیات ۶ و ۷ .

۲-۲ - مصباح الکفعمی ، ص ۷۸ ؛ مصباح المتهجد ، ص ۳۰۶ ؛ مهج الدعوات ، ص ۳۰۸ .

۳-۳ - سوره مبارکه نجم ، آیات ۳ - ۵ .

إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (۱)» .

و نیز جبر به معنی عطا مناسب آن ملک است ، و ایل چون به معنی الله است یعنی عطای خدا ، چه عقل فعال که حقیقت جبرائیل است با عقول جزئی که جزء و اعوان او است اعظم ترین عطایای حقّ اند ، كما ورد : « ما (۲) قَسَمَ فِي الْعِبَادِ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ » (۳) ؛ لذا قال تعالى : « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (۴) » ای کرمانهم بالنطق

والعقل والتميز و تسليطهم على ما في الأرض و تسخير سائر الحيوانات لهم .

و امين در فقره دعا : المؤمن على الشيء ، و منه محمد أمين الله على رسالته .

### جبرئیل و اطاعت از وی در ملا اعلی

قوله عليه السلام : الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ .

اینها اوصاف جبرائیل است ، یعنی : اطاعت کرده شده ساکنین ملا اعلی ، كما قال تعالى في حَقِّهِ : « مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ (۵) » ، چه عموم ملائکه مدبّره موکله بر اجرام سماویه در تحت امر آن ملک مقرب اند ، چون تسخیر تمام قوای مدرکه و محرکه جزئی که به اعتباری ملائکه ارض اند در تحت نفوذ عقل بشری که مظهر جبرائیل است در عالم صغیر ، که آنها را صرف فیما خلق لأجله نماید ، الا شیطان وهم و ابلیس خیال ، که اعوان شیطان کبیراند ؛ چه آنها خارج و متمرد از تحت نفوذ امر عاقله اند ، به خلاف نفوس کامله که شیطان آنها مقهور و مغلوب عقل آنها است ، كما قال النبي صلى الله عليه و آله : « لكل نفس شیطان ، و شیطانی أسلم على (۶) يدى (۷) » .

ص : ۳۷۴

۱-۴ - سوره مبارکه نجم ، آیه ۱۰ .

۲-۵ - اصل : لا .

۳-۶ - بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ : « يا هشام! ما قَسَمَ بين العباد أفضل من العقل » .

۴-۷ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۷۰ .

۵-۱ - سوره مبارکه تکویر ، آیه ۲۱ .

۶-۲ - کذا ، صحیح : بیدی .

۷-۳ - بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۶۰ ، ص ۳۱۹ .

قوله عليه السلام: الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ.

یعنی: جبرئیل مکین است نزد تو ای ذی منزلت رفیعه.

یقال: مکن فلان عند السلطان، أي ارتفع مقامه و عظم قدره.

و مقرب است، یعنی عنایت دارد نزد خدا، چنان که پیغمبر در حق خود فرماید: «أبیت عند ربی یطعمنی و یسقینی» (۱) چه نسبت تمام ذرات موجودات به خدا نسبت واحده و استوای حقیقی است، «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۲)». و اگر قرب و بعدی است از طرف مخلوق است «کان الله و لم یکن کفر و لا اسلام» (۳).

و آن که در حدیث قدسی فرماید: «من تقرب إلى شبراً تقربت إليه ذراعاً» (۴) مراد به قرب عبد به سوی خدا القرب بالذکر و الفکر، نه قرب ذاتی و مکانی و زمانی؛ لأن ذلك من صفات الاجسام و الله منزّه عن ذلك. و مراد به قرب خدا الی العبد قرب نعمه و إحسانه.

و فی الحدیث: «الصلاه قربان کلّ تقی» (۵)، أي الأتقیاء من الناس یتقربون بها إليه.

قوله عليه السلام: وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَه الحُجُبِ.

بدان که از آن جوهر غائبه از انظار و مبادی فاعله که ابدأ علاقه به عالم اجسام ندارند نه به اجسام صافیه علویه و نه به اجسام طبیعیه، نه علاقه حلول و انطباع و نه علاقه تدبیری، نه مؤثر در مادون و نه مدبّر در مادون اند، در ورای سرادقات

ص: ۳۷۵

۱-۴ - مناقب آل ابی طالب علیه السلام ج ۱، ص ۲۱۴؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۸.

۲-۵ - سوره مبارکه طه، آیه ۵.

۳-۶ - شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۲۶۱.

۴-۱ - عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۶؛ بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۸۹.

۵-۲ - الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۰؛ تحف العقول، ص ۲۲۱.

عزت و حجب جلال اند .

و در عرف صاحب شرع از آنها تعبیر به « ملائکه کروبیان » شده ، و در اصطلاح حکما الهی تعبیر به « انوار قاهره اعلون » ، اعی طبقه طولیه مرتبه از عقول مجردة عشره ، از باب آن که آنها در تقدّم و تأخّر علیّت و معلولیت چون صفوف مرتبه اند ، لهذا در قرآن کریم از آنها تعبیر به « صافات صفاً » (۱) فرموده ، و از آنها از وله و حیرانی که در مقام شهود جمال و جلال الهی دارند و اعراض از مادون « لا یعلمون أنّ الله خلق آدم و لا ابلیس » (۲) ، و آنها اجلّ مقام اند از این که تأثیر و تدبیر در اجسام و اصنام طبیعیّه نموده ، و اجسام اظلال آنها واقع شوند ؛ چنان که از آن طبقه مادون آنها از ملائکه که تأثیر در اجسام دارند حکما تعبیر به « ارباب انواع » نموده اند ؛ زیرا که قبلاً گذشت که از برای هر نوعی از انواع طبیعی فرد مجرد عقلانی است در عالم ابداع ؛ که آن افراد در تحت تربیت آنها اند ، و آنها چون ذاتاً و شرافه سبقت بر افراد و اصنام طبیعی خود دارند لهذا در لسان قرآن

کریم از آنها تعبیر به « سابقات سبقاً » (۳) شده .

### ملک روح

قوله علیه السلام : وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكُ .

چه از جمله ملائکه که تعلق تدبیری بمادون دارد ، مسمی به « روح مجردة قدسیه است » ، که بمفاد : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » (۴) آن از عالم امر خدا است ، نه چون بدن از عالم خلق ، « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ » (۵) ، و آن ملک روحانی تعلق

ص: ۳۷۶

۱-۳ - بنگرید : کریمه صافات ، آیه ۱ .

۲-۴ - بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۳۳۶ ؛ عوالی اللّثالی ، ج ۴ ، ص ۱۰۰ .

۳-۱ - بنگرید : کریمه نازعات ، آیه ۴ .

۴-۲ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۸۵ .

۵-۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

تدبیری به عالم خلق دارد ، و مبدأ آثار و افعال مختلفه است از روی علم و شعور ، چنان که از آن ملک که مبدأ آثار مختلفه باشد از روی عدم علم و شعور تعبیر به نفس نباتی شده که مصدر افعال و آثاری است به امر خدا ، از جذب و دفع و هضم و امساک و نمو و تصویر (۱) ، ولی از روی عدم علم ، حال او در تحت تسخیر ربّ الارباب حالِ قلم است در دست کاتب که گوید :

در کف کاتب وطن دارم مدام کرده بین اصبعین او مقام

نیست در من جنبشی از ذات من اوست در من دم به دم جنبش فکن

### ملائکه سماوات و ملاّ اعلی

قوله عليه السلام : فَصَلِّ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ أَهْلِ الْأَمْوَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ.

یعنی : رحمت و برکات الهی بر آن طبقات از ملائکه مقرّبین ، الموصوفین بالصّافات صفاً و سابقات سبقاً ، من مجاورین ملاّ اعلی ، که مجملی اشاره شد ، و بر ملائکه آن چنانی که بعد از آنهاند مقاماً و رتبه از زمره مدبرات امرأ ، کما قال تعالی عن لسانهم : « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ (۲) » ، از ساکنین سماوات که اهل

امانات بر رسالات و ارسالات تواند ، چه مبادی فاعله و جواهر مجرّده از حواس بشریّه منقسم می شود اولاً به علویه و سفلیه .

أمّیا علویه که تدبیر می نماید در اجرام لطیفه علویه سماویه ، در اصطلاح حکماء متقدّمین و متأخرین معروف به « نفوس سماویه » اند ، و در عرف شرع موسوم به « ملائکه سماوات » و « ساکنین ملاّ اعلی » ، چه علاقه آنها نسبت به سماوات چون تعلق تدبیری نفوس ناطقه مجرّده است نسبت به ابدان طبیعیه ، و سکون از حیث

ص: ۳۷۷

۱-۴- هکذا در اصل .

۲-۵- سوره مبارکه صافات ، آیه ۱۶۴ .

علاقه تدبیری است ، و الا آنها مجرد از مکان و زمان اند .

و آن ملائکه سماویه ، چنان که در فقره دعا است امین بر رسالت حقّ اند ، از این باب که تمام امور مقدره خدا که امانات او است اولاً از لوح محفوظ ثبت در آن نفوس فلکیه و ملائکه سماویه می شوند ، چه آنها لوح قدر حقّ اند ، و آنها آن امورات قضائیه و قدریه حق را که رسالات خدا است نسبت به اهالی عالم از خیر و شرّ ، نعمت و نعمت ، خوف و امنیت ، صحّت و سقم ، عزّت و ذلّت ، بلکه هر صورتی نسبت به ذی الصوره حسناً أو قبیحاً به افراد و اشخاص عالم بدون زیاده و نقصان می رسانند ، کما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام : « إِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرِ الْمَطَرِ » (۱) ، ای مبعوث فی جمیع أقطار الارض ، لكلّ نفس ما قدر لها من زیاده أو نقصان فی العمر و المال والولد و غیر ذلك (۲) .

قوله علیه السلام : وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ ، وَ لَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ ، وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهُوُ الْعَفَلَاتِ .

سأمة : لغه السکینه والوقار .

و الدأب : السیر (۳) السریع و الجدّ فی العمل .

الأعیاء : العجز .

و اللغوب : التعب .

والفتور : الانقطاع عن العمل .

بعد از ذکر لغات مفرده فقره دعا ، بدان که اینها اوصاف سلیبه و تنزیهیه نفوس

فلکیه است که فی الحقیقه ملائکه سکنه سماوات باشند ، اولاً بر آنها معصوم علیه السلام

ص: ۳۷۸

۱-۱ - الکافی ، ج ۵ ، ص ۵۷ ؛ قرب الإسناد ، ص ۱۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۸ ، ص ۸۴ .

۲-۲ - مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ .

۳-۳ - اصل : سیر .



اطلاق جمع عقلاً نموده در « یدخلهم » و « تشغلیهم » و « یقطعهم » اشاره به آن که آنها صاحبان عقل و شعورند ، به خلاف عقیده سخیفه اهل ظاهر که آنها را در این جد و اجتهاد و سعی در حرکات خود که به منزله تسیحات و عبادات آنها است به مقتضای : «صَلَّتِ السَّمَاءُ بِدَوْرَانِهَا»<sup>(۱)</sup> عديم الشعور دانند .

بالجمله ، آنها را داخل نمی شود سکونی از این دأب و سیر در عمل که بالعرض ایصال نفع به مادون ، و تکمیل ما یحتاج بنی آدم باشد ، كما قال الله تعالى في حق الشمس والقمر : « وَ سَيَخْرُ لَكُمْ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَيْنِ <sup>(۲)</sup> » ، أي یدبآن فی سیرهما ، لا یفتران فی منافع الخلق و اصلاح اهل الارض .

و نیز آنها اعیاء از لغوب ندارند ، یعنی عجز نمی آورند از تعب حرکات و حمل اثقال بدنی چه حرکات و حمل اثقال مطلقاً موجب تعب و مشقت است ، كما قال تعالى : « وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ <sup>(۳)</sup> » .

و نیز فتور و انقطاع از عمل برای آنها نیست ، و مشغول نمی نماید آنها را از حرکات و تسیحاتشان شهوت و غضب ، به واسطه برائت آنها از این دو صفت حیوانی ، چنان که انقطاع نمی دهند آنها را از تنزیه و تعظیم خدا ، سهو و نسیان و غفلات ، چه نفوس آنها که اشرف از نفوس ارضیه اند ، ملائکه اند مشتاقون بقاء ربهم الأعلى ، و در زمره ملائکه مدبرات امرند ، چنان که عقول آنها که عشاقون الآهیون اند ، از زمره « صافآت صفاً » اند .

پس باعث بر تحریک آنها چنان که از کلام معصوم علیهم السلام استفاده می شود امر شهوانی که جلب منافع بدنی و امر غضبانی که دفع منافع بدنی باشد نیست ، به واسطه تنزه آنها از شهوت و غضب .

ص: ۳۷۹

۱-۱ - المبدأ و المعاد ، ص ۲۳۷ .

۲-۲ - سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۳۳ .

۳-۳ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۷ .

و نیز قصد آنها از این حرکات ارادی بالذات نفع به سوافل هم نیست ؛ چه عالم عناصر از بسایط که امّهات اربعه اند و مرکبات آنها که موالید ثلاثه اند نسبت به عظمت و فسحت و وسعت افلاک و املاک ابداً قدرِ مُعْتَنی به نیست ، بلکه چون

دیدان(۱) و حجر المثنانند(۲) نسبت به انسان کبیر ، و عالی را بالذات ، التفاتی به سافل نیست ؛ بلکه مقصود آنها از این حرکات که از روی شعور و اراده است تخلّق و تشابه به صفات مقرّبین از انوار قاهره و ملائکه نوریه و عقول تسعه طولیه است ، چنان که غایت حرکات علمی و عملی نفس ناطقه قدسیه تخلّق به اخلاق و تشابه به روح القدس و عقل فعال است .

و مؤید کلام معصوم علیه السلام قول جدّ اعلاّی او امیرالمؤمنین علیه السلام است : « ثمّ زینها بزینة الکواکب و ضیاء الثواقب ، و أجرى فیها سراجاً مستطیراً و قمراً منیراً ، فی فلک دائر و سقّف سایر و رقیم مائر . [ثمّ فتق ما بین السماوات العلا ، فملاهنّ أطواراً من] ملائکه منهم سجود لایرکعون ، و رکوع لاینتصبون ، و صافون لایزالون ، و مسبحون لایسأمون ، لایغشاهم نوم العیون ، و لا سهو العقول ، و لا فتره الابدان ، و لا غفله النسیان »(۳) .

### خشوع ملائکه

قوله علیه السلام : (فی الدعاء) : الخُشَعُ الأَبْصَارِ .

الخشوع : التواضع و التذلل .

یعنی : آن ملائکه مذکورین ملاً اعلی از اقبالی که به مبدأ و اعراضی که از ما سوی الله دارند خاشع الأبصارند ، ای لایلتفتون یمیناً و شمالاً . قال تعالی :

ص : ۳۸۰

۱-۱ - دیدان : کرهما .

۲-۲ - حجر المثنان : سنگی که در مثنان متولد می شود .

۳-۳ - نهج البلاغه ، ص ۴۱ - ۴۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۱۷۶ .

« خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ (۱) » ، أى لا يستطيعون النظر من هول ذلك اليوم ، فلا يكون فيهم غير العباده و المعبود .

### عدم نگاه برخی ملائکه به خدا و حال آنها

قوله عليه السلام : فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ .

يعنى : آن ملائکه قصد نمى کنند نظر کردن به سوى حقّ تعالى را به واسطه عصيان بنى آدم استحياءً منه ، كما ورد فى الحديث : « ثور فى تحت العرش لا يرفع رأسه استحياء من الله » (۲) .

كما قال الداعى عليه السلام : التَّوَاكُسُ الْأَعْدَاءُ ذُقَانِ .

ناكس : سر به زير انداخته ، المنكوس : المقلوب .

و الذقن : تحت اللحيه ، كناية از وجه است كما قال تعالى : « يَخْرُونَ لِلْأَعْدَاءِ ذُقَانِ (۳) » ، أى يسقطون الوجه على الأرض ، كه كناية از حال ركوع و سجود آنها است .

### طلب نامحدود ملائک در توجّه به خداوند

قوله عليه السلام : [الَّذِينَ] قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ .

الرغبه : الشوق فى الطلب و الإقبال الى الشىء .

يعنى : آن ملائکه از همان ابتداء خلقتشان كه به حسب رتبه مجعوليت و مخلوقيت مؤخر از ذات جاعل و خالق اند سرمداً و دهرأً ، نه تأخير زمانى ، چه آنها

ص : ۳۸۱

۱-۴ - سورة مبارکه قلم ، آيه ۴۳ .

۲-۱ - بسنجد : علل الشرايع ، ج ۲ ، ص ۵۹۳ ؛ بحار الانوار ، ج ۱۰ ، ص ۷۵ : « سأله عن الثور ، ما باله ، غاض طرفه و لا يرفع رأسه الى السماء . قال : حياء من الله تعالى » .

۳-۲ - سورة مبارکه اسراء ، آيه ۱۰۹ .

خارج از زمان و واقع در دهرند که روح زمان است ؛ ممتد و طولانی شده است دهرراً رغبت و طلب آن ملائکه در حرکات و عباداتشان به این چیزهائی که در مقام ذات حق است ، یعنی در اّتصاف به اسماء حسنی و صفات علیا ؛ زیرا که حرکات ارادی بدون غایت محقق نشود ، چون حرکت انسان و حیوان که ارادی است ، نه قسری است و طبیعی ، لهذا بدون غایت نیست ، بلکه در او تصوّر غایت است که اولاً موجب بر جزم و عزم شده ، باعث بر تحریک عضلات می شود .

و چون شهوت و غضب در نفوس افلاک و آن ملائکه مدبّره نیست ، لهذا غایت حرکات آنها امر عقلانی است که تخلّق به اخلاق الله و اّتصاف به صفات علیا باشد ؛ چنانچه از قول معصوم علیه السلام و استفاده می شود که « طالت رغبتهم فیما

لذیک » . و چون اسماء و صفات خدا غیر متناهی است لهذا حرکات و طلب آنها هم حدّ یقف ندارد .

### اجرای فرامین الهی توسط ملائکه

قوله علیه السلام : الْمُسْتَهْتَرُونَ (۱) بِذِكْرِ آلائِكَ، وَ الْمَتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبَرِيَّاتِكَ.

الاهتزاز : الحركة ، قال تعالى : « وَ هَزَى إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ (۲) » ، أی حرّ که الیک .

و حقیقت ذکر حضور مذکور است در نزد ذاکر صفاتاً و اسماء و صوراً ، و نیز ذکر به معنی وجود و ایجاد است ، قال تعالى : « هَيْلٌ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا (۳) » ، أی قد مضى على الانسان لم يكن موجوداً ؛ كما قال فى موضع آخر : « أَوْلَا- يَذُكَّرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا (۴) » ، أی لم يكن مقدراً فى اللوح المحفوظ و لم يكن موجوداً فى أهل الارض .

ص : ۳۸۲

۱-۱ - صحیفه : المستهترون .

۲-۲ - سوره مبارکه مریم ، آیه ۲۵ .

۳-۳ - سوره مبارکه انسان ، آیه ۱ .

۴-۴ - سوره مبارکه مریم ، آیه ۶۷ .

و « آلاء » در فقره دعا به معنی نعم است .

و در نسخه [ای از] دعا « المستهزؤون بذكر الله » است ، یعنی : آن ملائکه مولع و حریص به ذکر خداوند .

ولی بر عنوان اول ما حصل کلام معصوم آن که آن ملائکه سماویه و نفوس فلکیه حرکت کننده اند که بالعرض ایجاد آلاء و نعماء خدا را در عالم بروز و ظهور اظهار نمایند ؛ چه این عالم چون دار اسباب است ، و ابا دارد خدا در عالم خلق که اجراء امور بدون اسباب معده نماید ؛ لهذا خدا آن ملائکه را مسخر نموده و وسیله قرار داده که به حرکات ذاتی و عرضی خود تکمیل نعم و اصلاح معایش خلق را نموده ، و حوائج ممکنات را از حضرت قاضی الحاجات ادا نمایند ؛ چه آنها مظاهر دیمومیت و فعالیت و ربوبیت حق اند نسبت به کائنات واقعه تحت کره قمر ، چه نقایص و استعداداتی که در کمون و بطون و مراد اشیاء است به مقام فعلیت و ظهور رسانند که مقتضی مفاد : « بذكر آلائك » است بنا به همان تفسیر و تأویلی که از برای « ذکر » شد .

و اطلاق ملائکه بر این مبادی فاعله اعم از مبادی مفارقه و مقاربه به اعتبار جهات نوریه آنها است (۱) ، متدلیات الی الله که ایادی عمیاله خدا بدانی ، چنان که در نظر انبیاء و اولیاء علیهم السلام است ، نه به اعتبار جهات ظلمانیه آنها و متعلقات الی الطبیعه که موسوم به قوی و طبایع اند ، به اعتبار نظر اول است که می فرماید : « وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ (۲) » ، چنان که قبض ارواح را گاهی نسبت به خود دهد که : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۳) » ، و گاهی نسبت به ملک موت : « قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (۴) » .

ص: ۳۸۳

۱-۱ - هکذا در اصل : شاید افتادگی در نسخه باشد .

۲-۲ - سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۱ .

۳-۳ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۴-۴ - سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۱ .

قال الداعی علیه السلام فی دعائه : وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلٰیٰ أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ شَيْبَانَكَ [مَا عَيَدْنَاكَ] حَقَّ عِبَادَتِكَ.

الزفر: إدخال النفس فی الباطن ، كما أنَّ الشهيق إخراج مع الصوت ، که کنایه از آه و ناله است به سبب اندوه و غم ؛ زیرا که در هم و غم توجه روح بخاری است متدرجاً از ظاهر بدن به باطن ، و به واسطه توجه روح که منبع حرارت غریزه است بر قلب ، و تحلیل رطوبات بدن انقباضی در قلب و ظاهر بشره حاصل شود ، لهذا نفس بالفطره به واسطه دفع آلم حرارت مفرط حاصله از غم ، هوای رطب خارج را فوق العاده جذب به باطن نماید که روح و انبساطی در قلب حاصل شود ، و هوای حار مجاور قلب خارج گردد ، پس ادخال او آه و زفیر است ، و اخراج او ناله و شهیق ، قال تعالی : « لَّهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ (۱) » .

و معنی دیگر « زفره » از نصرت و معاونت است و در فقره دعاء « تفر علی اهل معصیتک » معنی ثانی مراد است ، یعنی : آن ملائکه سکان سماوات حقایقی اند که هرگاه نظر نمایند به سوی دنیا که رقیقه جهنم است که اهل معصیت در آن مبتلا

به عقوبات الهی اند به واسطه نتایج اعمال ، طلباً للرحمه عرض می نمایند « تفر » یعنی : خدایا نصرت و رحمت نما به اهل معصیت خود به رحمت واسعه « الّتی وسعت کلّ شیء » (۲) ؛ لَأَنَّكَ لَا تَضْرِكُ الْمَعْصِيَةَ وَ تَسْرِكُ الطَّاعَةَ .

كما أخبر الله تعالى عن حالهم « وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ (۳) » ، یعنی : آن ملائکه بعد از تسبیح و تنزیه ربّ خود استغفار و طلب رحمت و نعمت و دفع نقت می نمایند از برای کلّ اهالی ارض از مطیع و

ص: ۳۸۴

۱-۵ - سوره مبارکه هود ، آیه ۱۰۶ .

۲-۱ - اقتباس از سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۵۶ .

۳-۲ - سوره مبارکه شوری ، آیه ۵ .

عاصی ، تقی و شقی . چنان که عمومیت از « من » موصوله استفاده می شود چه عالم ارض و دار طبیعت باطن جهنم است ، به مفاد « وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۱) » ؛ زیرا که اجسام طبیعی که ظلّ ذی ثلاث شعب اند به اعتبار اقطار و ابعاد ثلاثه آنها ، از عرض و طول و عمق ، چون مؤلف از اضداد ، و دائم در کون و فساد ، و ذبول و فنا ، مبتلا به ظلمات ثلاثه زمان و مکان و ماده اند ، لهذا نیست دنیا الاّ الشرور و الآفات و الابتلاء و النقصانات ، کما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام فی حقّها :

فصفوتها ممزوجة بكدوره و راحتها مقرونة بعناء(۲)

لذا ورد فی الحدیث : « من أراد الدنيا أصابه فقر لا غناء له ، و سقم لا صحه فيه و ذلّ لا عزّه فيه »(۳) .

و فی حدیث آخر : « الدنيا غذائها سمام ، و أسبابها رمام »(۴) ، يقال : سممت الطعام أى : جعلت فيه السمّ .

بالجمله ، چون دنیا باطن جهنم است ، لهذا ورود بر نار در قول حق تعالی : « وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا (۵) » ورود بر دنیا است ، چه « واردها » که اسم فاعل است به معنی حال است نه استقبال ، این است که از شمول این آیه مبارکه از معصوم سؤال نمودند که آیا شما هم واردانید؟ فرمودند : « جزنا و

هی خامده »(۶) .

« و سبحانك [ما عبدناك] حق عبادتك » : و در فقره دعا آن قول ملائکه بعد از

ص: ۳۸۵

۱-۳ - سوره مبارکه توبه ، آیه ۴۹ ؛ سوره مبارکه عنكبوت ، آیه ۵۴ .

۲-۴ - دیوان علی علیه السلام ، ص ۳۶ .

۳-۵ - شرح الاسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۳۱ .

۴-۶ - مجمع البحرين ، ج ۲ ، ص ۴۳۳ ؛ و بسنجید : نهج البلاغه ، ص ۱۶۵ .

۵-۷ - سوره مبارکه مریم ، آیه ۷۱ .

۶-۱ - بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۸ ، ص ۲۵۰ (با اختلافی در الفاظ) .

طلب مغفرت و رحمت برای عموم اهالی ارض به خصوص مکلفین ، به منزله معذرت خواهی برای عاصیان از بنی آدم است .

یعنی : خدایا آنها به واسطه استیلای شهوت و غضب و غلبه غفلت که لازمه اصلاح عالم و عماد عمارت دنیا است و ابتلاء آنها به نفس اماره بالسوء که تو لمصلحه در آنها قرار داده[ای] کما هو حقّه از عهده وظایف طاعات و عبودیت تو بر نیایند از باب عدم مقتضی و وجود مانع ، ما تسبیح و تنزیه و تقدیس پس می نمائیم حقّ عبادت و اطاعت اوامر و نواهی تو را ، که ذاتاً منزّه و مبرائیم از آلائش شهوت و غضب که ملزوم عصیان است ، کما قال فی حقّهم : « لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ » (۱) .

### داستان هاروت و ماروت و تأویل آن

چنان که شعبه[ای] از ملائکه که از جمله آنهااند هاروت و ماروت چون عاصیان بنی آدم را در ارض مشاهده نمودند ، و از ابتلاء آنها غافل ، لهذا استهزاء علیهم قالوا : « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ » (۲) خدا آنها را ابتلاء و اختیاراً به عالم ارض و دار طبیعت و منبع اضداد فرستاد ، و چون شهوت و غضب که جلب ملایم بدنی و دفع منافر بدنی از لوازم دار اضداد است که بتوانند چندی خود را در دنیا حفظ نمایند خدا در آنها قرار داد .

چون به مقتضای : « اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ » (۳) ، به دنیا آمدند اولاً عاشق بر زن جمیله[ای] شدند ، و به خواهش و هوای او شراب نوشیده ؛ ناصحی که آنها را

ص: ۳۸۶

۱-۲ - سوره مبارکه تحریم ، آیه ۶ .

۲-۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۰ .

۳-۴ - همان ، آیه ۳۶ .



از عصیان نهی نمود به امر آن مکاره مقهور و مغلوب و مقتول نموده ، مع ذلک به

وصال معشوقه نرسیده به عقوبات الهی و در چاه بابل محبوس شدند .

حکماء الهی در تأویل این گفته اند که : چون ملائکه مطلقاً معصوم اند و ابداً خطا بر آنها جایز نیست ، لهذا این مطلب اشاره به هاروت و ماروت قلب و روح است ، که آن دو از باب آن که « خلق الأرواح قبل الأجساد بألفی عام »<sup>(۱)</sup> ، پیش از تعلق به عالم طبیعت و ابتلای به تن داخل در ملائکه مجرّده بودند ، کما قیل :

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود<sup>(۲)</sup>

به امر « اهبطوا » نزول به بدن نموده شهوت و غضب که لازمه بدن است در آنها قرار گرفت .

اولاً- عاشق بر دنیا که زوجه سوء است شدند ، در محبت او شراب غفلت خورده ، و ناصحی که عاقله است مغلوب و مقتول نموده ، و چون دنیا که سجن ابرار و مزبله اخیار است محلّ حرمان است ، عاقبت به وصال او نرسیده ، و به نحو تعاقب افراد « أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ »<sup>(۳)</sup> در چاه طبیعت محبوس شدند ، کما قیل :

تا به کی در چاه طبعی سرنگون یوسفی یوسف بیا از چه برون

تا عزیز مصر ربانی شوی وارهی از جسم و روحانی شوی<sup>(۴)</sup>

ص: ۳۸۷

---

۱-۱ - معانی الأخبار ، ص ۱۰۸ ؛ مناقب ابن شهر شوب ، ج ۲ ، ص ۳۵۷ ؛ بحارالانوار ، ج ۵ ، ص ۲۶۶ .

۲-۲ - حافظ شیرازی ، مطلع غزل : « فاش می گویم و از گفته خود دلشادم » .

۳-۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۶ .

۴-۴ - شیخ بهایی ، نان و حلوا ، « فی تأویل قول النبی علیه السلام : حَبِّ الْوَطْنِ . . . » .

باری ، چون عالم طبیعت رقیقه و ظاهر جهنم است حق تعالی در او نوزده قسم از ملائکه مدبّرات جسمانی المعبر عنها بالغلاظ الشداد باعتبار تعلّقهم بالمواد ، قرار داده ، و قال : « عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۱) » ، چه موجب تدبیر و تکمیل عالم طبیعی سبعة من الكواكب و اثني عشر من البروج ، و المجموع تسعة عشر ؛ چنان که قوای بدنی که مستخدمین جنبه ناسوتیت انسان است تسعة عشر است ، اعنی قوای خمسه

ظاهر و خمسه باطنه ، و شهوت و غضب با قوای سبعة نباتیه از جاذبه و ماسکه و هاضمه نامیه و دافعه و مصوّره و مریّه که مجموع این عدد است .

باری ، چون این ملائکه مذکورین از شعب ملائکه جسمانی و به اعتبار تعلّقشان به اجرام صافیه علویه و اجسام سفلیه ارضیه مبادی مقارنه اند ، لهذا داعی علیه السلام در این فقره مقتید می نمایند به روحانی ، کما قال :

### ملائکه مقرب

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ أَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ.

الزلفی : القربی ، کما فی الحدیث : « ما لك من عيشك إلا لذه تردلف بك إلى حمامك » (۲) ، ای تقرّبک ، ای موتک .

چه ملائکه شعوب و قبایل مختلفه و طبقات متفاوته اند ، از روحانیه و جسمانیه ، علویه و سفلیه ، سماویه و ارضیه ، و اعلاى از آنها طبقه [ای] اند که طعام آنها تسبیح و شرابشان تنزیه و تقدیس است ، از کزو بیان جواهر عقلیه بطبقات انواعها و انوارها ؛ و منهم : روح القدس النازل بانوار الوحي في قلوب اولی

ص: ۳۸۸

۱-۵ - سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۰ .

۲-۱ - تحف العقول ، ص ۲۹۹ ؛ الأمالی ، مفید ، ص ۱۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۷۹ .

القوّه بإذن الله تعالى ، و هم أهل القرب عند ذی العرش مکین ، فامتلاً- من نور الله ، و لم ينظروا إلّا- إلى وجه الله ، و هو قره أعينهم .

### ملائکه رساننده اخبار غيب

قوله عليه السلام : وَ حُمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ ، وَ الْمُؤَمِّتِينَ عَلَى وَحْيِكَ .

يعنى : درود و رحمت بر آن ملائکه که حاملين اخبار غيبه اند ممّا لم يكن ، ثمّ كان الغيب ، ما كان غائباً عن الخلق من أحكام القضاءيه و القدرية ، قال تعالى : « عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ (۱) » ، رسول اگر بلا واسطه باشد شامل رسالت ملک است ، و اگر به واسطه باشد از جنس بشر است . و در رسالت ملائکه چنانکه مفاد فقره دعا است که حاملين امورات

غيبه اند به سوى قاطبه خلق ، خصوص انبياء و رُسل به مقتضای قوله تعالى : « جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحِهِ (۲) » . آن يا رسالات تکونيه است يا تشريعيه .

اما تکوينيه : چنان که اشاره شد که تمام امورات مکتوبه مقدره در لوح محفوظ از باب آن که « لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۳) » ، اى لكلّ وقت مکتوب ، معلوم و حادث معين هر واقعه و حادثه از خير و شرّ ، بر طبق آنچه تقدير و تقسيم شده در علم ازلى ، بر حسب مجازات و مکافات عباد به توسط حرکات ملائکه سماويه به هر فردى در اوقات مقررّه مى رسد ، بدون تقدّم و تأخّر ، چنان که به پيغمبر خبر مى دهد : « وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّئِكَ (۴) » ، يعنى يا به تو ارائه مى دهيم بعضى از آن چيزهائى که به آنها وعده داده ايم به آن که در زمان حيات تو به آنها مى رسانيم ، يا آن که بعد از موت و فوت تو از دنيا : ممّا قدرنا لهم ، به آنها مى رسد ، چه :

ص: ۳۸۹

۱-۲ - سوره مبارکه جن ، آيات ۲۷ و ۲۸ .

۲-۱ - سوره مبارکه فاطر ، آيه ۱ .

۳-۲ - سوره مبارکه رعد ، آيه ۳۸ .

۴-۳ - سوره مبارکه يونس ، آيه ۴۶ .

« الأمور (۱) مرهونه بأوقاتها » (۲).

أما رسالات تشريعية : آنها ، چون ملائکه [ای] که موکلین بر ایجاد و الهام اند نسبت به آنها عليهم السلام ، كما قال علي عليه السلام : « و منهم أمناء علي وحيه ، و ألسنه علي رسله ، و مختلفون بقضائه و أمره » (۳).

### تأويل بال ملائکه

اما اثبات جناح از برای آنها مثنی و ثلاث و رباع ، كما في القرآن (۴) ابدأ مخالفت با عقل و نقل ندارد که از برای اشباح برزخیه و صور مثالیه ملائکه که مخصوص است مر مشاهده آنها را عیون انبیاء ، که آن که صورت جناح و طیران و مُسیر (۵) باشد ؛ چه برای هر حقیقتی رقیقه [ای] و به جهت هر معنی صورتی است ، چنان

که حقیقت « سنین قحط » در صورت « بقرات عِجاف » ظاهر می شود ، و سنین رخا در صورت « بقرات سمان » (۶) این است که از برای حقایق عقول بشریه جزئیه که جنود و اعوان جبرائیل اند ، جناح و طیران است که قوای مدرکه طیاره اند و قوای محرکه سیاره ، لهذا گفته اند حکماء که : انسان بالقوه صاحب دو بال است ، یکی قوه علامه و دیگری عماله ، و اگر این دو را به علم و عمل و تهذیب اخلاق تکمیل نموده و از قوه به فعلیت آورد تواند خود را از حضيض ناسوت به اوج ملکوت رساند ، و اگر به کلّ علایق دنیا و اوزار طبیعت آلوده نمود که به مفاد :

ص : ۳۹۰

۱-۴ - اصل : الأمورات .

۲-۵ - عوالی اللئالی ، ج ۱ ، ص ۲۹۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۶۶ .

۳-۶ - نهج البلاغه ، ص ۴۱ (خطبه ۱) ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۱۷۶ .

۴-۷ - بنگرید : سوره مبارکه فاطر ، آیه ۱ .

۵-۸ - هکذا در نسخه .

۶-۱ - اشاره است به سوره مبارکه یوسف ، آیات ۴۳ و ۴۶ .

« اَتَّقُوا إِلَى الْأَرْضِ (۱) » مخلد است ، كما قال تعالى : « وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ (۲) » .

چنان که در طرف ترقی و عروج فرموده : « إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ (۳) » ، چه ، حق تعالی بر روح و نفس موقتہ اطلاق کلام و کلمه فرموده ، كما قال : « بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ (۴) » ، زیرا که کلمه : هو المعرب عمّا فی الضمیر ، و نفوس قدسیه هم چون معرب عمّا فی غیب الغیوب اند ، یعنی مظهر اسماء و صفات حق اند ، آیه و کلمه اند . بالجمله ، اشاره به عروج و صعود نفس است بعد الفراق ما قیل :

بگشا پر و بال و پس برون پر زین گنبد چرخ سال خورده

### ملائکه خاصّ الهی در بطون آسمانها

قوله عليه السلام : وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَّصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ ، وَ أُعْطِيَتْهُمْ (۵) عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ ، وَ أُسْمِيَتْهُمْ بَطُونِ (۶) أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ .

قبایل : جمع قبیله است ، و هی جماعات مختلفه و أصناف متفاوته .

و الطول : خلاف العرض .

و الأطباق : جمع طبق ، و الطبق غطاء كلّ شیء . قال تعالى : « سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (۷) » ، أي بعضها فوق بعض .

یعنی قرار داده قبائلی از ملائکه را مخصوصاً لِنَفْسِكَ ، به آن که نیست شغل آنها

ص: ۳۹۱

۱-۲ - سوره مبارکه توبه ، آیه ۳۸ .

۲-۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۶ .

۳-۴ - سوره مبارکه فاطر ، آیه ۱۰ .

۴-۵ - سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۴۵ .

۵-۶ - صحیفه : اغنیتهم (این ضبط صحیح است) .

۶-۷ - اصل : بطول .

۷-۱ - سوره مبارکه نوح ، آیه ۱۵ و سوره مبارکه ملک ، آیه ۳ .

دائماً جز تقدیس ذات مقدّس تو ، و عطا نموده به آنها طعام تسبیح و شراب تقدیس را ، چه ، آنها چون ابدان و اجسام مرکبہ عنصریه مؤلّف از اضداد نیستند که به واسطه استیلاء حرارت غریزیه و شمسیه دائم در ذبول و تحلیل باشند ، و محتاج به اخذ بدل ما یتحلّل از اغذیه و اشربه ، و آنها را به اعتبار تعلق تدبیری سکونت داده در اطباق و حجابات سماوات ، نه آن که برای آنها در سماوات محلّ محدودی باشد ، از قبیل متمکن در مکان ، و مظروف در ظرف ، و حالّ در محل ، چه آنها از باب آن که ملک اندر تنّ فلک جان است ، چون نفس ناطقه قدسیه اند نسبت به بدن ، لیس لها موضع مخصوص من البدن ، بل داخل فیها ، لا کدخول الشیء فی الشیء ، و خارج عنها لا کخروج الشیء عن الشیء . بل لیس فیها بوالج و لا عنها بخارج (۱) ، مع کل الأعضاء لا بالمازجه ، و غیر کلّها لا بالمزایله .

### اقسام ملائکه روحانی و جسمانی

علی الجملة ، چنان که از فقره دعا استفاده می شود ، ملائکه بر مبعوث و قبایل متفاوته اند ، از صوری و معنوی ، جسمانی و روحانی ، و هر یک از اقسام داخلی اند و خارجی .

اما روحانی خارجی : چون عقول مجرّده و نفوس کلیه .

و روحانی داخلی : چون عقول نظریه و عقول عملیه ، بل هر ملکه از ملکات انسان به منزله ملک داخلی است ؛ زیرا که هر صفتی که به حدّ ملکه راسخه رسید یصدر عنها آثارها بالسهوله ان کانت نوریه یسدده إلى الصواب ، و إن کانت ظلمانیة یقوده إلى النار ، لذا ورد فی الخبر : « أن لابن آدم لمتان لمة من الملك ايعاد بالخیر و

ص: ۳۹۲

تصدیق بالحق ] . . . [ و لَمَّه مِنَ الشَّيْطَانِ (۱) إِيْعَادُ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبُ بِالْحَقِّ (۲) .

و اللّمه : هی الهمه ، و القصد تقع فی القلب فما كان من خطرات الخیر فهو من الملک ، و ما كان من خطرات الشرّ فهو من الشیطان (۳) .

و اما جسمانی خارجی از ملائکه : چون ملائکه ذو اجنحه که بر انبیاء نازل می شدند ، و جسمانی داخلی : چون قوی و مدارک بدنیه ، به لحاظ جهات نورانیه و وجه اللّهی آنها متدلّیات إلی اللّهِ لا من حیث جهاتهم الظلمانیه ، متعلّقات بالطبیعه .

### ملائکه موکل بر اوامر الهی

قوله علیه السلام : وَ الَّذِینَ عَلَی أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعَدِکَ .

آن قسم از ملائکه که سابقاً ذکر شد ساکن اطباق و اجواف سماوات اند یدور بدورانها ، كما قال تعالی فی حقّهم : « حَافِیْنَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (۴) » ، چه ، « حَفًّا (۵) » به معنی طواف و دوران است ، و « حولهم » به معنی حرکت است ، كما ورد « لا حول و لا قوه إلاً باللّهِ (۶) » ای لا حرکه و لا استطاعه إلاً بمشیه اللّهِ . یا آن که « حول » از تحوّل و انتقال است از موضعی به موضعی ، و هر دو معنی مناسب است .

و عرش اشاره به فلک اعظم است .

فقره دعا از قول معصوم اقتباس از آیه شریفه شده : « وَ الْمَلِکُ عَلَی أَرْجَائِهَا (۷) » ، یعنی از ملائکه که بر جوانب و اطراف عرش طواف می نمایند ، منتظر

ص: ۳۹۳

---

۱-۳ - مصدر: العدو / در برخی از منابع چون الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۰ « الشیطان » درج شده ولی عبارت حدیث دگرگون است .

۲-۴ - بحار الأنوار ، ج ۶۷ ، ص ۳۹ .

۳-۱ - مجمع البحرین ، ج ۴ ، ص ۱۴۳ .

۴-۲ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۷۵ .

۵-۳ - هکذا در اصل .

۶-۴ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ .

۷-۵ - سوره مبارکه حاقه ، آیه ۱۷ .

امر الهی اند برای مخلوق به تمام وعد و وعید ، لَأَنذَرُكُمْ أَمْرَهُ تَعَالَى يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ، كما قال تعالى : « خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْزُ بَيْنَهُنَّ (۱) » ، أى يجرى أمر الله و حكمه بينهما و يدبر تدبير فيهن ، ثم ينزل الى الأرض بتقدير العزيز العليم .

چنان که فرموده : « وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوَعَّدُونَ (۲) » ، یعنی همان طور که تمام ارزاق ، و ما يحتاج شما از اطعمه و اشربه و فواکه و حبوب حتی ملبوس و مرکوب شما از سماء است ، چه حصول تمام در ارض به تأثیر حرکات سمائیه ؛ نیز و « مَا تُوَعَّدُونَ » شما هم از خیر و شر از سماء نازل است .

### تفسیر جفّ القلم

زیرا که اجسام لطیفه و نفوس منطبعه آنها الواح قدریه حق اند که از لوح محفوظ و علم عنائی صور ، ما کان و ما یکون ، دوره کهنغری (۳) که قدر حرکت فلک ثوابت است دفعه در آنها ثبت و ضبط می شود ، و آن صور از آنها متدرجاً هر یک به اقتضای زمان مقدّر خود در الواح مواد عنصری که رقّ منشور است - لانتشاره - چون واقع شد آن وقت به مقتضای : « السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (۴) » آن دوره سابق طی شده ، صور سابقه محو شود ، و صور دوره لاحق از علم خدای تعالی ثبت به مفاد : « يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۵) » می گردد ] ، این است معنای : « جفّ القلم بما هو كائن الى يوم القيامة » (۶) به واسطه آن که مقدورات

ص : ۳۹۴

۱-۶ - سوره مبارکه طلاق ، آیه ۱۲ .

۲-۱ - سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۲۲ .

۳-۲ - قبلاً تفسیر آن گذشت .

۴-۳ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۶۷ .

۵-۴ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۳۹ .

۶-۵ - مجمع الزوائد ، ج ۷ ، ص ۱۸۹ ؛ مسند أحمد ، ج ۲ ، ص ۱۹۷ - الى يوم القيامة .



الهيبة المتواليات في سلسله الزمان باعتبار كونها في سلسله لوح القضاء الأزلي و العلم العنائي ، لا يرد اليها التغيير و النسخ و البداء ، كما في الدعاء اقتباساً من القرآن(١) : « يا من لا معقّب لحكمه ، يا من لا راّد لقضائه »(٢) .

### تفسير نسخ و بداء

و أما النسخ و البداء في مقدرات الله باعتبار وقوعها في الألواح القدرية من القدر العلمي و القدر العيني ، كه اشاره است به نقوش نفوس منطبعة فلكيه كه به ازاي خيال انسان است ، و هو لوح المحو و الإثبات ، زيرا كه بداء تجديد رأى و ظهور علم به حكم و مصالح شىء مقدور است بعد از جهل و خفاى او . و بدای به اين معنى ، كه ظهور بعد الخفاء و علم بعد الجهل باشد ، بر حقّ تعالى كه عالم بما كان و ما يكون است ازلاً و ابداً محال ؛ كما قال عليه السلام : « ما بداء(٣) لله فى شىء إلا كان فى علمه قبل أن يبدو له »(٤) و آن كه در خبر است : « الأقرع و الأبرص و الأعمى بدأ لله عزّوجل أن يتليهم »(٥) ، أى قضا بذلك و قضائه سابق أن الله يفعل ما يشاء و ما لا يزال إلا ما شاء فى الأزل ، و أنّ الله تعالى ما ولى أحداً إلا ما نولاه طبعاً و إرادةً به حسب استعداد و استعداد لسان حال اعيان ثابتة فى مقام العلم ، لأنّه أعدل العادلين و مجيب الدعوات ، [و] ضع كل شىء فى موضعه و أعطى(٦) كلّ ذى حقّ حقه ، و هذا عين العدل و الرحمة ، ما جعل الله النار حارّةً و الماء بارده ، بل أوجدهما ؛ فالاستقامه فى الألف مطلوبه و الإعوجاج فى الدالّ مرغوبه ، لذا ورد فى

ص: ٣٩٥

١-٦ - بسنجد : سوره مباركه رعد ، آيه ٤١ .

٢-٧ - مصباح الكفعمى ، ص ٢٥٤ ؛ البلد الامين ، ص ٤٠٨ ؛ إقبال الأعمال ، ص ٢٠٢ ؛ بحار الأنوار ، ج ٩١ ، ص ٣٩٢ .

٣-١ - قبلاً تفسير آن گذشت .

٤-٢ - الكافى ، ج ١ ، ص ١٤٨ .

٥-٣ - بحار الأنوار ، ج ٤ ، ص ١٢٤ .

٦-٤ - اصل : اعطاء .

الخیر: « إن الله خلق الخلق كلهم في الظلمه »(۱)، ثم قال لهم لتخیر کل منکم لنفسه صورہ خلقه علیها(۲)، كما قال تعالى: « خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ »(۳).

پس نسبت بداء به بعضی از مقدورات الهیه از حیث وقوع آنها در الواح قدریه و نفوس منطبعه و اجرام سماویہ کہ از جمله دفاتر علم خداوند عین حتم و وجوب است نسبت به قضاء لایزالی کہ ابداً قابل نسخ و تبدیل نیست، كما قال تعالى: « لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا »(۴)، این است کہ از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نمودند: « أنحن(۵) فی أمر مستأنف جدید، أم فی أمر [قد] فرغ؟ قال: فی أمر فرغ [منه]. قال: ففیم العمل؟ قال: صلوات الله علیه: اعملوا کل میسر لما خلق له »(۶). كما قيل:

کشت نو کاریم بر کشت نخست آن دوم فانی و آن اول درست

تخم اول کامل و بگریده است تخم ثانی فاسد و پوسیده است

افکن این تدبیر خود را پیش دوست گرچه تدبیرت هم از تقدیر اوست(۷)

### ملائکه مؤکل بر باران و ابر

قوله علیه السلام: وَ خَزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ.

الخزینہ و المخزن: هو ما یخزن فیہ الشیء. و خَزَّانِ الْمَطَرِ: أى الحافظین له، قال تعالى: « وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نَنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ »(۸).

و «مطر» اطلاق می شود بر کلّ ما ینزل من السماء، كما قال تعالى: « وَ أَمْطَرْنَا

ص: ۳۹۶

۱-۵ - بسنجید: شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۵۴.

۲-۶ - کذا / عبارت قدری مشوش است.

۳-۷ - سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۱.

۴-۸ - سوره مبارکه احزاب، آیه ۶۲.

۵-۹ - مصدر: أنعمل.

۶-۱۰ - مسند احمد، ج ۴، ص ۶۷.

۷-۱ - مثنوی معنوی، مولوی، د ۲، ص ۳۳۰ - ۳۳۱، « برگزیدن پادشاهی غلامی را ».

۸-۲ - سوره مبارکه حجر، آیه ۲۱.

عَلَيْهَا حِجَارَةٌ مِّنْ سِجِّيلٍ» (۱).

و زجر: به معنی منع است، و زواجر جمع او.

و مراد به جریان المطر ملائکه موکلین بر سحاب اند که «ودق» را که رطوبات صاعده باشد در منافذ خود ضبط می نمایند، تا امر به انزال و ارسال برسد.

و زواجر سحاب، مقصود ملائکه موکلین بر ریح اند که منع می نمایند سحاب را از جهتی، و یسوقه الی جهة أمر الله تعالی [بها]، و یسطها فی السماء کیف یشاء.

پس ملائکه ای که بر ریح و بر بخار منعقد موکل ند او را معلق و معوق در هوا به خلاف میل طبیعی آب که به واسطه ثقل مایل به مرکز است نگاه می دارند، چون امر خدا به نزول قطرات صادر شد ملائکه موکله بر ریح قطعات سحاب را سوق داده، به هم ملصق و منضم نموده، متراکم می نمایند، و در غلبه فشار، اجزاء سحاب را به یکدیگر رطوبات منافذ او را به عصر خارج می نمایند، و چون ملایکه و صنایع مقهور و مسخر حق و ایادی عماله اویند، لهذا فعل آنها را نسبت به ذات مقدس دهد، به مصداق: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (۲)»، یعنی: ما نازل نمودیم از فشرده شده ها که سحاب باشد ماء سیال را «لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ

نَبَاتًا (۳)».

### چگونگی تکون ابر و باران

اما سبب طبیعی در تکون سحاب چنان که سابقاً اشاره شد این است که هرگاه اثر نماید شمس به سخونت خود، در بخار و اراضی رطبه، حاصل می شود بخار که مرگب است از اجزاء رشیه مائیه و از حرارت شمسیه و به واسطه خفت

ص: ۳۹۷

۱-۳ - سوره مبارکه هود، آیه ۸۲.

۲-۴ - سوره مبارکه نبا، آیه ۱۴.

۳-۱ - همان، آیه ۱۵.

حرارت که طبعاً مایل به علوّ است ، چون صعود نموده به طبقه زمهریره از هوا رسید ، از باب آن که به آن طبقه از هوا اثر انعکاس اشعه شمسیه نمی رسد ، در کمال برودت است ، به جهت استیلای برودت اجزاء ماء منجمد و منعقد شده ، اسمش « سحاب » است ؛ و قطرات خارج از او « مطر » .

### عدم تنافی قواعد طبیعی با وجود ملائکه موکل

و آن که در خبر است که نزول امطار به فعل ملائکه است منافاتی با قواعد طبیعیین ندارد ، به واسطه آن که ملکی که موکل است بر فلک اعظم و بر فلک شمس که باز آنها مسخر در تحت نفوذ امر انوار قدسیه اند از ملائکه مقرّین فوق مرتبه خود آنها موجب بر حرکات کواکبند جنوباً و شمالاً ، و لو لم یدیر الشمس فی بروج الإثنی عشریه لم یحصل البخار .

و همچنین ملائکه موکله بر بحار و کره زمهریره که تمام آنها از حیث جنبه وجه اللّهی شان ملائکه اند و از لحاظ وجه النفسی قوی و طبایع ، کما قال النبی صلی الله علیه و آله : « جاءنی ملک البحار و ملک الأمطار و ملک الجبال » (۱) .

و چون طبیعیون نظرشان مفطور و مقصور است بر ملاحظه کثرات طبایع و اجسام ، و مقام توحید صفاتی و افعالی ندارند که تمام را به منزله آلات و ادوات و ایادی عمّاله و جنود مسخره خدا به مقتضای : « وَ مَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ (۲) » دانسته ، و در مقام نفی ماسوی و توحید فعلی ، « لا مؤثر فی الوجود إلاّ الله » (۳) و

کلمه علیه « لا حول و لا قوه الاّ بالله » (۴) را قلباً نه لساناً متذکر شوند ، لهذا یعبرون عنها ب « النفوس الفلکیه » و « الطبایع الکلیه » به خلاف نظر انبیاء و اولیاء که به

ص: ۳۹۸

۱-۲ - بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۱۸ ، ص ۲۴۳ .

۲-۳ - سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۱ .

۳-۴ - بنگرید : نهج الحق ، ص ۱۰۱ .

۴-۱ - الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ .

مقتضای: « لا أرى إلا وجهك ولا أسمع إلا ضوءك » (۱).

جهات نفسانی و ظلمانی اشیا را از نظر شهود محو نموده ، و به جهات وجه اللّهی اشیا به مفاد : « فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (۲) » تمام را متدلّیات الی اللّهِ ، مظاهر قدرت حق (۳) و ایادی عمّاله و مسخّر در تحت یدین جلال و جمال ملاحظه نموده ، به مصداق : « يَلْ يَدَاہُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (۴) » ، لهذا تمام را ملائکہ مشاهده می نمایند ، نه طبایع ؛ چه از باب معیت قیومیت حق تعالی به اشیا به مفاد : « هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (۵) » ، و این حدیث « مع کلّ شیء لا بمقارنه و غیر کلّ شیء لا بمزایله » (۶) که اشدّ است از معیت نفس ناطقه به بدن ، حمد اشیا را اضافه به ذات مقدس دهد ، كما قال : « وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (۷) » ، اى یسبحه بتسبیحه و یحمده بحمده . و چنین است باقی صفات ، و آثار به این نظیر است : « وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۸) » ، كما قيل :

گر پیرانیم تیر ، آن کی ز ما است ما کمان و تیر اندازش خداست (۹)

### ملک موکل بر وعد

قوله عليه السلام : وَ الَّذِي بَصُوتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ .

الزجل : بمعنی الصوت ، كما فى الخبر فى حق الملائكة : « لهم زجل

ص : ۳۹۹

۱- ۲ - بسنجید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۷۰ .

۲- ۳ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۱۵ .

۳- ۴ - اصل : + را .

۴- ۵ - سوره مبارکه مائده ، آیه ۶۴ .

۵- ۶ - سوره مبارکه حدید ، آیه ۴ .

۶- ۷ - بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۲۴۷ .

۷- ۸ - سوره مبارکه اسراء ، آیه ۴۴ .

۸- ۹ - سوره مبارکه انفال ، آیه ۱۷ .

۹- ۱۰ - مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۱ ، ص ۴۵ « اعتراض مریدان بر خلوت وزیر » .

بالتسبیح «(۱)» .

الرعود : جمع الرعد ، و هو صوت السحاب .

یعنی و ملائکه که به سبب زجر و منع و سوق دادن آنها سحاب را شنیده می شود ، صدائی که اسم او رعد است ؛ چنان که حکماء الهی علت حدوث رعد را دو چیز ذکر نموده اند :

### علت طبیعی رعد

[۱]: یا به سبب تمزق اجزاء سحاب است ، به واسطه تغلغل ادخنه محتبسه در جوف آنها ، که در حین استیلای ادخنه که مایل به علو است خواهند خود را خلاص نماید ، لهذا عنفاً اجزاء سحاب منعقد را خرق نماید ، از خرق او صدا حادث شود ، چنان که از دریدن پارچه .

[۲]: و یا به واسطه اصطکاکات قطعات سحاب است به یکدیگر ، به سبب ریح که از کشیدن آنها عنفاً به هم صدا حادث می شود ، چون کشیدن دو پارچه چوب یا سنگ را به هم .

و فقره دعاء کلام امام علیه السلام : « بصوت زجره یسمع زجل الرعود » . اشاره به قاعده (۲) اخیر است .

### ملک موکل بر برق

قوله علیه السلام : وَ إِذَا سَبَّحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعْتُ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ .

سَبَّحَ : اینجا از سباح و شناوری و جریان است ، نه به معنی تسبیح و تنزیه ،

ص : ۴۰۰

---

۱- ۱۱ - بحار الانوار ، ج ۵۶ ، ص ۲۲۸ و ج ۸۹ ، ص ۲۷۴ ؛ عمده القاری ، ج ۱۸ ، ص ۲۱۸ .

۲- ۱ - اصل : + به قاعده .

چنان که فرموده است در حق بعضی از ملائکه: « وَ السَّابِحَاتِ سَبِّحًا (۱) »، یعنی جریان کنندگان نحو جریانی، و قال تعالی فی حقِّ الكواكب: « وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ (۲) »، هر چند که همین جریان و حرکت در ملائکه بعینه تسبیحات آنها است.

و حقیف: در فقره دعا به معنی سرعت سیر است.

و لمعان: به معنی توقد و برافروختگی است.

صواعق: جمع صاعقه.

و بروق: جمع برق است.

کلام معصوم علیه السلام اشاره به سبب حدوث برق است، یعنی زمانی که سوق و جریان کند به واسطه ملائکه موکله بر ریح حقیفه السحاب، یعنی: سحاب سریع المشی، التمتع ای توقد و ظهر صواعق البروق، چه صاعقه صدای مهیب رعد است، اذا نقض و انکسر السحاب و معها شقّه نار ینقذح من السحاب، أو إذا اصطککت أجرامه، كما ورد: «البرق مخاریق الملائکه [تضرب] السحاب» (۳)، الخرق: الشق.

و روی عن ابن عباس: «البرق سوط من نور يسوق به الملائکه السحاب» (۴).

چنان که مشاهد است که اگر در شب ظلمانی دو قطعه سنگ را به شدت به هم زنند نار حادث شود.

### ملائکه موکل بر برف و تگرگ

قوله علیه السلام: وَ مُشِيعِي الثَّلْجِ وَ الْبَرْدِ، [وَ] الْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ.

ص: ۴۰۱

۱-۲ - سورة مبارکه نازعات، آیه ۳.

۲-۳ - سورة مبارکه یس، آیه ۴۰.

۳-۱ - بسنجید: الفقیه، ج ۱، ص ۵۲۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۳۷۹.

۴-۲ - بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۳۸۳: من نور تزجر بها.

مشایعت : متابعت و همراهی کردن .

و ثلج : به معنی برف است .

و برد : به فتح باء به معنی تگرگ .

و هبوط : نزول از علو به سفلی است .

مفاد دعا یعنی : و آن ملائکه که متابعت می نمایند با ذرات برف و اعداد تگرگ و نازل شوندگان با هر قطره مطری ، کما ورد : « ما من قطره تقطر إلا و معها ملک حتی یضعها موضعها »<sup>(۱)</sup> ، و لن ینزل من السماء قطره إلا یعدّد معدود و وزن محدود ، و مقصود از ملائکه همان طبیعت ثقیله است که بر هر یک از آن قطرات

موکّل است که او را از اقصی طرق که خط مستقیم است به مرکز رساند ، چنان که گاهی ملکی دیگر بر او موکّل نماید که او را [از] خطّ مستقیم انحراف و انصراف داده و در مواضع مقرّره در علم خدای تعالی بر حسب احتیاج و استحقاق عباد نازل نماید .

### در علت طبیعی برف و باران و تگرگ

و اسباب طبیعی برف و باران و تگرگ آن است که بخار از بحار چون متصاعد شده ، به طبقه زمهریره رسیده ، از اثر برودت بخار آب شده ، ذرات مائیه بعد از انفصال از سحاب از باب اشتیاق و جذب جنسیت که منشأ انضمام است به هم مُلصق شده ، به اقتضای طبیعت شکل کرویت که احسن اشکال است قبول نماید ، چنان که در هر یک از عناصر بسیطه همان جنسیت باعث انضمام آنها است ، مثل آن که اگر فرض شود که کره ارض قطعه قطعه شده و متفرّق گردد در جوانب عالم ،

ص: ۴۰۲

---

۱-۳ - بسنجید : الفقیه ، ج ۱ ، ص ۵۲۵ : « ما من قطره تنزل من السماء إلا و معها ملک یضعها الموضع » .



بعد منحلا به طبع رها کرده شود ، اجزاء اولی توجّه بعضها إلى بعض ، و یقف حیث تنهياً تلاقیها .

بالجمله ، اگر اجزاء رشیه مائیه در نزول قبل از الصاق به هم ، برودت هوا او را منجمد نموده ، نازل شد « برف » است ، و اگر بعد از الصاق و هیئت کرویت برودت او را منعقد نموده ، « تگرگ » است ؛ و اگر بعد از انضمام اجزاء و شکل کروی منجمد نشده نازل گردیده « باران » است .

ملاحظه نما صعود ابخره را در حمامات که بعد از وصول به سقف از برودت سقف آب شده ، قطرات نازل شود ، چنان که نظیر او در بدن انسان است که ابخره از حشو بدن به واسطه غلبه حرارت قلب که احزّ اعضاء است صعود نموده ، چون به دماغ که ابرد اعضاء است برسد ، آب شده به میل طبیعی هبوط کرده از منافذ وجه ، چون ثقوب منخرین و عینین نازل و خارج شود .

و آن که دماغ را صانع حکیم ابرد اعضا قرار داده از باب (۱) آن است که محلّ قوای فکریه است ، و فکر حرکات معنوی است ، و هر حرکتی اعمّ از صوری و

معنوی مولّد حرارت است ، چنان که در حرکات ظاهریه محسوس است ، و اگر آن محلّ ابرد نبود لا-حترق ، جلّ جلاله و عظم- [ت] آیاته .

### ملائکه موکل بر باد

قوله علیه السلام : وَ الْقُوَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّیَاحِ .

القوام : یقال : قام بالأمر یقوم به قیاماً ، فهو قوام ، و القوام و القیم علی الشیء : المستولی علیه ، كما قال تعالی : «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (۲) ، أی لهم علیهنّ قیام الولاية والسیاسه .

ص: ۴۰۳

۱-۱ - اصل : آب .

۱-۲ - سوره مبارکه نساء ، آیه ۳۴ .

یعنی آن ملائکه که قائم و حافظ و متصرف و متولی بر خزائن و منابع ریح اند ، چه ، آن مبادی فاعله و طبایع کلیه و ملائکه سماویه و ارضیه که فی الحقیقه ایادی عمّاله و اسباب معدّه اند از باب « لا تجرى الأمور إلاّ بأسبابها » (۱) چون مسخر در تحت امرند ، لهذا فعل آن ملائکه موکله بر خزائن ریح را به ذات مقدّس نسبت دهد ، به مفاد : « هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ » (۲) .

### علت طبیعی حصول باد

أمّا اسباب طبیعی در تکوّن و حدوث ریح ، المعبر عنها فی لسان الشریعه بالملائکه ، بدان که : حکما و جوهی ذکر کرده اند که من جمله آن که :

اولاً آن که : ریح نیست الاّ هوای متحرّک ، و حرکت ذاتی هوا نیست ، و الاّ دام بدوام ذاته ، نه آن که وقتی دون وقتی باشد ، و هر عرضی علت می خواهد و علت حقیقت او نیست الاّ فاعل مختار ، ولی شرایط و اسباب معدّه او آن که (۳) مرتفع می شود از ارض ادخنه ، که آن اجزاء ارضیه است که به سبب حرارت مفرط شمس در بعضی از قطعات ارض ، تسخّنت تسخیناً شدیداً

و یا به واسطه احتراق معادن کبریتیّه در پاره [ای] از نقاط بعیده است ، و به سبب آن سخونت که مایل به علو است اجزاء ارضیه را قهراً و قسراً متصاعد نماید ، و این اجزاء در ید ملائکه موکله چون واصل شود به قرب فلک ، زیرا که هوا ملاصق به مقعر فلک قمر است ، لذا حرکت سریعه فلک منع نماید آن ادخنه را از صعود ، و ردّ کند او را از سمت حرکتش به واسطه تحرّک آن طبقه از هوا علی الاستداره تشییعاً للفلک ؛ لذا رجوع می نماید ادخنه و متفرّق می شود در جوانب

ص: ۴۰۴

۱- ۲ - بسنجید : الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ ؛ بصائر الدرجات ، ص ۵۰۵ : «أبی الله أن یجری الأشياء إلاّ بأسباب» .

۲- ۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۷ .

۳- ۴ - هکذا در اصل .

عالم ، و تموج الهواء و حصل الرياح ، فان الراجع إذا خرق الهواء حدث فيما يجاوره من الهواء اضطراب ، و تموج شبيه ما يحدث في الماء إذا القى فيه حجر .

و ممكن است که سبب طبیعی ریح که تموج هوا است ، به واسطه خروج ابخره جوف ارض باشد ، چه از تأثیر سخونت شمس در باطن ارض اولاً ابخره متکون می شود ، و از کثیف شدن ابخره به واسطه برودت ارض آب شده از عیون و قنوات منفجر شود ، و در مواضعی از ارض به واسطه صلابت و زیادتی ابخره حبس شده ، چون آن صلابت ارض مانع است او را از خروج ، عاقبت در ازدیاد قطعه [ای] از ارض را برای خروج متزلزل نموده ، محلی را خرق نماید به طوری که « زلزله » پیدا شود ، کما قیل زلزله (۱) الارض لحبس الأبخره ، والعین من تکثیفها منفجره .

و در قطعاتی که آن درجه از صلابت را ندارد وقتی که جوف او زیاد شود از منافذ او به سرعت خارج شود ، و از سرعت حرکت خود که مایل به علو است هوای ملاصق وجه ارض را خرق نموده ، و آن هوا نیز هوای مجاور خود را ، تا وقتی که زور بخار باقی است . و از حرکت آن و خرق هوا و اضطراب هوا تموجی حادث شود که اسمش « ریح » است .

این است که گاهی تموج و تلاطم در بخار پیدا می شود با آن که هوای سطح دریا در کمال سکونت است ، آن تموج نیست الاً به واسطه خروج همان ابخره جوف ارض قعر دریا که به شدت ارض و آب را خرق نموده که خود را به هوای

محیط رساند ، لهذا آب دریا را در نقاط معینه متلاطم و مضطرب و متموج نماید ، اگر چه برودت آب حرارت بخار را می گیرد ، لکن همان اول خروج او از قعر دریا عنفاً آب ملصق به قعر را خرق و متلاطم نماید ، و آن نیز آب فوق مجاور خود را

ص: ۴۰۵

همان طور متدرّجاً، تا آن اثر اضطراب از قعر به سطح دریا رسد؛ چنان که مشاهده است که سبوی خالی که از باب امتناع خلأ مملوّ از هوا است، و هوا هم از لطافت خود مائل به علو است، اگر در قعر آبی که هزار ذرع متجاوز عمق او باشد برده، سر او را باز نمایند آن هوای ضعیف جوف او حجم آن همه آب را خرق نموده، و به صدا و اضطراب خود را از آب خارج کرده، به هوای سطح دریا پیوندد.

### ملائکه موکل بر کوه ها

قوله عليه السلام: وَالْمَوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ.

یعنی و سلام بر آن ملائکه موکلین بر جبال که به امر خدا اجزاء آنها را چندی مانع شوند از آن حلال، چه، «لاتزول» نفی در نفی است که به معنی اثبات باشد، اعنی آن ملائکه موکله مدّت متمادی از اعوام و دهور حافظ مزاج آنهاند که زایل نشوند، اگر چه به اعتبار «ما یکون»، از باب آن که ملائکه ارضیه و قوای جسمانیه متناهی التأثير و التأثراند، و اقتضای کلّ مرکب ینحلّ، عاقبت اجزاء جبال متفرّق و منحلّ شوند، كما اخبر الله تعالى: «وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا \* فَكَانَتْ هَبَاءً مُّبَثَّتًا (۱)». چه «بس» به معنی تفرقه است، یعنی به مرور و دهور از منته متفرّق شوند اجزاء جبال، كالذرات المبعوثه فی جوانب العالم، چنان که بودند جبال در اصل اجزاء متفرّقه در مدّت طویله بحيث لا يعلم کَمیتها إلا الله.

پس، جمع نمود آن اجزاء متفرقه را ایادی بعضی از ملائکه که موکلین اند بر تصریف ریاح و تمویج بحار، و منعقد شدند جبال به اذن حق تعالی در مواضعی که مقتضی حکمت بود برای او، تا در ارض که موجب سکون و استقرار او شود از اضطراب، كما قال تعالی فی کلامه المجید: «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ

ص: ۴۰۶

۱-۱ - سوره مبارکه واقعه، آیه ۵ - ۶.

۲-۲ - اصل: القینا فیها.

بِكَمِّ (۱)» ، چه «مید» به معنی حرکت است ، زیرا که ارض کره ای است حاصله در ماء محیط ، و طالع از او ربیع مسکون است .

و اگر بوده باشد خفیفه ، ثابت نمی ماند بر وضع واحد ، به واسطه آن که نیست بعضی از اوضاع او اولی از وضعی پس قرار داده شده جبال بر او تا آن که خارج نماید ارض را از بودنش خفیفه ، و مضطرب نباشد در ماء .

بالجمله ، بعد از مدّت معتدّ بها عود می نماید جبال به همان حالت اولیه ، و زایل می شوند عن مواضعها فی کلّ وقت علی التدریج بهبوب الریاح و نزول الأمطار و تأثیر أشعه الشمس و أنوار سایر الكواكب .

### علت طبیعی تکون جبال

و در سبب طبیعی تکون جبال دو قول است .

اول آن که از باب آن که در ادوار و اکوار برّ ، بحر می شود ، و بحر ، برّ ، به حسب قرب و بُعد شمس از خط استواء چه در نصف از دوره فلک ثوابت که دوازده هزار و ششصد سال است قریب می شود تیر اعظم به قطب جنوبی و در نصف دیگر به قطب شمالی ، و به هر یک از دو نقطه که قریب شد از اثر حرارت و شدت سخونت خود جذب می نماید رطوبات اطراف ارض را به آن نقطه ، و آنجا بحر می شود ؛ و نقطه مقابل او برّ . لهذا رطوبات لزجه که امواج دریا در کنار جمع نموده مخلوط می شود با اجزاء ارضیه و تجفّها الشمس و صار حجراً .

و قول دیگر : در سبب تکون و انعقاد جبال آن است که در تلاطم امر بحر و اصطکاکات آنها ، تحجّر بعض الأرض ، ولی بالحقیقه تکون تمام کائنات الجو و موالید ثلاثه از حق تعالی شأنه به وساطت ایادی عمّاله او ، ملائکه سماویه و

ص: ۴۰۷

## ملائکه موکل بر اندازه باران

قوله عليه السلام : وَ الَّذِينَ عَرَفْتُهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ ، وَ [كَيْلَ مَا] تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا .

مَثَاقِيلُ : جمع مَثَقَالِ است ، و مَثَقَالُ الشَّيْءِ مثله . و منه قوله تعالى : « إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ (۱) » ، أي مثل حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ ، نه آن که مقصود از مَثَاقِيلُ فقره دعا جمع مَثَقَالِ شرعی مراد باشد که آن بیست قیراط است .

و مِیاءُ : جمع کثیر ماء است ، و جمع قلیل او آمِواءُ .

و احتِواءُ : به معنی جمع و انضمام است .

و لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ : آن مطر ضعیفی که لیس فیہ رعد و لا برق و لا تراکم القطرات ، یقال له : « دیمه » ، و « عوالج الأمطار » به خلاف او است از مطر غلیظ متراکم شدید ، سریع المشی .

یعنی : و آن ملائکه که تو معرّفی نموده ای و شناسانیده [ای] تو به آنها مثل کردن و شبیه نمودن میاه و قطرات باران را ، چه در باران نرم ضعیف و چه در باران غلیظ شدید ، که اولی مسمّی به « لواعج » است ، و ثانی « عوالج » ، که در هر یک از آن دو چنان آن ملائکه افراد و اعداد آنها را مثل و شبیه می نمایند که اگر فرضاً صد قطره از آنها را فرداً فرداً اخذ نموده به وزن و مقدار واحد خواهد بود ، و در نزول چنان به خطّ مستقیم آنها را وارد ارض می نمایند که ابدأً در بین مسافت بعیده دو قطره به هم مخلوط نشده ، و قطرات مزاحم یکدیگر نگردد ؛ این نیست إلاّ به فعل ملائکه که عالمین و شاعرین اند ، نه فعل طبیعت عديم الشعور .

ص: ۴۰۸

قوله عليه السلام: وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبِ الرَّخَاءِ.

یعنی و سلام بر ملائکه که رسولهای تو اند به سوی اهالی ارض ، هر چند عام است و تمام ما فی الارض را شامل است . الا آن که خطاب به ذوی العقول است که قابل تکلیف باشند ، رسول به انزال و ایصال مکروهات بلا اختبار آنها ، بما نزل من البلاء من القحط و الغلا و الطاعون و الوباء و الخسوف و الکسوف و الزلازل و

استیلاء العدو ، و لأجل المجازات و الانتقام و بإنزال المحبوب و الرخاء من السعة فی الرزق ، و الصحه فی البدن ، و الرفاهیه فی القلب ، كما قال تعالى : « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ (۱) » از قبیل آن آیات مذکوره که در جوانب عالم به انسان ارائه می دهد ، « وَ فِي أَنْفُسِهِمْ (۲) » مژه بالخوف ، و مژه بالأمن ، و مژه بالصحه ، و مژه بالسقم . که نزول تمام این آیات مکروهه و محبوبه از حق است به توسط رسولان الهی از ملائکه علویه و سفلیه ارضیه و سماویه .

و دلیل بر آن که اغلب واردات انسان به توسط رسولان الهی و ملائکه روحانی است که ممثل و مصور می شوند در صورهای مختلفه از صورت انسان و غیره ، ولی قابل مشاهده آن حقایق مجرّده در صور برزخیه مخصوص به بعضی از صاحبان قلوب صافیه منوره و عیون مکتحله به نورالله است .

كما ورد فی القرآن فی حقّ مریم : « فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۳) » ، ای فی صورهِ إنسان مستوی القامه و معتدل الخلقه . قال : « إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۴) » . چنان که در موضع دیگر فرماید : « هَلْ

ص: ۴۰۹

۱-۱ - سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۳ .

۲-۲ - همان .

۳-۳ - سوره مبارکه مریم ، آیه ۱۷ .

۴-۴ - همان ، آیه ۱۹ .

يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ (۱)» ، از آن آیات مکروهه و محبوبه که ذکر شد . و چون « هل » استفهام انکاری است ، معنی آن که : نباید جز این انتظار دیگری داشته باشند .

باری ، در رسالات ملائکه است به سوی انسان به امر محبوب ما قاله فی حق ابراهیم : « وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ (۲) » ، و اشاره به ارسال ایشان است به مکروه ما قال فی حق لوط : « قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِبَ لَوْ آآ إِلَيْكَ فَأَسِيرِ بِالْهَلِكِ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۳) » .

### ملائکه سفیر

قوله عليه السلام : وَ السَّفَرَةُ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ .

کرام البرهه : هم الملائکه المطيعون المطهرون من الذنوب و الآثام ، که مقصود از این ملائکه ، نفوس قدسیه اولیاء مطيعون لله اند ، بعد از طهارت و برائتشان در قوس صعود از ارجاس و انجاس و اوزار عالم طبیعت در سفر رجوع الی الله ؛ چه انسان هنوز که منتهی به حضرت غایه الغایات و منتهی الطلبات نشده بین مبدأ و منتهی مسافر است ، سفر من الله ، و سفری الی الله ؛ به مقتضای : « إِنَّا لِلَّهِ » که اشاره به سفر اول است ، « وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴) » که اشاره به دوم ، که اول را قوس نزول گفته اند ، و ثانی را قوس صعود .

و سفر اول انسان ، چون بعد از مبدأ و قرب به ظلمات است لهذا تمام خسران و نقصان است ، به مصداق : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ

ص : ۴۱۰

۱-۵ - سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۵۸ .

۲-۶ - سوره مبارکه هود ، آیه ۶۹ .

۳-۷ - همان ، آیه ۸۱ .

۴-۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه



سَافِلِينَ (۱) . چه ، اوّل در وجود عقل بروز نموده ، و بعد در مراتب تنزّلات عقلانی منتهی به نفس شده ، و بعد از نفوس کلیه سماویه به نفوس منطبعه جزئیّه ، و بعد در صور طبایع بسیطه ، و از او منتقل به هیولای عالم مواد که ظلمت بحت و قوّه صرف است . و باطن ليله القدر . . . (۲) ، و از آن مرتبه درجه به درجه در توجّه به یوم القیامه صاعد الی الله است .

لذا حقّ تعالی بر آن نفوس صاعده کاملاً در علم و عمل « سفره » اطلاق نموده ، كما قال : « بَأَيِّدِي سَيَفَرُهُ (۳) » ، چنان که نیز معصوم علیه السلام در فقره دعا اقتباساً اشاره نموده . و ایضا فی حدیث : « فَلَ تَغْرَتُكُمْ الْحَيَاةُ [الدنيا] فَإِنَّمَا أَنْتُمْ فِيهَا سَفَرٌ (۴) .

يقال : سفر الرجل أي خرج للارتحال ، فهو سافر . و الجمع سُفِرَ ، كما ورد في الحديث : « فَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَ مَثَلُهَا كَسَفَرِ سَلَكَوا سَبِيلًا ، فَكأَنْهُمْ قَدْ قَطَعُوا وَ أَمْوَأَ عَلمًا ، فَكأَنْهُمْ قَدْ بَلَغُوا ، وَ كَمَ عَسَى الْمَجْرَى إِلَى الْغَايَةِ أَنْ يَجْرَى إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا ، وَ مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءٌ مِنْ لَه يَوْمٌ لَا يَعْدُوهُ ، وَ طَالِبٌ حَثِيثٌ فِي الدُّنْيَا يَحْدُوهُ (۵) . لذا

قیل :

سوی مرگ است خلق را آهنگ دم زدن گام و روز و شب فرسنگ (۶)

ص : ۴۱۱

- 
- ۱-۲ - سوره مبارکه تین ، آیات ۴ و ۵ .
  - ۲-۳ - کذا در اصل : جمله ناقص است .
  - ۳-۴ - سوره مبارکه عبس ، آیه ۱۵ .
  - ۴-۵ - الکافی ، ج ۸ ، ص ۱۷۰ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۴ ، ص ۳۴۹ .
  - ۵-۶ - نهج البلاغه ، ص ۱۴۴ (خطبه ۹۹) ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۷ ، ص ۸۰ .
  - ۶-۱ - سنایی غزنوی ، حدیقه الحقیقه « فی صفة الموت » .

قوله عليه السلام: وَ الْحَفَظَهُ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ (۱).

قول معصوم علیه السلام اشاره به آیه مبارکه است: «وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۲)»، و الملكان یکتبان علی العبد کل شیء حتی النفخ فی الرماذ.

کتابت آنها اعمال بنی آدم را بر صحایف قلوب که کتاب تکوینی نفسی است، معنایش آن است که هر یک از اعمال حسنه و طاعات و معاصی و سیئات مندوبات و مکروهات که از انسان صادر می شود، متدرجاً اثر آن به تکرار در لوح قلب به توسیط آن دو ملک ثبت و ضبط می شود، تا آن که آن عمل به سرحد ملکه راسخه رسد، تا از اثر طاعات قلب و تصفیه مجلی و مرآت ظهور و بروز حقایق علمیه و الهامات غیبیه گردد، و از طریق مستقیم عدالت که اقصی طرق الی الله است به رضوان جنان رسد، و اگر نعوذ بالله کفه سیئات غلبه نمود، و ملکات رذیله شدت کرد، و قلب، کتاب فجار شد که: «لَفِي سَجِينٍ (۳)» است، و «فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۴)».

علی الجملة، اگر چه قرائت و مطالعه نقوش این کتاب انفسی در دنیا هم برای معدودی از اولوالالباب، مرتاضین و صاحبان کشف و بصیرت مبرا است، کما قال تعالی: «أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۵)»، ای محاسباً، ولی مشاهده ناس کما هو حقّه موقوف به کشف عظای طبیعت و حدت بصر است به موت، کما أخبر الله تعالی: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفِّبَصْرِكَ الْيَوْمَ

حَدِيدٌ (۶)».

ص: ۴۱۲

۱-۲- اصل: البرره .

۲-۳- سوره مبارکه انفطار، آیات ۱۰ و ۱۲ .

۳-۴- سوره مبارکه مطفین، آیه ۷ .

۴-۵- سوره مبارکه قارعه، آیه ۹ .

۵-۶- سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۴ .

۶-۱- سوره مبارکه ق، آیه ۲۲ .

و عقل نظری و عقل عملی در انسان که ملکین مقربین عن الیمین و عن الشمال قعیداند . العقل الفعال الذی هو حقیقه روح القدس ألقا الیہما ، كما فی الحدیث : « روح القدس یسددنا الی الصواب » (۱) .

چنان کہ گفته اند بعضی از قدماء حکماء کہ از برای ہر یک از این ارواح سفلیہ ، روح سماوی علوی است ، « ہو لها کالآب المشفق یعینہا علی مهمّاتہا فی یقضتہا و منامہا علی سبیل الرؤیا تارّة ، و علی وجه الإلهامات ، آخری » (۲) . و این مبادی عالیہ در اصطلاح ایشان نامیدہ شدہ بہ « طبایع تامّ » و « ارباب انواع » . و هذا الارواح السفلیہ المتولّد منها أضعف منها آثاراً ، لأنّ کلّ معلول أضعف من علّته .

باری ، از جملہ ملائکہ موکلہ بر انسان بمقتضی قولہ علیہ السلام : « و یرسل علیکم حفظہ ، ہم عشرہ املاک علی کل فرد یحفظہ عن المہالک و المعاطب بأمر اللہ مادام کونہ فی الدنیا » (۳) .

و بہ اعتباری چنان کہ گفته اند حکما ، ملائکہ حفظہ ، ہی النفوس الجزئیہ و القوی الجسمانیہ التي تحفظ الأركان مع طبایعہا المتضادہ علی امتزاجہا مدّہ معتدّ بہا . و اشارہ بہ ہمین قول حکماء است کلام الہی کہ : « مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ » (۴) . چہ « معقبات » ملائکہ اند ، کہ بعضہا عقبیہ بعض .

« مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ » اشارہ بہ قوی و مدارک خمسہ ظاہرہ است ، کہ آنها « بین یدیه » یعنی در ظاہر نفس الامرند . و « مِنْ خَلْفِهِ » ایماہ بہ خمسہ باطنہ اند کہ در

ص: ۴۱۳

۱-۲ - بسنجید : تفسیر المیزان ، ج ۶ ، ص ۲۶۱ .

۲-۳ - ریاض السالکین ، ج ۲ ، ص ۶۲ ؛ تفسیر الرازی ، ج ۱۳ ، ص ۱۵ .

۳-۴ - بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۶۷ ، ص ۱۵۵ : « عن علی علیہ السلام : قیل ہم عشرہ أملاک علی کلّ آدمی یحفظونہ من بین یدیه و من خلفہ . . . و قیل یحفظونہ من وجوه الممالک و المعاطب » .

۴-۵ - سورہ مبارکہ رعد ، آیہ ۱۱ .

خلف حجاب اند ، نه در ظاهر بشره ، « يَحْفَظُونَهُ » اعنى آنها حفظ مى نمايند انسان را به امر خدا از وقوع در مهالك ، چنان كه اخس آن مدارك عشره كه ملائكه

ارضيه اند قوه لامسه است ، كه اگر در انسان قرار داده نشده بود كه سردى مفرط و گرمى مفرط را درك کرده خود را حفظ نمايد ، لابد به سرعت هلاك شده بود ، بر اين قياس نما باقى را .

### ملك الموت و نكير و منكر

قوله عليه السلام : وَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ .

بدان كه : منكر و نكير اسماء ملكين مشهورين اند فى القبر و قد أنكر بعض أهل الاسلام تسميتها بذلك .

و قالوا : المنكر ما يصدر من الكافر و من المتلجج عند سؤالها . و النكير : ما يصدر عنهما من التضريع لهما ، فليس للمؤمن منكر و نكير .

ولى احاديث صحيحه بر خلاف عقیده آنها است ، چه « منكر » : الشىء القبيح ، و هو ضدّ المعروف . و « النكير » الإنكار ، يقال : انكرت عليه فعله أى ردّ عليه .

و اثبات آن دو ملك به اين معنى برای هر نفسى از نفوس از اين باب است كه نفس انسان به واسطه مؤانست و معاشرت ايام طويله با بدن كه قبر حقيقى او است ، اگر چه از حيث آن كه أين الظلمه من النور و الزنجى من الحور بين اند ، و به حسب حقيقت بودن بعيد است . ولى روح از باب الفت و مجاورت تن كمال كراهت را از موت كه قطع علاقه او از اين قبر مظلّم است دارد ، كما فى القدسى : « ما ترددت فى شىء أنا فاعله ، كترددى فى قبض روح عبدى المؤمن ، يكره الموت ، و أنا اكره مسأته » (1) ، يعنى از سوء گرفتارى او به تن .

ص: ۴۱۴

لهذا، او را حین الموت و انقضای اجلّ مسّی حکیم علی الاطلاق به واسطه آن که محبوب مجازی او را در نظرش مکروه نماید، آن دو ملک را بر او می گمارد، که یکی که منکر است، غیر البدن الذی هو قبر الروح عن حاله و شکله و قبیحه فی عینه؛ و دیگری که نکیر است و دارد، حتّی تفرعه بالدواهی و الأسقام، و غاب البدن فی نظره، حتی طرحه طوعاً أو کرها، کما قیل:

خلق را با تو بدو، بد خو کند تا تو را ناچار وان سو کند

کما قال تعالی: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ (۱)» ای طاهرین عن دنس الکفر و رجس المعاصی و أنجاس حبّ الدنيا، الذی هو «رأس کل خطیئه» (۲) مطلقاً. و برائت از علایق جسمانیه، فلا یكون لصاحب هذه (۳) الحاله تألم من الموت، یقولون: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴)»، چنان که قول معصوم که بعد از ذکر منکر و نکیر فرماید:

### ملک رومان فتان

[قوله عليه السلام]: وَ رُومَانَ فَتَانَ الْقُبُورِ.

ایماء و اشاره به همین مطلب مذکور است، چه «رومان» و «فتان» هر دو اسم فاعل اند.

رومان: اعنی ضعیف و سست کننده.

و فتان که از فتنه است، اینجا به معنی خزی و هلاکت است. و خزی به معنی فزیحت و رسوا[یی] و هلاک نماینده قبور، که اشاره به ابدان است کما قال علی علیه السلام:

ص: ۴۱۵

۱-۱ - سوره مبارکه نحل، آیه ۳۲.

۲-۲ - مصادر آن پیش از این گذشت.

۳-۳ - اصل: هذا.

۴-۴ - سوره مبارکه نحل، آیه ۳۲.

[و فی الجمل قبل الموت موت لأهله] و أجسادهم قبل القبور قبور(۱)

چنان که صدر المتألهین قدس سره (۲) در تأویل این آیه شریفه: « وَ لَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَعْدَنِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَعْبَثِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۳) »، فرموده اند که بعید نیست که مراد از عذاب ادنی نفس بشریت و بقای در دنیا باشد، « فَإِنَّ الْبَشْرِيَةَ كُلَّهَا عَذَابٌ (۴) » و منشأ عذاب الله . بلکه چنان که گذشت قبر حقیقی روح کون او در این حفره قالب است ، که موت او است ، لَأَنَّ الْبَدْنَ قَبْرٌ مَتَحَرِّكٌ .

و کلام رسول صلی الله علیه و آله اشاره به بدن است که فرماید: « من أراد أن ينظر إلى ميت يمشی فلينظر إلى ... » (۵).

### تفسیر اجمالی آیه نور

« مشکاه فیها مصباح » ، چه ، بدن به اعتباری مشکات است و روح مصباح او ، كما قال تعالى: « مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجِهِ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ يَاءً وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ (۶) » ، چه ، مشکات : بدن ، و مصباح : قلب است . و این مصباح قلب در زجاجه ای است که عبارت از روح نفسانی باشد که مبدأ انوار حسّ و حرکت ارادی است ، که گویا چون کوب دری درخشانگی دارد ، چون نور نفس از تمام منافذ مشکات بدن طالع است « يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ (۷) » ، یعنی این نور نفس برافروخته شده از شجره مبارکه که روح بخاری حیوانی باشد .

ص: ۴۱۶

۱- ۵- دیوان علی علیه السلام ، ص ۱۷۹ .

۲- ۶- تفسیر القرآن الکریم ، ج ۶ ، ص ۱۱۶ .

۳- ۷- سوره مبارکه سجده ، آیه ۲۱ .

۴- ۸- تفسیر القرآن الکریم ، ج ۶ ، ص ۱۱۶ .

۵- ۱- بسنجید: تفسیر القرآن الکریم از ملاصدرا، ج ۳، ص ۳۹۹؛ تفسیر المحيط الأعظم، ج ۲، ص ۴۳۰ .

۶- ۲- سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .

۷- ۳- سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .

تشبیه به شجره شده ، به واسطه آن که شُعب و اغصان و اوراق این روح بخاری که حاصل از اغذیه و اشربه و منبعث [از قلب است ، به توسط آورده و شرائین و اعصاب در تمام اجزاء بدن در جریان و جریان است ، « أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (۱) » الدماغ . « لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ (۲) » یعنی این روح که از الطف خون است برزخ بین العالمین است ، نه از شرق عالم ارواح است ، و نه از غرب عالم اجسام ، نه مجرد محض است و نه مادی صرف .

علی الجملة ، و از جمله ملائکه حق تعالی چنان که مفاد فقره دعا است ملک الموت است و اعوان او ، كما قال تعالی : « قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (۳) » ، المتوفى للنفوس و الأرواح هو المخرج لها عن الأبدان ، بحيث لا يترك منها أثر في البدن ؛ زیرا که قرار داده شده دنیا بین دست ملک موت چون جامی ، و

اخذ می نماید از او آن که را بخواهد من غیر عناء ، و خطوته بین المشرق و المغرب ، يتوفاهم ملك الموت و معه أعوان كثيره من ملائکه الرحمه و ملائکه العذاب .

و وجه او این است که نوع نزع صورت شریفه از ماده غیر لایقه و قبض روح مجرد نورانی از هیکل کثیف ظلمانی رحمت است نسبت به صورت منتقله و نفس منفصله ، و عذاب است بالنسبه به حال ماده و بدن منفصله

عنهما ، و الملائکه النقاله و القوى الفعّاله موکله من عند الله لإيصال الرحمه إلى مستحقّها ، و الطبايع المنفصله من سدنه و خدمه عالم الدنيا المسماه بملائکه الغلاظ لاختلاط و انطباعها بالمواد الغليظ .

ولی باید دانست که نسبت دادن توفی و قبض ارواح را به ملک موت و اعوان

ص: ۴۱۷

۱-۴ - سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۲۴ .

۲-۵ - سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .

۳-۶ - سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۱ .

او ، از قبیل نسبت فعل است به آلت ، چون نسبت کتاب را به قلم ، تا آن که منافاتی نداشته باشد این آیه مذکور با آیه « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۱) » ، چنان که این نکته استنباط می شود از « وَكُلَّ بِكُمْ (۲) » ، زیرا که توکیل تفویض امر است به غیر ، لقیامه به .

روی ابن عباس عن رسول الله أنه قال : « الأمراض والأوجاع بريد الموت ورسوله ، فإذا حان الأجل جاء الملك بنفسه ، و قال : يا أيها العبد! كم خبر بعد خبر ، و رسول بعد رسول ، و بريد بعد بريد؟ فأنا الخبر (۳) الذي ليس بعدى خبر ، و أنا الرسول ، أجب ربك طائعاً و مُكرهاً . فإذا قبض روحه و تصارخوا عليه ، قال : على من تصرخون و على من تبكون؟ فوالله ما ظلمت له أجلاً ، و لا أكلت له رزقاً ، بل دعاه ربّه فليبك الباكي على نفسه ، فإنّ لي فيكم عودات و عودات حتى لا أبقى منكم أحد » (۴)

و این حدیث شریف دلالت می نماید که قابض ارواح از جانب خدا قرار داده شده به واسطه ایصال هر فردی از ناس را الی جوار رحمة الله و دعوه ربّه ، لا

لأجل النقمه و العذاب .

و آن که نفس شقیّه جاهله وحشت دارد از امر حقّ و دعوت خدا ، به واسطه انس او است به لذات حسّیه که فی الحقیقه ألم یا دفع الألم است . و الفهم بالحشرات و مقارنه الموزیات ، لذا قال الملك : « فليبك الباكي على نفسه » به واسطه ابتلاءات او در دنیا بمصیبات من حیث لایشعر ، كما قال تعالى : « وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ (۵) » .

ص: ۴۱۸

۱-۱ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۲-۲ - سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۱ .

۳-۳ - اصل : خبر .

۴-۴ - تفسیر نورالثقلین ، ج ۴ ، ص ۲۲۵ (با اختلاف اندک) ؛ مجمع البیان ، ج ۸ ، ص ۱۰۴ .

۵-۱ - سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۱۶ .



قوله عليه السلام: وَالطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ.

یعنی از جمله ملائکه حق طواف کنندگان به بیت معمورند.

و فی الخبر: إِنَّ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فِي السَّمَاءِ بِإِزَاءِ الْكَعْبَةِ (۱) إِنَّ طَوَافَ الْمَلَائِكَةِ بِهِ كَطَوَافِ الْإِنْسِ بِهَذَا الْبَيْتِ. روى «أَنَّهُ يَدْخُلُونَ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَعُودُونَ أَبَدًا فَوْضِعَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ تَوْبَهُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَوَضِعَ الْكَعْبَةِ تَوْبَهُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ» (۲).

و آن در سماء رابع و فلک شمس است محاذی کعبه معظمه، و معموری او از کثرت عبادات ملائکه موکله بر شمس است، که سراج دار طبیعت و معمار عالم شهادت باشد. و عبادات آنها تکوینی است نه تشریحی. بلکه عموم اجزاء عالم به اعتبار امر و نهی تکوینی مؤتمره و منتهیه اند، و عالم به این نظر معبدی است، فيه أصناف العباد و الزهاد و [ال-]نسيك، هر یک مشغول اند به نوع عبادتی را، فعین أصواتهم ذاکرین أسماء الله کلّ واحد؛ الإسم الذي يريه (۳) و هو مظهره، و واقع تحته، لا سيما السماويون الذين هم في عباداتهم قائمون و «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (۴).

## مالک و خازن و رضوان

قوله: وَ مَالِكٍ، وَ الْخَزَنَةِ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَةَ الْجَنَانِ. «وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۵)

ص: ۴۱۹

۱-۲ - بسنجید وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۱.

۲-۳ - بسنجید: تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

۳-۴ - اصل: یربه.

۴-۵ - سوره مبارکه انبیاء، آیه ۲۰.

۵-۱ - اقتباس از سوره مبارکه تحریم، آیه ۶.

یعنی و از جمله ملائکه حق تعالی « مالک » و « خازن » و « رضوان » است ، این اسامی ثلاثه اگر چه به اعتبار مفاهیم الفاظ مختلف اند ، ولی به حسب حقیقت و مصداق واحداند ، و انسان از آنجائی که خلیفه و بزرگتر حجج او است بر خلق و کتاب مکتوب بیدیه و هیکل [او] بنا کرده شده ، به حکمت او ، و جسر ممدود بین جنت و نار است ؛ لهذا هر گاه کامل نمود خود را در علم و عمل و فایض گردید به مقام عقل مستفاد و عقل فعال صاره کشجره طیبه ، فیها ثمرات العلوم الحقیقه ، و فواکه [ال-معارف الیقینیه .

لذا بعد از کشف غطا و رفع حجاب جسمانی و تبدل وجود ظلمانی به وجود نورانی و تطهیر از ارجاس جاهلیت ، صار مالک الجنان و خازن (۱) الرضوان ، لأَنَّهُ رَضِيَ بِالْقَضَا وَ حَصَلَ لَهُ مَقَامُ الرِّضَا ، وَ اسْتَرَا حَ مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ ، فَيَكُونُ فِي جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ (۲) . وَ مِنْ هَذَا يَسْمَى خَازِنَ الْجَنَّةِ الرِّضْوَانَ ؛ چَه مادامی که انسان بالغ به این مقام از رضا نشده ، نمی رسد به دار کرامت و مرتبه قُرب .

### سدنه بهشت

و « سدنه جنان » در کلام معصوم علیه السلام به معنای خدمه است . و این خدمه چنان که اقتباس از آیه شریفه نموده اند : « لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ (۳) » ، آن اشاره به مدارک و مشاعر سبعة ، أعنى خمسة ظاهرة و دو حاسه باطنه است از قوه خیالیه - که مدرک صور جزئیه است - و قوه واهمه - که مدرک معانی جزئیه باشد - و باقی دیگر مدرک نیستند ، بلکه حافظ و متصرف اند .

پس این مشاعر و خدمه سبعة - چنان که هر گاه استعمال نماید انسان آنها را

ص: ۴۲۰

۱-۲- اصل : الخازن .

۲-۳- اقتباس از کریمه حدید ، آیه ۲۱ .

۳-۴- سوره مبارکه تحریم ، آیه ۶ .

در طاعات و تحصیل معارف حقّه و فیما خلق لأجله - أبواب و سده جنان اند ، نیز بواب و سده نیرانند برای نفسی که صرفها فی جلب شهوات الدنيا و تسخیر العقل للهوی و تسخدمها الشیطان ، حتی صار کلّ مشعر باب من أبواب النیران التي لها سبعة أبواب ، لكل باب منهم جزء مقسوم ؛ و للجنة باب الثامن و هو باب القلب (۱) ، و اذا غلقت أبواب النیران فتحت أبواب الجنان .

« و الذین لایعصون الله ما أمرهم » : صفات این ملائکه سده است که آنچه خدا به آنها تکویناً امر نموده در عبادت فطری و اطاعت انسان ابا و عصیان ندارند .

و « یَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۲) » : یعنی در هر مورد که آنها را استعمال نمود مطیع و منقاداند ، نه متمرد ، و اشاره تعالی الی ابواب الجنان بقوله : « جَنَّاتٍ عِدْنٍ مُمْتَحَّةٍ لَهُمُ الْاَبْوَابُ (۳) » و أبواب النیران هی أشار الیه بقوله : « ادْخُلُوا اَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا (۴) » .

### ملک سلام رسان

قوله علیه السلام : اقتباساً من القرآن : والذین یقولون : « سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ » . (۵)

یعنی و از جمله املاک ، ملائکه ای است که وارد می شوند بر مؤمنین بعد از قطع علائق دنیا و دخول جنه المأوی ، و تسلیه و تهیئه و سلام رسانند از جانب خدا که صبر نمودید بر تعبات نفس در تحمل مشقّات اوامر و ترک نواهی الهی ، « فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ » یعنی بهترین دار اقامتی است که « لایمسکم فیها نصب و لا لغوب » (۶) .

ص: ۴۲۱

۱-۱ - بسنجید : الأسفار ، ج ۹ ، ص ۳۳۰ ؛ اسرار الآیات ، ص ۲۱۸ .

۲-۲ - سوره مبارکه تحریم ، آیه ۶ .

۳-۳ - سوره مبارکه ص ، آیه ۵۰ .

۴-۴ - سوره مبارکه غافر ، آیه ۷۶ .

۵-۵ - سوره مبارکه رعد ، آیه ۲۴ .

۶-۶ - بسنجید کریمه فاطر ، آیه ۳۵ : « لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ » .

چنان که مفاد خبر نبوی است : «إِذَا أَقَامَ الْمُؤْمِنُ فِي الْجَنَّةِ جَاءَهُ مَلَكٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ،

فَنَاقِلُهُ كِتَابٌ ، بَعْدَ مَا أَسْلَمَ عَلَيْهِ ، وَإِذَا فِي الْكِتَابِ مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ ؛ أَمَّا بَعْدُ ، فَأَنَا أَقُولُ لَشَى ء : كُنْ فَيَكُونُ ، وَ قَدْ جَعَلْتِكَ الْيَوْمَ أَنْ تَقُولَ لَشَى ء : كُنْ فَيَكُونُ» (۱).

### زبانیه ملک الهی

قوله عليه السلام : وَ الزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ «خُذُوهُ فَعُذُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ» (۲) ابْتَدَرُوهُ سِرَاعًا ، وَ لَمْ يُنْظَرُوهُ .

یعنی از جمله ملائکه خدا ، ملائکه موسوم به «زبانیه» اند که دفع می نمایند اهل نار را در نار ، به مفاد «سِنْدُغُ الزَّبَانِيَةِ» (۳) ، و عدد آنها نوزده است ، به مقتضای قوله تعالى : «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» (۴) .

قال تعالى : « وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا» (۵) ، چه مدبّرات امور عالم ظلمات و اشباح نشأه دار طبیعت که ظاهر او دنیا ، و باطن او طبقات جحیم است ، در عالم کبیر جسمانی ارواح کواکب سبعة سیاره و بروج اثنی عشریه است که مجموع تسعه عشر است ، و در عالم صغیر بشری قوی و مدارک سبعة نباتیه و مبادی افعال حیوانیه ، اعنی خمسه ظاهره و خمسه باطنه . و قوه شهویه و غضبیه است ، که مجموع این عدد مذکور است . و آنها به اعتباری زبانیه و ملائکه موکله بر ناراند ؛ زیرا که هر یک را مدخلیتی در هیجان نار جحیم و ثوران حرارت جهنم طبیعت است و شهوات او که الحال نیرانات کامنه اند از انظار خلاق ، سیظهر عند القيامة و الموت ، بحيث يراها الناس

ص: ۴۲۲

۱-۱ - بسنجید الأسفار ، ج ۸ ، ص ۱۴۰ به نقل از الفتوحات المکیه ، ج ۳ ، ص ۲۹۵ .

۲-۲ - سوره مبارکه حاقه ، آیات ۳۰ و ۳۱ .

۳-۳ - سوره مبارکه علق ، آیه ۱۸ .

۴-۴ - سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۰ .

۵-۵ - همان ، آیه ۳۱ .

لهذا حق تعالی اطلاق ناریت و احاطه جهنم را بر خلق کأنّ به لفظ ماضی ادا فرموده ، و قال : « وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱) » ، نه به لفظ مستقبل و

« یكون » ؛ چه به نقد نار آخرت مستولی است بر قاسطون و عادلون از اوامر و نواهی الهیه ، نهایت در خفا ، و الظهور فی كشف الغطاء و حدّث البصر بالموت .

و انسان مادامی که محبوس است در دنیا به این محابس داخلیه و خارجیه و مسجون به سجن طبیعت است ، اسیر و مقید است در ایدی این مدبّرات علویه تسعه عشر و مدرکات سفلیه تسعه عشر ، و مصداق : « خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۲) » است ، و لایمکنه الصعود الی دار الجنان و عالم الحيوان و منبع الروح و الريحان ، فهو لا ینزال معذب بعذاب البعد و نار الحمیم ، مقیداً بالسلاسل و الأغلال ، كالأسارى و العبيد .

چنان که داعی این آیه شریفه را شاهد کلام خود قرار داده : « خُذُوهُ فَغُلُّوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ \* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳) » به واسطه عدم استکمال نفس جاهله انسان به علم و عمل ، تا آن که بگردد از احرار ، خلاصاً من الأسرار و الأغلال ، و در حین نقصان اگر منتقل شود از این عالم به عالم آخرت که داخل حجب سماوات و ارض است نسبت به مقام کامله گویا منتقل شده از سجن به سجنی ، چنان که الحال مسجون و محاط است ، ولی از باب آن که « لاتعرف الأشياء إلاّ باضدادها » (۴) ادراک نمی کند الم سجن و عذاب قید را ، لانغماره فی الموادّ ؛ فاذا كشف الحجاب و ارتفع النقاب انتقل العذاب من باطنه الی ظاهره ، و « دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۵) » .

ص: ۴۲۳

۱-۶ - سوره مبارکه جن ، آیه ۱۵ .

۲-۱ - سوره مبارکه حاقه ، آیه ۳۰ .

۳-۲ - همان ، آیات ۳۰ - ۳۲ .

۴-۳ - بسنجید : کشاف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۴۵۶ .

۵-۴ - سوره مبارکه فرقان ، آیه ۱۳ .

و اما مقیّد نمودن سلسله [ای] که یجَز اصحاب النار الی الجحیم در قول حق تعالی به « سبعون ذراع » ، بنا بر تأویلات مذکورہ ممکن است اشاره به عمر طبعی اغلب اہالی بعد الاسلام باشد کہ غالباً در عشرہ مشؤومہ (۱) است ، کہ بین شصت و ہفتاد باشد ، چنان کہ از خبر پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ کہ سابقاً اشارہ شد استنباط می شود کہ : « إِنَّہ صلوات اللہ علیہ قعد مع اصحابہ فی المسجد ، فسمعوا ہذہ عظیمہ ، فارتاعوا ؛ فقال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ : أ تعرفوا ما ہذہ الہدّہ؟ قالوا : اللّٰہ و رسولہ أعرّف و أعلم . قال : حجر

ألقي من أعلى جهنم منذ سبعين سنة ، و الحال وقع فی قعرها ، و من سقوطہ ہذہ الہدّہ ؛ و اذا لم یفرغ من کلامہ و الصراخ فی بیت منافق مات و کان عمرہ سبعین سنہ فقال رسول اللّٰہ : اللّٰہ اکبر ، فعلمت الصحابہ أنّہ هذا الحجر الذی یهوی من أوّل عمرہ فی جهنم ، فإذا مات حصل فی قعرها « (۲) . لذا قیل :

این جهان دریا و تن ماهی و روح یونس محجوب از نور صبح

گر مسیح بود از ماهی برست ورنہ در وی ہضم گشت و گشت (۳) پست (۴)

#### ملائکہ شناختہ نشدہ

قوله عليه السلام : وَ مَنْ أَوْهَمَنَا ذِكْرَهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَ بَأَىٰ أَمْرٍ وَكَلْتَهُ.

یعنی : و از جملہ ملائکہ کہ ما توہّم و تصوّر می نمائیم پیش خیال خود آنها را ، ولی نمی دانیم مقام و منزلت آنها را کہ چہ مرتبہ [ای] بہ آنها عطا شدہ ، و بہ چہ

ص: ۴۲۴

۱-۵- اصل : میثومہ .

۲-۱- بنگرید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۳۰ ؛ التحفہ السنیہ ، ص ۱۷ .

۳-۲- مصدر : ماهی رھید . . . ہضم گشت و ناپدید .

۴-۳- مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۲ ، ص ۴۵۸ ، « قصہ جوحی و آن کودکی . . . » .

امری از امور مرجوعه آنها را مأمور و موکل کرده ، و تفویض چه شغلی به آنها نموده ، به مفاد : « وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ (۱) » .

### ملائکه ساکن هوا و زمین

قوله عليه السلام : وَ سُكَّانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ .

چه این مبادی فعاله و قوای روحانیه متکثرند حسب تکثر انواع طبیعیه ، حتی آن که می باشد برای هر کره از کرات سماویه و کوكیبه ، و برای هر نوع از طبایع نوعیه بسیطه باشد ، چون نار و هوا و ماء و ارض ، و مرکب باشد چون انواع معادن باقسامها که محل خزائن حقّ اند به اعتبار تکوّن فلزات و اجسام سبعة متطرّقه و حصول جواهرات صافیه فیها .

كما فی الدعاء : « یا من فی الجبال خزائنه » (۲) و نیز اصناف نباتات و انواع حیوانات صامته و ناطقه برّی و بحری ، ملکی روحانی است که موکل بر تدبیر و حفظ افراد آن نوع است ، که حقّ تعالی گاهی از آن مبادی فعاله و ملائکه موکله ب « ایدی تعبیر نموده ، و قال : « وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ (۳) » ، و قال : « خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۴) » ، چه ید محل بروز آثار و قوّت است ، و از برای خدا یادی عمّاله فعاله است ، نه جوارح جسمانیه ، و هی ذوات نوریه و وسائط جوده و جهات فاعلیته ؛ و گاهی از آن ملائکه به « امر » تعبیر نموده ، و قال : « وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ النُّجُومِ مُسَيِّخَاتٌ بِأَمْرِهِ (۵) » ، چنان که از آنها به « یمین » تعبیر کرده و قال : « وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (۶) » .

ص: ۴۲۵

۱-۴ - سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۱ .

۲-۱ - مصباح الكفعمی ، ص ۲۵۴ ؛ البلد الأمين ، ص ۴۰۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۱ ، ص ۳۹۱ .

۳-۲ - سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۴۷ .

۴-۳ - سوره مبارکه یس ، آیه ۷۱ .

۵-۴ - سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۲ .

۶-۵ - سوره مبارکه زمر ، آیه ۶۷ .

باری ، این طبایع نوعیه اعمّ از بسیط و مرکب ، اظلال و قوالب اند برای آن ذوات نوریه و ارواح ملکیه ، چنان که آن ملائکه اظلال و قوالب اند برای اسماء الهیه که ارباب ارباب اند برای اعیان ثابته ، و اسماء الهی موجودند به وجود الهی که غیب الغیوب مطلق است ، چنان که ماسوی شهادت مطلقه اند .

### ملائکه موکل بر مخلوقات

قوله علیه السلام : وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ .

و از ملائکه کسانی که موکل بر افراد خلق ذی تکلیف اند ، که در طرف خیر ملک اند ، و در طرف شرّ شیطان ، كما أخبر تعالی : « الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ \* نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ (۱) » .

و اما در طرف شر ، كما قال : « وَ مَنْ يَعِشْ عَنِ الذِّكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا

فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۲) » ، چه آن هیئت راسخه در باطن نفس مسماه است در عرف و حکمت به « ملکه » ، و در لسان شریعت به « ملک » و « خطرات » از او به « الهامات » ، و از شیطان به « القاءات » و « وساوس » ، لذا ورد فی الخبر : « إِنَّ مِنْ عَمَلِ حَسَنِهِ يَخْلُقُ اللَّهُ مِنْهَا مَلَكًا يَسْتَغْفِرُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۳) » .

قوله علیه السلام : فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي « كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ (۴) »

داعی علیه السلام بر اثبات مدّعی خود که بر هر فردی از افراد خلق ذی شعور و هر نفسی از نفوس حیوانیه اصناف و انواعی از ملائکه روحانی و جسمانی موکل اند ، شاهد از آیه شریفه آورده ، روزی که بیاید هر نفسی متوجّهاً الی مبدئه و غایه

ص: ۴۲۶

۱-۶ - سوره مبارکه فصلت ، آیات ۳۰ و ۳۱ .

۲-۱ - سوره مبارکه زخرف ، آیه ۳۶ .

۳-۲ - در منابع معتبر حدیثی یافت نشد . ولی بنگرید: مفاتیح الغیب ، ۶۴۷ .

۴-۳ - سوره مبارکه ق ، آیه ۲۱ .



کماله .

« مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ » ، أى معها محرّك و مدرک ؛ چه «سوق» به معنی راندن و تحریک است ، و « شهید » فعیل به معنی فاعل است ، أى مدرک و عالم و مطلع ، كما يقال : شهدت على الشيء اطلعت عليه و عاینته ، که :

اول : اشاره به قوای محرّکه است در انسان که به اعتباری ملائکه جسمانی اند به واسطه انطباق آنها در مواد ، و آنها در انسان واحد خمس (۱) مأه به عدد عضلات است .

و ثانی : اشاره به شواهد و مدارک و حواس ظاهره و باطنه انسان است ، كما فى الحديث : « الحمد لله الذى لا تدركه الشواهد » (۲) ، أى الحواس و المدارک .

بالجمله ، تمام این ملائکه مدرک و محرّکه از جانب خدای تعالی اعوان انسان اند در (۳) سلوک طریق الی الله و [ال-] وصول الی الآخره .

[صلوات بر ملائکه]

قوله عليه السلام : وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ .

صلاته : بمعنی الدعاء و الرحمه و البرکه و التعظیم ، و منه « اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد » (۴) أى عظّمه فى الدنيا بأعلا ذكره و إظهار دعوته و ابقاء شريعته ؛ و فى الآخره بتضعیف أجره و مثوبته .

و الكرامه : بمعنی العزّه و الفضيله ، والإكرام و التكریم واحد .

و الطهاره : التنزيه و التجريد من الأنجاس والأرجاس والأدناس عن عوارضات

ص: ۴۲۷

۱- ۴ - كذا ، صحيح : خمس .

۲- ۵ - الاحتجاج ، ج ۱ ، ص ۲۰۴ ؛ اعلام الدين ، ص ۶۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۲۶۱ .

۳- ۶ - اصل : و .

۴- ۱ - الكافي ، ج ۲ ، ص ۵۵۸ ؛ إقبال الأعمال ، ج ۱ ، ص ۲۹۳ .

الموادّ و لوازمات عالم الأجساد ، و البعد عن المكروه .

بعد بدان که : « صلاه » که نسبت به حق تعالی داده می شود ، فقط به معنی رحمت و مزید برکت است ، به قرینه کرامت که در فقره دعا عقب او است .

یعنی رحمت و قرب منزلت بده به آن ملائکه جسمانی و روحانی ، الموکله علی الخلق ، که بعضی از آنها داخل در « مقسمات امر » و برخی در زمره « مدبّرات امر » ، و پاره ای در عداد « سائق » و معدودی موسوم به « شاهد » و « شهید » اند ، چنانچه از آیه مذکور که معصوم علیه السلام استشهاد نموده بود استفاده می شود .

پس برکت و رحمت بده به عموم طبقات آنها ، نوع برکاتی که موجب فضیلت و طهارت و تجرید آنها گردد از تعلق به عالم طبیعت و ایصال آنها به عالم ملکوت اعلی ، و طبقه « صافات صفا » التي لا توجّه لها إلی ما سوی ، كما أخبر تعالی عن حالهم : « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (۱) » .

### صلوات الهی بر ملائکه خود

قوله علیه السلام : [اللَّهُمَّ] وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ وَبَلَّغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ .

صلوات اوّل که منسوب به حقّ است به معنی رحمت و برکت است ، و صلوات ثانی که از ناحیه خلق است به معنی دعا است . و « اذا صلّیت » ، كما قال تعالی : « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَيَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيَّ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۲) » .

ص: ۴۲۸

۱-۲ - سوره مبارکه صافات ، آیه ۱۶۴ .

۲-۳ - سوره مبارکه احزاب ، آیه ۵۶ .

قوله عليه السلام: فَصَلَّ عَلَيْهِمْ (١) بِمَا فَتَحَتْ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ (٢).

الفتح: له معان كثيره، إمّا بمعنى الانفجار، يقال: فتحت القناه، أى فجرتها يجرى الماء منها؛ وإما بمعنى خلاف غلق، كما فى الحديث: «اذا دخل شهر رمضان فتحت أبواب السماء وغلقت أبواب جهنم» (٣).

فتح ابواب سماء كناية از نزول رحمت و بركات و ازاله موانع است از صعود اعمال صالحه عباد، و استحقاق دخول نفس مؤمنه موقتة فى الجنة؛ لأن الجنة فى السماء، كما قال تعالى فى حق الكفرة الفجرة من باب تعليق الأمر بالمحال: «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (٤)، يعنى مفتوح نمى شود ابواب سماء به نزول بركات، و داخل نمى شوند جنت را باقسامها، تا آن كه داخل شود «جمل» (٥) نفس متكبره در «سم الخياط» قوانين شريعت و احكام طريقت، و مبتلا شود به عتبات بدنى و روحى اختياراً، از قبيل مجاهدات و رياضات نفسانيه در قلع و قمع شهوات دنيويه، و اجباراً در تحمّل امراض و اوجاع بدنیه كه برای تصفيه ذات او عنفاً از جانب حق تعالى به او مى رسد.

حق يزول قهراً عن خاطره حب الدنيا و تعلق ما سوى، و صار فى طريق الرياضات الشرعيه و نصبات البدنيه ذاته، و انانيه أدق من الشعر به مقتضايقوله عليه السلام: «فَتَوْبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (٦)، بتبدل جهات الظلمانيه بجهات النورانيه الأخرويه، فيقع فى الفناء و يدخل جنته البقاء، قال تعالى: «فَلَا

ص: ٤٢٩

١-٤ - صحيفه: علينا.

٢-٥ - اصل: + اَنَّكَ جواد كريم.

٣-١ - فضائل الأشهر، ص ١٤٢: «أبواب الرحمه».

٤-٢ - سورة مبارکه اعراف، آيه ٤٠.

٥-٣ - جمل در اينجا به معنى شتر دانسته شده، حال آن كه به معنى طناب است.

٦-٤ - سورة مبارکه بقره، آيه ٥٤ (اصل: وَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ فَتَوْبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ).

أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ \* عَلَيَّ أَنْ تُبَدَّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۱)»، به تبدیل بدن دنیویه را به بدن اخروی، که به جهات عدیده خیراً منهم است .

«وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» ، ماحصل او این است که این تبدیل و تغییر ما اشخاص و افراد دنیویه آنها را به اخروی، مرهون و مقدر و مقضی به اوقات معینه

مقرر است ، که بدون انتهاء امد ممدود و اجل محدود ، نیستیم ما سبقت دهنده ، كما قال : «لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۲)» .

علی الجملة ، از معانی «فتح» به معنی غلبه و نصرت است ، يقال : فتح السلطان البلد ، أى : غلب عليها ؛ و فتح الله على رسوله . أى نصره . و نیز الفتحه فى الشىء : الفرجه فيه ، و نیز الفتح : بمعنى القضا ، و الحكم الفتحه : الحكومه .

و کلام علی (۳) علیه السلام : « و افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ (۴) » ، أى و احکم . و « فتحت » در فقره دعا به این معنی اخیر مناسب است ، « بما فتحت لنا من حسن القول فيهم » ، یعنی به توسط انبياء خود حکم و وصیت نموده [اى] به ما کلام حسن را دوباره [بر] آن ملائکه موکله مدبره .

### جود و کرم الهی

[قوله عليه السلام] : « إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ » .

اعنی جود و کرم خاص تو است .

الجواد : هو المعطى بلاعوض و لا غرض ؛ چه اگر به عوض باشد مستعیض

ص : ۴۳۰

۱-۵ - سوره مبارکه معارج ، آیات ۴۰ و ۴۱ .

۲-۱ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۳۴ ، سوره مبارکه نحل ، آیه ۶۱ .

۳-۲ - کذا ، عبارت دعایی ، متن آیه قرآن است .

۴-۳ - سوره مبارکه اعراف ، آیه ۸۹ .

خواهد بود، و اگر لغرض باشد معامل و متکمل به غیر خواهد بود؛ لازم آید در مقام ذات ناقص و قاصر و ممکن الصفات باشد، با آن که واجب الوجود بذاته واجب الوجود من جمیع الجهات است، و کریم که مجازاً در خلق استعمال می شود هو الجامع لأنواع الخیر و الشرف والفضائل، و اطلاق او حقیقه بر ذات مقدس لانه معطى النعم قبل استحقاقها، كما قيل:

ما نبودیم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته ما می شنود(۱)

لذا ورد فی الدعاء: «الهی کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السؤال»(۲).

او است فیاض مطلقاً که در نزول فیض از او چیز نکاهد، و در رجوع بر او چیزی نیفزاید، و چون ظلّ و ذی ظلّ که در انبساطش بر زمین چیزی از ذی ظلّ نکاهد، و در رجوعش بر او چیزی افزوده نشود. و معلوم است که حکم عالم وجود به معنی ما سوی از عالم لاهوت - که مقام اسماء حسنی و صفات علیا است - و جبروت - که مرتبه عقول مرتبه طولیه است - و ملکوت اعلی - که نشانه نفوس کلیه سماویه - و ملکوت اسفل - که نفوس جزئیة حیوانیه بشریه - و ناسوت - که عالم شهادت است مقابل - غیب از بسایط او، و مرکبات - که به امهات اربعه و موالید ثلاثه تعبیر شده - عموماً نسبت به ذات حق که علت العلل است حکم ظلّ و عکس و عاکس است، به مفاد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ (۳)»، كما قيل:

ای سایه مثال گاه بینش در پیش وجودت آفرینش

و اشاره به این مقام است ما ورد فی الحدیث: «[إِنَّ] المؤمن أشدّ اتصالاً بروح الله من اتصال الشعاع بالشمس»(۴).

الساعة که ليله غره ربيع المولود است بحمد الله والمته فارغ شدیم از تصریح(۵)

ص: ۴۳۱

۱-۴ - مثنوی معنوی، مولوی، د ۱، ص ۴۵، «اعتراض مریدان بر خلوت وزیر».

۲-۵ - بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۵۳.

۳-۱ - سوره مبارکه فرقان، آیه ۴۵.

۴-۲ - بسنجید: اسرار الحکم، ص ۵۴۵.

۵-۳ - کذا در اصل.

و تشریح بعضی از فقرات غامضه «صحیفه سجادیه»، علی قائلها ألف الثناء و التحیه . امید است از خالق لوح و قلم و معلّم آدم - ممّا لا یعلم - که همواره آن را از لوث و سواس و مردم بی بصیرتِ نسناسِ مصون و محروس دارد .

« وَاللّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۱) » .

۱۳۴۲ [ق(۲)] .

ص: ۴۳۲

---

۱-۴ - سوره مبارکه احزاب ، آیه ۴ .

۲-۵ - اصل : + و قد فرغ من تحريره أحمد مروج الشريعة ، ابن المغفور الهزارجریبی عفی عنهما . ۱۳۴۷ [ق] .

## فهارس فنی:

### اشاره

• آیات

• روایات

• اشعار

• معصومین و پیامبران علیهم السلام

• اشخاص

• کتاب ها

• مکان ها

ص: ۴۳۳





فهرست آیات قرآن کریم

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ...، ۲۲	أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، ۲۴۹
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، ۴۱۷	أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، ۳۰۰
أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ، ۱۰۶	أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، ۲۳۶
أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، ۲۳۶	أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، ۳۲۴
أَفَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، ۳۲۴	أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ۳۳
أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، ۳۱۰	أَلَدِّمَاءَ...، ۳۸۶
إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ...، ۲۳۹	أَتَذَرُونَ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يُذْرِكُوا آلِهَتَكُمْ، ۲۳۷
إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ، ۱۹	أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...، ۳۸۶
إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ، ۲۶۴، ۲۷۳	أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...، ۳۸۶
إِلَّا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ، ۱۰	أَتَذَرُونَ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يُذْرِكُوا آلِهَتَكُمْ، ۲۳۷
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، ۱۸۵	أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ...، ۲۳
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا، ۱۱۸	أَخْرَجَ شَطَاةً، ۱۶۰
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، ۵۳	أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ، ۵۹
إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ، ۴۲	أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ، ۵۴
إِلَّا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ، ۶۲	ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً، ۳۰
إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا، ۲۳۷	إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ، ۳۱۸
	إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي...، ۱۳۲
	أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، ۲۷۷
	أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ، ۳۱۳



أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا، ١٥٥	أَلَا تَطْعَمُوا فِي الْمِيزَانِ، ٣٣٣
أَلَمْ نُزَبِكْ فِيْنَا وَلِيدًا، ١٨٥	أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، ٧٥
أَلِهَآكُمُ التَّكَاثُرُ، ٢٨٧	أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، ٢٦٤، ٢٩٢
أَلِهَآكُمُ التَّكَاثُرُ، ٢٤٣	أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، ٢٧٦
إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ، ٥	إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي، ٣٥٥
أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ، ١٥٥	إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ، ٣٨٩
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ، ٢٢٦	إِلَّا مَن هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ، ١٧
إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ، ٣٩١	أَلَا يَعْلَمُ مَن خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، ١٥٧
أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ، ٤٩	أَلَا يَعْلَمُ مَن خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، ٢٢١، ٢٢٣
أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ...، ٢٨٥	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَىٰ، ٣٠
أَمْنَ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ، ٣٣	الشَّاقِقُونَ الشَّاقِقُونَ، ٤٧
أَمْنَ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ الْشُّوْءَ، ٣٣٥	أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا...، ٢٣٦
أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ، ٣١٥	أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...، ١١٦
أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ...، ١١٤	أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...، ٣٣٢
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا، ٦١	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ...، ١٠٧
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، ٢٧٤	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ...، ١٤٤
إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا...، ٤٩	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ، ٥٩
إِن أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ...، ٣١	
إِن أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِن أَسَأْتُمْ	

فَلَهَا، ۲۸۲	أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ، ۷۱
أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، ۲۵۸	إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ، ۴۰۸
إِنَّ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ، ۲۳۰	أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى، ۲۸۲، ۳۳۰
إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ، ۱۸۵	إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ، ۲۵
إِنَّا لَقَادِرُونَ، ۲۵۰	إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ، ۲۲۳
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ۴۱۰	أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ، ۴۰
إِنَّ إِلَهِي رَبِّيكَ الرَّجْعِيُّ، ۵	أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي، ۱۱
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ... ۴۱	إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ... ۱۶۶
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا... ۱۸۳	إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ... ۲۹۴
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، ۵۹	إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِيَاءِ لَفِي عِلْمَيْنِ، ۵۷
إِنَّ الْإِنْسَانَ لَبِطْفَى، ۲۸۲، ۳۳۰	إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ۱۴۸
إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ، ۶۷	إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ... ۱۱۷
إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ... ۸۱	إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا... ۱۶۵
إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأَسْلَامُ، ۱۹۱	إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ، ۳۱۵
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ، ۴	إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ... ۱۶
إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ... ۲۰	إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا، ۴۰۹
أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا، ۲۳۲	إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ... ۳۲
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ، ۲۸۰	إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ السَّمَاءِ... ۱۳۵
إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ... ۲۱۲	
أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ... ۷۱	
إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ... ۱۷۷	

- إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مُتَاعٌ وَإِنَّ الْأَخِرَةَ...  
١٨٢
- إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ، ٢٣٣  
إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ...  
٢٨٠
- إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ  
الْبَيْتِ...، ٢٥١  
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا،  
٢٨٦
- إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا، ٦٩  
إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ، ٣٥  
أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ، ١٢٨  
إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ، ٣٥  
إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا، ٣٦  
إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا، ٣٨  
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى، ٣٧٣  
إِنِّي أَعْظَمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ، ٣٥  
إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ  
الْحَقِّ شَيْئًا، ٢٤٣  
إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...، ٢٧٨  
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، ٧١  
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً، ٢٥٧  
أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ، ٢٢  
إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا، ٢٢  
أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ، ٧٣
- أَنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ، ٣٣٠  
أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي...، ٣٩  
أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ، ٤٧  
أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ، ١٢٥  
أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، ٥٧  
أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، ١٥٨  
أَوْلَا يَذُكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ  
يَكْ شَيْئًا، ٣٨٢  
أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...،  
٢٥١  
أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ،  
١٩٩  
أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ  
الْأَرْضِ...، ٢٩٢  
أَوْ مَنْ كَانَ مِينًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا...،  
١٣٣  
أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا  
بَيْنَهُمْ...، ٢٠٧  
إِيَّاكَ نَعْبُدُ، ٣٧، ٣١٠  
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، ٢٧٨  
أَيُّحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ، ٨٤  
أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ،  
٢٥٠  
اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ  
اللَّهِ، ٢٣٦

- أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ، ۴۲۱  
 أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً، ۸۸  
 أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً، ۲۶۴  
 أَشْتَحُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ،  
 ۳۳۳  
 أَسْكُنُوا الْأَرْضَ، ۲۳  
 أَصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي،  
 ۳۴۹  
 أَصْطَفَيْتُكَ لِنَفْسِي، ۳۴۸  
 أَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ...، ۱۰۶  
 أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا،  
 ۴۱۲  
 الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ...، ۴۳  
 الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ۱۲۶  
 الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ، ۶۷  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ، ۳۷  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ، ۱۰۵  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ۲۹۸  
 الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَّا  
 يَمَسُّنَا...، ۷۳  
 الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، ۷۵  
 الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، ۴۱۵  
 الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ،  
 ۱۱۲  
 الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ...،  
 ۱۳۹  
 الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ، ۴۰۳  
 الرَّحْمَنِ، ۳۷  
 الرَّحِيمِ، ۳۷  
 السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ، ۳۹۴  
 اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ  
 بِنَاءً...، ۷۶  
 اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنْ  
 الْأَرْضِ...، ۹۱  
 اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ۲۶۷، ۳۶۲  
 اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ۳۳۱  
 اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ  
 الظُّلُمَاتِ...، ۶۷  
 اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ  
 إِلَى النُّورِ، ۱۱۵  
 اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ، ۳۱۷  
 اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، ۱۷۳،  
 ۲۴۹، ۲۶۲، ۳۸۳، ۴۱۸  
 اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ  
 تَمُتْ فِي مَنَامِهَا...، ۳۱۶  
 اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، ۱۷۰  
 الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَ  
 رُسُلِهِ، ۲۶۹  
 الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ  
 نِعْمَتِي...، ۱۹۹

تَنْفُدُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ١٢٨	أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ، ١٣٤
تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي	أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا، ٣٨٦
اللَّيْلِ، ١٥١	أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا، ٥٤
تَقُلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ٦٢	بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، ٤١١
ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ	بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ١٢
تَخْرُجُونَ، ١٢٩	بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ، ٤٦
ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ، ٢٨٨	بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ أَسْمُهُ الِّمَّسِيحِ، ٣٩١
ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ... ١٠٧	بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ...، ٢٤٨
ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ	بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ...،
يُرِيهِمْ يُشْرِكُونَ، ٣٠١	١٩٢
ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ، ٢٨٨	بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ، ٣٩٩
ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ، ٢٨٨	بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسْوِيَ بَنَانَهُ، ٨٤، ٨٥
ثُمَّ أَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ، ١٥	بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ، ٤٠، ٢٣٥
ثُمَّ أَشْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ، ٢٣١	تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا...، ١٩٣
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ	تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ، ٢٤٤
بِأَمْوَالٍ...، ٢٨٢	تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ...،
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، ٥٣	٢٧٥
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، ١١٨، ١٦٩	تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ، ٣٩
ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ٢٤٣	تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ،
ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ، ٢٤٣	٨٧
ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ، ٢٤٣	تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ،
ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ...، ١٦٩	٢٨٧
ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَىٰ...،	تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا، ٢٧٥
١٦٨	تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّن
ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ،	كُلِّ أَمْرٍ، ٢٧٥

- ۳۷۰ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ، ۱۱۷  
 جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا، ۲۳  
 رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ۲۲۲  
 جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أُنْجِيحَةٍ، ۳۸۹  
 رَبِّ الْعَالَمِينَ، ۳۷  
 جَزَاءً وَفَاءًا، ۳۱  
 رَبَّنَا أَشْمَتْنَعُ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ، ۱۲۳  
 جَنَاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَتَّاهُمْ الْأَبْوَابُ، ۴۲۱  
 رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...، ۹۷  
 زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، ۱۳۵  
 حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ، ۳۹۳  
 سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ، ۴۹، ۲۸۵  
 حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ، ۲۴۳، ۲۸۷  
 سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى...، ۱۸۳  
 حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ، ۹۱  
 سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ...، ۷۹  
 حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، ۲۸۱  
 سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،  
 حَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ، ۳۸۰  
 ۴۱۵ خُذُوهُ فَغُلُّوه \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوه...، ۴۲۳  
 سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ...، ۴۲۱  
 خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ  
 سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ، ۲۷۵، ۲۷۶  
 يَنْزِلُ الْأَمْرُ بِبَيْنَهُنَّ، ۳۹۴  
 سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا، ۳۹۱  
 خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا، ۱۴۷  
 سَنَدَعُ الزَّبَانِيَةَ، ۴۲۲  
 خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ، ۳۹۶  
 سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا، ۵۹  
 خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا...، ۴۲۵  
 سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ...،  
 ۹۱  
 دَنَا فَتَدَلَّى، ۱۰۱  
 سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ،  
 ۹۱  
 دُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلِنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ...، ۲۶  
 ۴۰۹ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا، ۲۹۹  
 ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، ۱۵۲  
 سَسْتَنْدِرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، ۲۰۰  
 ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، ۲۳۲  
 سَسْتَنْدِرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، ۲۴۶  
 ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى، ۳۷۳  
 صَاقَاتٍ صَفًّا، ۳۷۶  
 رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ، ۱۰  
 رَبِّ إِنَّ أَيْنِيَ مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ،  
 طه، ۲۳۴  
 ۳۴



- ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، ١١٥  
ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ  
أَيْدِي النَّاسِ، ٢٨١  
عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، ٣٨٩  
عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ، ١٤٣  
عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ...،  
١٨٧  
عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ، ٢٨٢  
عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ، ٣٧٣  
عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا  
تَعْلَمُونَ، ٢٥٠  
عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ، ٢٥٠  
عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ  
بِمُسْتَبِقِينَ، ٢٥١  
عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ، ٣٨٨، ٤٢٢  
عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ، ٨٠  
فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ، ٤١  
فَأَخَذْنَا هُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ...، ١٩٧  
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ، ٤٣  
فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا  
يَسْتَقْدِمُونَ، ٢٤٩  
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا  
أُولَىٰ...، ٢٨٢  
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ، ٢٣  
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوتُوا وَجُوهَكُمْ وَ
- لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ، ٢٨٢  
فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ،  
٣٣  
فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ  
الَّذِينَ، ٣٤١  
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ  
سَاجِدِينَ، ٢٥٧  
فَإِذَا قَامَ اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ، ١٥٣  
فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا، ٣١  
فَإِرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ...،  
٢١  
فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ، ١٤  
فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا،  
٤٠٩  
فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ...، ٢٢  
فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ٣٢٤  
فَأَعْرَفْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعًا، ٢٣  
فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ، ٣٣٨  
فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، ٤١  
فَالِقُ الْأَصْبَاحِ، ١٦٠  
فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ، ١٦٠  
فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا، ٢٢٦  
فَأَمُّهُ هَٰوِيَّةٌ، ٤١٢  
فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ،  
٢٤٠

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ،	فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى، ۱۱۱
۲۵۲	فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى، ۲۹۵
فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا	فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ، ۳۳۳
لَقَادِرُونَ، ۲۵۱	فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا، ۲۸۰
فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ، ۳۱	فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً...، ۹۷
فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ...، ۲۴۶	فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ، ۳۷۳
فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ	فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، ۳۹۹
اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ...، ۲۰۰	فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، ۳۳
فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ، ۳۱	فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، ۲۳۰
فَلَا تَنْصِرَانِ، ۲۳۰	فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ، ۱۹۲
فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ	فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، ۷۶، ۲۶۴
يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا، ۲۱۰	فَتَرَىٰ الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ، ۱۴۶
فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا، ۱۱	فَتَنَّاكَ فُتُونًا، ۶۰
فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ	فَتَوَبُّوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ، ۹۶
اللَّهُ تَحْوِيلًا، ۳۲۳	فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ، ۵۳
فَلَنَحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً، ۲۸۵	۲۶۴
فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ، ۳۲۸	فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ،
فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةِ،	۱۸۳
۳۲۷	فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، ۲۸
فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةِ	فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ، ۳۲۷
يُنْهَوْنَ...، ۳۲۷	فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ، ۳۱۱
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ،	فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِ يَا طَوْعًا...، ۲۰۱
۲۹۷	فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، ۲۷۷
فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ	فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ، ۱۴۸، ۳۵۵
لِلْإِسْلَامِ، ۱۱۹	فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا، ۴۰۶

- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، ٢٨٤  
 فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ...، ٢٧٧  
 فَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي...، ١٨٨  
 فَفَخَنَّا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا، ٨٨  
 فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ  
 لَنَحْضِرَنَّهُمْ...، ١٦٨  
 فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً...،  
 ٢٩٧  
 فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ، ٧٥  
 فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ، ١٤٥  
 فِيهَا كُتِبَ قِيمَتُهُ، ٥٥  
 قَالَ أُولِيَائِهِمْ مِنَ الْإِنْسِ، ١٢٣  
 قَالَ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، ٢٥٨  
 قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ...،  
 ١٨٣  
 قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ...، ١٢٨  
 قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ، ٢٢٢  
 قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ...، ٢١  
 فَالْوَأَاؤُا وَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ، ٣٤  
 فَالْوَأَا لُوَطِ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ...،  
 ٤١٠  
 فَالْوَأَا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ، ٩٧  
 فَذَرُ أَتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ  
 الْأَحَادِيثِ...، ٣٢٤  
 فَذَرُ أَقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ، ٢٩٣  
 قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، ٣٢٣  
 قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا، ١٣٧  
 قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ، ١٩٥  
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، ١٦٠  
 قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ، ٤٨  
 قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ  
 مُلَاقِيكُمْ...، ٣٢١  
 قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ،  
 ١٧٦  
 قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ...، ٦٢  
 قُلْ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ  
 فَقَالُوا إِنَّا...، ١٢٢  
 قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي  
 وَ بَيْنَكُمْ، ٢٠٠  
 قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ  
 كَشْفَ...، ٢٧  
 قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، ٢٢٥، ٢٧٦  
 قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ...، ١٦٩  
 قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ...، ٢٠٧  
 قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ...،  
 ١٠٩  
 قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ  
 اللَّهِ...، ١٥٨  
 قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ...، ٤٩  
 قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ...،

۱۴۲	كَبَّاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ، ۸۱
قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ	كِتَابٌ مَرْقُومٌ، ۶۱
قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمُ... ۳۲۵	كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ... ۹۴
قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ... ۴۸	كُنْتُمْ فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ... ۲۴۴
قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ	كِرَامًا كَاتِبِينَ، ۱۷۸
تَدْعُوهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا... ۳۳۱	كَسْرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً... ۳۶۷
قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، ۲۴۱	كَسْرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسِبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى... ۱۰۸
قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ... ۱۷۶	كَشَجَرَةٍ خَيْبَةٍ اجْتَشَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ... ۵۶
قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَكُمْ	كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ، ۲۵۰
أَوْلِيَاءَ... ۱۱۳	كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ۲۴۳
قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَكُمْ أَوْلِيَاءَ	كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، ۲۴۳
لِلَّهِ... ۳۱۹	كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ، ۸
قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ،	كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ، ۲۲۴
۲۶۱	كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، ۲۶۵، ۳۰۸
قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ،	كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ، ۶۷
۳۸۳	كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، ۲۶۰
قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ،	كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ، ۲۴۰
۴۱۷	كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ، ۴۲۶
قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ	كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، ۲۲۷، ۲۴۴
الْحِجَارَةُ، ۳۲۸	كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ، ۲۱۹
كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ	كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتَبِيرًا،
لَمَا يَتَفَجَّرُ، ۱۴۴	۲۸۲
كَانَ أُمَّةً قَانِتًا، ۲۱	كَانَ مِنَ الْحِجَنِ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ، ۱۰۴
كَانَ مِنَ الْحِجَنِ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ، ۱۰۴	

يُؤْمِرُونَ، ٣٢٣	لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ... ٩٨
لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا	لَيْنٍ اتَّخَذَتْ إِلَٰهَا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ
يُؤْمِرُونَ، ٣٨٦	الْمَسْجُونِينَ، ٢٣٧
لَا يَكْفُلُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا... ٩٨	لَيْنٍ شَكَرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ، ١٧٨
لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، ٥١	لَيْنٍ شَكَرْتُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ، ١٩٨
لَتَرُونَ آلَ الْجَحِيمِ، ٢٤٣	لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ، ١٩٩
لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ... ٩٢	لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى، ٣٦
لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ	لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ، ١١
الرَّسُولُ... ١٩٣	لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا، ٣١٣
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، ٢٧٣	لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا
لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ، ١٩٣	لِلَّهِ... ١٤٤
لَفِي سَجِينٍ، ٤١٢	لَا تَبْتَغِهِمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ
لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي، ١٢٠	أَيْمَانِهِمْ... ١٨١
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ... ٤١٠	لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، ٢٣٣
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ٥٣	لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ، ٤٠
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ١١٨	لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا، ٧١
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ١٦٩	لَا مُعَقَّبٍ لِحُكْمِهِ، ٢٣٠
لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ	لَا هِيئةَ قُلُوبُهُمْ، ٢٨٧
غِطَاءَكَ... ٤١٢	لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، ٢٩٤
لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، ٣٨٩	لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ، ٣٤
لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ... ٢٢٠	لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ
لِكَيْلًا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا، ٤٥	مُحْضَرُونَ، ٢٤٨
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ، ٣٢٠	لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ، ١٥٧
لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، ٣٣٨	لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، ٤٢٠
لِيُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا، ٣٩٧	لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا

- لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ  
مُطْمَئِنِّينَ... ۱۲۲
- لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَاجًا... ۱۰۶
- لَهُ الدِّينَ، ۳۴
- لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ، ۳۴
- لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ...، ۸۱
- لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...،  
۱۶۷
- لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ...، ۱۸۰
- لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ، ۳۸۴
- لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ  
الَّذِينَ...، ۱۵۸
- لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا...، ۳۰
- لَيْسَ بِأَمَانِيَّتِكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ...،  
۱۱۰
- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، ۳۶۳
- لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، ۷۰
- لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ،  
۱۰۸
- لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، ۵۹
- لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيَحْيَىٰ...، ۱۰۰
- مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ...، ۲۱۲
- مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ...، ۲۲۰
- مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ، ۱۷
- مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ، ۲۳۴
- مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ...، ۳۶۷
- مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةً،  
۲۷۳
- مَا رَبُّكَ بِعَافِيٍّ عَمَّا يَعْمَلُونَ، ۹۲
- مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، ۷۵
- مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، ۲۷
- مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا  
لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا...، ۲۷۸
- مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ، ۴۴
- مَالِكِ الْمُلْكِ، ۲۰۵
- مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، ۳۷
- مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، ۲۰۵
- مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ، ۳۲۰
- مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ،  
۱۰۵
- مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ، ۱۷۸
- مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ  
الْعَنْكَبُوتِ...، ۳۲۵
- مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ...، ۴۱۶
- مُدْبِرَاتٍ أَمْرًا، ۲۰۵
- مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ، ۳۳۹
- مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ، ۳۷۴
- مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ  
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، ۴۱۳
- مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا، ۲۸۸

وَأَخَذَنَّا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا، ٣١٤	مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا، ٣٦٩
وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ، ٣٢	مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ...،
وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ، ٢٤٦	٥٠
وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، ٦٤	مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ، ٢٠٠
وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ، ٣٠	مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، ١٠٥
وَإِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا، ٣٢٠	مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ، ٣٦٩
وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ، ٣٣	مِنْ كُلِّ كَرْبٍ، ٣٣١
وَإِذَا مَرَضْتُ فَبُهِتَ الَّذِينَ يَشْفِينِ، ٣٠١	مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا، ١١٠
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا، ٣٢	نَارَ اللَّهِ الْمَوْقَدَةِ، ٦٧
وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ، ٣١	نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ، ١١٣
وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ، ٣٢	نَحْنُ خَلْقَانَهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا، ٣١٩
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...، ٢٥٦	نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ، ٢٥١
وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً، ٣٦،	نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ، ٢٥٠
١٨٩	نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي، ٨٧
وَ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ، ١٩١	نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ، ٣٦٩
وَ اضْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ، ٣٥	تُقَدِّسُ لَكَ، ٣٦٠
وَ اعْتَرِلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، ٣١	وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى...،
وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ، ١٢٧	٢٦
وَ أَفْتَدِيَهُمْ هَوَاءً، ٦٣	وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا، ٢١١
وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، ٢٧٦	وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَاذًا...،
وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ، ٤٠٦	١٥٠
وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ، ٣٥١	وَ أَحِبَّاءُهُ، ١١٠
	وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا، ٢٢٤

- وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِيَجْهَنَّمَ حَطْبًا، ۴۲۳  
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ...، ۱۱۱  
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ  
الْهَوَىٰ، ۲۹۵  
وَإِنَّمَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ...، ۲۰  
وَإِنَّمَا تُرِيدُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَتَوَفَّيْتِكَ،  
۳۸۹  
وَآمَطْنَا عَلَيْهَا حِجَابَةً مِّنْ سِجِّيلٍ، ۳۹۷  
وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ، ۲۵۲  
وَإِنَّا أَخْتَرْنَاكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ، ۲۱۰  
وَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا،  
۳۱  
وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ، ۳۴  
وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا، ۸۲  
وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا، ۱۴۷  
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ، ۳۸۵  
وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ...، ۲۰۴  
وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا، ۱۳۴  
وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً نَّجَاةً، ۱۰۷،  
۱۳۸، ۳۹۷  
وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ  
فَبِأَيِّ...، ۲۹۳  
وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، ۱۷۸  
وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ...،  
۴۱۲  
وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، ۴۰  
وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ، ۱۷۵  
وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي  
بُطُونِهِ...، ۱۴۲  
وَإِنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم،  
۱۳۲  
وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ، ۴۱  
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ...، ۱۴۸  
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ...،  
۳۹۶  
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...، ۱۶۵  
وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا  
مَّقْضِيًّا، ۳۸۵  
وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِّنْ  
بَعْدِهِ، ۳۴۷  
وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ...،  
۱۷۲  
وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا  
هُوَ...، ۲۶، ۲۴۰  
وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، ۳۷  
وَآتَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصُرُونَ،  
۲۴۸  
وَآتَخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ  
هُمْ يُخْلَقُونَ...، ۲۳۶  
وَاجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ تَعْبُدَ الْأَصْنَامَ، ۱۱۶



وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ... ٣٤٥	وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ، ٣٠١
وَبِكَلِمَةٍ مِنْهُ أَسْمُهُ الْمَسِيحُ، ٢٧١	وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ، ٢٧٧
وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا، ٢٨	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، ٢٤٢
وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا، ٢٩٦	وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتَ، ٢٧٧
وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ، ٢٣٥	وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنْ...، ١١٥
وَتَحْمِيلِ أَثْقَالِكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ...، ٣٧٩	وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ، ٣٣٠
وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَاقِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ، ١٠٢	وَالَّذِي يُمَيِّنُنِي ثُمَّ يُخَيِّنِي، ٣٠١
وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، ٤٢	وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا، ٤٠١
وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ، ٢٢	وَالسَّمَاوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ، ٤٢٥
وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا، ١٩٢	وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ، ٤٢٥
وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ...، ١٨٩، ٣٦	وَالعَصْرِ، ٥٩
وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً، ١٥٤	وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ، ١١٦
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَاسًا، ١٥٣	وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ، ٢٣٤
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحْوِنَا...، ١٤٩	وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ، ٢٥٥
وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا، ١٥٤	وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ، ٤
وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا، ٢٨٣	وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ، ٣٨٤
وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا، ٧٦	وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا، ٣٩٣
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ، ١٣٣، ٢٦٧	وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا، ٢٨٦
وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا، ١٥٣، ٢٩٠	وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا، ٤٠٦

- وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسْبًا، ١٠٤  
 وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، ٦٣  
 وَ جُوهُ يَوْمِئِذٍ نَاضِرَةٌ، ٦٤، ٦٥  
 وَ جَهَّتْ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ...، ٦٤  
 وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، ٦٣  
 وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ، ١٢٦،  
 ١٢٧  
 وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمْ...،  
 ١٦  
 وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، ٢٣٤  
 وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذُوا...،  
 ٧٩  
 وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ، ٧٩  
 وَ سِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ٢٣١  
 وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ، ٤١٨  
 وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ،  
 ٣٥١  
 وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ، ١٨٢  
 وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ، ١٩٥  
 وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا، ٥٤  
 وَ فَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ، ٥٦  
 وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ \* وَ فِي  
 أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ، ٢٦٥  
 وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ، ٣٩٤  
 وَ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ
- لِي...، ٣٥  
 وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، ٢٩  
 وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا...، ٢٣٢  
 وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ...،  
 ٢٨٢  
 وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ،  
 ١٢٧  
 وَ قُلْنَا مَنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَسْكُنُوا  
 الْأَرْضَ...، ٢١  
 وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا، ١٦٤  
 وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، ٣٠٢  
 وَ كَاتِبِينَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ  
 يَمُرُّونَ...، ٣٣  
 وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ...، ١١٤  
 وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ، ٤٠١  
 وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ، ١٧٨  
 وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ، ٣٣١  
 وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...،  
 ٦٨  
 وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَابَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا،  
 ١٩٩  
 وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ، ٢٤  
 وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى  
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا، ٣٥٤  
 وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...،

٢٣٨	وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ، ٣٦٣
وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ، ٣١	وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ،
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، ٣٠	١٦٥
وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ،	وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
٥٨	طُوعًا... ١٩٤
وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا، ١٨٥	وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ، ٢٣٥
وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ... ٢١٧	وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ... ١١٣	وَنَقْصٍ مِّنَ... ٣٤٥
وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ... ٢٢٤	وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلْذَىٰ دُونَ
وَلَنَجْذِبَهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاتِهِ، ١١٣	الْعَذَابِ... ٤١٦
وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ، ٨٨	وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ
وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي، ٣٧	عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ، ٣٢١
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ سَمْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ... ٢١	وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِاخْتِلَافْتُمْ فِي الْمِيعَادِ... ٩٩
وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ	وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا
لَهُمْ قُلُوبٌ... ١٢٣	عَلَيْهِمْ... ١٢١
وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ...،	وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِن حَقَّ
٥٤	الْقَوْلُ... ١٢٠
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ...،	وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا
٧٧	تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ، ٢٤٠
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا	وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ، ١٩
يَسْتَأْخِرُونَ... ٢١	وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ...،
وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا، ١١٠	١٨٧
وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ، ٧٤	وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...،
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا، ٣٤	١٩٢
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا، ٣٠٣	وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، ١٢٤

- وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، ١٢٤  
وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ  
الدِّينُ...، ١٦
- وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، ٥٩  
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ، ٢٠٦  
وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَحٍ بِالبَصْرِ، ٣٤٢  
وَمَا أَمُرُوا إِلَّا لِیُعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ...، ٤٤  
وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ، ١٢٤  
وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمْ...،  
١٠٧
- وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمْ  
الضُّرُّ فإِلیهِ تَجُرُّونَ، ٣٠١  
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا ذَا تَكْسِبُ غَدًا...، ٢٢٤  
وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ، ١٨  
وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللَّهُ، ١٧١، ٢٦٦  
وَمَا جَعَلْنَا، ٦٠
- وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا...، ٤٢٢  
وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤِیَا الَّتِیْ أَرَيْنَاكَ إِلَّا...، ٥٩  
وَمَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَیْءٍ، ٢٩٢  
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِیُعْبُدُونِ، ٤٥  
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا  
بِاطِلًا، ٢٣٢  
وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ، ١١٠  
وَمَا رَمِیتَ إِذْ رَمِیتَ وَ لَکِنَّ اللَّهَ رَمَى، ٤٤،  
٢٠٩، ٢٦٦
- وَمَا رَمِیتَ إِذْ رَمِیتَ وَ لَکِنَّ اللَّهَ رَمَى، ٣٩٩  
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَکِنَّ کَانُوا أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ،  
٣١
- وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، ٢٥٣  
وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا  
مُضِلِحُونَ، ٣٢٨  
وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَیْءٍ، ١٠٥  
وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ، ٧٤  
وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ، ٣٧٧  
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ...، ٢١٧  
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ  
رِزْقُهَا، ٢٦٨، ٣٠٢  
وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...،  
٢١٧  
وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ  
الدَّارَ الْآخِرَةَ...، ٢٨٨  
وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ...، ١٧  
وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَى وَ البَصِیرُ، ٣٣١  
وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ، ٣٨٣، ٣٩٨،  
٤٢٥  
وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، ٣٧٣  
وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِیْ فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً  
ضَنْکًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ، ٢٨٦  
وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ  
مَنْ یَزِغُ مِنْهُمْ...، ١٢٢

- وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ... ١٥٨  
 وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ، ٦٤  
 وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ، ٢٦١  
 وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، ٤١  
 وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ، ١٩١  
 وَمَنْ يَتَّبِعِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، ٣٣٦  
 وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، ٨٠  
 وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، ٣٢٣  
 وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ، ٢٤٣  
 وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، ٢٨٤  
 وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، ٣١  
 وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً، ٢٣٢  
 وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، ١٩١  
 وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ... ١٨٥  
 وَتُرَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ... ١٨٥  
 وَتُقَدِّسُ لَكَ، ٣٣  
 وَنُنشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ، ٢٥١  
 وَوَجْوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ، ٦٦  
 وَهَزَيَ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ، ٣٨٢  
 وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، ٦٨  
 وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا...، ١٤٠  
 وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ... ٢٨٨  
 وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، ١٩، ٢٣١  
 وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى، ٣٧٣  
 وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلْ... ١٤٣  
 وَيَتَّقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، ٢٦٠  
 وَيَتَّقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، ٣٠٨  
 وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ... ٢٦٨  
 وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ... ٢٠١  
 وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ سَمَانِيَةً، ٣٥٦، ٣٦١  
 وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ... ١٨٦  
 وَيَزُرُّهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، ٣٣٦  
 وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَن يَشَاءُ، ٢٦  
 وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَنَا بِنَفْعِهِمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ... ٢٣٨  
 وَيُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ، ٢٦٦  
 وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ، ١٨٠

- وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ،  
١٤٤
- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ، ٢٢٧، ٣٤٩  
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ،  
٢٧٣
- وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ  
فَيَصِيبُ... ١٤٤
- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ  
مِنْ عَلَقَةٍ... ١٧٥
- هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ  
بِالنَّهَارِ ثُمَّ... ٣١٥
- هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ، ٤٠٤  
هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنْ  
السَّمَاءِ... ١٣٢
- هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، ٩١  
هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنَ مَا كُنْتُمْ، ٣٩٩  
هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ، ٢٦٧
- يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا...  
٢٥٦
- يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ، ٧١  
يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ٨٨، ٢٦٤
- يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا  
فَمَلَأَيْهِ، ١٧٥
- يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ،  
٢١٠
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ  
الْغَنِيُّ، ٢٣٧
- يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...  
٤٠
- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ،  
١٤٤
- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ  
فَيَصِيبُ... ١٤٤
- هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ  
فَيَصِيبُ... ١٤٤
- هِيَ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهَاوُ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ  
الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، ٣١٥
- هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، ٢٣٥
- هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ،  
٣٧٠
- هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ  
يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا، ٣٨٢
- هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا  
يَعْلَمُونَ، ٣٣١
- هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ...، ٤١٠
- هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا...  
١١٣
- هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا...  
١٥٩
- هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ، ٣٠
- هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ، ٣٤
- هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، ٣٣
- هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ...، ٢١٥
- هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ، ٥
- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ...  
٤٠

يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ، ٦١	١٥٧
يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي... ٩٦	يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... ٩٦
يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ، ١٧	يَا عَيْسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ، ٥٢
يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ، ١٧٠	يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ
يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ، ١٧٨	مِنْكُمْ... ١٢١
يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ، ١٢٢	يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، ١٩، ٢٣٠	تَنْفُدُوا مِنْ أَقْطَارٍ... ١٢٨
يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ، ١٢٩	يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، ٣٤٨
يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ... ٢١٨	يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ... ٢٠٤
يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ... ٣٩٤	يَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ، ٤٣
يُنَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الرُّزْعَ وَ الرِّثْيُونَ، ١٤٢	يُتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ، ٥٦
يُنْفُوا مِنَ الْأَرْضِ، ٣٢	يُجِيبُهُمْ وَ يُجِيبُونَهُ، ١٨
يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ، ٤١٦	يُحْكُمُ مَا يُرِيدُ، ١٩
يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ، ٢٥١	يُحْكُمُ مَا يُرِيدُ، ٢٣٠
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ، ٤٦	يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ، ١٣٥
يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا... ٥١	يَخْرُجُونَ لِلْذَّقَانِ، ٣٨١
يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ، ١٣	يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ... ٢٢٥
يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ،	يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ، ١٨٥
٢١٩	يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، ١٣٦
يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا	يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ٦٣
أَحَدًا، ١٢٢	يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ، ٤١٩
يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ... ١٠٩	يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ، ٣٥٩
ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ... ١٠٦	يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ، ٢٦٧	بِالْكَافِرِينَ، ٢٨٣

### فهرست احاديث

- أبلاه الله بلاء حسناً، ٩٥  
 إذا مات المؤمن وتَّقه ملك الموت ،، ٣١٤  
 اذهب عني السامة، ٣٦٠  
 أرسله بالدين المشهور و العلم المأثور، ٤٠  
 أرواح المؤمنين على صور أبدانهم، ٢٥٢  
 أرواح المؤمنين في روضة كهيئة الأجساد، ٢٥٢  
 أزيلاً صمدياً ، لا ظلّ [له] يمسكه، ١٩٤  
 أسألك ايماًناً لا أجل له دون لقائك، ٢٩٦  
 اسقنا ذلل السحاب، ٣٣٦  
 اطفؤوا نائرة الضغائن باللحم و الثريد، ٢٢٩  
 أعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك، ١١٦  
 اعرفوا منازل الرجال على قدر رواياتهم  
 عتاً، ٥٠  
 اعلم أنّ مالك الموت هو مالك الحياة، ٣١٧  
 اعلم أن هاهنا لعلماً جمّاً لو أصبتُ له حملة، ٥٦  
 اعلموا علماً يقيناً أنّ الله لم يجعل للعبد، ٢٤١  
 أعوذ بعفوك من عقابك، ٣١٢  
 أعوذ بك ممّا أخاف وأحذر، ٢٩  
 أعوذ بك ممّا أخاف و أحذر، ١٩٩  
 أبي الله أن يجرى الأمور إلّا بأسبابها، ١٤٥  
 أبي الله أن يجرى الأمور إلّا بأسبابها، ١٥٥  
 أبيت عند ربي يُطعمني و يُسقيني، ٣٧٥  
 اجعل أوّل نهاري صلاحاً و أوسطه نجاحاً، ١٥٦  
 احتجب عن العقول كما احتجب عن  
 الابصار، ٦  
 أخبرني عن الإرادة من الله و من الخلق ،  
 فقال : الإرادة، ٣٣٩  
 اخلاق يغمبر(ص) قرآن است، ١٧٦  
 ادعوا الله و لاتستحسروا، ٣٦٠  
 إذا أراد الله بقوم خيراً ابتلاهم، ١٩٧  
 إذا أراد الله شيئاً هيأ أسبابه، ٣٣٧  
 إذا أقام المؤمن في الجنة جاءه ملك من  
 عنده، ٤٢٢  
 إذا دخل شهر رمضان فتحت أبواب السماء و  
 غلقت، ٤٢٩  
 إذا قبضه الله إليه صير تلك الروح في قالب  
 كقالبه، ٢٥٢





أعوذ بك من الهمّ والحزن والعجز، ٣٤٨	أعوذ بك من الهمّ والحزن والعجز، ٣٤٨
أعوذ بك من الهوى المردية، ٢٨٤	أعوذ بك من الهوى المردية، ٢٨٤
أعوذ بك من طوارق الآفات، ١٦٥	أعوذ بك من طوارق الآفات، ١٦٥
أعوذ بك من طوارق الليل، ١٦٥	أعوذ بك من طوارق الليل، ١٦٥
أعوذ بك من مرديات سخطك، ٢٨٤	أعوذ بك من مرديات سخطك، ٢٨٤
أعوذ بك من هول المطلع، ٦٢، ٢٩١	أعوذ بك من هول المطلع، ٦٢، ٢٩١
اقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل، ١٦٦	اقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل، ١٦٦
أقر الله عينك، ٦١	أقر الله عينك، ٦١
أكثر دعائي و دعاء الأنبياء قبلي لا اله إلا الله، ٣١٣	أكثر دعائي و دعاء الأنبياء قبلي لا اله إلا الله، ٣١٣
الأذى سريعاً، ٢٧	الأذى سريعاً، ٢٧
الأقرع و الأبرص والأعمى بدأ الله، ٣٩٥	الأقرع و الأبرص والأعمى بدأ الله، ٣٩٥
الأمراض و الأوجاع بريد الموت و رسوله، ٤١٨	الأمراض و الأوجاع بريد الموت و رسوله، ٤١٨
الأمورات مرهونة بأوقاتها، ٢٠	الأمورات مرهونة بأوقاتها، ٢٠
الأمور مرهونة بأوقاتها، ٣٩٠	الأمور مرهونة بأوقاتها، ٣٩٠
الإنسان عبید الإحسان، ٢٢٩	الإنسان عبید الإحسان، ٢٢٩
الأول لا عن أول قبله و لا [عن] بدأ سبقه، ٦	الأول لا عن أول قبله و لا [عن] بدأ سبقه، ٦
البرق سوط من نور يسوق به الملائكة، ٤٠١	البرق سوط من نور يسوق به الملائكة، ٤٠١
البرق مخاريق الملائكة، ٤٠١	البرق مخاريق الملائكة، ٤٠١
التوحيد إسقاط الإضافات، ٢٦٥	التوحيد إسقاط الإضافات، ٢٦٥
التوكل التبرّي من الحول و القوة، ١٧١	التوكل التبرّي من الحول و القوة، ١٧١
التي وسعت كلّ شيء، ٣٤٨	التي وسعت كلّ شيء، ٣٤٨
الحقيقة نور يشرق من صبح الأزل، فيلوح، ١٦١	الحقيقة نور يشرق من صبح الأزل، فيلوح، ١٦١
الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا، و اليه النشور، ٢٦٠	الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا، و اليه النشور، ٢٦٠
الحمد لله الذي علا قهره، ٢٥٣	الحمد لله الذي علا قهره، ٢٥٣
الحمد لله الذي لا تدركه الشواهد، ٤٢٧	الحمد لله الذي لا تدركه الشواهد، ٤٢٧
الحمد لله الذي [ ... ] أخدمنا في عانين، ١٢٥	الحمد لله الذي [ ... ] أخدمنا في عانين، ١٢٥
الحمد لله الذي [ ... ] أخدمنا في، ٧٨	الحمد لله الذي [ ... ] أخدمنا في، ٧٨
الحمد لله على ما أبلانا، ١٥٧	الحمد لله على ما أبلانا، ١٥٧
الخلق عيال الله، أحبهم الى الله أنفعهم لعياله، ٣٠٢	الخلق عيال الله، أحبهم الى الله أنفعهم لعياله، ٣٠٢
الخير في يديك و الشرّ ليس إليك، ١٨٦	الخير في يديك و الشرّ ليس إليك، ١٨٦
الدنيا دار ممّر، و الآخرة دار مقرّ؛ فخذوا من ممّرکم لمقرّکم، ١٨٢	الدنيا دار ممّر، و الآخرة دار مقرّ؛ فخذوا من ممّرکم لمقرّکم، ١٨٢
الدنيا دار ممّر، و الآخرة دار مقر، ٣٠	الدنيا دار ممّر، و الآخرة دار مقر، ٣٠
الدنيا سجن المؤمن، ٣١٨	الدنيا سجن المؤمن، ٣١٨
الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر، ٢٨٦	الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر، ٢٨٦
الدنيا غذائها سمّام، و أسبابها، ٣٨٥	الدنيا غذائها سمّام، و أسبابها، ٣٨٥
الرزق مقسوم، و الحريص محروم، ٢٤	الرزق مقسوم، و الحريص محروم، ٢٤
الرزق مقسوم و الحريص محروم، ٢٤٥	الرزق مقسوم و الحريص محروم، ٢٤٥
السلام عليك أيها الخلق المطيع و، ٢٠١	السلام عليك أيها الخلق المطيع و، ٢٠١
الشيء يعزّ حيث يندر، و العلم يعزّ حيث يغزر، ١٣٦	الشيء يعزّ حيث يندر، و العلم يعزّ حيث يغزر، ١٣٦

- ٣٢٢ الصلاة على النبي أفضل من الدعاء لنفسه،  
 اللهم اهدنا من عندك و افض علينا، ١٤٧  
 اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه، ٦٤  
 اللهم زدني فيك تحيراً، ٣٦٨  
 اللهم صل على محمد و آل محمد، ٤٢٧  
 اللهم صل على محمد و آل محمد [ ... ] كما  
 صليت، ٢١١  
 اللهم فاطر السموات والأرض ، عالم الغيب  
 والشهادة، ٣٢٦  
 اللهم من منعت فهو، ٢٤٧  
 اللهم و حملة عرشك لا يفترون، ٣٥٩  
 المراد بذلك جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل،  
 ٢٢٦  
 المعرفة بذر المشاهدة، ٢٤٢  
 المنجمون يكذبون برب الكعبة، ٢٦٨  
 الناس مجزيون بأعمالهم ، إن خيراً فخير،  
 ٣١  
 الناس مجزيون بأعمالهم إن خيراً فخير،  
 ١٥٨  
 الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا، ٢٨٨  
 الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا، ٣١٥، ٣٦٩  
 النبي يرى الملك في المنام و يسمع الصوت،  
 ٢٠٩  
 النفخ نفختان ، نفخة تطفأ النار، ٣٦٩  
 النوم أخ الموت، ٢٦٠، ٣١٦
- ٢١١ الصلاة قربان كل تقى، ٣٧٥  
 العبد يتقرب الي بالنوافل حتى أحبه، ١٨٣  
 العبد يدبر و الله يقدر، ١٨٥  
 العبد يدبر والله يقدر، ٢٢١  
 العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء، ٤٢  
 الغضب شعلة من نار تلقى صاحبها في النار،  
 ٦٨  
 الغضب شعلة من نار تلقى صاحبها في النار،  
 ٢٢٩  
 الغوث الغوث - أي الامان الامان، ٣١٢  
 الفرار مما لا يُطاق، ٣٥٤  
 القراءة سنة ، و التشهد سنة ، و لاتنقض  
 السنة، ١٩٠  
 ألقى في هويتها مثاله و أظهر عنها، ٣٦٣  
 اللهم اجعل رزق آل محمد قوتاً، ١٦٤  
 اللهم اجعلني في كنفك، ٦٦  
 اللهم ارحمنا بطواعيتي إياك و طواعيتي  
 رسولك، ١٨٣  
 اللهم ارزقني التجافي عن دار الغرور  
 والانابة، ٢٩٨  
 اللهم إن العيش عيش الآخرة، ٢٨٦  
 اللهم أنزل علينا من بركات، ١٤٧  
 اللهم إني أودعتك يقيني هذا و ثبات ديني،

- الهوى أول إله عبّد فى الارض، ٢٩٥
- الهى أنت الذى قلت، ٢٧
- الهى عاملنا بفضلك و لاتعاملنا بعدلك، ٣٥٥
- الهى كفى علمك عن المقال و كفى كرمك، ٤٣١
- أمر الله ابليس بسجدة آدم و لم يشأ ، و نهى آدم، ٢٥٥
- إنّ الأمر ينزل من السماء إلى الارض، ١٤٨
- إنّ الأمر ينزل من السماء الى الارض، ٣٧٨
- إنّ البيت المعمور فى السماء بإزاء الكعبة، ٤١٩
- إنّ الحمى من فيح جهنم فاطفؤها بالماء البارد، ٢٩٠
- إنّ الدين شجرة ، أصلها اليقين بالله ، و ثمرها الموالاته، ٢٧٩
- إنّ الله اذا أحبّ قوما فابتلاهم، ٣٤٣
- أنّ الله أنزل أربع بركات من السماء الى الأرض، ١٤٧
- إنّ الله تعالى خلق جهنّم من فضل رحمته، ٩٠
- إنّ الله خلق الخلق ، فعلم ما هم صائرون اليه، ١٧
- إنّ الله خلق الخلق كلّهم فى الظلمة، ٣٩٦
- إنّ الله يحبّ الشجاع و لو بقتل حية، ٣٦٥
- أنت خالق الخير و الشرّ، ١٧٢
- أنت خالق الخير و الشرّ، ١٨٦
- أنتم أولوا بقية الله فى عباده، ٣٢٧
- أنحن فى أمر مستأنف جديد ، أم فى أمر، ٣٩٦
- إنّ خيراً فخير و إنّ شراً فشر، ١٠٩
- إنّ غلب عقله على شهوته فهو أعلى من الملائكة، ١١٩
- إنّ فى امتى مكلّمين و محدّثين، ٣٢٤
- إنّ لله عباداً ليسوا بانبياء يغبطهم النسيون، ٢١٣
- إنّ لله [تعالى] أرضاً بيضاء، ٥٢
- إنّما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون، ٢٥٤
- إنّما يعجل من يخاف الفوت، ٢٤٨
- إنّما يقول لما أراد [كونه] كن ، فيكون لا، ١٢٠
- إنّ مع كلّ قطرة ملك نازل من السماء، ١٣٦
- إنّ من عمل حسنة يخلق الله منها ملكاً، ٤٢٦
- إنه جعلت معصية آدم سبباً لعمارة هذا العالم، ٢٥٧
- إنّه صلوات الله عليه قعد مع اصحابه فى المسجد ، فسمعوا هدّة عظيمة، ٤٢٤
- إنّه كان إذا أكل قال : الحمد لله الذى أطعمنى، ٢٧

- آنه لطيف لعلمه بالشىء ، اللطيف، ٢٢٥  
 أنه يدخلون فيه كل يوم سبعون الف ملك،  
 ٤١٩  
 إنى أنا الله ، مالك الملوك ؛ قلوب السلاطين  
 بيدي، ١٥٩  
 إنى جعلت معصية آدم سبباً لعمارة العالم،  
 ١٢٥  
 إنى رأيت علياً(ع) فى بعض مواقفه و قد  
 ألقى، ٥٥  
 أوتيت جوامع الكلم، ٢٧٠  
 أول الدين معرفته ، و كمال معرفته التصديق  
 به، ٤٤  
 أول ما خلق الله العقل، ١٦١  
 أول ما خلق الله العقل، ٢٧٢  
 أهل الجنة جردُّ مُردُّ، ٣٢١  
 اياك اعنّى و اسمعى يا جارة، ٧٥  
 أى قل للذين منّا عليهم بمعرفتنا، ١٥٩  
 أين كان ربنا قبل أن يخلق الخلق، ٧  
 أنا كلام الله الناطق، ٢٧١  
 أفتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ، ٤٣٠  
 باسم الله الذى لا يضرّ مع اسمه شىء، ٣٣٦  
 بدانيد از روى يقين كه خدای تعالی قرار  
 نمى دهد، ٢٤٤  
 بعثت لأتمم مكارم الاخلاق، ١٧٥  
 بعثت لأتمم مكارم الأخلاق، ١٩٠  
 بل اذا ماتوا انتبهوا، ٢٩٨  
 بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا اهتمام، ١٦  
 تحفة المؤمن الموت، ١٨٩  
 تخلّقوا بأخلاق الله، ٤٠  
 تذللّ الأمور للمقادير حتى يكون الحتف،  
 ١٧١  
 تفكّر ساعة خير من عبادة ستّين سنة، ٢٩١  
 تفكّروا فى آلاء الله و لا تفكّروا فى ذات الله،  
 ٢٩١  
 تورّمت قدماه، ٢٣٤  
 ثمّ زيّنها بزينة الكواكب و ضياء الشواقب،  
 ٣٨٠  
 ثور فى تحت العرش لا يرفع رأسه، ٣٠٠  
 ثور فى تحت العرش لا يرفع رأسه  
 استحياء، ٣٨١  
 جاءنى ملك البحار و ملك الأمطار، ٣٩٨  
 جزنا و هى خامدة، ٣٨٥  
 جفّ القلم بما هو كائن الى يوم القيامة، ٣٩٤  
 حسن العهد من الإيمان، ٣٥٢  
 حُفّت الجنة بالمكاره و حفّت النار  
 بالشهوات، ٢٨٤  
 حملة القرآن عرفاء أهل الجنة، ٢٤٢  
 حملة عرش العلم ثمانية، ٣٥٦  
 خذ لنفسك رضاها من نفسى، ١٩٦  
 خلق الأرواح قبل الأجساد بألفى، ٣٨٧

١٩١	خلق الأشياء بالمشيئة و المشيئة بنفسها،
صلت السماء بدورانها، و المطر بهطلانه،	٣٠٨
١٠٢	خلق الانسان ذانفس ناطقة ، إن زكّاه
صور عارية عن الموادّ ، خالية عن القوّة و	٣٤٤
الاستعداد، ٣٤٢	خلق الله الجن خمسة أصناف ، صنف حيّات
صور عارية عن الموادّ ، عالية، ١٩٦	و عقارب، ١٢١
طول الأمل ينسى الآخرة، ٢٨٨	خلق الله ملكاً تحت العرش ، فأوحى، ٣٥٧
عجبت من قوم يجزّونهم الى الجنة، ٩٠	خلقت هؤلاء للجنة و لا أبالي خلقت
عجز الواصفون عن صفتك، ١١	هؤلاء، ١٧٠
عرفت الله بفسخ العزائم [و حلّ العقود]،	خير الأمور أوسطها، ٣٣٣
١٨٤	رأيت أهل الجنة في الجنة متنعمون، ٢٤٢
علماء أمّتي أفضل من أنبياء بني اسرائيل،	رأس كلّ خطيئة، ٢٩٧
٢١٣	روح القدس يسدّدنا الى الصواب، ٤١٣
فإذا علموهم أو عرفوهم فقد غفر لهم، ١١٠	رَوْحوا انفسكم ببدايع الحكمة، ١٩٠
فأنا الخيرة ابن الخيرتين، ٢٠٩	زادك الله توفيقاً، ١٨٤
فإنّما مثلكم و مثلها كسفر سلكوا سبيلاً،	سئل عن الخير ، فقال(ع): ليس الخير أن
٤١١	يكثر، ١٨٤
فإنّه زاد إخوانكم الجنّ، ١٢٧	سألت مولانا أميرالمؤمنين(ع)، قلت : أريد
فإنّه غير منقوص ما أعطيت، ٩٣	ان تعرّفني نفسي، ٨٧
فخلقت الخلق لكي أعرف، ٣٠٦	ستعقبون مني جنّةً خلأ ساكنة بعد حراك،
فربّ منعم عليه مستدرج بالنعيم و ربّ،	٧٤
٢٤٦	سلوني قبل أن تفقدوني، ٢٢٥
فلا تكلني إلى نفسي تقربني إلى الشرّ ، و	سمّى الله المؤمن لأنّه يؤمن من عذابه،
تباعدني من الخير، ٣٢٤	٣٢٢
فمن رضى فله الرضا ، و من سخط فله،	شهادة أن لا إله إلاّ الله و التصديق برسوله،

- ١٩٧ كُنَّا تَحْتَ ظِلِّ غَمَامَةٍ ، اَضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ ،  
١٩٤  
١٤٤ فِي السَّهْلِ يَنْبِتُ الزَّرْعَ لَا فِي الْجَبَلِ ،  
٣٥٦ قَالَ لَجَبْرَائِيلَ : هَلْ زَالَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ ،  
٣٠٦ قَدْ عَلِمَ أَوْلَاؤُا الْبَابِ أَنَّ مَا هُنَا لَكَ لَا يَعْلَمُ إِلَّا  
بِمَا هُنَا ،  
٣٥٧ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ،  
١٠٩ قُلْ لِلَّذِينَ مَنَّا عَلَيْهِمْ بِمَعْرِفَتِنَا أَنْ يَعْرِفُوا ،  
٦٧ قَوْمُوا إِلَى نيرانكم التي أوقدتموها ،  
٣٧٥ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ كُفْرًا وَلَا إِسْلَامًا ،  
٢١٧ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ ،  
كان رَبَّنَا عَزَّوَجَلَّ وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ ، وَ لَا مَعْلُومٌ  
وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ ، ٢١٧  
٨١ كَفَى عِلْمُكَ عَنِ الْمَقَالِ ، وَ كَفَى كَرَمُكَ عَنِ ،  
كُلِّ شَيْءٍ بِقَدْرِ حَتَّى الْعَجْزِ وَ الْكَيْسِ ، ١٧٠  
كُلِّ مَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ ، ٢٧٨  
كُلِّ مَا مَيَّزَ تَمُوهَ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ  
مَخْلُوقٌ ، ٢٥٨  
كُلِّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ، ١١٨  
كُلِّ مَيْسَرٍ لِمَا خَلَقَ لَهُ ، ١٧٠  
كُلِّ مَيْسَرٍ لِمَا خَلَقَ لَهُ ، ٣٤٧  
كُلِّ يَمِينٍ فِيهَا كَفَّارَةٌ ، ٣١٤  
كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ ، ٢٧  
كُنْ أَبْدًا رَاضِيًا بِمَا يَأْتِي بِهِ الْقَدْرُ ، ٣٢٣
- ١٩٤ كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ ، ٢٧٥  
لَأَحْصِيَ ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ ، ١٢  
لَا أَحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا ، ٣١٢  
لَا أَرَى إِلَّا وَجْهَكَ وَ لَا أَسْمَعُ إِلَّا ، ٣٩٩  
لَا تَجْرِي الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا ، ٢٢٦ ، ٤٠٤  
لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ،  
٣٤٤  
لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، ٣٩٣  
لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، ٣٩٨  
لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ، ١١٧ ،  
٣٤٧  
لَا صَلَاةَ إِلَّا بِالْحَضُورِ ، ٣١٠  
لَا مَلْجَأَ وَ لَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ ، ٣٠٠  
لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ ، ٣٩٨  
لَا نَبِيَّ بَعْدِي ، ٢٧٠  
لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَدْرِي ، ٣٤٤  
لَا يَرِزُقُ عِبَادِي إِلَّا بِكَدِّ الْيَمِينِ وَ عِرْقِ  
الْجَبِينِ ، ٢٤  
لَا يَزِيدُ وَ لَا يَنْقُصُ ، ٢٤٧  
لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَ لَا سَمَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي ،  
٣٥٧  
لَا يَشْغَلُهُمْ عَنِ شَيْءٍ وَ لَا يَسْأَمُونَ ، ٣٥٩  
لَا يَعْلَمُ الْقُرْآنَ إِلَّا مَنْ خُوِطِبَ بِهِ ، ٢٣٥

- لا يعلمون أنّ الله خلق آدم و لا ابليس، ٣٧٦  
لا يغلق باب التوبة على العباد حتى تطلع،  
٩٤  
لا يكون شيء إلا ما شاء الله، ١٩  
لكلّ نفس شيطان ، و شيطاني أسلم، ٣٧٤  
لو أنّ العرش و ما حواه لوقع، ٣٥٧  
لو أنّ الموت يشتري لاشتراه [من أهل  
الدنيا]، ١٨٨  
لو دلّيتم [بجبل] الى الأرض السفلى، ٤٦  
لو كان موسى حيّاً لما وسعه إلاّ اتباعي،  
٢١٢  
لو لا أجل الله الذي كتب الله لهم، ٣١٨  
لو لا الحمقاء لخربت الدنيا، ٢٥٩  
لو لا أنّكم تذبون لذهب الله بكم ، و جاء  
بقوم، ١٢٥  
لو يعلم الناس ما في فضل معرفة الله تعالى،  
٢٠٨  
لهم زجل بالتسبيح، ٤٠٠  
ما بدا لله في شيء إلاّ كان في علمه، ٣٩٥  
ما ترددت في شيء أنا فاعله ، كترددى في  
قبض، ٤١٤  
ما شأن الله؟ فقال : «من شأنه أن يغفر ذنباً،  
١٥٦  
ما عبدتك خوفاً من نارك و لا طمعاً، ١١١  
ما عبد معبود في الأرض مثل الهواء، ٢٧٧  
ما عرفناك حق معرفتك، ١١  
ما قسم في العباد شيء أفضل، ٣٧٤  
ما لك من عيشك إلاّ لذّة تزدلف بك، ٣٨٨  
ما لله نبأ أعظم منّي ، و ما لله آية هي أكبر  
منّي، ٢١٣  
ما من قطرة تقطر إلاّ و معها ملك، ٤٠٢  
متّ يوم ولدت، ٣٦٩  
محو الموهوم و صحو المعلوم، ٢٤٣  
مع كلّ شيء لا بمقارنته و غير كل، ٣٩٩  
من أحبّ لقاء الله أحبّ الله لقاءه ، و من كرهه،  
١٨٩  
من أخلص قلبه لله أربعين صباحاً، ١٣٣  
من أراد الدنيا أصابه فقر لا غناء له، ٣٨٥  
من أراد أن ينظر إلى ميّت يمشى فليتنظر إلى،  
٤١٦  
من استغنى بالله و عطائه يغنيه الله، ٣٠٩  
من اصلح ما بينه و بين الله أصلح الله، ١٥٦  
من أطال الأمل أساء العمل، ٢٨٨  
من اطلع على سرّ القدر فقد استراح، ١٩٧  
من اطّلع على سرّ القدر فقد استراح، ٢٢٠  
من أعرض عن العلم استولى عليه الحرص،  
٢٤٥  
من امر بمعروف و نهى عن منكر، ٣٢٨  
من بشرني بخروج الصفر فقد بشرته بالجنة،  
٣١٩



- من تقرب إلي شبراً تقربت إليه، ٣٧٥  
 من رأني فقد رأى الحق، ٤٤  
 من رأني فقد رأى الحق، ٣٠٧  
 من ساوى يوماء فهو مغبون، ١٧٤  
 من عرف الله كل لسانه، ١٩٧  
 من علم أن الله تعالى يعلم ما تصوّر الانسان  
 في نفسه، ٢٩٥  
 من لا معاش له لا معاد له، ١٥٦، ٣٥٣  
 من لم يرض بقضائي و لم يصبر على بلاتي،  
 ١٩٧  
 من مات فقد قامت قيامته، ٤٧  
 من مات فقد قامت قيامته، ٦٣، ٢٢٦، ٢٩٧  
 من يستغن بالله و عطائه يغنيه الله، ٨٨  
 نحمدك على بلاتك كما نشكرك على آلائك،  
 ٣٤٣  
 و اجسادهم قبل القبور قبور، ٣٦٩  
 و أخرجني من الدنيا آمناً، ٣٢٢  
 و اذا مات المؤمن وثقه ملك الموت، ٣١٧  
 و أعوذ برضاك من سخطك، ٣١٢  
 و أعوذ بك منك، ٣١٢  
 و أعوذ بوجهك الكريم، ٦٤  
 و افعل بي ما أنت أهله ، و لاتفعل، ٣٥٥  
 و العارف بهذا ، أعظم الناس راحة في منفعة،  
 ٢٤٥  
 والله إن ابن ابيطالب أنس بالموت، ٣١٩
- و الله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل،  
 ١٨٨  
 والله لو دنوت أنملة لاحترقت، ٣٧١  
 و أنت الظاهر فليس فوقك شيء، ٦  
 و إن من عبادي من لا يصلحه إلا الغنى،  
 ٢٠٤  
 و إن من عبادي من لا يصلحه إلا الفقر، ٢٥  
 و تبييضُ به وجوهنا اذا اسودت الأبخار، ٦٦  
 و طيب بقضائك نفسي ، و وسع بمواقع،  
 ٣٥٠  
 و قد سئل عن الحنان و المنان اللذان من  
 أسمائه، ٢١٣  
 و لاتبتلنا إلا بالتي هي أحسن، ٩٦  
 و لا حول و لا قوة إلا بالله، ٢٦٦  
 ولدت في زمن السلطان العادل، ٢١٠  
 و للملائكة مقامات معلومة ، منهم سُجّد،  
 ١٠١  
 و لم يحل بين العبد في ضعفه، ٢٤٤  
 و لو أن السماوات و الارض كانتا على عبد،  
 ٣٣٦  
 و ما أشكل عليك شيء من ذلك فاحمل،  
 ٣٤  
 و من سعادة المرء في الدنيا بيت و سبعة،  
 ١٨٩  
 و منهم أمناء على وحيه ، و السنة على

يا من خلقتنى فسوانسى ، يا من رزقنى و ربانى، ٣٠١	رساله، ٣٩٠
يا من فى الجبال خزائنه، ٤٢٥	و يرسل عليكم حفظة ، هم عشرة أملاك على، ٤١٣
يا من فى السماء عظمته، ٣٥٦	هل ركبت السفينة حتى تكون مشرفة على الغرق؟ قال، ٣٤١
يا منقذ الغرقى، ٣٠٠	هل لك حاجة؟ قال : أمّا اليك فلا، ٨٠
يا من قهر عباده بالموت و الفناء و لا يمتنع، ٢٤٠	هو الذى يرى فى منامه و يسمع الصوت و لا يعاين، ٧٣
يا من لا معقب لحكمه ، يا من لا راد لقضائه، ٣٩٥	هو لها كالأب المشفق يعينها على مهماتها فى، ٤١٣
يا من لا يعلم أحد كيف هو الآ هو، ٣١٤	هى عشرة خصال ممدوحة ، خمس فى الرأس ، و هى، ٣٥٢
يا من يعطى الكثير بالقليل ، يا من يعطى من سأله، ٢١٤	يا آدم خلقت الاشياء [لأجلك] و خلقتك، ٣٠٧
يا من يفعل ما يشاء و لا يفعل ما يشاء، ١٨٥	يا الهى و جنتى و، ١١١
يا موسى اتخذنى حصناً للملمات، ٣٤٢	يا أيها الناس قد أظلمكم شهر رمضان، ١٩٤
يا هو يا من هو يا من ليس الآ هو، ٢٦٥	يا أيها الناس قد ظلمكم شهر رمضان، ٢٩٧
يخاف عليكم هول البرزخ، ٤٨	يا جابر العظم الكسير، ١٤٠، ٣٧٣
يدعى [بزعمه] أنه يرجو الله كذب ،، ٣١٣	يا جامع كل فوت، ٢٤٨
يشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله، ٣٢٣	يا دائم الفضل على البرية يا باسط، ٣٥٤
[إن] المؤمن أشد اتصالاً بروح الله من اتصال، ٤٣١	يا دنيا اخدمى من خدمنى و اتعبى، ٣١١
[لا] يكون شيئاً فى الأرض و لا فى السماء، ١٨	يا كاشف البلايا، ٣٤٣
[مازال] العبد يتقرب إلى بالناوفاى حتى أحبيته، ١٨	يا مصرف القلوب ثبت قلبى، ٣٤٦
	يا مقلب القلوب والأبصار ، ثبت قلبى على دينك، ١٧٩

## فهرست انبیاء و معصومین

جبرائیل (ع)، ۸۰	رسول الله (ص)، ۴۱۸
خلیل (ع)، ۱۸۳، ۳۰۱	علی (ع)، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۴
داود (ع)، ۱۲۸، ۱۵۷، ۲۱۱، ۲۴۴، ۲۷۰	۴۰، ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۷۲، ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۹۴
سجاد (ع)، ۳۵، ۳۶	۱۲۰، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۳
سلیمان بن داود (ع)، ۵۴	۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۲۵
سلیمان (ع)، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۱۱	۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۶۳
عیسی (ع)، ۳۹، ۵۲، ۱۴۴، ۲۰۹، ۲۷۰	۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۱۳
۲۸۷	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۵۷
لوط (ع)، ۴۱۰	۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۵
محمد (ص)، ۱۲، ۴۱، ۱۸۳، ۲۰۹، ۲۵۴	۳۹۰، ۴۱۵، ۴۳۰
۲۷۰، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۲۲، ۳۵۶	فاطمه (س)، ۵۵
مریم (س)، ۴۰۹	ابی الحسن (ع)، ۳۳۹، ۳۴۰
موسی (ع)، ۱۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۵۴، ۱۸۳	حسین (ع)، ۲۰۹
۱۸۵، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۵۴، ۲۷۰	باقر (ع)، ۱۹
نبی (ص)، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۰۹	صادق (ع)، ۳۵، ۱۸، ۳۴۱
۳۲۸، ۳۵۷، ۳۷۴	آدم (ع)، ۲۷۱
نوح (ع)، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۲۰۹	ائمه هدی (ع)، ۱۶۱، ۱۹۵
یعقوب (ع)، ۸۱، ۳۱۴، ۳۷۳	ابراهیم (ع)، ۲۱، ۴۱، ۸۰، ۲۰۹، ۲۳۷
یوسف (ع)، ۴۴، ۲۷۸	۲۷۰، ۳۵۲، ۴۱۰
	ایوب (ع)، ۳۳۰





## فهرست اشعار

- آدمی را گر نبودی عقل و جان/کی شرافت داشتی بر این و آن، ۳۹
- آسمانها است در ولایت جان/کار فرمای آسمان جهان، ۳۰۰
- آفتاب از امر حقّ طبّاخّ ما است/ابلهی باشد که گوئیم او خدا است، ۱۶۳
- آنچه در چشم جهان بینت نکو است/عکس حُسن و پرتو احسان او است، ۲۶۶
- آن دگر گفت ار نبودی مرگ هیچ/که نیرزیدی جهان پیچ پیچ، ۲۴۹
- آن کس که تو را غنی نمی‌گرداند/او مصلحت تو از تو به می‌داند، ۲۰۴
- آن که دل نام کرده به مجاز/رو به پیش سگان کوی انداز، ۱۲۴
- آن ملک با عقل یک جوهر بدند/بهر حکمت در دو صورت آمدند، ۱۰۳
- آن همه گه بسته باشد، گه فراز/جز در توبه که نبود جز که باز، ۹۴
- آن یکی گفتمی که خوش بودی جهان/گر نبودی پایِ مرگ اندر میان، ۲۴۹
- أترعم انك جرم صغير/و فيك انطوى العالم الاكبر، ۲۷۱
- أترعم أنك جرم صغير/و فيك انطوى العالم الاكبر، ۳۵۷
- احمد آخر زمان را انتقال/در ربیع اول آمد بی جدال، ۳۱۹
- إذا العناية اقتضت وجوداً/ففاض منه بالنظام جوداً، ۳۶۴
- از آن روید گل و خار اندر این باغ/که هم طاووس در کار است و هم زاغ، ۲۵۹
- از او هر عالمی چون سوره خاص/یکی چون فاتحه دیگر چو اخلاص، ۲۷۱
- از پی آن گفت حق، خود را بصیر/تا بود دید ویت هر دم نذیر، ۲۹۶
- از پی آن گفت حق خود را سمیع/تا ببندی لب زگفتار شنیع، ۱۱۲
- از پی آن گفت حق، خود را سمیع/تا ببندی لب زگفتار شنیع، ۲۹۶
- از پی آن گفت حق، خود را علیم/تا نیندیشی فسادى را ز بیم، ۲۹۶



از دو قوم آسوده از جنگ و حراب/این بشر با دو مخالف در عذاب، ۱۱۹  
از سبب سازیش من سودائیم/وز سبب سوزیش سوفسطائیم، ۳۳۷  
از ملک نه فلک چه گردان است/ملک اندر تنِ فلک، جان است، ۲۰۲  
افکن این تدبیر خود را پیش دوست/گرچه تدبیرت هم از تقدیر اوست، ۳۹۶  
افلاک و عناصر و موالید اعضا/توحید همین است دگرها همه فن، ۲۷۴  
اگر بینی بد و نیکی، مزن دم/که هم ابلیس می‌باید، هم آدم، ۲۵۹  
اگر چه آینه روی جان فزای تو اند/همه عقول و نفوس و عناصر و افلاک، ۳۶۳  
اگر کُناس نبود در ممالک/همه خلق اوفتند اندر مهالک، ۲۰۷  
اگر محول حال جهانیان نه قضا است/چرا مجاری احوال بر خلاف رضا است، ۱۸۵  
اگر نیک و بدی دیدی مزن دم/که هم ابلیس می‌باید هم آدم، ۱۷۳  
إلام تجر أذیال التصابی/و شیبک قد نضا برد الشیاب، ۲۹۸  
الموت لا والدأ یبقی و لا ولدأ/هذا السبیل إلی أن لا تری أحدأ]. ۲۶۲  
ألیس الله بکاف عبده/تا بنا شد بنده هر سو چاره جو، ۱۵۵  
[إن لم تمت غبطة تمت هرما]/للموت کأس، و کلّ الناس ذائقه، ۲۶۲  
إن نفوس الفلک الدوار/نقوشها واجبة التکرار، ۲۱۹  
او زنا کرده، جزا صد چوب بود/گوید او کی من زدم کس را به عود، ۳۲  
اول پاکی ست از احداث و انجاس و ارجاس/دوم از معصیت و از شر و سواس، ۳۶۶  
اول ز مکونات عقل و جان است/واندر پس او نه فلک گردان است، ۱۴  
ای سرکشان من من نیم/من ز جان مردم به جانان میزیم، ۱۸۴  
ای عزیز از حکیم بد ناید/آنچه او کرده آنچنان باید، ۸۳  
این جهان دریا و تن ماهی و روح/یونس محجوب از نور صبوح، ۴۲۴  
ای نسخه نامه الهی که توئی/ای آینه جمال شاهی که توئی، ۳۰۷  
این عملهای چو مار و کزدمت/مار و کزدم گردد و گیرد دمت، ۳۱  
أی یومین من الموت أفرّ/یوم ما قدر أو یوم قدر، ۲۶۳  
برون آی از حجاب تن پیر بر ساحت گلشن/کنی تا چند از روزن نظر بر طرف گلشنها، ۳۷۰



- برون زد خیمه ز اقلیم تقدّس / تجلّی کرد در آفاق و انفس، ۷
- بر هیچ ذره نیست که خورشید نتافت / اما که گوید که ذره خورشید را یافت، ۳۶۳
- بس رجال از نقل عالم شادمان / از بقایش شادمان این کودکان، ۳۱۹
- بگشا پر و بال و پس برون پر / زین گنبد چرخ سال خورده، ۳۹۱
- بلال الشیب فی فودیک نادئ / بأعلی الصوت حیّ علی الذهاب، ۲۹۸
- بلی قضا است بهر نیک و بد عنان کش خلق / بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست، ۱۹
- به بر درگه عزتت همه خلق زبون / کس را نرسد که این چرا و آن چرا، ۳۵
- به جان باشد سپهرت کوی چوگان / به تن گر قبضه [ای] زین خاک دانی، ۳۵۷
- به عقل نازی حکیم تا کی / به فکرت این ره نمی شود طی، ۲۹۲
- به کنه ذاتش خرد برد پی / اگر رسد خس به قعر دریا، ۲۹۲
- به نزد آن که جانش در تجلّی است / همه عالم کتاب حق تعالی است، ۲۷۰
- به هر آینه بنمود روئی / به هر جا خواست از وی گفتگوئی، ۷
- بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست / از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی، ۳۰۷
- پادشاهان، مظهر شاهی حقّ / عارفان مرآت آگاهی حقّ، ۱۵۹
- پس بد مطلق نباشد در جهان / بد به نسبت باشد این را هم بدان، ۲۸۶
- پنج حسی هست جز این پنج حس / آن چو زر سرخ ور این حسّ همچو مس، ۱۲۵
- پوست از دارو بلاکش می شود / چون ادیم طائفی خوش می شود [...]، ۱۹۷
- پوست از دارو بلاکش می شود / چون ادیم طائفی خوش می شود [...]، ۳۴۶
- پیش آن کز زمره اهلّ حق است / نام آن برزخ مثال مطلق است، ۴۸
- پیش من غیرت چه سنگ است و کلوخ / گر صبی و گر جوان و گر شیوخ، ۸۱
- تا به کی در چاه طبعی سرنگون / یوسفی یوسف بیا از چه برون، ۳۸۷
- تا عزیز مصر ربانی شوی / وارهی از جسم و روحانی شوی، ۳۸۷
- تا نزاید بخت تو فرزند نو / خون نگرده شیر شیرین، خوش شنو، ۱۴۳
- تجلّی گر رسد بر کوه هستی / شود چون خاک ره هستی ز پستی، ۱۱
- تخم اوّل کامل و بگزیده است / تخم ثانی فاسد و پوسیده است، ۳۹۶

- ترجو النجاة و لم تسلك مسالكها/ أن السفينة لا تجرى على اليبس، ۳۱۳
- تفکر کن در خلق سماوات/ که تا ممدوح حقّ گردی در آیات، ۲۹۴
- تلخ و ترش و مالش بسیار ده/ تا شود زفت و لطیف و با فره، ۱۹۷
- تلخ و تند و مالش بسیار ده/ تا شود خوب و لطیف و با فره، ۳۴۶
- تن خاکی به ما چه ها که نکرد/ چه کشیدیم از این دنی زاده، ۳۴۴
- تو به تن حیوان ز جانی از ملک/ تا روی هم بر زمین هم بر فلک، ۷۸
- تو گناهی کرده‌ای شکل دگر/ دانه کشتی، دانه کیّ ماند به بر، ۳۲
- جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو/ گفتا چه کنم خانه فرو می آید، ۲۷۶
- جان گشاده سوی بالا بالها/ تن زره‌اند و زمین چنگالها، ۳۲۰
- جمالک فی کل الحقایق سایر/ و لیس له الا جلالک ساتر، ۳۰۸
- جمله ذرات عالم در نهان/ با تو می‌گویند روزان و شبان، ۲۰۱
- جمله ذرات عالم در نهان/ با تو می‌گویند روزان و شبان، ۱۶۶
- جهان چون چشم و خط و خال و ابروست/ که هر چیزی به جای خویش نیکو است، ۸۳
- جهان را جهاندار دارد خراب/ بهانه است کاووس و افراسیاب، ۱۶۹
- چار مرغ اند این عناصر بسته پا/ مرگ و رنجوری و علت پا گشا، ۳۲۰
- چار مرغند این عناصر بسته پا/ مرگ و رنجوری و علت پاگشا، ۱۹۵
- چندین هزار ذره سراسیمه می‌دوند/ در آفتاب و غافل از آن کآفتاب چیست، ۳۶۳
- چو مبصر با بصر نزدیک گردد/ بصر ز ادراک او تاریک گردد، ۹
- چون بمردم از حواسات بشر/ حقّ مرا شد سمع و ادراک و بصر، ۱۸۴
- چون زمین برخاست از جوّ فلک/ نی شب و نی سایه ماند، لی و لک، ۷۹
- چه آدم را فرستادیم بیرون/ جمال خویش بر صحرا نهادیم، ۳۰۷
- چهارم پاکی سیر است از غیر/ که اینجا منتهی می‌گرددش سیر، ۳۶۶
- [چهارم پاکی قلب است از غیر]/ و آنجا منتهی می‌گرددش سیر، ۲۷۳
- چه کنم، با که توان گفت که یار/ در کنار من و من مهجورم، ۱۰
- حقّ جان جهان است و جهان جمله بدن/ اصناف ملائکه قوای این تن، ۲۷۴

- حمد می‌گوید خدا را عندلیب/که اعتماد رزق بر توست ای مجیب [...]، ۲۷۹
- حیرت اندر حیرت آمد این قصص/بیهشی خاصگان اندر اخصّ، ۳۷۱
- خرمنی بودی به دشت افراشته/مُهمل و ناکوفته بگذاشته، ۲۵۰
- خلق را با تو بدو، بد خو کند/تا تو را ناچار وان سو کند، ۴۱۵
- خنفساء و مگس حمار قبان/همه با جان و مهر و مه بی جان، ۲۰۲
- در آن خلوت که هستی بی نشان بود/به کنج نیستی عالم نهان بود، ۷
- در این مقاسمه‌اش بود نیز مصلحتی/که مسکنت به گدا، سلطنت به سلطان داد، ۲۵
- در حقیقت آن سپاس او بود/نام این و آن لباس او بود، ۲۶۶
- در کف کاتب وطن دارم مدام/کرده بین اصبعین او مقام، ۳۷۷
- دل یکی منظری است سبحانی/خانه دیو را چه دل خوانی، ۱۲۴
- دو خطوه بیش نبود راه سالک/اگر چه دارد او چندین مهالك، ۳۰
- دو کشتی [متساوی] المزاج در یک بحر/یکی رساند به ساحل، یکی به طوفان داد، ۱۱۰
- دیده خواهم سبب سوراخ کن/تا سبب را بر کند از بیخ و بن، ۱۵۵
- ذات نایافته از هستی بخش/کی تواند که شود هستی بخش، ۳۲۵
- رضا بداده بده و از جبین گره بگشا/که بر من و تو در اختیار نگشادند، ۲۴۷
- ز آغاز کار جانب جانان همی رویم/مرگ ار پسند نفس نه جان راست صد شعف، ۲۶۳
- زین جمله چو بگذری چهار ارکان است/پس معدن و پس نبات و پس حیوان است، ۱۴
- سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است/که با وی آدمی همچون بهیمه است، ۳۶۶
- سوی مرگ است خلق را آهنگ/دم زدن گام و روز و شب فرسنگ، ۴۱۱
- سیه رویی ز ممکن در دو عالم/جدا هرگز نشد، والله اعلم، ۲۸
- شب همی آید چه گنج رحمتی/تا رهند از حرص خود یک ساعتی، ۱۵۳
- شکر کی روید زاملاک و نعم/شکر می‌روید ز بلوی و سقم، ۲۴۶
- شکر نعمت افزون کند/کفر نعمت از کفت بیرون کند، ۱۹۸
- صحت این حس بجوئید از طیب/صحت آن حس بجوئید از حبیب، ۱۲۵
- صحت این حس ز معموری تن/صحت آن حس ز تخریب بدن، ۱۲۵

- طفلی است جان و مهد تن او را قرارگاه/چون کشت راه رو فکند مهد یک طرف، ۷۶  
 طمعت إقامة فی دار ظعن/فلا تطمع فرجلك فی الרכاب، ۲۹۸  
 ظلمات اند محو گشته به نور/مومهانند در گرفته به نار، ۳۳۱  
 عدالت چون صراط مستقیم است/ز هر دو جانبش راه جحیم است، ۳۳۳  
 عرض اعراب و جوهر چون حروف است/مراتب همچو آیات وقوف است، ۲۷۱  
 فرج و گلو، فرج و گلو، کرده تو را دنگ و دلو/هر که از این دو بگذرد، هست کل او هست کل  
 او، ۶۰  
 فصفوتها ممزوجة بكدورة/و راحتها مقرونة بعناء، ۳۸۵  
 قاهر اعلی مثل ذی شاقرة/فنفس كل مثل معلقة، ۳۶۴  
 قرب نه آن پایین به بالا رفتن است/قرب حق از قید هستی رستن است، ۳۱۲  
 قسمت خود می برند منعم و درویش/روزی خود می خورند پشه و عنقا، ۲۵  
 کشت نو کاریم بر کشت نخست/آن دوم فانی و آن اول درست، ۳۹۶  
 که بلای دوست تطهیر شما است/علم او بالای تدبیر شما است، ۱۸۷  
 که سمیعیم و بصیریم و هشیم/با شما نامحرمان ما خامشیم، ۱۶۶  
 که سمیعیم و بصیریم و هشیم/با شما نامحرمان ما خامشیم، ۲۰۱  
 کی نکو کردی و کی کردی تو شر/که ندیدی لایقش در پی اثر، ۱۵۸  
 گر بیرانیم تیر آن کی ز ما است/ما کمان و، تیر اندازش خداست، ۴۴  
 گر بیرانیم تیر، آن کی ز ما است/ما کمان و تیر اندازش خداست، ۳۹۹  
 گر بدیدی حسّ حیوان، شاه را/پس بدیدی گاو و خر، الله را، ۱۲۴  
 گر بر آن احسان و حسن ای حق شناس/از تو روزی در وجود آید سپاس، ۲۶۶  
 گر چه تیر از کمان همی گذرد/از کمان دار بیند اهل خرد، ۲۶۷  
 گر ز خاری خسته ای خود کشته ای/ور حریر و قزدری خود رشته ای، ۳۱  
 گر گزندت رسد، ز خلق مرنج/که نه راحت رسد ز خلق، نه رنج [... ]، ۲۶۶  
 گر مسیح بود از ماهی برست/ور نه در وی هضم گشت و گشت پست، ۴۲۴  
 گر نبودی شب همه خلقان ز آز/سوختندی خویشتن را زاهتزاز، ۱۵۳

- گفت إن عُدْتُمْ كذا عُدنا كذا/نحن زوَجنا الفعّال بالجزء، ۳۱
- گفت ان عدتم كذا عدنا كذا/نحن زوجنا الفعّال بالجزء، ۲۸۳
- لیس من الله بمستنكر/أن یجمع العالم فی واحد، ۲۱۶
- ما به كنه حقیقت نرسیم/ای یقین و گمان ما همه هیج، ۱۲
- مال و دولت ناكسی كارد بدست/طالب رسوائی خویش آمده است، ۲۶
- مرده دلا قبر تن خاکی است/زنده شو از عشق و در آی از قبور، ۲۸۸
- مر ملايك را سوى برّ راه نیست/جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست، ۷۸
- معنی الله گفت آن سیبویه/یألهون فی الحوائج، هم لدیه، ۲۱۶
- منجم كو ز ایمان بی نصیب است/اثر گوید از این شكل غریب است، ۲۶۸
- من ملك بودم و فردوس برین جایم بود/آدم آورد در این دیر خراب آبادم، ۲۵۶
- موج دیگر زد پدید آمد از آن/برزخ جامع میان جسم و جان، ۴۸
- موحد را كه وحدت در شهود است/نخستین نظره بر نور وجود است، ۲۶۸
- میل جان اندر ترقّی و شرف/میل تن در كسب اسباب و علف، ۱۱۸
- مؤثر حقّ شناس اندر همه جای/ز حدّ خویشتن بیرون منه پای، ۲۶۷
- نالم و ترسم كه او باور كند/از ترحم جور را كمتر كند، ۳۵۰
- نجاست اندر این عالم چهار است/طهارت كردن از وی هم چهار است، ۳۶۶
- نیست در من جنبشی از ذات من/اوست در من دم به دم جنبش فكن، ۳۷۷
- و أنت كتاب المبین الذی/بأحرفه تظهر المضمّر، ۲۷۱
- و إن تكن الأرزاق قسماً مقدراً/فقلة سعى المرء فی الكسب أجمل، ۲۴۵
- وجود پشه دارد حكمت ای خام/نباشد در وجود شیر و بهرام، ۱۵
- وجودی بود از قید دویی دور/ز گفتگوی مائی و تویی دور، ۷
- وجودی مطلق از قید مظاهر/نمود خویشتن بر خویش ظاهر، ۷
- ور نمی تانی رضا ده ای عیار/كه خدا رنجت دهد بی اختیار، ۱۸۷
- ور نمی تانی رضا ده ای عیار/كه خدا رنجت دهد بی اختیار، ۱۹۷
- [و فی الجمل قبل الموت موت لأهله]/و أجسادهم قبل القبور قبور، ۴۱۶

- و فی الجهل قبل الموت موت لأهله، /و أجسادهم قبل القبور قبور، ۲۸۷
- و فی بسطها عند الممات مواعظ /ألا فانظرونی قد خرجت بلا شیء، ۸۵
- و فی قبض كفّ الطفل عند ولوده /دلیل علی حرص المركب فی الحی، ۸۵
- و فی کلّ شیء له آیه /تدلّ علی أنه واحد، ۲۵۵
- و کم ساع لیشری، لم ینله /و آخر ما سعی لحقّ الشراء، ۲۴۷
- و کم لله من لطف خفی /یدقّ خفاه عن فهم الزکی، ۱۷۳
- و کم لله من لطف خفی /یدقّ خفاه عن فهم الزکی، ۳۵۱
- ولی تو را ننماید کسی چنان که توئی /بجز دل من مسکین بیدل غمناک، ۳۶۳
- هر آن نقشی که بر صحرا نهادیم /تو نیکو بین که ما نیکو نهادیم، ۳۰۷
- هر کجا خواهد خدا دوزخ کند /اوج را بر مرغ، دام و فخ کند، ۲۸۳
- هست دنیا قهر خانه کردگار /قهر بین چون قهر کردی اختیار، ۶۹
- هست هفتاد و دو علّت در بدن /از کششهای عناصر بی رسن، ۷۴
- هستی عالم نماید چون سراب /در بیابان از شعاع آفتاب، ۱۰۸
- همچنین از پشه گیری تا به فیل /شد عیال الله [و] حقّ نعم المعیل، ۲۷۹
- همچو قرآن که بمعنی هفت توست /عامّ را و خاصّ را مطعم دروست، ۲۳۵
- هم ز دندان برآرد دردها /تا بگوئی دوزخ است و ازدها، ۲۸۳
- همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار /شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری، ۸۰
- یار نزدیک تر از من به من است /وین عجیتر که من از وی دورم، ۱۰
- یا من هو اختفی لفرط نوره /و الظاهر الباطن فی ظهوره، ۷
- یوم ما قدر لم أخش الردی /و اذا قدر لم یغن الحذر، ۲۶۳

## فهرست اشخاص

سبزواری، میرزا محمد ابراهیم، ۴۲	ابن عباس، ۴۰، ۴۱۸
شیخ ابوالحسن میرزا، ۳۹	اسرائیل، ۳۷۳
شیخ الرئیس قاجار، ۳۷	اصفهانی، جمال‌الدین ابوطالب، ۴۱
شیخ انصاری، ۴۰	انوشیروان، ۲۱۰
شیرازی، احمد، ۴۲	بایزید بسطامی، ۳۵۷
صاحب جواهر، ۴۰	تهرانی، آقابزرگ، ۳۸
صدر المتألهین، ۲۶۳، ۳۵۷، ۳۶۴، ۴۱۶	جامی، ۷
علامه تهرانی، ۳۸	حکیم، ابراهیم، ۳۸
فرعون، ۲۱، ۲۲، ۲۲۲	حکیم سبزواری، ۳۹
کتابفروش شیرازی، شیخ احمد، ۴۱	خراسانی، محمد ابراهیم، ۴۱
مولوی، ۷۸، ۸۱، ۹۴، ۱۰۳، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۳۵، ۳۰۰، ۳۱۹	خراسانی، محمد علی، ۳۸
میرزا محمد ابراهیم، ۴۰	زید بن حارثه، ۲۴۲
میرزا محمد علی، ۴۰	سبزواری، ابراهیم، ۳۹
وثوق الحکماء، ۳۸، ۴۳	سبزواری، محمد ابراهیم، ۳۶، ۳۷، ۳
هزار جریبی، احمد، ۴۲	سبزواری، محمد علی، ۳۷
هزار جریبی، احمد بن محمد، ۴۱	سبزواری، ملا هادی، ۳۷، ۴۴
	سبزواری، میرزا ابراهیم، ۳۹







## فهرست کتابها

- الذريعة، ۳۸  
انجيل، ۲۷۰  
تورات، ۲۷۰  
ديوان حافظ، ۴۴  
زبور، ۲۷۰  
زبور داود، ۲۴۴  
شرح الصحيفة السجادية، ۳۸  
شرح دعای عديله، ۳۹  
شرح دعاء العديله، ۳۸  
شرح دعاء عديله، ۳۷  
شرح دعاء كميل، ۳۹  
شرح ديوان گلشن راز، ۳۸  
شرح صحيفة سبزواری، ۴۳  
شرح صحيفة سجادية، ۳۷  
شرح گلشن راز، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳  
صُحف، ۲۷۰  
صحيفة سجادية، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۳۱  
فرقان، ۲۷۰  
گلشن راز شبستری، ۴۴  
گنجينه دانشمندان رازی، ۳۹  
مثنوی مولانا، ۴۴  
منظومه، ۳۶۴  
تقباة البشر، ۳۸





فهرست مکانها

بیت الله الحرام، ۲۵۴

بیت المقدس، ۹۷، ۲۵۴

تهران، ۳۷

سبزوار، ۳۷

تهران، ۴، ۴۲

مدرسه فصیحیه، ۳۷، ۴۱





### فهرست منابع تحقیق

- ۱- الإحتجاج على أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق: محمدباقر خراسان، ۲ ج، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق.
- ۲- الاختصاص، شیخ مفید، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۳- ارشاد القلوب، حسن بن محمد دیلمی، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۴- اسرار الآیات، صدرالدین محمد شیرازی، تصحیح: محمد خواجهوی، دارالصفوة، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
- ۵- اسرار الحكم، ملاهادی سبزواری، تحقیق: میرزا ابوالحسن شعرانی، اسلامیة، تهران، ۱۳۵۱.
- ۶- الاسفار، صدرالدین محمد شیرازی، مکتبة المصطفوی.
- ۷- اشراق هیاکل النور، غیاثالدین منصور دشتکی شیرازی، تحقیق: علی اوجیبی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۲ ش.
- ۸- اشعة اللمعات، عبدالرحمن جامی، تحقیق: حامد ربانی، انتشارات کتابخانه حامدی، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۹- اعلامالدین، حسن بن محمد دیلمی، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۰- اعیان الشیعة، سید محسن امین، تحقیق: حسن امین، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۱- افلاطون فی الاسلام، تحقیق: عبدالرحمن بدوی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۳ ش.
- ۱۲- اقبال الاعمال، سید بن طاووس، چاپ سنگی، دارالکتب الاسلامی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
- ۱۳- الأمالی، الشیخ الصدوق محمد بن علی ابن بابویه، انتشارات اعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ ق.
- ۱۴- الأمالی، محمد بن الحسن الطوسی، دارالثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۵- بحار الانوار، علامة مجلسی، مؤسسه وفا، بیروت، ۱۴۰۳ ق.





- ١٦- البداية و النهاية، اسماعيل بن كثير دمشقى، تحقيق، على شيرى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٨ ق.
- ١٧- بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، تحقيق: محسن كوجه باغى، مكتبة المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٤ ق.
- ١٨- البلد الأمين، ابراهيم بن على عاملى كفعمى، چاپ سنگى.
- ١٩- بلد الامين، ابراهيم بن على كفعمى، مؤسسة الاعلمى، بيروت، ١٤١٨ ق.
- ٢٠- تاريخ حكما و عرفاء متاخرين صدر المتالihin، منوچهر صدوقى سها، انتشارات انجمن اسلامى حكمت و فلسفه ايران، تهران، ١٣٥٩.
- ٢١- تاريخ علمای خراسان، عبدالرحمان مدرس، تصحيح و اضافه: محمد باقر ساعدى خراسانى، مشهد.
- ٢٢- تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، تحقيق: على شيرى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٥ ق.
- ٢٣- تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، دارالكتب العلميه، لبنان، بيروت.
- ٢٤- التبيان، شيخ طوسى، تحقيق: احمد حبيب قصير عاملى، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤٩٠ ق.
- ٢٥- تحف العقول، حسن بن على بن شعبه حرانى، تصحيح: على اكبر غفارى، نشر اسلامى، قم، ١٤٠٤ ق.
- ٢٦- التحفة السنية، سيد عبدالله جزائرى، نسخه خطى، آستان قدس رضوى.
- ٢٧- تذكرة الفقهاء، علامه حلى، چاپ سنگى، مكتبة المرتضوية، طهران.
- ٢٨- تذكرة الموضوعات، محمد طاهر بن على الهندى الفتنى،
- ٢٩- تصنيف غرالحكم، محمد تمیمی آمدی، تصحيح: مصطفى درايتى، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى قم، قم، ١٣٦٦ ش.
- التعليقات على الشواهد الربوبية ← الشواهد البروبية
- ٣٠- تفسير ابن عربى، محيى الدين ابن عربى، تحقيق: شيخ عبدالوارث محمدعلى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٢ ق.
- ٣١- تفسير الامام العسكرى عليه السلام، منسوب به امام حسن عسكرى عليه السلام، تحقيق: مدرسه امام

- مهدی علیه السلام، مدرسة الامام مهدی علیه السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۳۲- تفسیر الرازی، امام فخر رازی، ج ۳، ج ۳۲.
- ۳۳- التفسیر الصافی، فیض کاشانی، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۶ ق.
- ۳۴- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران.
- ۳۵- تفسیر القرآن الکریم، صدرالدین محمد شیرازی، تصحیح: محمد خواجوی، بیدار، قم، ۱۳۶۶ ش.
- ۳۶- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، مکتبه الهدی، نجف، ۱۳۸۷ ق.
- ۳۷- تفسیر المحيط الاعظم، سید حیدر آملی، تحقیق: سید محسن تبریزی، چاپ و نشر وزارت ارشاد اسلامی.
- ۳۸- تفسیر النسفی، عبدالله بن أحمد بن محمود النسفی، بیروت.
- ۳۹- تفسیر غریب القرآن، فخرالدین طریحی، تحقیق: محمد کاظم طریحی، زاهدی، قم.
- ۴۰- تفسیر کنز الدقائق، میرزا محمد مشهدی، تحقیق: مجتبی عراقی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۷.
- ۴۱- تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، تحقیق: لجنة من العلماء، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۴۲- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ۴۳- تلخیص المحصل، خواجه نصیرالدین طوسی، به اهتمام: عبدالله نورانی، مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۵۹ ش.
- ۴۴- التوحید، شیخ صدوق، تصحیح: سید هاشم حسینی تهرانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ۴۵- تهذیب الاحکام، محمد بن الحسن طوسی، تحقیق: حسن موسوی خراسان، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق.

- ۴۶- ثواب الاعمال و عقاب الأعمال، محمد بن علی بابویه، دار الشریف الرضی، قم، ۱۴۰۶ ق.
- ۴۷- جامع الاخبار، محمد بن محمد شعیری، مطبعة حیدریه، نجف.
- ۴۸- جامع البيان، ابن جریر طبری، تحقیق: شیخ خلیل المیس و صدقی جمیل العطار، ۱۵ ج، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۴۹- جامع الشتات، میرزای قمی، چاپ سنگی، تهران، تحقیق: مرتضی رضوی، کیهان، تهران، ۱۳۷۱ ق.
- ۵۰- الجامع الصغیر، جلال‌الدین سیوطی، ج ۱، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق.
- ۵۱- جواهر السنیه، محمد بن علی بن الحسین الحر العاملی، چاپ نعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۴ ق.
- ۵۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی، تحقیق: علی آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۵۳- حدیقه الحقیقه، سنایی غزنوی، تحقیق: مدرس رضوی، دانشگاه تهران.
- ۵۴- الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الاربعه، اسفار.
- ۵۵- حلیه الابرار، سید هاشم بن سلیمان بحرانی، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۵۶- الخرائج و الجرائح، قطب‌الدین راوندی، تحقیق: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۵۷- خصائص الأئمة، محمد بن الحسین بن موسی البغدادی، تحقیق: محمد هادی امینی، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد ۱۴۰۶ ق.
- ۵۸- الخصال، محمد بن علی بن بابویه، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۶۲ ش.
- ۵۹- الدعوات، قطب‌الدین راوندی، تحقیق: مدرسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۴۰۷ ق.
- ۶۰- دیوان اشعار، محتشم کاشانی، انوری، حافظ، سنایی، عطار.
- ۶۱- دیوان اشعار ناصر خسرو، به اهتمام: مجتبی مینوی و مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- ۶۲- دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، حسین بن معین‌الدین میبیدی، تحقیق: مصطفی زمانی، ج ۱، دار نداء الاسلام، قم، ۱۴۱۱ ق.

- ۶۳- دیوان حکیم سبزواری، ملا هادی سبزواری، تصحیح: سید محمدرضا دائی جواد، ثقفی، اصفهان.
- ۶۴- الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، ۲۹ ج، ج ۳، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۶۵- رسائل الشجرة الالهية، شمس‌الدین محمد الشهرزوری، تحقیق: نجفقلی حبیبی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۳ ش.
- ۶۶- الرواشح السماویة، محمدباقر حسینی استرآبادی (میرداماد)، چاپ سنگی، تهران.
- ۶۷- روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، الرضی، قم، ۱۳۷۵.
- ۶۸- ریاض السالکین، سید علی خان مدنی شیرازی، تحقیق: سید محسن حسینی امینی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۵ ق.
- ۶۹- زاد المعاد، محمدباقر مجلسی، تحقیق: علاء‌الدین اعلمی، اعلمی، بیروت، ۱۴۲۳.
- ۷۰- سبیل الهدی والرشاد، صالحی شامی، تحقیق: شیخ عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۷۱- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم.
- ۷۲- سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، تحقیق: محمدفؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بیروت.
- ۷۳- السنن الکبری، بیهقی، دارالفکر، بیروت.
- ۷۴- شرح اصول کافی، مولی محمد صالح مازندرانی، تحقیق: میرزا ابوالحسن شعرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۱ ق.
- ۷۵- شرح الاسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، چاپ سنگی، مکتبه بصیرتی، قم.
- ۷۶- شرح دعاء عدیله، ملا محمد ابراهیم سبزواری، چاپ سنگی، تهران ۱۳۲۹.
- ۷۷- شرح صحیفه سجادیه، ملا محمد ابراهیم سبزواری، چاپ سنگی، تهران ۱۳۴۷.
- ۷۸- شرح گلشن راز، ملا محمد ابراهیم سبزواری، تصحیح دکتر پرویز عباسی داکانی، نشر علم، تهران ۱۳۸۶.
- ۷۹- شرح گلشن راز، ملا محمد ابراهیم سبزواری، چاپ سنگی، تهران ۱۳۳۰.
- ۸۰- شرح المنظومه، ملا هادی سبزواری، تحقیق: مسعود طالبی، ناب، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۸۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مؤسسه اسماعیلیان، قم.

- ۸۲- الشواهد الربوبية، صدرالدين شيرازي، تصحيح: سيد جلال الدين آشتياني، مركز نشر دانشگاهي، تهران، ۱۳۶۰ ش.
- ۸۳- الصحاح، اسماعيل بن حماد جوهری، تحقيق: احمد عبدالغفور العطار، دارالعلم للملایين، بيروت، ۱۴۰۷ ق.
- ۸۴- صحيح ابن حبان، محمد بن حبان، تحقيق: شعيب الارنؤوط، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۸۵- صحيح مسلم، مسلم نيشابوري، دارالفكر، بيروت
- ۸۶- صحيفه سجاديه، علي بن الحسين عليه السلام، الهادي، قم، ۱۳۷۶ ش.
- ۸۷- الصراط المستقيم، علي بن يونس العاملي، تحقيق: ميخائيل رمضان، مكتبة الحيدرية، ۱۳۸۴ ق.
- ۸۸- طب الائمة، عبدالله و حسين ابنا بسطام، تحقيق: محمد مهدي خراسان، دارالشريف الرضي، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۸۹- العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، علي بن يوسف بن المطهر حلي، تحقيق: محمود مرعشي و مهدي رجايي، مكتبة آية الله المرعشي، قم، ۱۴۰۸ ق.
- ۹۰- عدة الداعي، احمد بن فهد حلي، تصحيح: احمد موحدی قمی، مكتبة وجداني، قم.
- ۹۱- علل الشرائع، محمد بن علي بن بابويه، داوری، قم، ۱۳۸۵ ش.
- ۹۲- عمدة القاری، العيني، دار احیاء التراث العربي، بيروت.
- ۹۳- عوالي اللئالی، ابن ابی جمهور احسائي، تحقيق: مجتبی عراقی، دار سيدالشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.
- ۹۴- عيون اخبار الرضا عليه السلام محمد بن علي بن بابويه قمی، تحقيق: شيخ حسين اعلمی، مؤسسۀ اعلمی، بيروت، ۱۴۰۴ ق.
- ۹۵- الغارات، ابراهيم بن محمد ثقفی، تحقيق: سيد جلال الدين حسيني ارموی، انجمن آثار ملی تهران، ۱۳۹۵ ق.
- ۹۶- غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نيشابوري، دارالکتب العلمیة، بيروت، ۱۴۱۶ ق.
- ۹۷- غرر الحكم و درر الكلم، عبدالواحد بن محمد تميمی آمدی، دفتر تبليغات اسلامي قم، قم،

- ۱۳۶۶ ش.
- غرر الفرائد ← شرح منظومه
- ۹۸- الفایق فی غریب الحدیث، جارالله زمخشری، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
- ۹۹- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، دارالمعرفة، بیروت
- ۱۰۰- الفتوحات المکیة، محی الدین عربی، ۴ ج، دار صادر، بیروت.
- ۱۰۱- فضائل الأشهر، محمد بن علی ابن بابویه، تحقیق: غلامرضا عرفانیان یزدی، داوری، قم، ۱۳۹۶ ق.
- ۱۰۲- فلاح السائل، علی بن موسی (ابن طاووس)، بوستان کتاب، قم، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۰۳- فهرس التراث، محمدحسین حسینی جلالی، ۲ ج، دلیل ما، قم، ۱۴۲۲ ق.
- ۱۰۴- فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس، سیدعلی اردلان جوان، آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۵.
- ۱۰۵- فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش پزوه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- ۱۰۶- فیض القدر، محمد عبدالرؤوف المناوی، تحقیق: احمد بن عبدالسلام، چ ۱، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۰۷- القیسات، محمد بن محمد باقرالداماد الحسینی (میرداماد)، به اهتمام: مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- ۱۰۸- الکافی، شیخ کلینی، تصحیح: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۰۹- کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، تحقیق: سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۱۰- کشف اصطلاحات الفنون، محمدعلی التهانوی، تحقیق: لطفی عبدالبدیع، مؤسسه المصریة، قاهره، ۱۹۶۳ م.
- ۱۱۱- کشف الخفاء، اسماعیل بن محمد العجلونی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۱۲- کشف الغطاء، شیخ جعفر کاشف الغطاء، چ سنگی، مهدوی، اصفهان.
- ۱۱۳- کشف الغمة، علی بن عیسی اربلی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، بنی‌هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق.

- ۱۱۴- کشف الیقین، علامه حلی، تحقیق: حسین درگاهی، وزارت ارشاد، تهران، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۱۵- کلیات شیخ بهایی، تحقیق: جواهری، محمودی، تهران.
- ۱۱۶- کنز العمال، متقی هندی، تحقیق: شیخ بکری حیانی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۱۷- کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، ققنوس، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- گلستان سعدی ← کلیات سعدی
- ۱۱۸- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، تصحیح: احمد مجاهد و محسن کیانی، منوچهری، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۱۹- گنجینه دانشمندان، محمدشریف رازی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۱۲۰- اللمع فی اسباب ورود الحدیث، جلال‌الدین سیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۲۱- المبدأ والمعاد، صدرالدین محمد شیرازی، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، مرکز دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۲۲- متشابه القرآن، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، بیدار، ۱۳۲۸ ق.
- ۱۲۳- مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بلخی، تصحیح نیکلسون، امیرکبیر، تهران.
- ۱۲۴- مجمع البحرين، فخرالدین بن محمد طریحی، تحقیق: سیداحمد حسینی اشکوری، ۴ ج، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۲۵- مجمع الزوائد، نورالدین علی بن ابی‌بکر هیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۲۶- مجموعه رسائل فلسفی صدرالمآلهین، تحقیق: حامد ناجی اصفهانی، حکمت، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۲۷- مصنفات کاشانی،
- ۱۲۸- مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، مکتبه الفقیه، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۲۹- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق: جلال‌الدین محدث، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱ ق.
- ۱۳۰- مرزبان نامه، سعدالدین وراوینی
- ۱۳۱- مستدرکات اعیان الشیعه، حسن امین، ۲ ج، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۳۲- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی، تحقیق: مؤسسه آل‌البتیت، بیروت، ۱۴۰۸ ق.



- ۱۳۳- مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی، تحقیق: حسن بن علی نمازی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۹ ق.
- ۱۳۴- مُسکَنُ الفؤاد، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)، بصیرتی، قم.
- ۱۳۵- مسند أبی داود، سلیمان بن داود الطیالسی، دارالمعرفة، بیروت.
- ۱۳۶- مسند احمد، امام احمد بن حنبل، دار صادر، بیروت.
- ۱۳۷- مسندالرضا علیه السلام، داود بن سلیمان الغاری، تحقیق: محمدجواد حسینی جلالی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۳۸- مشکاة الانوار، علی بن حسن طبرسی، مکتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۵ ق.
- ۱۳۹- المصباح، ابراهیم بن علی کفعمی، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۴۰- مصباح الشریعة، منسوب به امام صادق علیه السلام، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ ق.
- ۱۴۱- مصباح المتهدد، شیخ طوسی، مؤسسه فقه شیعه، بیروت ۱۴۱۱ ق.
- ۱۴۲- مصنفات، افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، تصحیح: مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۶ ش.
- ۱۴۳- المظاهر الالهية، صدرالدین محمد شیرازی، تحقیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپخانه خراسان، مشهد.
- ۱۴۴- معانی الاخبار، محمد بن علی بن بابویه، تحقیق: علی اکبر غفاری، اسلامی، قم، ۱۴۰۳.
- ۱۴۵- المعجم الاوسط، سلیمان بن احمد طبرانی، دارالحرمین، قاهره، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۴۶- المعجم الكبير، سلیمان بن احمد طبرانی، تحقیق: حمدی عبدالمجید سلفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۴۷- معجم مؤلفی الشيعة، علی فاضل قائینی نجفی، وزارت ارشاد، قم، ۱۴۰۲ ق.
- ۱۴۸- مفاتیح الغیب، صدرالدین محمد شیرازی، تصحیح: محمد خواجه‌ای، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران، تهران.
- ۱۴۹- مفتاح الفلاح، محمد بن حسین (شیخ بهایی)، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۵۰- مقالات الحنفاء، سید عبدالحجة بلاغی، چاپخانه مظاهری، تهران ۱۳۳۷ ش.
- ۱۵۱- مکارم الاخلاق، رضی‌الدین حسن بن فضل الطبرسی، الرضی، قم، ۱۴۱۲ ق.

- ۱۵۲- مناقب آل ابی طالب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، علامه، قم، ۱۳۷۹.
- ۱۵۳- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۵۴- منیة المرید، زین الدین به علی (شهید ثانی)، تحقیق: رضا مختاری، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۵۵- موسوعة مؤلفی الامامیة، مجمع الفکر الاسلامی، ۵ ج، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۲۲ ق.
- ۱۵۶- الموطأ، امام مالک، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۵۷- مهج الدعوات، سید بن طاووس، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۵۸- المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمدحسین طباطبائی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ ق.
- نان و حلوا ← کلیات شیخ بهایی
- ۱۵۹- النوادر، فضل الله بن علی راوندی کاشانی، تحقیق: احمد صادقی اردستانی، دارالکتاب، قم.
- ۱۶۰- نورالبراهین، سید نعمت الله جزائری، تحقیق: سید مهدی رجائی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۱۶۱- نهج البلاغه، امام علی علیه السلام، گرد آورنده: محمد بن حسین شریف رضی، تصحیح: صبحی صالح، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۶۲- نهج الحق و كشف الصدق، علامه حلی، تحقیق: سید رضا صدر، مؤسسه دارالهجرة، قم، ۱۴۲۱ ق.
- ۱۶۳- وسائل الشیعة، محمد بن حسن (شیخ حر عاملی)، تحقیق: مؤسسه آل البيت، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۶۴- هفت اورنگ، نورالدین عبدالرحمن جامی، تصحیح: مرتضی مدرس گیلانی، تهران.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

